

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



پژوهشکده علوم و معارف حدیث  
مؤسسۀ علمی - فرهنگی دارالحدیث

---

محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۲۵-

سنجه انصاف (بررسی بُرههای حساس از تاریخ رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران) / محمد محمدی  
ری شهری. — قم: دارالحدیث، ۱۴۲۸ق = ۱۳۸۶.

۴۴۴ ص.

ISBN : 978 - 964 - 493 - 300 - 4

کتابنامه: به صورت زیرنویس.

۱. محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۲۵- خاطرات. ۲. ایران - تاریخ - جمهوری اسلامی ۱۳۵۸- . الف. عنوان.

۹۵۵ / ۰۸۴۰۹۲

DSR ۱۶۷۰ م ۱۳۸۶

---

فهرستنويسي پيش از انتشار، در کتابخانه تخصصي حدیث / قم.

# سخا نصا

بورسی برهه‌ای حساس از  
تاریخ رهبری  
نظام جمهوری  
اسلامی ایران

محمدی ری شر

**سنجه انصاف (بررسی برههای حساس از تاریخ رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران)**

محمد محمدی ری شهری

مقابله و تصحیح : علی نقی نگران ، سید هاشم شهرستانی

ویراستار فارسی : مصطفی پورنجاتی

نمونه خوان : علی نقی نگران

کنترل نهایی : محمد محمودی

فهرست : محمد ضیاء سلطانی

صفحه آرایی : سید علی موسوی کیا

خوش نویسی : حسن فرزانگان

با حمایت نهاد کتابخانه های عمومی کشور و بیژه مسابقات فرهنگی سال ۱۳۹۱

صرف اجتہ استفاده در کتابخانه های عمومی، غیر قابل فروش

ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

چاپ: هشتم / ۱۳۹۱

چاپخانه: دارالحدیث

شمارگان: ۴۳۰۰

قیمت: ۹۰۰۰ تومان



دفتر مرکزی: قم، میدان شهداء، خیابان معلم، پلاک ۱۲۵ تلفن: ۰۲۵۱ - ۷۷۴۰۵۲۳ - ۰۲۵۱ / فاکس: ۰۲۵۱ - ۷۷۴۰۵۷۱ / ص.پ ۴۴۶۸ / ۳۷۱۸۵

نمایشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم) تلفن: ۰۲۵۱ - ۷۷۴۰۵۴۵

(شهر ری، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی درب شرقی ۷) تلفن: ۰۲۱ - ۵۵۹۵۲۸۶۲

فروشگاه شماره «۳» (مشهد مقدس، چهار راه شهداء، ضلع شمالی باز نادری، مجتمع فرهنگی تجاری

گنجینه کتاب، طبقه هم کف: ۳ - ۰۵۱۱ - ۲۲۴۰۰۶۲

<http://darolhadith.ir>

darolhadith.20@gmail.com ISBN: 978 - 964 - 493 - 300 - 4

\*کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است



۷	پیش‌گفتار
۱۵	فصل یکم: دیدگاه امام <sup>ره</sup> در مورد آقای منتظری، پیش از تصمیم مجلس خبرگان
۲۱	فصل دوم: موضع امام <sup>ره</sup> پس از تصمیم خبرگان
۲۷	فصل سوم: علل برکناری آقای منتظری از نگاه وی
۴۰	فصل چهارم: اشاره به علت واقعی برکناری آقای منتظری
۴۳	فصل پنجم: نخستین اقدام امام <sup>ره</sup> برای قطع ارتباط مهدی هاشمی با آقای منتظری
۴۷	فصل ششم: هشدار کنایی امام <sup>ره</sup> به آقای منتظری
۴۸	فصل هفتم: هشدار رئیس مجلس خبرگان رهبری به آقای منتظری
۴۹	فصل هشتم: اقدامات جریان مهدی هاشمی در چهارمین دوره ریاست جمهوری
۵۴	فصل نهم: طرح موضوع مهدی هاشمی با آقای منتظری
۵۷	فصل دهم: هشدار امام <sup>ره</sup> به آقای منتظری توسط امام جمعه اصفهان
۵۹	فصل یازدهم: کشف خانهٔ تیمی متعلق به مهدی هاشمی
۶۴	فصل دوازدهم: دیداری تلخ با آقای منتظری
۶۶	فصل سیزدهم: قاطعیت بی‌نظیر امام خمینی <sup>ره</sup>
۷۳	فصل چهاردهم: هشدار صریح و خیرخواهانه امام به آقای منتظری
۷۶	فصل پانزدهم: پاسخ گستاخانه آقای منتظری به امام خمینی <sup>ره</sup>
۱۰۶	فصل شانزدهم: بازداشت مهدی هاشمی و اعتصاب آقای منتظری
۱۱۳	فصل هفدهم: شایعه ارتباط دستگیری مهدی هاشمی با ماجرا مک فارلین
۱۱۶	فصل هیجدهم: فرمان کتبی امام <sup>ره</sup> مبنی بر پیگیری اتهامات
۱۲۴	فصل نوزدهم: شکایت آقای منتظری از وزارت اطلاعات، به امام <sup>ره</sup>

فصل بیستم: انحلال سپاه قهدریجان به دستور امام <sup>ؑ</sup>	۱۳۶
فصل بیست و یکم: غربت وزارت اطلاعات و دشواری راه	۱۳۹
فصل بیست و دوم: شکست معجزه‌آسای بن‌بست بازجویی	۱۴۳
فصل بیست و سوم: انتشار مصاحبه مهدی هاشمی	۱۴۸
فصل بیست و چهارم: بازتاب انتشار مصاحبه مهدی هاشمی	۱۶۶
فصل بیست و پنجم: کشف جنایاتی هولناک!	۱۷۱
فصل بیست و ششم: ماجراهی آدمربایی و قتل از زبان مهدی هاشمی و همدستانش	۱۸۳
فصل بیست و هفتم: نامه دیگر به آقای منتظری، پس از روشن شدن اتهامات مهدی هاشمی	۱۸۷
فصل بیست و هشتم: بازداشت هادی هاشمی	۱۹۵
فصل بیست و نهم: موافقت امام با تبعید هادی هاشمی	۱۹۹
فصل سی ام: سیاست جدید امام در برخورد با آقای منتظری	۲۰۷
فصل سی و یکم: محاکمه مهدی هاشمی	۲۱۲
فصل سی و دوم: تشدید تلاش آقای منتظری برای نجات جریان مهدی هاشمی	۲۳۴
فصل سی و سوم: متن رأی دادگاه	۲۴۴
فصل سی و چهارم: آخرین تلاش‌های آقای منتظری برای ممانعت از اجرای حکم دادگاه	۲۵۰
فصل سی و پنجم: پیشگیری امام <sup>ؑ</sup> از سوء استفاده سیاسی از پرونده مهدی هاشمی	۲۵۵
فصل سی و ششم: نهایت صبر و حوصله امام در برابر مواضع تند آقای منتظری	۲۵۸
فصل سی و هفتم: بزرگ‌ترین اشتباه آقای منتظری	۲۶۴
فصل سی و هشتم: تندتر شدن مواضع امام <sup>ؑ</sup> و کوتاه‌آمدن آقای منتظری	۲۷۱
فصل سی و نهم: انتشار نامه محروم‌انه آقای منتظری به امام <sup>ؑ</sup> از بی‌سی	۲۷۴
فصل چهلم: نامه تاریخی امام <sup>ؑ</sup> به آقای منتظری و پیامدهای آن	۲۷۶
فصل چهل و یکم: تحلیلی در باب نامه تاریخی امام <sup>ؑ</sup> به آقای منتظری	۲۸۶
پیوست‌ها	۲۹۳
فهرست اعلام	۴۲۹
فهرست تفصیلی	۴۳۷

## پیش‌گفتار

### قصهٔ پر غصه!

در ادامه دفتر سوم خاطره‌ها، در تبیین خاطره‌های دوران تصدی وزارت اطلاعات به بازگویی خاطره‌هایی از قصهٔ برکناری آقای منتظری از قائم مقامی رهبری رسیدم. ابتدا این داستان را در دفتر چهارم خاطره‌ها قرار دادم؛ اما با تأمل دریافتم که این فصل، به دلیل این که بررسی و تحلیل بُرهه‌ای حساس از تاریخ رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران است، بهتر است عنوانی مستقل داشته باشد. بدین ترتیب، فراتر رفتن از چارچوب خاطره‌نویسی در این دفتر نیز قابل توجیه خواهد بود.

بی‌تردید، برکناری آقای منتظری از صحنهٔ سیاسی کشور و داستان فراز و فرود این شخصیت علمی و سیاسی، حساس‌ترین و آموزنده‌ترین بخشی از تاریخ رهبری و مرجعیت در جمهوری اسلامی ایران است.

از نگاه این قلم، پژوهشگران مُنصف، با «سنجهٔ انصاف»، به سادگی می‌توانند آنچه را که آقای منتظری دربارهٔ علل برکناری خود، در کتاب خاطراتش (تحت عنوان غوغای برکناری) آورده، ارزیابی کنند، و ضمن آگاهی از مبانی تصمیم‌گیری امام خمینی در مورد برکناری ایشان از قائم مقامی رهبری، با نمونه‌ای از مظلومیّت و صبر و حوصلهٔ امام، در کنار درایت و هوشمندی سیاسی و قاطعیت بی‌نظیر ایشان، آشنا شوند.

برکناری آقای منتظری از قائم مقامی رهبری، مطمئناً یکی از تلخ‌ترین حوادث انقلاب اسلامی بود و بویژه از جهت ضربه‌ای که به رهبری و روحانیت وارد آمد، برای جمهوری اسلامی گران تمام شد؛ ولی عدم برکناری وی از این مقام و موقعیت،

قطع‌اً بسیار گران‌تر تمام می‌شد؛ بلکه به تصور من، به نابودی انقلاب می‌انجامید. من به عنوان کسی که از جزئی‌ترین حوادث این واقعه مطلع بوده است، شهادت می‌دهم که حضرت امام، تا آخرین لحظه‌ها تلاش کردن‌تا وقایع به سمتی دیگر سوق یابند. دریای بی‌کران آرامش ایشان، چنان بی‌تلاظم و صبر ایشان چنان بزرگ بود که بسیاری در توجیه اقدامات ایشان درمی‌ماندند. من تا حد توان، سعی می‌کردم که این اقیانوس بی‌انتها را دریابم؛ اما در مراحلی از اواخر ماجرا، خود را غرقه‌ای می‌دیدم که در توجیه امواج، ناتوان شده است. تحمل و حوصله امام، به راستی عجیب و در مواردی غیرقابل توجیه به نظر می‌رسید.<sup>۱</sup> اگر عذر آقای منتظری را، با آن منزلت علمی و آشنایی با مبانی حقوق اسلامی و با گذراندن بیش از شصت سال از عمر، در تعصّب ورزیدن نسبت به خویشاوندان خود، در توجیه جنایات هولناک مهدی هاشمی، در زشت نشان دادن چهره جمهوری اسلامی، در حمایت عملی از مخالفان آن و تأمین بهانه برای رسانه‌های استکباری در یورش بر پیکر انقلاب و... پذیریم و این همه ضعف‌های آشکار، شایستگی رهبری جهان اسلام را از او سلب نکند، تکلیف ما در برخورد با جوان‌های بی‌تجربه و فریب خورده سازمان‌های مدعی طرفداری از خلق، چه خواهد بود؟!

بسیاری از مسئولان بلندپایه کشور، با نهایت صداقت و خلوص، تلاش خود را مصروف حمایت از ایشان کردند. من نیز، به سهم خود، تا آن جاکه در توان داشتم، از این امر، غفلت نکردم. در پیگیری پرونده مهدی هاشمی، آن قدر حزم و احتیاط به کار بردم که ممکن است خواننده در چنگ این پرسش قرار گیرد که: آیا لازم بود برای موضوعاتی چنان کم‌بها، وقت حضرت امام گرفته شود و ذهن ایشان به ارائه راهنمایی‌های جزئی مشغول گردد؟ آری، برای این که به دنبال حضرت امام حرکت کرده باشیم حتی در کوچک‌ترین مسایل نیز به ایشان مراجعه می‌کردیم. در این مراجعه‌ها، ایشان نظرات ما را جویا می‌شدند و آنچه به مصلحت دیده می‌شد، عنوان می‌گشت. ملاحظات و احتیاط‌هایی که در حفظ موقعیت آقای منتظری ضروری به نظر می‌رسید، آن قدر عنوان می‌شد که حتی یک بار حضرت امام به من فرمودند که:

۱. ر.ک: ص ۲۶۰.

«اگر طرفدار آقای منتظری هم هستید، باید این کار را انجام بدھید» و...  
واقعه مهدی هاشمی، با تمام ویژگی‌های تلخ و جانکاهش، حکم محاکی کارآمد  
برای تشخیص سره از ناسره را داشته است. اگرچه این رخداد، نقطه عطفی در نگرش  
به فردی معین و مقامی مشخص همچون قائم مقام رهبری بود، نباید در همین حد،  
محدود شود. این واقعه، تعسیم درس‌های عمیق و تجربه‌هایی گران‌بهاست که  
می‌باید برای همیشه، در ذهن فرد فرد ما جاری شود؛ چراکه این حوادث، برای  
خردمدان، عبرت‌آور است.<sup>۱</sup>

این داستان، نمودی از رهبری الهی در عصر تسلط ارزش‌های مادی بر حاکمیت  
جوامع است. حوادثی که به برکناری آقای منتظری انجامید، مجموعه چند حادثه  
مجزاً نبود؛ بلکه جریانی نهفته در بطن و بستر سیاسی کشور بود که خواه ناخواه،  
بروز می‌کرد. پیگیری جرایم مهدی هاشمی، تنها مظهر این کاریز نامبارک بود.  
چشم‌های نافذ و تیزین حضرت امام بود که این جریان نهفته را پیش از همه دید و  
دریافت. اگر تیشه اراده معمار انقلاب نبود، بی‌تردید، این مانداب‌های پنهان، خطری  
بزرگ برای انقلاب به دنبال داشت.

در این نوشتار، توضیح خواهم داد که چرا و چگونه، شخصیتی مانند آقای  
منتظری - که از نظر جایگاه علمی و سیاسی، روزی در اوج عزت بود و در موقعیتی  
قرار داشت که مردم در شعارها از وی با عنوان «امید امّت و امام» یاد می‌کردند -، چنان  
سقوط کرد که نه تنها امام و امت، امید خود را از او بریدند، بلکه امام خمینی<sup>ؑ</sup> در نامه  
۱۳۶۸/۱/۶، یعنی کمتر از دو ماه به رحلت جان‌گذاش، خطاب به او نوشت:

از خدا می‌خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران، صبر و تحمل عطا فرماید و او  
را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلغی خیانت دوستان را بیش از این نچشد!<sup>۲</sup>  
چه شد که مردم برای رهبری پس از امام، به آقای منتظری امید بستند و چه پیش  
آمد که از او امید بریدند؟

۱. فی تصاریف القضا عبیرة لا ولی الالباب والنهی؛ گردش قضا [ی الهی] برای خردمدان عبرت‌آور  
است (امام علی<sup>ؑ</sup>، میزان الحکمة: ح ۱۱۷۵۷).

۲. ر.ک: ص ۲۷۵.

آیا امام با رهبری آقای منتظری، پس از خود، موافق بود؟  
 اگر نظر مخالف داشت، چرا مجلس خبرگان را آگاه نکرد تا وی را به عنوان قائم مقام رهبری تعیین نکنند؟  
 آنچه به سلب صلاحیت آقای منتظری برای رهبری انجامید، چه بود؟  
 آیا جریان مهدی هاشمی موجب برکناری آقای منتظری از قائم مقامی رهبری شد  
 یا برکناری وی دلیل دیگری داشت؟  
 و سرانجام آیا آن طور که آقای منتظری آورده، توطئه‌ای در کار بوده و امام در اثر نفوذ شیاطین،<sup>۱</sup> خیال کرده که وی در برابر شایستاده و با این خیال باطل، تصمیم به برکناری ایشان گرفته است؟! و یا مشکل، چیز دیگری بوده؟

### نکاتی عبرت‌آموز

در این مجموعه، تا آن جا که بتوانم، به این پرسش‌ها و شاید بسیاری پرسش‌های دیگر پاسخ خواهم داد؛ اما پیش از آن، توجه خوانندگان را به چند نکته مهم در زمینه اخلاق سیاسی -که در مقدمه کتاب خاطرات سیاسی<sup>۲</sup> نیز آورده‌ام-، جلب می‌نمایم:

#### ۱. خطر اعتماد مطلق

این واقعه، یادآور نمونه‌های تاریخی اعتماد مطلق رهبران دینی و سیاسی به افراد و گروه‌ها و پیامدهای خط‌ترنای آن است. اعتماد بی‌حساب، سبب شد که آقای منتظری، جنایتکاری همچون مهدی هاشمی را: مخلص، متقدی، متعهد، خوش درک و... پسنداردا! اعتماد مخصوص، باعث شد که آقای منتظری، همه مخالفان مهدی هاشمی را، به رغم علم و تعهد و کاردانی آنها، تخطیه کند.  
 اعتماد بی‌حد، سبب نادیده گرفتن اسناد و مدارک دال بر فساد مهدی هاشمی از

۱. در فصل دهم کتاب غوغای برکناری (خاطرات آقای منتظری)، ص ۷۱۹، آمده: «... حتی احتمال هم نمی‌دادم که شیاطین، این قدر بتوانند نفوذ کنند که امام، خیال کنند من در مقابل ایشان ایستاده‌ام. جدأً من این احتمال را هم نمی‌دادم...». جل الخالق!

۲. این کتاب، در نیمة دوم سال ۱۳۶۸ منتشر شد و استقبال از آن به حدی بود که شمارگان چاپ سوم آن در پاییز ۱۳۶۹ به یکصد هزار رسید. گفتگوی این کتاب محورهای اصلی «خاطرات سیاسی» در این مجموعه نیز مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.

سوی آقای منتظری شد.

اعتماد بی‌حساب، موجب شد که امکانات بیت‌المال در اختیار افرادی آدمربا و قاتل قرار گیرد.

و بالآخره اعتماد کور به مهدی هاشمی، آقای منتظری را به اعتراض و سپس مخالفت با حضرت امام و سایر مسئولان، وادر ساخت وی را از موضع قائم مقامی رهبری به بلندگویی برای ضد انقلاب، تبدیل کرد.

گویا حضرت امام، سال‌ها پیش از انتخاب ایشان به قائم مقامی رهبری، با بصیرت الهی، این حقایق را دیده بود که در سال ۱۳۶۲، در ضمن پیامی به مجلس خبرگان، فرمود: «الله الله در انتخاب اصحاب خود!». این سخن، نشان می‌دهد که خطرناکترین آفتی که می‌توانست به اضمحلال یک عالم (آن هم در موضع رهبری آینده نظام جمهوری اسلامی) منجر شود، از دید امام، پوشیده نبود. پیام امام به مجلس خبرگان، یادآور تأکید مولی الموحدین حضرت امیر<sup>علیہ السلام</sup> است که در روایتی از آن حضرت آمده است:

قَدْمِ الْأَخْيَارِ وَأَجْدَ الأَسْتِظْهَارِ فِي اخْتِيَارِ الْإِخْوَانِ وَالْأَجَاءُوكَ الْأَضْطِرَارِ إِلَى  
مُقَارَنَةِ الْأَثْسَارِ.<sup>۱</sup>

پیش از این که کسانی را به عنوان برادر (مورد اعتماد و مصاحب) برگزینی، آنان را آزمایش کن و نهایت دقت را در شناخت آنها به کار بگیر، و گرنه اضطرار، تو را به همنشینی با اشرار خواهد کشاند.

بی‌تردید، این خطر، جز با مراقبتی دقیق و پیوسته از اطرافیان، قابل پیشگیری نیست.

## ۲. لزوم مراقبت مداوم

بسیارند یاران و دوستان قابل اعتمادی که با گذشت زمان، به راهی جز راه نخستین، اعتقاد پیدا می‌کنند. انسان، در کوره تحولات، تغییر می‌یابد و در جریان این تغییرپذیری، بر نزدیکان و اطرافیان خود نیز تأثیر می‌گذارد. تجربه نشان داده است که انسان، به تدریج، از اطرافیان خود متأثر می‌شود. انسان، از میان دو یا چند سخن،

۱. میزان الحکمة: ح ۲۸۴

آماده پذیرش آن گفته است که به گوینده آن، اعتماد بیشتر دارد. تا زمانی که فرد و اطرافیان او به ملاک‌ها و اصول مشابهی اعتقاد داشته باشند و هدف‌های مشترکی را دنبال کنند، می‌توانند به ادامه راه براساس توافق‌های اولیه امیدوار باشند؛ اما آیا این امکان وجود ندارد که برخی از اطرافیان و همراهان، در مراحلی دچار دگرگونی در عقاید و اندیشه‌های خود شوند؟ وظیفه دوستان در قبال دگرگونی عقیده و اندیشه دیگر دوستان چیست؟

یکی از شیوه‌های رایج دستگاه‌های اطلاعاتی بیگانه، تأثیرگذاری غیرمستقیم بر شخصیت‌های مؤثر و مهم است. ایجاد کوچک‌ترین تغییر در اندیشه و عمل این شخصیت‌ها می‌تواند نتایج مهمی در پی داشته باشد. این هدف، چنان که گفته شد، از طرق غیرمستقیم، دنبال می‌شود (مثلاً از طریق انتخاب نزدیکان مؤثر بر آن شخص و القای اهداف خود به وی به توسط فرد یا افراد انتخاب شده). به عبارت دیگر، معمولاً هیچ بیگانه‌ای مستقیماً به یک شخصیت مؤثر و مهم مراجعه نمی‌کند و از او نمی‌خواهد که به مخالفت با روند انقلاب و حرکت مقدس مردم بپردازد. اما این احتمال وجود دارد که با واسطه یا بی‌واسطه، بر اطرافیان و همراهان شخصیت‌های مؤثر، سرمایه‌گذاری شود تا آنان نیز در جای خود، بر شخص مورد نظر، اثر بگذارند.

این جانب، به عنوان یک کارشناس مسائل سیاسی و اطلاعاتی و باکمال تواضع، به کلیه شخصیت‌های مهم و مؤثر، توصیه می‌کنم که در کنار مراقبت از خود، مراقبت از یاران و همراهان خویش را فراموش نکنند که خیر دنیا و آخرت آنان و نزدیکان ایشان در این مراقبت نهفته است.

### ۳. خطر لغزش عالم

جریان مهدی هاشمی به خوبی نشان می‌دهد که فضل و فقه و علم، به تنها یی، فاضل و فقیه و عالم را از گمراهی محفوظ نمی‌دارد. هر چه مراتب علمی انسانی افزون‌تر باشد، مخاطرات ناشی از لغزش و خطای او بیشتر خواهد بود. به گفته

امیر المؤمنین علیه السلام:

**رَّبُّ الْعَالَمِ كَانِكِسَارِ السَّفِينَةِ، تَعْرِقُ وَتَعْرِقُ.** ۱

لغزش دانا، مانند شکستگی کشتی است که در اثر آن، کشتی، هم خود غرق می‌شود و هم سرنشیان خود را غرق می‌کند.

هرچه کشتی بزرگ‌تر باشد و سرنشیان بیشتر داشته باشد، در هنگام غرق شدن، افراد بیشتری را به قعر دریا می‌فرستند. بر همین قیاس، هر چه قادر و منزلت فقیه و عالم، بیشتر و شمار پیروان او فراوان‌تر باشد، لغزش و اشتباه او زیان‌بارتر است.

مراتب علمی آقای منتظری قابل انکار نیست و از ایشان همواره به عنوان یک عالم دینی یاد شده است؛ اما آیا این علم توانست ایشان را از خطای عظیمی که گرفتار آن شد، باز دارد؟ بی‌تردید، ایشان در ماجراهی مهدی هاشمی دچار لغزش و اشتباه شد. این اشتباه، البته اشتباه یک فرد عامی و عادی نبود. این لغزش، از سوی عالم و فقیهی تحقیق یافت که نظام مبارک و نوپای جمهوری اسلامی و شخص حضرت امام و سایر بزرگان نظام، برای رهبری او سرمایه‌گذاری کرده بودند؛ اشتباه کسی بود که مردم، او را رهبر آینده خود می‌دانستند؛ کسی که مردم، بعد از نمازها و پس از دعا برای حضرت امام، برای او دعا می‌کردند و...!

اینجا است که انسان به یاد دعای پیامبر اکرم علیه السلام در نیمه‌های شب می‌افتد. در روایت است که ایشان در نیمه شبی با اشک و آه، از خداوند می‌خواستند که:

**اللَّهُمَّ وَلَا تَكُنْ لِي إِلَى نَفْسِي طَوْقَةَ عَيْنٍ أَبَدًا.** ۲

خدایا! هیچ گاه، حتی یک چشم برهم زدن، مرا به خودم وامگذار!

اُم سلمه از عظمت این رفتار و گفتار به گریه می‌افتد. گریه او، پیامبر گرامی را متوجه بیداری همسر می‌کند. از او علت گریستان را می‌پرسد. اُم سلمه می‌گوید: چرا گریه نکنم در حالی که می‌بینم شما با آن مقامی که نزد خدا داری و خداوند، همه گناهان قبل و بعد تو را آمرزیده است، [این گونه‌ای]...؟

۱. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۵۸ ح ۳۹.

۲. تفسیر القمی: ج ۲ ص ۷۵.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ای اُم سلمه! چه چیز، مرا در امان می‌دارد؟ خداوند، یونس بن متّی را یک چشم به هم زدن به خودش واگذاشت و در نتیجه، آن شد که شد!».<sup>۱</sup>

#### ۴. توحید تجربی

درک حضور همواره حضرت حق - جل و علا - و احساس کردن قدرت مطلقه او در پشتیبانی از بندگان مخلص، امر مهمی است که تنها در برخی از شرایط، محقق می‌شود. این حقیقت که اگر خدا فراموش نشود و مبنای اعمال آدمی، رضای الهی و عمل به تکلیف باشد، خداوند، مشکلات را مرتفع می‌سازد، به خوبی در این جریان، مشهود است. این واقعه نمونه‌ای گویا و شاید گویاترین نمونه برای اثبات صحّت و نمایش کارایی نظریه حضرت امام، مبنی بر اصالت انجام تکلیف در عرصه سیاست و اداره کشور است. این نظریه حضرت امام، که در اصل، چیزی جز توصیه اسلام ناب نیست، در عرصه‌های اخلاقی و حتی اجتماعی، آزموده شده بود و این تجربه، شاهدی عملی برای کارایی آن در صحنه‌های سیاسی و حتی بحران‌های عظیم سیاسی در دنیای معاصر است. آری، حضرت امام و همراهان ایشان، برای انجام تکلیف، ایستادند و به روشنی دریافتند که:

﴿إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِيَ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيغُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾.

همانا هر که تقوا و صبر پیشه کند، خداوند، پاداش نیکوکاران را تباہ نمی‌سازد.<sup>۲</sup>

و اینک مبانی تصمیم امام خمینی در مورد برکناری آقای مستظری، طرح دیدگاههای وی در این باره و نقد آن در چهل و یک فصل تقدیم می‌گردد.

۱۳۸۶/۸/۲۰

محمدی ری شهری

۱. بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۲۱۷ ح ۶.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۰.

پاسخ نخستین پرسش در مورد قائم مقامی آقای منتظری که آیا امام<sup>ره</sup> با این موضوع موافق بود یا نه؟ این است که دیدگاه امام<sup>ره</sup> در این باره، پیش از تصمیم مجلس خبرگان، و موضع امام پس از تصمیم خبرگان، باید جداگانه مورد بررسی فرار گیرد.

#### مخالفت ابتدایی امام<sup>ره</sup> با رهبری آقای منتظری

نظر امام پیش از تصمیم مجلس خبرگان نسبت به رهبری آقای منتظری منفی بود. ایشان ضمن نامه ۶۸/۱/۶ خطاب به آقای منتظری می‌فرمایند:

والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم ولی در آن وقت شما را ساده‌لوح می‌دانستم که مدیر و مدبر نبودید...<sup>۱</sup>

اما این که امام نظر خود را به خبرگان منتقل کرد یانه، داستانی شنیدنی دارد که باید از زبان آیة الله محمدی گیلانی که عضو خبرگان بوده و اکنون<sup>۲</sup> نیز همچنان عضو مجلس خبرگان است، شنید. گفتنی است که ایشان در ملاقاتی با امام قبل از تصمیم خبرگان در مورد قائم مقامی آقای منتظری از دیدگاه امام در این باره مطلع شده است.

۱. ر.ک: ص ۲۷۷.

۲. سال ۱۳۸۶.

### نظر امام<sup>ؑ</sup>، یک روز قبل از تصمیم خبرگان

آیة الله محمدی گیلانی در تاریخ ۱۳۷۹/۹/۶ به مناسبت شهادت حضرت امام کاظم<sup>علیه السلام</sup> در منزل آقای علی رازینی<sup>۱</sup> ضمن سخنرانی گفت:

یک روز قبل از مطرح شدن قائم مقامی آقای منتظری در مجلس خبرگان (۱۳۶۴/۴/۲۵)، من ضمن تماس با دفتر امام<sup>ؑ</sup> کتاباً (از طریق آقای توسلی و آقای رسولی) از ایشان درخواست ملاقات کردم. در آن موقع اعلام شده بود که امام تا پانزده روز ملاقات ندارند. من در تکه کاغذی نوشتم مطلبی واجب و ضروری است، احساس وجوب کردم به عرض مبارک برسانم. امام اجازه دادند خدمتشان رسیدم.

گفتم: «فردا قرار است موضوع قائم مقامی آقای منتظری در مجلس خبرگان مطرح شود، خواستم به عرضتان برسانم به آقای هاشمی بگویید مطرح نشود. من به آقای منتظری ارادت دارم؛ خدمتشان درس خوانده‌ام؛ ایشان را عابد و زاهد می‌دانم؛ ولی این خصوصیات، کافی نیست. او از عهده این کار برنمی‌آید...».

امام، گله‌های سوزانی از آقای منتظری را آغاز کرد که کجا چه کرده و کجا چه...! و اضافه فرمود: «احمد هم از او دفاع می‌کنم! از منزل سید مهدی هاشمی، دستنویس‌های او را آورده‌ام. من دیدم نامه‌های آقای منتظری از نوشه‌های مهدی هاشمی الهام گرفته! این را من برای ایشان نوشتم!»

سخن امام که به این جا رسید، من گفتم: «آقای منتظری عین نامه شما را آورد و در جلسه خواند و با خنده گفت: "امام خیال کرده که آنچه من برایش می‌نویسم، الهام از سید مهدی می‌گیرم!"

امام فرمود: «نامه مرا آورد در جلسه خواند؟!»

گفتم: «بله! آقای سید عباس خاتم و سید جعفر کریمی و چند نفر دیگر هم بودند.»

۱. رئیس کنونی (۱۳۸۵) دیوان عدالت اداری.

امام فرمود: «او این طور است!»

عرض کردم: «بفرمایید که فردا ایشان به عنوان قائم مقام رهبری مطرح نشود».

امام قدری فکر کرد و فرمود: «احمد نیست، می‌شود شما زحمت بکشید و به آقای هاشمی بگویید بعد از ظهر من ایشان را ببینم؟»

عرض کردم: «بله؛ اما به آقای هاشمی نفرمایید که من آدمد [و این جریان را خدمت شما گفتم]. به هیچ کس نگویید. می‌ترسم مرا هم شمس‌آبادی کنند یا مثل شیخ قنبر در چاه بیندازند»!.

این را که گفتم، امام - اعلی‌الله مقامه - سه بار خنده دید و فرمود: «خاطرت جمع باشد».

از دفتر امام، حرکت کردم و آدمد شورای نگهبان<sup>۱</sup>. جلسه تمام شده بود و بعد رفتم خدمت آقای هاشمی و گفتم صبح، خدمت امام رسیدم. کاری داشتم.

فرمودند به آقای هاشمی بگویید که من ایشان را ببینم...

شب، بعد از نماز مغرب و عشا، خانم حاج احمد آقا زنگ زد که "حاج آقا! امام فرمودند: "آنچه امروز ما صحبت کردیم، مبادا از شما تجاوز کند".

گفتم: «همین طور است».

فردای آن روز، آقای هاشمی موضوع قائم مقامی آقای منتظری را در مجلس خبرگان مطرح کرد.

آقای محمدی گیلانی اضافه کرد که:

پس از این ماجرا، روزی آقای هاشمی در حضور جمعی گفت: من بعد از ظهر رفتم خدمت امام. امام فرمودند: «موضوع قائم مقامی آقای منتظری را فردا مطرح نکن».

گفتم: «چرا؟ ما در اجلاسیه قبل، به آقایان گفته‌ایم که ایشان را به عنوان قائم مقام، مطرح کنیم».

۱. در آن تاریخ آقای محمدی گیلانی عضو شورای نگهبان قانون اساسی بوده است.

فرمود: "نه! یکی از دوستان آمده و چنین گفته...".

گفتم: "ما اعلام کرده‌ایم. نمی‌شود..."<sup>۱</sup>

### چرا امام<sup>ؑ</sup> نظر خود را اعلام نکرد؟

تأمل در آنچه از آقای محمدی گیلانی نقل کردیم، نشان می‌دهد که امام<sup>ؑ</sup> در مورد طرح قائم مقامی آقای منتظری در مجلس خبرگان، در مقابل کاری انجام شده قرار گرفته بود؛ اما به هر حال، جای این پرسش باقی است که با آن قاطعیتی که از امام سراغ داریم، اگر واقعاً با این امر مخالف بود، چرا نظر خود را به خبرگان اعلام نکرد؟ بی‌تردید، اگر خبرگان، نظر امام را می‌دانستند، آقای منتظری را به عنوان جانشین او تعیین نمی‌کردند.

آقای منتظری عدم مخالفت امام با قائم مقامی وی را دلیل موافقت ایشان می‌داند و در پاسخ به این سؤال که: «آن وقت، احساس شد که حضرت امام هم مخالفتی دارند؟» می‌گوید:

من نمی‌دانم. اگر ایشان در آن وقت، مخالف بودند، لازم بود همان وقت، ولو با کنایه یا پیغام به من یا دیگری و یا به خبرگان می‌فرمودند؛ زیرا مصلحت نظام از همه چیز مهم‌تر بود...

پاسخ این سؤال را امام در نامه ۶۸/۱/۶ فرموده‌اند. متن فرمایش امام، این است:

والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم.... والله قسم من با نخست وزیری بازرگان مخالف بودم؛ ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم. والله قسم من رأی به ریاست جمهوری بنی صدر ندادم و در تمام موارد، نظر دوستان را پذیرفتم.<sup>۲</sup>

این سخن به روشنی نشان می‌دهد که امام در مورد عدم اعلام مخالفت خود با

۱. تلخیص سخنان آقای محمدی گیلانی در تاریخ ۱۳۷۹/۹/۶. گفتگویی است که نگارنده در جلسه سخنرانی حضور داشت و نوار سخنرانی ایشان موجود است.

۲. ر.ک: ص ۲۷۷.

رهبری آقای منتظری، همان‌گونه عمل کرده که در مورد نخست وزیری بازრگان و رئیس جمهوری بنی‌صدر عمل کرده است. در همه این موارد، امام - به تعبیر خودشان - نظر دوستان را پذیرفته است.

این سخن نشان می‌دهد که پس از دیدار آقای محمدی گیلانی، مطالبی به امام گفته شده که ایشان مصلحت ندیده با اقدام مجلس خبرگان در مورد رهبری آقای منتظری مخالفت کند؛ چنان که در نامه ۱/۸۶۸ به این معنا تصریح فرموده:

هم شما و هم من، از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودیم...؛ ولی خبرگان به این نتیجه رسیده بودند و من نمی‌خواستم در محدوده قانونی آنها دخالت کنم.<sup>۱</sup>

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که دوستانی که امام، نظر آنها را در مورد آقای منتظری پذیرفته، چه کسانی بوده‌اند؟

بی‌تردید، سران قوای سه‌گانه در این موضوع، نقش اساسی داشته‌اند. آقای منتظری، خود در پاسخ به این سؤال که «احساس می‌فرمایید کسی روی این قضیه عنایتی داشته است؟» می‌گوید:

من نمی‌دانم، می‌گویند آقای هاشمی رفسنجانی و آقای خامنه‌ای خیلی دنبال قضیه و مُصِر بوده‌اند. ظاهراً آقایان، حسن نیت داشته‌اند و نظرشان احتیاط برای آینده بوده است.<sup>۲</sup>

باید گفت: آقایان نه ظاهراً، بلکه واقعاً حُسن نیّت داشتند؛ بلکه آنان در رأس کسانی بودند که در خبرگان، با حُسن نیّت و به عنوان احتیاط، آقای منتظری را به عنوان رهبر آینده تعیین کردند؛ اما با کمال تأسف، آقای منتظری ابتدا می‌گوید: «ظاهراً آقایان حسن نیّت داشته‌اند» ولی در ادامه، در حسن نیّت آنها تشکیک می‌کند و آنان را تا سرحد توطئه‌گری متهم می‌کند که با این اقدام، می‌خواستند زمینه رهبری او را از بین ببرند! متن گفته‌او این است:

من اگر بدینانه تحلیل کنم، می‌گویم اصلاً شاید آن قضیه، مقدمهٔ جریانات بعد

۱. ر.ک: ص ۲۸۳.

۲. خاطرات آقای منتظری، ص ۴۷۴.

بوده که مسئله را سر زبان‌ها بیندازند و بعد، زمینه را از بین ببرند... از قدیم می‌گفتند اگر می‌خواهید کسی را خراب کنید، به طور غیرطبیعی او را بالا ببرید و بعد، مقدمات سقوط او را فراهم کنید...!<sup>۱</sup>

شگفت این که، کسی چنین سخن می‌گوید که خود را مرجع تقلید می‌داند و معتقد است که تهمت، گناه کبیره است و شگفت‌انگیزتر، این که در ادامه همین فرمایش‌های متقن (!) می‌گوید:

البته من که - الحمد لله - اصلاً انتظار مقام و موقعیت نداشم و ندارم!<sup>۲</sup>

باری، کوتاه سخن در پاسخ به این سؤال که چرا امام نظر مخالف خود را در مورد رهبری آقای منتظری اعلام نکرد، این است که سیره حکیمانه امام در این‌گونه موارد، این بود که تا آن جا که مصالح نظام را در خطر نبیند و احساس تکلیف قطعی نکند، نظر مسئولان اصلی کشور را، که در واقع مشاوران مورد اعتماد ایشان بودند و از آنان به «دوستان» تعبیر فرموده، بر نظر خود مقدم می‌داشت.

در مورد رهبری آقای منتظری نیز، تا آن جا که تنها وی را ساده‌لوح و فاقد مدیریت و تدبیر می‌دانست، با اصرار مدیران ارشد کشور به این جمع‌بندی رسید که همراهی و همکاری آنان با وی، خلاً‌بی تدبیری و سادگی او را پر خواهد کرد؛ اما حوادث بعدی ثابت کرد، که مشکل بیش از این است و لذا «با دلی پرخون و قلبی شکسته» و با آگاهی تمام، آقای منتظری را از رهبری آینده برکنار کرد.

۱. همان.

۲. همان.

در تاریخ ۱۳۶۴/۴/۲۶ با تلاش مسئولان ارشد جمهوری اسلامی -که عضو مجلس خبرگان نیز بودند - آقای منتظری به عنوان قائم مقام رهبری تعیین شد. متن مصوبه مجلس خبرگان رهبری این است:

بسم الله الرحمن الرحيم، خبرگان امت به موجب تکلیف مصّرّح در مصوبه روز ۱۴/۴/۶۴ مجلس خبرگان و به عنوان مقدمهٔ عقلیه لازم برای عمل به اصل ۱۰۷ قانون اساسی، فقیه عالی قدر و مجاهد، حضرت آیة الله منتظری - دامت برکاته - را به عنوان مصداق کامل قسمت دوم اصل مذبور، تعیین می‌کنند.<sup>۱</sup>

پس از تعیین آقای منتظری، به عنوان رهبر آینده جمهوری اسلامی توسط خبرگان، نه تنها امام<sup>ره</sup> کمترین مخالفتی با این تصمیم از خود بروز نداد، بلکه عملاً این تصمیم را تأیید کرد.

به سخن دیگر، همان طور که در نامه ۶۸/۱/۶ آمده، امام، در مورد آقای منتظری همان گونه عمل کرد که در مورد نخست وزیری آقای بازرگان و رئیس جمهوری آقای بنی صدر.

ارجاع مسائل فقهی به آقای منتظری  
امام<sup>ره</sup> موارد متعددی از مسائل فقهی مورد نیاز قوه قضائیه و شورای نگهبان را به

---

۱. خاطرات آقای منتظری، ص ۴۷۷

ایشان ارجاع کرد. اینک به چند نمونه از آنها که در کتاب خاطرات آقای منتظری آمده اشاره می‌کنیم:

بسمه تعالیٰ

محضر مقدس حضرت امام

لطفاً برای حل مشکل جبهه موافقت فرمایید که:

۱. سازمان قضائی نیروهای مسلح موظف است در زمان جنگ، به جرائم رابطه با جنگ، از قبیل توطئه، جاسوسی، خیانت، کارشکنی، تمزد و آنچه لطمہ برای جنگ و امنیت کشور داشته باشد، طبق ضوابط شرعی و بدون رعایت تشریفات قانونی و آئین دادرسی رسیدگی کرده، حکم قطعی صادر نماید.

۲. سازمان قضائی نیروهای مسلح موظف است در زمان جنگ در مراکزی که شورای عالی دفاع پیشنهاد می‌نماید، دادگاه زمان جنگ تشکیل دهد. دادرسی در این دادگاه، یک مرحله‌ای و بدون تشریفات آئین دادرسی و مجازات بر طبق موازین شرعی و قوانین خواهد بود.

بسمه تعالیٰ

خدمت حضرت آیة الله العظمی منتظری دامت برکاته

حضرت امام - مدظلله - فرمودند که به سؤالات بالا، حضرت عالی جواب فرمایید.

۱ احمد خمینی

۶۵/۲/۱۱

باسمه تعالیٰ

شورای عالی قضائی دستور لازم را نسبت به دو فقره بالا صادر نمایند مع رعایة الاحتیاط فی انتخاب الافراد.

حسینعلی منتظری

۱. خاطرات آقای منتظری، ص ۴۹۶.

## ارجاع حل مشکل تعزیرات از سوی امام خمینی<sup>ره</sup> به آقای منتظری در پاسخ پرسش‌های فقهای شورای نگهبان

بسمه تعالیٰ

محضر مبارک حضرت آیة الله منتظری - دام ظله العالی -

با عرض سلام، در مورد حل مشکل تعزیرات که موضوع از طرف حضرت امام - مدظلله العالی - به حضرت عالی ارجاع شده بود - چنان که حضوراً نیز به عرض رسید - جمله‌ای که مرقوم فرموده بودید، راه‌گشا نبود؛ چون اشکال عدمه این بود که برحسب نظر حضرت امام، تعیین تعزیرات و تخلف از احکام سلطانیه باید از طرف حاکم یا وکیل او باشد و چون باید قضیه رنگ قانون داشته باشد، حتماً باید از کanal مجلس و شورای نگهبان بگذرد و با سوابقی که در جریان آن قرار گرفتید، در عمل، کار، دچار مشکل شد و امام بزرگوار، تعیین تکلیف را به جناب عالی ارجاع فرمودند؛ اما در آن مرقومه راه حلی ارائه نشده بود. لذا مقتضی است با توجه به همه جوانب کار که هم اشکال شرعی رفع شود و هم مجلس و شورای نگهبان بتوانند وظیفه‌شان را ایفا کنند، نظر صریح و روشن خود را اعلام فرمایید.

با تشکر.

از طرف فقهای شورای نگهبان - احمد جنتی

## پاسخ آقای منتظری

بسمه تعالیٰ

پس از سلام، هر چند تعیین مقدار تعزیر و مراتب آن شرعاً به نظر حاکم محول شده است، ولی آقایان محترم توجه دارید که اکثر حکام فعلی، واجد شرایط قضا و حکم نیستند و به علاوه، بی تجربه و ناهمانه‌نگ می‌باشند و از طرفی، تعطیل امور قضائی و تعزیرات، موجب تضییع حقوق و هرج و مرج و بلکه اختلال نظام می‌شود؛ بنا بر این لازم است بهترین و کم ضررترین راه، انتخاب شود، بدین طریق که کمیسیون قضائی مجلس شورا، قوانین و مقرراتی را متناسب با جرم‌ها با رعایت شرائط و امکانات خاطی و دفعات و مراتب جرم و مراتب تأدیب، از وعظ و توبیخ و تهدید و درجات تعزیر، تنظیم نمایند و به تصویب مجلس شورا

برسانند و حضرات آقایان محترم اعضای شورای نگهبان، صحت و عدم مخالفت آنها را با موازین شرعیه و قانون اساسی از هر جهت، غیر از جهت محول بودن به نظر حاکم، بررسی و تأیید نمایند و در نتیجه به مقدار زیاد، احکام صادره، هماهنگ و جلو بسیاری از اشتباهات گرفته می‌شود؛ و در حقیقت، آقایان حاکم، و قضات محاکم مجری می‌باشند. والسلام عليکم و شکر الله سعیکم.

<sup>۱</sup> ۶۵/۷-حسینعلی منتظری

### ارجاع حکم مفسد فی الارض به نظر آقای منتظری

#### حضرت آیة الله العظمی امام خمینی - دام عزه -

اعدام شخص مفسد که در نظر مبارک مورد احتیاط است، به نظر آیة الله منتظری جایز است و این مسئله در محاکم قضایی، مورد احتیاج است. اگر اجازه می‌فرمایید، در مراجع قضایی طبق نظر ایشان عمل شود. ادام الله عمرکم الشریف.

<sup>۲</sup> عبدالکریم موسوی اردبیلی

### پاسخ امام <sup>ؑ</sup> به نامه آقای موسوی اردبیلی

بسمه تعالی

مجازید طبق نظر شریف ایشان عمل نمایید

<sup>۳</sup> ۶۶/۵/۹ روح الله الموسوی الخمینی

این گونه اقدامات امام <sup>ؑ</sup> و نیز واگذاری شماری از اختیارات رهبری، مانند عفو زندانیان، تعیین نماینده در دانشگاه‌ها، تعیین ائمه جمیع و قاضی در خارج از کشور به آقای منتظری و شماری از اقدامات دیگر - که برخی حتی پیش از تعیین آقای منتظری به عنوان قائم مقام رهبری از طریق ایشان انجام می‌شد و پس از آن هم ادامه یافت - در

۱. خاطرات آقای منتظری، ص ۴۹۳.

۲. خاطرات آقای منتظری، ص ۴۹۵.

۳. همان، ص ۴۹۵.

واقع، تأیید عملی امام نسبت به تصمیم خبرگان بود.  
در اینجا دونکته قابل توجه است:

### ۱. ادعای مخالفت آقای منتظری با تصمیم خبرگان

آقای منتظری مدعی است که با تصمیم خبرگان در مورد رهبری وی، مخالف بوده و این اقدام را غیرقانونی می‌دانسته است و به همین جهت در تاریخ ۱۳۶۴/۶/۳۰ یعنی حدود دو ماه بعد از تصمیم خبرگان! نامه‌ای به آقای مشکینی نوشته<sup>۱</sup> که با این اقدام، مخالف است و سرانجام، ضمن اشاره به سوء نیت اقدام کنندگان می‌گوید:

این کار غلطی بود؛ هم به ضرر من بود، هم به ضرر انقلاب و اصلًا خبرگان حق نداشتند که قائم مقام تعیین کنند؛ این در قانون اساسی پیش‌بینی نشده. بالاخره من مخالف بودم؛ خیلی از کسانی هم که به من علاقه‌مند بودند با این قضیه مخالف بودند.<sup>۲</sup>

در اینجا باید از ایشان پرسید اگر واقعاً جناب عالی اقدام خبرگان را غیرقانونی می‌دانستید، چرا عملاً با آن مخالفت نکردید و به عنوان مخالفت با این اقدام غیرقانونی، دخالت در اموری که از شئون رهبری است را ترک نکردید؟ آیا در قانون اساسی، پیش‌بینی شده بود که شما در امور مربوط به رهبری، دخالت کنید؟!<sup>۳</sup>

بنابراین نامه شما به آقای مشکینی، آن هم دو ماه بعد از تصمیم خبرگان، چیزی جز تعارف معمولی نیست؟!

۱. همان، ص ۴۷۳، ۴۷۴.

۲. همان، ص ۴۷۶.

۳. گفتگویی است که آقای منتظری طبق آنچه در خاطرات خود (ص ۷۳۷) آورده، عقیده به ولايت مطلقه فقیه که در قانون اساسی آمده، ندارد و اختیارات ولی فقیه را محصور به آنچه به طور مشخص در قانون اساسی مطرح شده، می‌داند. بنابر این، معلوم می‌شود ایشان در آن هنگام که قرار بوده خودش ولی فقیه باشد، ولايت مطلقه فقیه را قبول داشتند؛ ولی پس از برکناری، عقیده‌اش تغییر کرده است!

## ۲. اعدام مفسدان، به حکم آقای منتظری

نکته دیگر این که طبق آنچه در کتاب خاطرات ایشان آمده، امام ره نسبت به مشروع بودن صدور حکم اعدام در مورد کسانی که عنوان «مفسد» بر آنها اطلاق می‌شود، احتیاط می‌کرده و قضات، طبق فتواهای آقای منتظری رأی به اعدام مفسدان داده‌اند. بنا بر این، بر فرض که آنچه در کتاب خاطرات ایشان - از اعدام مفسدان و منافقان - آمده صحیح باشد، بر پایه حکم خود ایشان بوده؛ از این رو باید از ایشان پرسید که چرا علیه امام و نظام جمهوری اسلامی جوسازی می‌نماید؟!

مهم‌ترین مسئله در این فصل، بررسی علل و عوامل برکناری آقای منتظری از قائم مقامی رهبری و پاسخ به این پرسش است که چرا امام ره اندکی پیش از پایان عمر پربرکت خود، قاطعانه مخالفت خود را با رهبری آقای منتظری اعلام کرد و به دنبال آن، آقای منتظری ناچار به کناره‌گیری گردید؟

ما علل برکناری آقای منتظری از قائم مقامی امام خمینی و محرومیت وی از رهبری آینده جمهوری اسلامی ایران را، ابتدا از نگاه خود ایشان، سپس بر پایه واقعیت‌ها بررسی می‌کنیم.

علل و عوامل محروم شدن آقای منتظری از رهبری، از نگاه ایشان -که به گونه‌ای پراکنده در خاطراتش آمده- بدین شرح است:

#### ۱. حقیقت‌گویی!

آقای منتظری براین باور است که حقیقت‌گویی و جانبداری او از حق، مورد پسند امام ره و مسئولان ارشد جمهوری اسلامی نبوده و از این رو دلسوzi او را برای انقلاب، حمل بر سادگی کرده‌اند و سرانجام به همین دلیل - و سایر دلایلی که بدان اشاره خواهیم کرد - وی را از منصب رهبری محروم نموده‌اند. متن سخن ایشان چنین است:

من گناهم این بود آنچه را درک می‌کردم و می‌دانستم که شعارهای دروغی است

و کارهای غلطی است، برای این که قداست جمهوری اسلامی و قداست امام و روحانیت باقی بماند، اینها را می‌گفتم و به مرحوم امام می‌نوشتم، بلکه از آن جلوگیری شود؛ ولی متأسفانه آقایان، این حرفهای دلسوزانه را طور دیگری تفسیر می‌کردند... حالا که می‌خواهند اسمش را سادگی بگذارند، بگذارند!

و نیز می‌گوید:

شاید تنها کسی که جرئت می‌کرد بعضی مشکلات و نارسایی‌ها را به امام بگوید، من بودم... مردم با پیغمبر اکرم ﷺ و با امیرالمؤمنین علیه السلام هم صریحاً حرفشان را می‌زدند؛ چرا ما باید یک جوی ایجاد کنیم که اگر کسی اشکال و ایرادی به نظرش رسید، نتواند حرفهایش را بزنند؟! من این را وظیفه خود می‌دانستم. به نظر من، آنها که در برابر نابسامانی‌ها و بی‌عدالتی‌ها سکوت می‌کنند، گناه کارند؛ نه آنها که از راههای صحیح و برای خیرخواهی، حرفشان را می‌زنند.<sup>۲</sup>

جا دارد لاقل برای پاسخگویی قیامت هم شده، آقای منتظری این حرفهای نسنجیده را، یک بار دیگر بخواند و ملاحظه کند چه ظلم و بسی انصافی بزرگی را، درباره استاد خود و مُراد مردم ایران و مسلمانان بیدار جهان، مرتکب شده است! او از یک سو، در همین کتاب خاطرات، اعتراف می‌کند که امام «با خدا و بسی هوا بودند»<sup>۳</sup> و از سوی دیگر، در سخنانی که از او ملاحظه شد، امام را به چنان استبدادی متهم می‌نماید، که فضایی به وجود آورده که هیچ کس جز آقای منتظری، جرئت ندارد مشکلات و نابسامانی‌های کشور را به ایشان منتقل کند و بالاخره همین گناه آقای منتظری بود، که سبب شد امام، او را از رهبری محروم نماید!

## ۲. نفوذ شیاطین!

یکی دیگر از علل محروم شدن آقای منتظری از رهبری، از زاویه دید ایشان، این است که امام علی در اثر نفوذ شیاطین، خیال کرده که آقای منتظری در مقابل ایشان

۱. خاطرات آقای منتظری، ص ۵۹۸.

۲. همان، ص ۶۴۴.

۳. همان، ص ۶۷۰.

ایستاده و با این خیال باطل، تصمیم به برکناری او گرفته است. او در این باره می‌گوید:  
... حتی احتمال هم نمی‌دادم که شیاطین، این قدر بتوانند نفوذ کنند که امام،  
خیال کنند من در مقابل ایشان ایستاده‌ام. جدأً من این احتمال را هم نمی‌دادم.<sup>۱</sup>

جَلَّ الخالق! آقای منتظری کسی است که افرادی مانند مهدی هاشمی، قاتل مرحوم  
شمس‌آبادی و... آن قدر در او نفوذ کرده‌اند، که از آنها برای صدور انقلاب به خارج،  
به عنوان متصدّی امر نهضت‌ها استفاده می‌کند و آن قدر به آنها اعتماد دارد، که در  
پاسخ نامه امام که به او نوشته‌اند: «باید تمام فعالیت‌ها که به اسم کمک به سازمان‌های به  
اصطلاح آزادیبخش است، قطع شود و تمام کسانی که در این امور دخالت داشته‌اند،  
محاکمه شوند»<sup>۲</sup> برای جلوگیری از رسیدگی به اتهامات مهدی هاشمی و همدستانش  
صریحاً به امام می‌نویسد:

محاکمه اولاً باید متوجه من و مرحوم محمد در عالم بزخ بشود؛ نه آقای حسنی  
و سید مهدی هاشمی که مأموریتی را انجام داده‌اند...<sup>۳</sup>

چنین کسی، امام را متهم می‌کند که در اثر نفوذ شیاطین در اطرافش، خیال کرده که  
آقای منتظری در مقابلش ایستاده و بر مبنای این خیال نادرست، با آقای منتظری  
برخورد کرده! «حیرتم از چشم‌بندی خدا!»

### ۳. تصفیه حساب سیاسی

نکته دیگر که آقای منتظری در خصوص برکناری خود از رهبری، بر آن تأکید دارد  
«تصفیه حساب سیاسی» است. او در این باره می‌گوید:

از همان ابتدا، احساس می‌شد که بعضی افراد، از این مسائل، سوء استفاده  
می‌کنند و انتقادهای مرا به گونه دیگری نزد امام، جلوه می‌دهند. تا این که  
قضایای سال ۶۵ و ۶۶ پیش آمد و من احساس کردم عده‌ای تحت عنوانین دیگر

۱. همان، ص ۷۱۹.

۲. ر.ک: ص ۷۴.

۳. ر.ک: ص ۸۱.

و به بهانه سید مهدی هاشمی، دست به یک تصفیه حساب سیاسی گسترده زده‌اند و مشخص بود که هدف اصلی آنان، من بودم...<sup>۱</sup>  
در بخش دیگر از کتاب خاطرات ایشان آمده:

بعداً معلوم شد هدف عمدۀ این تصمیم (برخورد با جریان مهدی هاشمی) مستقیماً سید مهدی هاشمی و غیر مستقیم، من و علاقه‌مندان من و دفتر من بوده‌اند...<sup>۲</sup>

این عبارات از خاطرات آقای منتظری، نشان می‌دهد که به عقیده ایشان، هدف اصلی رسیدگی به اتهامات مهدی هاشمی، برخورد با ایشان - یعنی محروم کردن وی از رهبری، از طریق تصفیه حساب سیاسی - است و این معنا برای ایشان مشخص بوده؛ اما توضیح نمی‌دهد که چه کسی با ایشان درگیری سیاسی داشته که بخواهد از این طریق با وی، تصفیه حساب کند. بی‌تردید، این تهمتی آشکار است که وی باید برای آن، در محضر خداوند متعال، پاسخگو باشد.

#### ۴. استقلال‌طلبی فکری!

آقای منتظری، مکرر بر این مطلب تأکید می‌کند که ریشه تلاش‌هایی که به برکناری او انجامید، این بود که وی می‌خواسته خانه و دفترش، مانند دفتر امام علیه السلام تحت نفوذ دیگران نباشد و بر مجاری تصمیمات او، دیگران سلطه نداشته باشند و همین استقلال‌طلبی فکری بود که منجر به برکناری او گردید. متن گفته‌های ایشان چنین است:

آنها می‌خواستند بیت مرا - که قرار بود در آینده، مثلاً رهبری انقلاب به عهده‌اش باشد - در اختیار بگیرند و مثل زمان امام، هر کاری که می‌خواستند، انجام دهند و متأسفانه مرحوم امام را در این قضیه، وارد کردند و با سرمایه‌گذاری از ایشان، برنامه‌های خودشان را پیش برند.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۶۶۸.

۲. همان، ص ۷۴۱.

۳. همان، ص ۶۶۶.

در بخش دیگری می‌گوید:

هدف اصلی، من بودم؛ نه سید مهدی. شاید هدف، تثبیت موقعیت آینده احمد آقا بود. هدف اصلی تعقیب کنندگان داستان سید مهدی، لوث کردن دامن بزرگان بود، نه پاک کردن دامن بزرگان! هدف اصلی «ولایت بر فقیه» بود، نه «ولایت فقیه».<sup>۱</sup>

در بخش دیگری می‌گوید:

ظاهرآ در ذهن آقایان، این بود که پس از امام، کارها به من محول می‌گردد و باید دفتر و جریان فکری من، در اختیار آقایان باشد و تا سید هادی و سید مهدی هستند، این موفقیت برای آنها حاصل نمی‌شود؛ می‌خواستند این دو نفر را به هر شکل شده، کنار بزنند و بیت مرا هم مانند بیت امام، در اختیار بگیرند و وقتی از در اختیار گرفتن بیت من و تأثیرگذاری در شخص من مأیوس شدند، به فکر برکناری من افتادند و شروع کردند به جوسازی علیه من نزد امام...<sup>۲</sup>

در بخش دیگری می‌گوید:

اینها با این سرو صداها و جوسازی‌ها می‌خواستند افرادی را در بیت من بگذارند و به وسیله آنها مرا کنترل کنند. اینها برای بعد از امام، به دنبال «ولایت بر فقیه» بودند نه به دنبال «ولایت فقیه». من این مطلب را صریحاً در نامه‌ئه صفحه‌ای مورخه ۱۳۶۵/۷/۱۷ به مرحوم امام نوشتم که آقایانی که مدت‌هast در پشت این صحنه هستند و متأسفانه آخر الامر، از عنوان حضرت عالی خرج کرده‌اند، بدانند که اگر سید مهدی هاشمی را پیش من تکه کنند، من خودم را به کسی نمی‌فروشم و استقلال فکری و ارادی خودم را حفظ می‌کنم و خانه من که فعلاً منشأ اثری نیستم، قیمت لازم ندارد.<sup>۳</sup>

خلاصه و جمع‌بندی این تحلیل عالمانه (!) این است که:

۱. امام، استقلال فکری و ارادی نداشته، به عکس آقای منتظری، که دارای

۱. همان، ص ۶۱۰.

۲. همان، ص ۶۱۴.

۳. همان، ص ۶۱۸.

### استقلال فکر و اراده بوده!

۲. رسیدگی به اتهامات مهدی هاشمی، دو هدف را به صورت قطعی و یک هدف را به صورت احتمالی تعقیب می‌کرده است. دو هدف قطعی آن عبارت است از: از بین بردن حیثیت اجتماعی آقای منتظری و دیگری، سلطه بر دفتر، بیت و مجاری فکر و اراده ایشان و هدف احتمالی: تثبیت موقعیت اجتماعی احمد آقا! و سرانجام، آقای منتظری به دلیل برخورد با این توشه و حفظ استقلال فکری و ارادی خود، از رهبری محروم شده است!

به نظر می‌رسد که این ادعاهای سست و اهانت‌های ایشان به امام و مسئولان ارشد جمهوری اسلامی، نیازی به پاسخ ندارد و این گونه اظهارات، از کسی که با تصمیم قاطع امام، از رهبری آینده کشور محروم می‌گردد، طبیعی است.

### ۵. اکاذیب وزارت اطلاعات

به عقیده آقای منتظری، یکی از عوامل تصمیم‌گیری امام<sup>ره</sup> برای برکناری او، نقش مؤثر وزارت اطلاعات بود. او می‌گوید:

وزارت اطلاعات هم در این بین، نقش مؤثری را ایفا می‌کرد. از ناحیه مسئولین وزارت اطلاعات، گزارش‌های مختلفی به ایشان (امام) داده می‌شد که برخی از آنها حدسیات و تحلیل‌های غلط و اکاذیبی بود که به عنوان واقعیات، به ایشان گزارش می‌شد و ایشان گزارش‌های آنان را وحی مُنَزَّل می‌پنداشتند. چون خدماتی از آنان دیده بودند، احتمال خلاف، در گفته‌های آنان را نمی‌دادند.<sup>۱</sup>

در این که امام به وزارت اطلاعات، اعتماد داشت، تردیدی نیست؛ اما این ادعای آقای منتظری که امام، گزارش‌های این وزارت خانه را «وحی مُنَزَّل می‌پنداشت» قطعاً نادرست است. اتفاقاً یکی از نکات آموزنده رهبری و مدیریت امام، این بود که در مواردی که احساس می‌کرد اختلاف نظر وجود دارد، نظر موافق و مخالف را می‌شنید و بعد، تصمیم می‌گرفت.

۱. همان، ص ۶۷۰.

یکی از این موارد، تصمیم‌گیری درباره انتقال پرونده‌های حفاظت اطلاعات ارتش بود که تا مدت‌ها در اختیار این جانب قرار داشت و برخی از مسئولان ارشد نظام، می‌خواستند که به حفاظت اطلاعات ارتش بازگردد و من با این نظر - به دلایل امنیتی - به شدت مخالف بودم؛ ولی امام پس از اخذ نظر کتبی این جانب و نظر ایشان، با نظر این جانب مخالفت کردند. بنابراین، در پاسخ آقای منتظری که براین باور است که وحی مُنَزَّل دانستن اکاذیب وزارت اطلاعات، یکی از مبانی تصمیم‌گیری امام در مورد برکناری او بود، باید گفت:

اولاً: کدام یک از گزارش‌های وزارت اطلاعات، در مورد آقای منتظری به امام، دروغ بوده است؟

ثانیاً: چه کسی از ایشان می‌پذیرد که امام، آن قدر ساده بود که اکاذیب وزرات اطلاعات را باور کند، ولی حرف‌های راست و درست آقای منتظری را در تبیین این اکاذیب، باور نکند و هیچ مسلمان بالنصافی در کشور وجود نداشت که امام را آگاه کند تا ایشان در اثر بی‌اعتمادی و بی‌توجهی به صداقت آقای منتظری و اعتماد بر اکاذیب وزارت اطلاعات، وی را از رهبری محروم ننماید؟!

#### ۶. بیماری و حالت غیرعادی امام رهبر!

عامل دیگری که در تبیین عوامل برکناری آقای منتظری، مکرر در سخنان ایشان، بر آن تکیه شده، موضوع بیماری امام رهبر است او می‌گوید:

آیة الله خمینی، مجتهد بودند، فیلسوف بودند، عارف بودند، رهبر انقلاب بودند، شجاع بودند؛ اما ایشان هم مثل بقیه یک انسان بودند و مخصوصاً در آن شرایطی که آخر کار، ایشان پیدا کرده بودند. در این اواخر، ایشان بیمار بودند. سلطان داشتند. اعصابشان ناراحت بود و تقریباً از مردم، منعزل شده بودند.<sup>۱</sup>

در بخشی دیگر از خاطرات آقای منتظری آمده:

ایشان مجتهد بود، فقیه بود، عالم بود؛ اما معصوم نبود، بشر هم بود. بشر، ضعف

۱. همان، ص ۶۶۲.

اعصاب هم پیدا می‌کند، پیرمرد هم می‌شود. ایشان در این اواخر، بیماری سلطان هم داشتند. خوب، اینها واقعیاتی است. اینها را که نمی‌شود منکر شد. در این روزهای آخر، معلوم شد کسانی به فکر بوده‌اند که مرحوم امام را وادارند آقای حاج احمدآقا را برای بعد از خود تعیین کنند، از جمله استاندار اصفهان، طوماری خطاب به امام تهیه کرده بود، بدین مضمون که در مسئله رهبری، شایستگی ملاک است و همان‌گونه که امام محمد تقی<sup>۱</sup> در نه سالگی - با وجود سن کم - به امامت رسید و شایستگی آن را داشت، آقای حاج احمدآقا هم شایستگی آن را دارند و خوب است شما ایشان را برای رهبری به مردم معرفی کنید.<sup>۲</sup>

و در قسمتی دیگر می‌گوید:

... در این اوخر هم امام، در اثر سلطان مزن، کمتر بر اعصاب خوش مسلط بودند. آن مرحوم با این که با خدا و بی‌هوا بودند، ولی معصوم نبودند و غیرمعصوم، اگر نسبت به موضوع، بمباران تبلیغاتی شود، بسا تحت تأثیر تبلیغات غلط قرار می‌گیرد. بالآخره مجموع این عوامل، سبب شده که ایشان، نسبت به من - که از صحنه بیت ایشان دور بودم - یک حالت استثنایی و غیرعادی پیدا کرده بود.<sup>۲</sup>

مجموع سخنان آقای منتظری درباره امام خمینی، بیانگر این واقعیت است که حتی از نگاه ایشان، امام، واجد تمام ویژگی‌های یک انسان کامل، به استثنای «عصمت» بوده. با این وصف، در توجیه تصمیم امام در برکناری خود می‌گوید که امام در اثر بیماری سلطان و بمباران تبلیغات غلط، نسبت به وی، حالت استثنایی و غیرعادی‌ای پیدا کرده بود. این سخن بدان معناست که حالت غیرعادی ناشی از بیماری امام، سبب شد که آقای منتظری از رهبری محروم شود!

شگفتکه آقای منتظری از یکسو امام را تالی<sup>۳</sup> موصوم می‌داند و از سوی دیگر، به دلیل معصوم نبودن، او را تا حدّ هذیانگویی درباره رهبری پس از خود، به دلیل

۱. همان، ص ۶۹۷.

۲. همان، ص ۶۷۰.

حالت غیر عادی، متهمن می‌نماید.

و افزون بر این، چنان تصویری از بیت امام، ارائه می‌نماید که افرادی مانند استاندار وقت اصفهان (آقای کرباسچی) می‌خواسته با سوء استفاده از بیماری امام، با این استدلال که امام محمد تقی علیه السلام در نه سالگی به امامت رسیده، حاج احمد آقا را جانشین امام نماید!

و شگفت‌انگیز، این که تکذیب مکرر آقای کرباسچی، در مورد این ادعای واهی و مُضحك، تاکنون اثری در پس گرفتن آن نداشته است!

## ۷. عوامل خارجی

شگفت‌آورترین سخن آقای منتظری، در بر شمردن علل و عوامل برکناری خود از قائم مقامی امام علیه السلام دخالت عوامل خارجی در این اقدام است. او می‌گوید:

البته درباره نقش عوامل خارجی - که سوال کرده بودید -، گرچه من آدمی نیستم که بخواهم در مسائل مختلف، همه سرنخ‌ها را به خارج مرتبط کنم و به اصطلاح، مدافع «تئوری توطئه» باشم، اما در این جریان، بعید نمی‌دانم عوامل خارجی هم مؤثر بوده باشند؛ ظاهراً مسئله برکنار کردن من، از مدت‌ها قبل، مطرح بوده، ولی من بی‌اطلاع بودهام و شواهدی بر این امر گواه است!<sup>۱</sup>

در این جا باید از طرف همه دشمنان امام و انقلاب، به آقای منتظری، دست مریزاد گفت؛ چراکه تاکنون ادعا می‌کرد عوامل داخلی - و از جمله، وزارت اطلاعات - برای امام، ذهنیت درست کردن؛ اما در این بخش از خاطرات خود، بعید نمی‌داند که عوامل خارجی هم در تصمیم‌سازی امام، دخالت داشته باشند. شواهدی که وی بر این ادعا دارد، عبارت‌اند از:

۱. قربانی فر، جاسوس آمریکا!

۲. سفیر فلسطین!

پاسخ، این است که: اولاً، این خبر، کذب محسن است. هیچ کس در صدد

۱. همان، ص ۶۷۰.

برنامه‌ریزی برای برکناری آقای منتظری نبود و تا یکی دو ماه آخر، کسی حتی احتمال برکناری ایشان را هم نمی‌داد؛ به همین جهت، در جریان مهدی هاشمی، هنگامی که وزارت اطلاعات، با جدیت، آن موضوع را پیگیری می‌کرد، روزی آقای هاشمی رفسنجانی از باب خیرخواهی به این جانب گفت: «چه بسا امشب، امام از دنیا برود و فردا آقای منتظری رهبر باشد؛ در آن صورت، تو نمی‌توانی در داخل ایران زندگی کنی. بنا بر این، مصلحت نیست موضوع مهدی هاشمی را این طور دنبال کنی...».

ثانیاً، بر فرض، منابع اطلاعاتی آقای منتظری، به او راست گفته باشند. بی‌تردید، شایعه‌مذکور، ساخته و پرداخته سرویس‌های جاسوسی بیگانه، جهت نفوذ در تشکیلات ایشان و تخریب ذهن‌شان نسبت به حضرت امام بوده است.

ثالثاً، بر فرض که گزارش مذکور، درست باشد و بیگانگان واقعاً اطلاع پیدا کرده باشند، که امام، تصمیم دارد آقای منتظری را برکنار کند. این، دلالتی بر این که عوامل خارجی در این ماجرا دخالت دارند و سرنخ آن به خارج از کشور متنهی می‌شود، ندارد و به هر حال، این تحلیل، ساخته و پرداخته ذهنی علیل است.

#### ۸. انتقاد از اسرافکاری‌ها از بیت‌المال و اشتباهات در جنگ

آقای منتظری، در تبیین زمینه‌های صدور نامه ۱/۶۸/۶۸امام<sup>۲</sup> - که برکناری او را در پی داشت - ضمن طرح شماری از عواملی که بدان اشاره شد، می‌گوید:

... تا آن زمان (۶۷/۷/۲۷) مسئله خاصی مطرح نبود و احتمالاً در این دو سه ماه آخر، مسائل دیگری رخ داده است. البته در ایام دهه فجر سال ۶۷ من دیدم مسئولین دارند یک جشن مفصلی را تدارک می‌بینند. من ضمن انتقاد از خرج‌های زیاد و اسرافکاری‌ها از بیت‌المال گفتم: «گناهان سیاسی نیز توبه دارد و ما باید از کارهای خلاف و اشتباهات گذشته خویش توبه کنیم و اگر فرضاً در جنگ، اشتباهاتی کردیم، از آنها عبرت بگیریم، تا تکرار نشود».<sup>۱</sup>

۱. همان، ص ۶۶۹.

متن کامل سخنان آقای منتظری در مورد اشتباهات جنگ، در خاطراتش درج نشده،<sup>۱</sup> اما از انتقادهایی که حضرت امام در پیام ۱۳۶۷/۱۲/۳ به مراجع و روحانیان و در بیانیه ۱۳۶۸/۱/۲ خطاب به مهاجران جنگ تحمیلی، به این سخنرانی دارد، معلوم می‌شود که ایشان از این سخنرانی آقای منتظری به شدت رنجیده است. بنا بر این، سخنرانی مورد اشاره - چنان‌که توضیح خواهم داد - محتمل است در تصمیم‌گیری امام، مؤثر بوده باشد.

#### ۹. اعتقاد و علاقهٔ مفرط امام به انقلاب اسلامی

یکی دیگر از عواملی که آقای منتظری ضمن برشمردن زمینه‌های نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام<sup>ره</sup> - که موجب برکناری او شد - بدان اشاره کرده، اعتقاد و علاقهٔ مفرط ایشان به انقلاب اسلامی است. وی می‌گوید:

مرحوم امام، فردی بودند که در برابر کارهایی که خلاف می‌پنداشتند، نمی‌توانستند خونسرد و بی‌تفاوت باشند و به انقلاب اسلامی، اعتقاد و علاقهٔ مفرط داشتند و آن را فرزند خود به حساب می‌آورند و کوچکترین مخالفت و حتی انتقاد نسبت به آن را تحمل نمی‌کردند.<sup>۲</sup>

این سخن، صحیح است که امام به انقلاب اسلامی به شدت علاقه‌مند بود و آن را بیش از هر چیز دیگر، دوست داشت و با هر کس در هر موقعیت، اگر در مقام ضربه زدن به انقلاب برمی‌آمد، به شدت برخورد می‌کرد؛ اما این بدان معنا نبود که انتقادهای سازنده را - که بارها از آن به انتقادهای طلبگی تعبیر می‌کرد - برنتابد. آری - همان طور که توضیح خواهم داد - علاقهٔ امام به انقلاب و احساس خطر ایشان نسبت به آینده آن، سبب شد که آقای منتظری را از رهبری محروم نماید.

۱. ر.ک: ص ۲۶۴ - ۲۶۶.

۲. همان، ص ۶۷۰.

## ۱۰. نمی‌دانم چه شد!

جالب توجه است که آقای منتظری - با همه رطب و یابس‌هایی که در تحلیل و تبیین علل برکناری خود از رهبری به هم می‌باشد - سرانجام، خودش هم، تحلیل‌های خود را باور نمی‌کند و به این نتیجه می‌رسد که نمی‌داند چه مسائلی پیش آمد که امام رهبر عصبانی شد و با نوشتمن نامه ۱۳۶۸/۱/۶ او را از رهبری محروم کرد! متن گفته وی چنین است:

...بعید به نظر می‌رسد که اختلاف نظرها و اصطکاکی که در آن سال‌ها<sup>۱</sup> به وجود آمد، علت حوادث سال ۶۸ (برکناری از رهبری) باشد؛ زیرا پس از خاتمه یافتن قضایای مربوط به سید مهدی و حتی پس از اعدام او در تاریخ ۶۶/۷/۶ من ملاقات‌هایی با امام داشتم و هیچ مشکل و کدورتی در بین نبود. ایشان در تیرماه سال ۶۷ پس از فاجعه سقوط هواپیمای مسافربری ایران به دست ناوگان آمریکا، در پاسخ به نامه من، نامه ستایش‌آمیزی نوشتند که از رسانه‌ها پخش شد. حتی چند ماه پس از اعدام‌های سال ۱۳۶۷ - که به نام ایشان انجام شد و با اعتراض شدید من رو به رو شد - من با ایشان ملاقات داشتم و مسئله خاصی در بین نبود. یک ملاقات هم آقای سید هادی هاشمی، داماد من در تاریخ ۶۷/۷/۲۷ جداگانه با ایشان داشت که در آن ملاقات، ضمن ستایش‌های زیاد از من، از آقا هادی تغفّد کرده بودند و ایشان را مأمور کرده بودند که در بیت من حضور داشته باشد و نگذارد که مخالفان در گوش و کنار، بر علیه من کاری انجام دهند، که آن زمان در بین خواص، آقا هادی را به عنوان نماینده امام در بیت من می‌شناختند. بنابراین تا آن زمان، مسئله خاصی مطرح نبوده و احتمالاً در این دو سه ماه آخر، مسائل دیگری رخ داده.<sup>۲</sup>

و در عباراتی دیگر از خاطراتش، ضمن اشاره به جریان ملاقات آقا هادی با امام، می‌گوید:

...حالا در این دو سه ماه آخر، چه مسائلی پیش آمده بود و چه گزارش‌هایی به

۱. اشاره به سال ۶۵ و ۶۶ و جریان مهدی هاشمی است.

۲. همان، ص ۶۶۸، ۶۶۹.

ایشان داده بودند که ذهن امام را ملکوک کرده و ایشان را عصبانی کرده بود و زمینه‌ای شد برای نامه ۶۸/۱/۶، نمی‌دانم.<sup>۱</sup>

این سخنان در واقع، خط بطلانی است که آقای منتظری، بر همه تحلیل‌های خود، در تبیین علل محرومیتش از رهبری، کشیده است.

ما از آقای منتظری می‌پرسیم: شما که بعید می‌دانید اختلاف نظرها و اصطکاک‌های گذشته، موجب تصمیم امام در برکناری شما باشد و تصریح می‌کنید که نمی‌دانید در دو سه ماه آخر عمر امام چه مسائلی پیش آمده که چنین تصمیمی را در مورد شما گرفته، چرا می‌گویید تصفیه حساب سیاسی به برکناری شما انجامیده؟!

چرا استقلال فکری و حقیقت‌گویی خود و نفوذپذیری امام را به عنوان علل محرومیت خود از رهبری مطرح می‌کنید؟!

چرا بیماری امام و اکاذیب وزارت اطلاعات را موجب برکناری خود می‌دانید؟!

چرا عوامل خارجی را در تصمیم‌سازی جهت برکناری خود، دخالت می‌دهید؟!

چرا می‌گویید از سال‌ها قبل، تصمیم بوده شما را از رهبری محروم کنند؟!

چرا می‌گویید هنگامی که مسئولان ارشد کشور، شما را برای قائم مقامی رهبری مطرح کردند، «شاید آن قضیه، مقدمه جریانات بعد بوده» و با این کار می‌خواستند زمینه رهبری آینده شما را از بین ببرند؟!<sup>۲</sup>

آیا این تهمت‌های ناروا، برای دفاع از خود، جایز است؟!

آیا این سخنان، گناه نیست؟!

آیا این سخنان، ظلم به نظام اسلامی و امام خمینی نیست؟!

۱. همان، ص ۶۱۹.

۲. ر.ک: ص ۱۹، ۲۰.

تا این جا توضیح دادم که امام خمینی<sup>ره</sup> از ابتدا، آقای منتظری را شایسته رهبری نمی‌دانست؛ اما به احترام رأی خبرگان رهبری، نه تنها با قائم مقامی وی مخالفت نکرد، بلکه عملاً رأی خبرگان را تأیید نیز نمود.  
همچنین، آنچه آقای منتظری به عنوان علل برکناری خود ذکر کرده، عمدتاً واقعیت ندارد. اکنون، می‌خواهم توضیح دهم که علت واقعی برکناری آقای منتظری چه بود؟

امام خمینی در نامه تاریخ ۱۳۶۸/۱/۲۶ خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، به علت واقعی برکناری آقای منتظری، بدین سان اشاره کرده:  
همین قدر بدانید که پدر پیرتان بیش از دو سال است در اعلامیه‌ها و پیغام‌ها، تمام تلاش خود را نموده است تا قضیه بدینجا ختم نگردد؛ ولی متأسفانه موفق نشد.<sup>۱</sup>

این سخن، نشان می‌دهد که تصمیم امام در مورد برکناری آقای منتظری، عجولانه و بدون مطالعه و آن طور که آقای منتظری پنداشته، در اثر عصبانیت و یا بیماری و القای دیگران نبوده، بلکه این تصمیم لااقل ریشه در دو سال مطالعه و تلاش داشته است.

---

۱. ر.ک: ص ۲۸۵.

### نقاط ضعف آقای منتظری

بنابراین، برای یافتن علت واقعی برکناری آقای منتظری، مطالعه دقیق سیر اقدامات امام ره جهت کاستن از نقاط ضعف آقای منتظری، خصوصاً در دو سال متهی به برکناری او، ضروری است.

نقاط ضعف آقای منتظری از نگاه امام ره عبارت است از: ساده‌لوحی، مدیر و مدبر نبودن، و اطرافیان ناصالح.

امام که می‌دانست جریان‌های سیاسی ناصالح و در رأس آنها جریان خطرناک مهدی هاشمی، از ساده‌لوحی آقای منتظری، سوء استفاده خواهند کرد و از طرفی، آقای منتظری را در معرض رهبری آینده جمهوری اسلامی ایران می‌دید، سال‌ها تلاش کرد که آقای منتظری، حساب خود را از اطرافیان ناصالح جدا کند و آنان را از خود، رسماً طرد نماید؛ اما موفق نشد و همین امر، مبنای برکناری او از رهبری گردید.

گفتنی است دو سالی که در نامه امام بدان اشاره شده، در واقع، اوج تلاش‌های امام و یا به تعبیر خودشان، تمام تلاش‌های او بوده، و گرنه اسنادی که ارائه خواهد شد، نشان می‌دهد که امام، لااقل از سال ۱۳۶۱ اقداماتی را در جهت طرد جریان مهدی هاشمی از بیت آقای منتظری داشته؛ تا این که در اوآخر عمر پربرکت خود و پس از بررسی‌های دقیق و صبر و حوصله فراوان، به این نتیجه قطعی رسید که آقای منتظری، نه تنها فاقد شایستگی رهبری است و این مشکل، به هیچ وجه قابل علاج نیست، بلکه به دلیل نفوذ جریان‌های سیاسی منحرف در دفتر او، در صورتی که زمام رهبری را به دست گیرد، انقلاب اسلامی -که حاصل سال‌ها، بلکه قرن‌ها تلاش و مجاهدت است - با خطر جدی مواجه خواهد شد، و از این رو، با همه مشکلاتی که برکناری آقای منتظری در پی داشت، در نامه ۱/۶/۱۳۶۸، عدم شایستگی او را برای

رهبری آئینه جمهوری اسلامی، رسماً اعلام کرد و بدین سان، وی را از رهبری ایران اسلامی، محروم نمود.

و اینک شرح تلاش‌های امام برای اصلاح دفتر آقای منتظری و متقابلاً موضوع‌گیری‌های آقای منتظری در برابر تلاش‌های ایشان و حوادثی که به برکناری آقای منتظری انجامید:

امام خمینی ره با فرات و روشن بینی الهی خاصی که داشت، از همان سال‌های نخست پیروزی انقلاب اسلامی، نسبت به ارتباط مهدی هاشمی با آقای منتظری، احساس خطر می‌کرد و با عنایت به جایگاه حوزوی و سیاسی آقای منتظری، تلاش می‌کرد که به هر نحو ممکن، او را از آقای منتظری جدا کند، تا آن جا که در سال ۱۳۶۱ قبل از تأسیس وزارت اطلاعات، واحد اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از جانب امام، مأموریت یافت که ضمن مراقبت از جریان مهدی هاشمی، زمینه را برای قلع و قمع کردن آنها فراهم نماید. فرمانده وقت واحد اطلاعات سپاه در این باره می‌گوید:

پس از عزل بنی صدر از فرماندهی کلّ قوا، فرماندهی سپاه پاسداران نیز تغییر کرد. اولین جلسهٔ شورای عالی سپاه، با ترکیب جدید، در حضور حضرت امام تشکیل شد (در سال ۱۳۶۱). در این جلسه، افرادی چون شهید محلاتی، فرمانده سپاه و مسئولان واحدهای مختلف سپاه حضور داشتند. مهدی هاشمی نیز - که با توصیه و حمایت کسانی چون آقای منتظری و شهید محمد منتظری، مسئولیت واحد نهضت‌های سپاه را بر عهده گرفته بود - در این جلسه شرکت داشت. افراد حاضر، خدمت امام معرفی شدند و هر یک از مسئولان واحدها، گزارشی از موضوع، شیوهٔ کار خود و... ارائه کردند. حضرت امام، گزارش‌ها را شنیده، مطالبی می‌فرمودند.

مهدی هاشمی، ضمن گزارش خود، به شیوهٔ صدور انقلاب و... اشاره کرد.

حضرت امام، پس از صحبت‌های مهدی هاشمی، مطالبی را عنوان فرمودند که عمدتاً رد نظرات او بود. لحن حضرت امام، در عدم تأیید و نارضایتی از او، به حدی آشکار و صریح بود که سبب تعجب همگان و ناراحتی مهدی هاشمی شد. در بخش پایانی جلسه، چند تن از حاضران، به منظور ارائه گزارشی از اوضاع کشور، نزد حضرت امام ماندند. من نیز به عنوان مسئول واحد اطلاعات سپاه، جزء این جمع بودم. حضرت امام فرمودند: «مواظب مهدی هاشمی باشید.»

از برخورد قاطع و در عین حال، روشنگرانه حضرت امام با مهدی هاشمی، این احساس در ما شکل گرفت که از دیدگاه ایشان، مهدی هاشمی، فردی سالم و قابل اعتماد نیست.

نفوذ مهدی هاشمی و همفکران او در دستگاه‌های مختلف و در پناه حمایت‌های آقای منتظری و بیت ایشان، موقعیت مستحکمی را برای مهدی هاشمی به وجود آورده بود. حتی پس از تصویب اساس‌نامه سپاه در مجلس شورای اسلامی، برکناری او از مسئولیت واحد نهضت‌ها با زحمت زیاد انجام شد (در اساس‌نامه جدید، تشکیلاتی به نام واحد نهضت‌ها به رسمیت شناخته نشده بود). با این همه، او از فعالیت‌های خود دست برنداشت و با اتکا و استناد به حکم آقای منتظری، کارهای خود را از طریق تشکیلاتی غیرعلنی، ادامه داد. اسناد، لوازم، وسایل، سلاح‌ها و همه امکانات واحد نهضت‌ها، توسط مهدی هاشمی و همفکران او از سپاه، خارج و به مراکز مورد نظر آنان انتقال یافت. این عمل غیرقانونی، خدمت حضرت امام گزارش شد.

تهران و قم و اصفهان، سه مرکز عمدۀ فعالیت‌های مهدی هاشمی و همفکران او بود. به این خاطر، مهدی هاشمی، بی‌میل نبود که امورات سپاه در این سه نقطه، به شکلی مختل شده، در حاکمیت ایادی او قرار گیرد. تشنج در سپاه اصفهان، از نمونه‌های تبلور این تمایل بود. ایادی او، یکی از طرفین این درگیری‌ها بودند که حتی در تشنجات سطح شهر اصفهان نیز دست داشتند.

با توجه به نفوذ مهدی هاشمی در اصفهان، قهدریجان (زادگاه وی) و سپاه آن شهر، مقرر شد تغییرات و اصلاحاتی در مدیریت سپاه آن سامان، صورت گیرد.

در حوالی نیمة دی ماه ۱۳۶۲، با نظر مبارک حضرت امام (و در چارچوب اقدامات حضرت ایشان درباره قضایای اصفهان که اخبار آن به ایشان رسیده بود) قرار شد که به اصفهان عزیمت نمایم. پیش از عزیمت به اصفهان و برای کسب اطلاع از نظر آقای منتظری، عازم قم شدم. دیداری خصوصی بود و ایشان به مجرّد طرح مسئله از سوی من، ضمن ابراز علاقه به این جانب، مرا از رفتن به مأموریت فرماندهی منطقه ۲ کشور بازداشت. منبع اطلاعات ایشان درباره موضوع، چه بود؟ آگاهی‌های ایشان، اطلاعاتی جهت یافته بود که توسط جریان حاکم بر سپاه اصفهان (جریان مهدی هاشمی) در اختیار ایشان قرار گرفته بود. آنان مایل بودند فردی عهده‌دار مسئولیت سپاه اصفهان شود که افراد مسئول در کارهای کلیدی سپاه، خصوصاً واحد اطلاعات را - که از جریان مهدی هاشمی بود - ابقا و تقویت کند. در این صورت بود که جریانات، در کنترل ایشان باقی می‌ماند.

پس از برخورد و مخالفت آقای منتظری با عزیمت این جانب به اصفهان - که مورد نظر و تأکید حضرت امام بود - گزارشی تهیه و خدمت حضرت امام، ارسال شد. ایشان پس از شنیدن موضوع، بر انجام مأموریت و عزیمت این جانب به اصفهان، تأکید کردند. پس از این که مهیای رفتن شدم، به همراه شهید محلاتی به خدمت حضرت امام رسیدیم. ایشان مطالبی را فرمودند که بخشی از آن به شرح زیر است:

«اصفهان، مردم خوب و متدينی دارد. آقایان که می‌روند آن جا، توجه داشته باشند که به هیچ کس گرایش پیدا نکنند و سعی کنند سپاه، مستقل باشد. البته نسبت به همه، با صمیمیت برخورد کنید. سعی کنید اختلاف نظرها را در تمام جاهای، به سپاه نکشانید. توجه اصلی تان به جنگ باشد و سعی کنید مردم را دلگرم کنید و امیدوارم موفق باشید تا کارها خوب انجام گیرد».

پس از چندی، با شیطنت‌ها و مداخله‌های مهدی هاشمی و همفکران او در امور داخلی سپاه، بویژه در برخی از مناطق، مانند قهدریجان مواجه شدیم. در ملاقاتی که حدوداً سه ماه بعد از عزیمت به اصفهان با حضرت امام انجام شد، گزارشی را از مسائل اصفهان و از جمله، فعالیت‌های جریان مهدی هاشمی ارائه کردیم. حضرت امام پرسیدند:

«آیا مهدی هاشمی با آقای منتظری و بیت ایشان هم رفت و آمد دارد؟»

ایشان در ادامه جلسه، چنین دستور دادند:

«در مورد فعالیت اینها [مهدی هاشمی و جریان او] کنترل داشته باشید و آنها را زیر نظر داشته باشید. اینها باید قلع و قمع شوند.».

حضرت امام - رضوان الله تعالیٰ علیه - در حین ادای این جملات، بسیار جدّی و ناراحت به نظر می‌رسیدند. لحن ایشان، بویژه هنگام گفتن جمله «اینها باید قلع و قمع شوند»، نمایانگر این بود که حضرت امام، توطئه‌ای شدید را علیه انقلاب، از سوی این جریان، احساس می‌کنند.

پس از این ملاقات بود که با وجود مشکلات و موانع بسیار، گزارشی از فعالیت‌های غیرمجاز، انحرافی و غیرقانونی مهدی هاشمی و همقطاران او، مربوط به پیش و پس از انقلاب، بویژه جریان قتل‌ها، اعضا و افراد گروه او و... تهییه و خدمت حضرت امام، ارسال شد.<sup>۱</sup>

گفتنی است که پس از تأسیس وزارت اطلاعات، اسناد و مدارک مربوط به فعالیت‌های غیرقانونی جریان مهدی هاشمی -که شامل ۹۲ پرونده می‌شد- در تاریخ ۱۳۶۵/۷/۲۸، از سپاه به وزرات اطلاعات منتقل گردید.

---

۱. مطالب یاد شده گزارش کتبی مسؤول وقت اطلاعات سپاه است.

نخستین هشدار امام ره به آقای منتظری، برای پاکسازی بیت خود از اشخاص منحرف، به صورت کنایی، در پیام ایشان خطاب به نمایندگان نخستین دوره مجلس خبرگان در تاریخ ۱۳۶۲/۴/۲۲ چنین است:

... باید بدانید که تبهکاران و جنایتپیشگان، بیش از هر کس، چشم طمع به شما دوخته‌اند و اشخاص منحرف فنوزی در بیوت شما، با چهره‌های صد در صد اسلامی و انقلابی، ممکن است - خدای نخواسته - فاجعه به بار آورند و با یک عمل انحرافی، نظام را به انحراف کشانند و با دست شما، به اسلام و جمهوری اسلامی، سیلی زنند. الله، الله، در انتخاب اصحاب خود!...<sup>۱</sup>

تأمل در این سخنان، به روشنی نشان می‌دهد که مخاطب اصلی آن، آقای منتظری است؛ زیرا در آن تاریخ، او تنها کسی بود که زمینه رهبری داشت و از او به عنوان امید امت و امام یاد می‌شد، همه دست‌اندرکاران نظام، او را رهبر آینده جمهوری اسلامی می‌دانستند و دلسوزان نظام اسلامی، از نفوذ جریان مهدی هاشمی در بیت او، احساس خطر می‌کردند. نامه رئیس مجلس خبرگان به ایشان - که در پی می‌آید -، گواه این مدعاست.

---

۱. پیام امام خمینی ره به مناسبت گشایش مجلس خبرگان ۱۳۶۲/۴/۲۲. صحیفة امام، ج ۱۸ ص ۷.

پس از انتخاب آقای منتظری به عنوان رهبر آینده توسط مجلس خبرگان در تاریخ ۱۳۶۴/۴/۲۶، آیة الله مشکینی<sup>۱</sup> رئیس وقت مجلس خبرگان، ضمن نامه‌ای به آقای منتظری در تاریخ ۱۳۶۴/۷/۱، درباره نگرانی نمایندگان مجلس خبرگان از اطرافیان آقای منتظری چنین نوشت:

... نظر اغلب دوستان برای روز مبادا، شما بودید؛ لکن با یک نگرانی خاص از ناحیه بیت و بعضی حواشی آن جناب که متأسفانه به قول آن مرحوم، مراجع قبلی، پس از مرجعیت، گرفتار می‌شدند و شما قبل از آن،...! پیوسته از دوستان صمیمی‌تان اظهار ناراحتی می‌شنوم، حتی در مجلس نیز مطرح شد و بی سروصدای گذشت و قبلًا هم پس از سمینار ائمه جمعه، برخی به حقیر می‌گفتند به حضورتان گفته شود و اینان از دوستان مخلص آن جناب‌اند و شما را برای اسلام می‌دانند و راضی نیستند شخصی که از آن عموم است، در قبضه خصوص باشد. من به عقیده خودم، موقع را مغتنم دیدم و گفتم و بعد از این نیز خواهم گفت کائناً ما کان...!<sup>۱</sup>

این نامه، سند روشنی است که نشان می‌دهد، تنها امام از نفوذی‌های بیت آقای منتظری، احساس خطر نمی‌کرد، همه دوستان واقعی آقای منتظری، نگران این معنا بودند.

---

۱. خاطرات آقای منتظری، ص ۹۲۳-۹۲۴.

## اقدامات جریان محمدی هاشمی در چهارمین دوره ریاست جمهوری

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، مهدی هاشمی را از نزدیک نمی‌شناختم؛ البته شنیده بودم که شخصی با این نام، متهم به قتل مرحوم آیة الله شمس‌آبادی است<sup>۱</sup>، اوایل پیروزی انقلاب نیز از فعالیت‌های او و همکارانش بی‌خبر بودم. به یاد دارم که تنها یک بار، او رادر دفتر امام<sup>ؑ</sup> دیده بودم؛ اما پس از تصدی وزارت اطلاعات، به تدریج در جریان مسائل مربوط به مهدی هاشمی فرار گرفتم، تا این که در جریان برگزاری انتخابات چهارمین دوره ریاست جمهوری، شب‌نامه‌هایی با نام‌های مجہول «جمعی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی» و «حافظان انقلاب اسلامی» و امثال آن منتشر شد. پس از پیگیری‌های اطلاعاتی، معلوم گردید که این شب‌نامه‌هارا، جریان مهدی هاشمی تهیه و توزیع کرده است.

روزی در مجلس شورای اسلامی، پس از صحبتی که در جلسهٔ خصوصی موسوم به «جلسهٔ حزب الله» داشتم، جمعی از نمایندگان، با اصرار از من خواستند نتایج اقداماتی را، که دربارهٔ شناسایی عاملان تهیه و توزیع شب‌نامه‌های مذکور شده، توضیح دهم.

من در پاسخ گفتم: «از نظر اطلاعاتی، اقدام کنندگان شناسایی شده‌اند؛ لیکن برای معرفی آنان، به دنبال سند قضایی هستیم».

---

۱. ر.ک: ص ۲۹۵ پیوست شماره ۱ و ص ۲۹۹ پیوست شماره ۲.

گفتنی است توزیع این شب‌نامه‌ها که توسط گروه مهدی هاشمی، در جهت تخریب وجهه و شخصیت حضرت آیة الله خامنه‌ای -که در آن مقطع، رئیس جمهور بودند- تهیه شده بود، در دو مقطع صورت گرفت:

در مقطع نخست -که شامل دوره اول رئیس جمهوری ایشان است -لبه تیز حمله، در ظاهر، متوجه وزارت امور خارجه و نقش آن در ارتباط با نهضت‌هاست؛ ولی هدف اصلی، تعرض به آیة الله خامنه‌ای، به عنوان مسئول اصلی سیاست‌های تعیین شده در باب برخی از نهضت‌های آزادیبخش است.

در مقطع دوم -که از دوره دوم رئیس جمهوری ایشان شروع می‌شود -برخوردها صریح‌تر شده، بیشتر در پوشش حمایت از دولت، قرار می‌گیرد؛ گرچه در این مقطع نیز، حملات مستقیم ادامه یافت و حتی بعضًا از موضع و جایگاه نهضت‌های موجود در ایران، صورت گرفت (همچنان که مقطع اول نیز خالی از تعریضات مستقیم نبوده است) ولی شاخصه اصلی این مقطع، همان تعرض مستقیم بود.

اولین نمونه این برخوردها، اعلامیه‌ای بود که در مورد انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری انتشار یافت و در آن، از مردم دعوت شد که برای نشان دادن مخالفت خود با آیة الله خامنه‌ای، رأی سفید بدهنند:

امت مسلمان ایران! مسائل پیرامون انتخابات، زیاد است؛ با هوشیاری اقدام به کار کنید. همان طور که گفتیم، آقای کاشانی به دلیل عدم شناخت مردم نسبت به ایشان، رأی نخواهد آورد و آقای عسکراولادی نیز، قبلًا خود را آزموده است و بنا بر این فقط می‌ماند آقای خامنه‌ای؛ بنا بر این قرار است رأی بدھیم، همه با هم رأی سفید می‌بدھیم، برای این که نشان دھیم نظام را قبول داشته و آن را دوست می‌داریم؛ اما با این کاندیدا مخالفیم.

اللَّهُمَّ إِنِّي نَارٌ غَبِيلٌ فِي دُولَةٍ كَرِيمَةٍ

حافظان انقلاب اسلامی

۶۴/۵/۱۶

تندترین نمونه این برخوردها، اعلامیه‌ای بود که به نام «تعدادی از نمایندگان

مجلس» در هشت صفحه بر ضدّ ایشان انتشار یافت که به دلیل این که فوق العاده اهانت‌آمیز است، از نقل آن معذوریم و تنها به نقل قسمتی از صدر و ذیل نامه، اکتفا می‌کنیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت حضرت حجۃ الاسلام والمسلمین برادر خامنه‌ای

رئیس جمهور محترم جمهوری اسلامی ایران

مدت‌هاست بنا داشتیم حضور رسیده و عرایضی را پیرامون وضعیت اسفبار عمومی جامعه و انقلاب معروض داریم؛ اما به دلیل برخوردها و قضاوت‌هایی که حتی در مورد ملاقات‌ها می‌شود و بنابر مصالحی، بهتر دیدیم که بخشی از عرایض را کتاباً تقدیم حضور کنیم....

اما ما نمایندگان، با توجه به همهٔ مفاسد و هواهای نفسانی و سیاست‌بازی‌ها و سبک و سنگین کردن‌های آقایان و این که با ادامهٔ این وضع، تنها چیزی که مطرح نیست، خدمت صادقانه به مردم و اسلام است، چه حجت شرعی داریم که به نخست‌وزیر معرفی شده - هر که باشد - رأی بدھیم، جز عصیان یا رأی ممتنع و باز هم سکوت و منتظر قضا و قدر؟!...

والسلام عليك ورحمة الله وبركاته

امضا محفوظ

جمعی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی

۶۴/۶/۲۸

همچنین در شب‌نامه‌ای دیگر، به مناسبت هشتمین سالگرد انقلاب اسلامی افغانستان، ستاد پشتیبانی انقلاب اسلامی افغانستان و شخص آیة الله خامنه‌ای را مورد انتقاد قرار دادند.

گفتنی است که این شب‌نامه با امضای «از طرف جمعی از طلاب افغانی حوزه‌های علمیه قم و مشهد و گروهی از نیروهای خطّ امامی داخل و خارج سازمان‌های اسلامی افغانستان» منتشر شده است.

در این اطلاعیه تلاش شده که مسئولیت مستقیم جنگ‌های خانمانسوز داخلی افغانستان، متوجه ستاد پشتیبانی انقلاب اسلامی افغانستان شود، در حالی که واقعیات، نشان می‌دهد که نقش اول در دامن زدن به اختلافات داخلی و آتش‌افروزی در آن سازمان، ناشی از سیاست‌های مهدی هاشمی بود و این چیزی است که وی، در زمان بازداشت، بدان اعتراف کرده است و نامه جعفرزاده به وی -که از خانه‌اش کشف شد- به روشنی دلالت بر آن دارد.<sup>۱</sup>

بخشی از این شب‌نامه بدین شرح است:

«بی توجهی ستاد به رهنمودها و اقدامات فقیه عالی قدر»

سردمداران ستاد، کاملاً از این مطلب نگران‌اند که مبادا اداره امور افغانستان، به دست افراد صالح و مخلص و تحت نظارت و اشراف فقیه عالی‌قدر، منجر به تزلزل عرش قدرت پوشالی آنان گردد، که در آن صورت، دیگر نخواهد توانست در صحنه انقلاب اسلامی افغانستان، فعال مایشاء باشند و اعمال نظر و سلیقه نمایند و خطوط انحرافی و جنگ داخلی را تعقیب نموده و به نام انقلاب اسلامی افغانستان از امکانات واfer جمهوری اسلامی در جهت مطامع شخصی خود سوء استفاده نمایند؛ لذا با تمام وجود و بدون توجه به وظائف شرعی و حتی قانونی‌شان در مقابل اقدامات و فرمایشات ایشان ایستاده و به خیال خام خود مقاومت می‌کنند...

اخیراً با کمال بی‌شرمی مطرح کرده‌اند که اگر ستاد، عملاً در موضع مخالفت با فقیه عالی‌قدر قرار گرفته، مانع ندارد؛ چون مستلزم مخالفت با ولایت نمی‌باشد، به دلیل این که جناب حجۃ‌الاسلام خامنه‌ای هم ولایت دارند و ما از ایشان پیروی می‌کنیم...

... چنین عملکردها از افرادی... و... هم‌دیفانشان تعجب ندارد؛ بلکه تعجب از استاد ارجمند ما و شاگرد گران‌مایه امام عزیز و فقیه عالی‌قدر، حضرت حجۃ‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای است که با آن اخلاص، تیزبینی و دقت نظر - که ما هماره از ایشان می‌دیدیم - چگونه این عناصر مشکوک و معلوم الحال را به عنوان نماینده

۱. ر.ک: ص ۳۰۹ پیوست شماره ۴.

خویش در ستاد یا برخی از امور آن معرفی کرده و بر سرنوشت ملت و انقلاب ما مسلط نموده‌اند و امید که در این مورد، تجدید نظر اساسی و عمیق مبنول فرمایند...

ما برای تداوم و تکامل انقلاب اسلامی مان نیاز به یک خط مستقیم و منبع تقدیم فکری سالم داریم که از ثبات و پایداری کامل برخوردار بوده و دستخوش تحولات سیاسی و تغییر کادر اداری مملکتی نگردد که امروزه، آن نیاز ما در رهبری امام عزیز و فقیه عالی‌قدر، متبلور است و تمسک به آن که همان «حبل الله المتین» است، ما را کفایت می‌کند و بی‌نیاز از همه چیز و همه کس. اما وابستگی انقلاب اسلامی ما به سیاست‌های متغیر دولتی، از جمله خطرات بزرگی است که کیان انقلاب را تهدید می‌کند.

تذکر این نکته لازم است، که در این نوشتار، فقط به برخی از کج‌اندیشی‌ها و بدرفتاری‌های ستاد و عواقب سوء آن در رابطه با انقلاب اسلامی افغانستان اشاره رفته است و از سایر نهضت‌های اسلامی و آزادیبخش، به لحاظ خودداری از اطاله کلام، سخن به میان نیاوردیم؛ البته نه بدان معناست که آنها کاملاً رو به راه و منظم بوده و همه در پرتو توجهات این آقایان، در اوج عزّت و قدرت‌اند، به عکس، آنها نیز برخی مشمول بی‌مهری و بدرفتاری شده و موقتاً ایران را ترک گفته‌اند و برخی دیگر، که ضرورت‌های مبارزه آنان را مجبور به ماندن کرده است، دلی پردردتر از شما دارند که اگر بخواهیم از هر خرمن، خوش‌های ارائه کنیم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

بگذریم که در دل، فراوان است و گوش حق‌شنو، کم. بدان امید که روزی چهره‌های مرموز مشخص شده و عوامل تفرقه و نفاق از صحنه انقلاب تصفیه شوند...

گفتنی است که در جریان پیگیری شناسایی عاملان شب‌نامه‌های یاد شده، معلوم شد که آنان، در اقدامات غیرقانونی دیگری، مانند جمع‌آوری و پنهان کردن اسلحه نیز نقش دارند.<sup>۱</sup>

۱. ر.ک: ص ۱۴۱.

نخستین بار که موضوع مهدی هاشمی را با آقای منتظری مطرح کردم، روزهای پایانی سال ۱۳۶۴ بود. در ملاقاتی که در اتاق مطالعه ایشان برگزار شد، تلاش کردم ماجراهی مهدی هاشمی را به میان کشیده و با ایشان در این باره گفتگو کنم. خلاصه کلام این بود:

ارتباط مهدی هاشمی و همکاران او با بیت شما، در شرایطی که همه مسئولان و دوستان و خطوط سیاسی وفادار به انقلاب، با آنان مخالفت می‌کنند، ممکن است چندان به مصلحت شما نباشد. جناح‌های سیاسی موجود، دفتر تبلیغات، جامعه مدّرسین و... حتی آقای هاشمی رفسنجانی نیز به این رابطه خوش‌بین نیستند...

ایشان پرسید: «آقای هاشمی هم؟»

پاسخ دادم: «آری.»

ایشان بسیار محکم گفت: «همه آنها بیخود می‌گویند. من به او اطمینان دارم. من او را از کوچکی می‌شناسم. با ما همپیاله بود و با محمد ما بود و از شما چه پنهان که من، به اینها کمک می‌کنم تا سلاح بخرند»...

ادامه بحث را به مصلحت ندانستم. حتی در موقع خداحافظی گفتند: «شما هم شک نکن و به او اعتماد داشته باش!»

واقعاً عجیب بود. حضرت امام ره هیچ کس را به طور مطلق، تأیید نمی‌کند. چگونه آقای منتظری، چنین بی حد و مرز و به نحو مطلق، مهدی هاشمی را تأیید

می نماید؟! آن هم در مقابل مخالفت تقریباً تمامی یاران اصیل انقلاب؟! حضرت امام، از سپاه می خواهند که مهدی هاشمی را به عنوان مظنون، تحت نظر قرار دهند و آقای منتظری از من می خواهند به او اعتماد کنم! می شد موضوع را به منش و عاطفه ایشان مربوط کرد و اندیشید که گذشت زمان و آشکار شدن اسرار، موجب روشن شدن ذهن ایشان خواهد گردید؛ اما سیر حوادث، سرانجام دیگری را رقم زد.

#### ارائه بخشی از پرونده مهدی هاشمی به آقای منتظری

با این امید، ایام، سپری شد تا این که در اوایل سال ۶۵، اوراقی بر ضد یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی پخش شد. تحقیقات انجام شده، نشان می داد که مهدی هاشمی، پیش از پیروزی انقلاب، گزارش هایی بر ضد وی به ساواک داده است. برای روشن شدن موضوع، پرونده مهدی هاشمی را از اداره کل اطلاعات اصفهان خواستم. با ملاحظه پرونده مهدی هاشمی، به مطلب مهم تری رسیدم و آن این که نقش وی در قتل مرحوم آقای شمس آبادی، قطعی است.<sup>۱</sup> علاوه بر این، او با ساواک رژیم شاه، همکاری داشته است.<sup>۲</sup>

احساس تکلیف کردم که از امام بخواهم، اگر ایشان مصلحت بدانند، به این امر رسیدگی شود. همچنین آقای منتظری را در جریان این موضوع قرار دهم. مطمئن بودم اگر آقای منتظری بفهمد که مهدی هاشمی در قتل مرحوم شمس آبادی نقش و با ساواک، همکاری داشته، متأثر می شود و لاقل دست از حمایت وی برخواهد داشت.

#### دیدار با آقای منتظری

با این تصوّر خام، به ملاقات آقای منتظری رفتم و رونوشت بخشی از اسناد موجود در پرونده مهدی هاشمی را در اختیار ایشان گذاشتم؛ اما با کمال تعجب، نه تنها تأثیری

۱. ر.ک: ص ۲۹۹ پیوست شماره ۲.

۲. ر.ک: ص ۳۰۵ پیوست شماره ۳.

در ایشان مشاهده نکردم، بلکه دیدم ایشان همکاری وی را با سواک به دلیل این که تحت فشار بوده توجیه می‌کند!

باری، این دیدار هیچ نتیجه‌ای نداشت؛ اما ایشان، اسناد یاد شده را نزد خود نگه داشت. نکته قابل توجه این که من از ایشان تقاضا کردم، اسناد مذکور را در اختیار مهدی هاشمی قرار ندهد، ولی بعدها معلوم شد که در اختیار وی قرار گرفته است. امیدوارم از طریق آقای منتظری چنین اقدامی صورت نگرفته باشد!

#### درخواست از امام<sup>ره</sup>

از سوی دیگر، رونوشت بخشی از پرونده یاد شده را برای امام<sup>ره</sup> فرستادم<sup>۱</sup> و از ایشان خواستم در صورتی که رسیدگی به اتهامات پیش از انقلاب مهدی هاشمی را مصلحت می‌دانند، کتابانظر خود را اعلام کنند، که تنها در این صورت، موضوع، قابل پیگیری خواهد بود.

پاسخ امام که حاج احمد آقا ابلاغ کرد، این بود: «ایشان [یعنی بنده] به وظیفه شرعی خود عمل کند؛ ولی من چیزی نمی‌نویسم».

این مطلب نیز قابل توجه است که در ملاقاتی با حضرت امام، موضوع جریان مهدی هاشمی و دریافت پول از آقای منتظری برای خرید سلاح را مطرح کردم. امام فرمودند: «اگر این طور است، شما به وظیفه خود عمل کنید».

عرض کردم: «ما حرفی نداریم؛ اما لازم است شما به آقای منتظری پیغام دهید که دست خود را از سر این گروه بردارد»!

امام فرمودند: «بگذارید فکر کنم».

از آن جا که من یقین داشتم آقای منتظری، مانع رسیدگی خواهد شد و بدون دخالت مستقیم امام، رسیدگی به جرایم مهدی هاشمی، امکان پذیر نیست، هیچ اقدامی در این باره در این مقطع، انجام ندادم.

۱. درست به یاد ندارم که متن یاد شده را شخصاً به امام دادم و یا توسط مرحوم حاج احمد آقا.

یکی دیگر از نشانه‌های نگرانی امام ره از نفوذ جریان مهدی هاشمی، در بیت آقای منتظری، هشدار ایشان به آقای منتظری توسط امام جمعه وقت اصفهان است. متن سخنان آیة الله طاهری در این باره چنین است:

حدود چهارماه قبل از دستگیری مهدی هاشمی، به خدمت حضرت امام رسیدم و با تأکید ایشان، بر روی نیمکتی که خودشان می‌نشستند، در کنار ایشان نشستم و مطالب خود را گفتم. خواستم دست ایشان را ببوسم و خداحفظی کنم که ایشان بدون مقدمه فرمودند:

«آقای طاهری! دریابید آقای منتظری را؛ این وظیفه شماست».

احساس سنگینی از شنیدن کلمه «وظیفه» مرا به نشستن واداشت، عرض کردم:  
«وظیفه ما چیست؟»

امام فرمودند:

«بروید و با ایشان صحبت کنید و بگویید من روی شما، سرمايه‌گذاری کرده‌ام. اگر می‌بینید که روحانیون در مقابل شما نمی‌ایستند، به این دلیل است که من هستم و اگر روزی من نباشم، آنها در مقابل شما خواهند ایستاد. لذا شما نباید ضعفی داشته باشید و این مهدی هاشمی، بهانه‌ای است دست آنها. این که شما بگویید من چهار ماه است او را ندیده‌ام و یا فرستاده‌ام از قول من دعوایش کرده‌اند، کفایت نمی‌کند. شما باید اعلامیه بدھید که مهدی هاشمی با من هیچ

ارتباطی ندارد و کارهایش مورد تأیید من نیست و رفت و آمد او را به بیت خودتان منوع کنید.».

به ملاقات آقای منتظری رفتم. هادی هاشمی هم حضور داشت. قدری صحبت کردیم تا او برود. او کماکان نشسته بود.  
به آقای منتظری گفتیم: «پیغامی برای شما دارم.»  
گفت: «بگو.».

گفتیم: «محرمانه است.».

هادی هاشمی خارج شد و من مطلب را مطرح کردم.  
آقای منتظری گفت: «خب، حالا تا بینم.»

گفتیم: «آقا! این امر ولی فقیه است. مگر شما خودتان ولایت فقیه را قبول ندارید  
و مگر آن را تدریس نکرده‌اید؟! و...»

آنچه در این پیغام، قابل تأمل است و اهمیت آن را مضاعف می‌نماید، این است که این سخنان امام، قبل از کشف خانهٔ تیمی متعلق به مهدی هاشمی و پیش از مشخص شدن قطعی نقش وی در قتل مرحوم آیة الله شمس آبادی و دیگران است.

در شهریور سال ۱۳۶۵ دو تن از اتباع کرۀ جنوبی از آقای شنتیا رضایی، کارمند وزارت کار، به کلانتری ۵ شکایت کردند. آن دو، نامبرده را متهم کردند که اموال آنها را به سرقت برده و برای خانواده‌شان ایجاد مزاحمت کرده است. کلانتری ۵ در تاریخ ۶۵/۶/۱۶ نامبرده را جهت انجام تحقیقات، دستگیر می‌کند. در بازرگانی بدنی و منزل نامبرده، یک عدد سلاح کمری و مقادیر زیادی شناسنامه و کارت شناسایی و اسناد و مدارک دیگر دولتی - که همگی جعلی بودند - کشف و ضبط شد. آقای رضایی در بازجویی اولیه، به موارد متعددی از رشوه‌خواری و مفاسد اخلاقی اعتراف کرد. از آن جا که ارتباطات گسترده نامبرده با خارجیان، مورد سوءظن بخش ضد جاسوسی وزارت اطلاعات قرار گرفت، نامبرده با حکم قضایی و برای تخلیۀ اطلاعاتی در تاریخ ۶۵/۶/۱۸ تحویل وزارت اطلاعات شد.

### گزارش مدیر کل ضد جاسوسی

پس از بازجویی‌هایی که اداره کل ضد جاسوسی از متهم انجام داد، مدیر کل ضد جاسوسی، ضمن تماس تلفنی به من گزارش داد که:

شب گذشته، در زنجیرۀ فعالیت‌های ضد جاسوسی و در پیگیری یک سوزه، به خانه‌ای برخورد کردیم. در این خانه با مواردی مانند وسایل جعل اسناد، مواد منفجره، اسناد محروم‌انه، سلاح و مهمات و... مواجه شدیم و در بررسی‌های

مقدماتی، معلوم شده است که مهدی هاشمی، با این خانه مرتبط است.

وی با ارائه این گزارش، از من کسب تکلیف کرد که چه کنیم؟

طبعاً باید پاسخ می‌دادم که در اسرع وقت، برای تخلیه خانه و ضبط موارد غیرقانونی، اقدام کنند؛ زیرا در غیر این صورت، چه بسا استفاده کنندگان از این خانه، اسناد و موارد قابل پیگیری را منتقل می‌کردند و یا از بین می‌بردند؛ اما ارتباط خانه یاد شده با مهدی هاشمی، مانع تصمیم سریع در مورد تخلیه آن بود؛ زیرا پیش‌بینی می‌کردم که این اقدام، موجب ناراحتی و عکس العمل شدید آقای منتظری و پیامدهای غیر قابل پیش‌بینی آن گردد.

در بن‌بست عجیبی گیر کرده بودم؛ ضرورت تخلیه خانه تیمی از یک سو و گره خوردن این اقدام، با نارضایی و عصبانیت قائم مقام رهبری از سوی دیگر. چاره چیست؟!

حادثه مهمی بود، در آن وقت هیچ کس حتی تصور نمی‌کرد که ممکن است این حادثه کوچک به بزرگترین رویدادهای تاریخ رهبری در ایران بینجامد! در یک لحظه به ذهنم رسید که تنها راه خروج از این بن‌بست، کسب تکلیف از امام رهبر است.

### کسب تکلیف از امام رهبر

طی یک تماس تلفنی با دفتر حضرت امام رهبر ایشان را از ما وقع، آگاه کردم و کسب تکلیف کردم. پس از لحظاتی، مرحوم حاج احمدآقا، جواب داد که امام می‌فرماید: «بروید و کلیه موارد غیرقانونی را از آن خانه بیاورید». این دستور، تا حدی خلاف انتظار بود و در واقع، برکناری آقای منتظری از این نقطه آغاز شد.

### تخلیه خانه تیمی

مأموران وزارت اطلاعات، با سرعت، آماده تخلیه خانه تیمی متعلق به مهدی هاشمی شدند و به رغم تماس‌های مکرر دفتر آقای منتظری، پس از ساعت‌ها تلاش، خانه

مذکور را تخلیه کردن.

این اقدام در تاریخ ۱۳۹۵/۶/۲۰ و با حکم قضایی انجام شد. آنچه در این خانه کشف و ضبط گردید، طبق گزارشی که به من داده شد، در پی می‌آید.

#### اقلام غیرقانونی خانه‌ی تیمی

۱. مواد T.N.T جاسازی شده در گز اصفهان، یک کیلوگرم؛
۲. مواد T.N.T جاسازی شده در گز اصفهان، یک چهارم پوند؛
۳. مواد منفجره C.4 ۲۴۰ گرم؛
۴. مواد منفجره C.3 حدود یک کیلوگرم؛
۵. موارد منفجره خرج مین ۲۸۰ گرم؛
۶. ترکیبات مواد منفجره برای ساختن انواع چاشنی، چند بسته و قوطی در انواع مختلف؛
۷. مواد اولیه برای ساخت مواد منفجره، یک کیلوگرم؛
۸. ترکیبات اسیدی برای ساخت مواد منفجره، چند شیشه و بسته؛
۹. چاشنی انفجاری الکتریکی، یک کارتون حاوی پنجاه عدد؛
۱۰. انواع کیت‌های انفجاری، در یک کارتون کوچک؛
۱۱. انواع تله‌های انفجاری، در یک کارتون کوچک؛
۱۲. چاشنی جنگی؛ سه عدد؛
۱۳. پودر اکلیلی سرطانزا، یک بسته در حدود یک کیلوگرم؛
۱۴. مواد شیمیایی (شبیه مخدر) در حدود دویست گرم؛
۱۵. سیانور گشته، یک قوطی بزرگ؛
۱۶. اسلحه، بنا به اقرار متهمان، پنج قبضه که سه قبضه آن (شامل یک قبضه مسلسل یوزی و دو قبضه گلت) تاکنون کشف شده است؛
۱۷. خشاب انواع اسلحه، به همراه فشنگ آنها، به تعداد زیاد؛
۱۸. انواع فشنگ گلت کمری ظریف، به تعداد زیاد؛

۱۹. خودنویس که در آن مواد منفجره جاسازی شده است، سه عدد؛
۲۰. خودکار که در آن مواد منفجره جاسازی شده است، سه عدد؛
۲۱. لامپ که جهت جاسازی مواد منفجره آماده شده است؛
۲۲. کفش مردانه که جهت جاسازی مواد منفجره آماده شده است، یک جفت؛
۲۳. هواپیمای کوچک کنترل از راه دور، که جهت جاسازی موارد منفجره آماده شده است، به طور ناقص، سه عدد؛
۲۴. لوازم مختلف جعل اسناد و ابزار کامل جعلیات، یک کارت؛
۲۵. رنگ‌های مختلف مخصوص جعلیات، یک کارت حاوی هجده قوطی؛
۲۶. کاغذ مخصوص جعلیات، چهار رول که یک رول آن نیمه مصرف شده است؛
۲۷. کارت‌های جعلی خبرنگاری، به تعداد زیاد؛
۲۸. کارت سفید و جعلی اتومبیل، به تعداد زیاد؛
۲۹. تعدادی مهر و سربرگ‌های جعلی بعضی گروه‌های سیاسی خارجی؛
۳۰. مهر جعلی بعضی مراکز دولتی و خصوصی، به تعداد زیاد؛
۳۱. انواع دوربین‌های عکاسی و فیلم‌برداری و لابراتوار عکاسی؛
۳۲. احکام تردّد جعلی، به تعداد زیاد؛
۳۳. تعدادی شناسنامه جعلی؛
۳۴. تعدادی گذرنامه جعلی؛
۳۵. تعداد زیادی لیست حروف رمزی؛
۳۶. شماری از اسناد دولتی سفید امضا؛
۳۷. اسناد به کلی سرّی، سرّی، خیلی محرمانه، مربوط به دولت و نهادهای انقلاب به تعداد زیاد، در هفت فایل؛
۳۸. گزارش سرّی وضع مالی دولت، خطاب به مجلس شورای اسلامی؛
۳۹. کارت‌های جعلی سفید امضا، مربوط به سپاه پاسداران؛
۴۰. نسخه دوم بعضی مکاتبات یکی از نهادها، خطاب به وزارت اطلاعات؛
۴۱. نمودار تشکیلاتی - اطلاعاتی گروه پیش گفته؛

۴۲. تعدادی اصل پرونده‌های ساواک؛
۴۳. تعدادی نامه‌های مربوط به نهادهای نظامی - انتظامی؛
۴۴. نقشه کامل مناطق [جنگی] درگیر و نقاط مرزی، تهیه شده توسط سازمان جغرافیایی ارتش، به تعداد زیاد؛
۴۵. بولتن‌های سری، خیلی محرمانه و محرمانه ادارات و نهادهای انقلابی، به تعداد زیاد؛
۴۶. اسناد ارتباط اعضا گروه با بعضی کارکنان وزارت خانه‌ها و سازمان‌های حسّاس دولتی و انقلابی برای کسب و جمع آوری اخبار و اطلاعات مورد نیاز گروه؛
۴۷. نسخه‌های تکثیر شده اعلامیه ضد انقلابی با عنوان «روحانیون بیدار» بر ضد دولت و انقلاب، به تعداد زیاد؛
۴۸. نسخه‌های تکثیر شده اعلامیه‌ها و شب‌نامه‌های دیگر با عنوانین «روحانیون بیدار» و... به تعداد زیاد؛
۴۹. رادیوهای مخصوص گرفتن امواج بی‌سیم داخلی.

#### بازداشت مسئول خانه تیمی

احمد عرب‌زاده، با نام مستعار حسنه، مسئول منزل، در تاریخ ۲۵/۶/۶۵ برای ادای توضیحات، احضار شد و چون توضیحات وی قانع کننده نبود، بازداشت شد. احمد عرب‌زاده اظهار کرد: «وسایل موجود در منزل، متعلق به «نهضت‌های آزادیبخش» است و زیر نظر مهدی‌هاشمی، با حکم آیة الله منتظری فعالیت می‌کند. بعضی از این اموال از بودجه‌ای که آیة الله منتظری به همین منظور اختصاص داده‌اند، تهیه شده و بعضی دیگر، از واحد نهضت‌های سپاه پاسداران به این مکان منتقل شده است».

چند روز پس از بازداشت مسئول خانهٔ تیمی (آقای احمد عرب‌زاده)، از دفتر آقای منتظری اطلاع دادند که ایشان می‌خواهد مرا ببیند. هدف از این دیدار، مشخص بود. در پاسخ گفتم که به ایشان بگویید: «ان شاء الله پس از چند روز دیگر که بازجویی‌های عرب‌زاده، کمی پیشرفت کرد، جهت توضیح روش‌تر مسائل، خدمتان خواهم رسید».

قبل از پایان هفته، به مسئول دفتر خود گفتم که مقدمات ملاقات با آقای منتظری را فراهم سازد.

وی پس از تماس با دفتر آقای منتظری گفت که می‌گویند: «آقا فرموده‌اند که با همان شرط، حاضر ایشان را پذیرم!»

این جمله، گنگ و نامفهوم بود؛ چون کسی شرطی را برای ملاقات با آقای منتظری، با من مطرح نکرده بود و در ضمن - اگر گفته دفترش صحیح باشد - آقای منتظری خواسته بود مرا ببیند.

پس از تحقیق، معلوم شد که آقای منتظری، توسط آقای قاضی خرم آبادی پیغامی برای من فرستاده که به من نرسیده و مضمون آن پیام، این بود که «آقای منتظری در صورتی حاضر است با من ملاقات کند، که همراه با متهم دستگیر شده مرتبط با خانه متعلق به نهضت‌ها (خانهٔ تیمی مربوط به مهدی هاشمی) باشم!»

پس از اطلاع از این موضوع، به آقای قاضی خرم آبادی گفتم: «من همراه متهم،

نزد آقای منتظری نخواهم رفت و اگر ایشان مایل است در مورد مسائلی که پیش آمده  
کسب اطلاع کند، آماده‌ام خدمت ایشان برسم».

پس از اندکی معطلی، بالاخره رضایت دادند که وزیر اطلاعات، بدون این که  
متهم، همراه او باشد، برای ادای توضیح، خدمت قائم مقام رهبری برودا!  
روز جمعه، همراه آقای فلاحیان، قائم مقام وقت وزارت اطلاعات، خدمت آقای  
منتظری رسیدیم. در این دیدار، ماجراجای خانهٔ تیمی مهدی هاشمی و موارد  
غیرقانونی موجود در آن را به تفصیل، برای ایشان توضیح دادم. انتظار این بود که  
ایشان با شنیدن این خبر، که گروهی با پول ایشان و با سوء استفاده از نامشان، پودر  
سرطانزا، مواد منفجره، تریاک و... تهیه می‌کنند تا انقلاب اسلامی را صادر نمایند!  
اندکی تکان بخورد؛ از ما تشکر کند و لاقل به احترام امام رهبر که دستور برخورد با این  
جریان را صادر کرده، سدّ راه تحقیقات در این زمینه نشود؛ اما برخلاف انتظار، ایشان  
نه تنها تشکر نکرد، بلکه ما را به شدت توبیخ کرد که چرا بدون حضور صاحب خانه،  
خانهٔ یاد شده را تخلیه کرده‌اید؟! چرا ضعیف‌کشی می‌کنید؟! چرا خطبازی می‌کنید؟!  
و شگفت‌آورتر، این که: برای صدور انقلاب، سلاح و مواد منفجره و جعلیات،  
ضروری است و...!

باری، گفتگو با آقای منتظری، ثمری نداشت و ایشان همچنان بر درستی راه مهدی  
هاشمی و خطا بودن اقدامات وزارت اطلاعات در تخلیه خانهٔ تیمی و عدم پیگیری  
این ماجرا، اصرار می‌ورزید. سرانجام، این دیدار، با تلخی پایان یافت.

## قاطعیت بی نظر امام خمینی

اکنون که دست تقدیر، برکناری آقای منتظری را رقم زده، تصور برخورد قاطع با یکی از نزدیکان و مقرّبان متخلف ایشان، چندان مشکل نیست؛ اما در آن هنگام که وی در اوج قدرت بود و - طبق گفته یکی از بلندپایه ترین مقامات کشور به این جانب - هر لحظه احتمال می‌رفت که آقای منتظری در مسند رهبری قرار گیرد، انجام کاری با مخالفت صریح ایشان، غیر قابل تصور می‌نمود؛ از این رو با توجه به مخالفت وی با ادامه پیگیری مسائل مربوط به خانهٔ تیمی کشف شده و با عنایت به دستور امام رهبر انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی مبنی بر پیگیری این موضوع، تصمیم گرفت تمکن که ماجرا ملاقات خود با آقای منتظری را در این باره، اجمالاً به امام گزارش کنم و از ایشان کسب تکلیف نمایم.

### کسب تکلیف از امام رهبر انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی

در تاریخ ۸/۷/۶۵ گزارشی به شرح زیر، به حضور حضرت ایشان ارسال کردم.

بسمه تعالی

رهبر انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی

سلام علیکم

همان طور که اجمالاً اطلاع دارید، در پیگیری‌های یکی از متهمین اداره کل ضد جاسوسی، به خانه‌ای مربوط به سید مهدی هاشمی رسیدیم و پس از این که توسط حاج احمدآقا، جناب عالی در جریان قرار گرفتید، با مشورت جناب آقای

هاشمی و با حکم قوه قضائیه، منزل مذکور، از وسائل غیرمجاز، تخلیه و مسئول منزل، دستگیر شد. بخشی از وسایل غیر مجازی که در آن منزل بود، عبارت است از:

۱. انواع و اقسام مواد منفجره؛
۲. چاشنی الکتریکی؛
۳. پودر سلطانزا؛
۴. تریاک؛
۵. مواد منفجره جاسازی شده در یک کیلو گز اصفهان؛
۶. چند عدد اسلحه؛
۷. امکانات برای جعل گذرنامه و اسناد؛
۸. سند سرزی مربوط به وضع مالی دولت؛
۹. یک نسخه از نامه‌ای که از تربیت بدنه به وزارت اطلاعات نوشته شده؛
۱۰. سند جعلی وزارت کشور.

ضمیماً یک نسخه از چارت تشکیلاتی آنها به پیوست، خدمتنان ارسال می‌شود که پیچیدگی کار و فعالیت این گروه را نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

پس از انتقال اسناد و ابزار غیرقانونی از منزل مذکور به وزارت اطلاعات و دستگیری مسئول منزل، جناب آقای منتظری به این جانب پیغام دادند که بنده، همراه منهم دستگیر شده، خدمت ایشان برسیم! که بنده امتناع کردم و بالاخره ایشان پذیرفتند که تنها بی خدمتشان برسم و جریان را توضیح دهم.

وقتی خدمت ایشان رسیدم، مسائلی را مطرح فرمودند که اجمال آن این است:

۱. چرا بدون حضور صاحب خانه به منزل رفته‌اند؟ ساواک هم این طوری نمی‌کرد...
۲. چرا ضعیفکشی می‌کنید؟... چرا کسانی که مواد منفجره به مکه بردند و آن افتضاح را به بار آوردند، دستگیر نمی‌شوند؟

۱. ر.ک: ص ۳۱۵ پیوست شماره ۵.

۳. در رابطه با تخلیه خانه ذکر شده و دستگیری مسئول آن، خطبازی شده؛ یعنی آقای هاشمی و حاج احمدآقا به شما القا کرده‌اند که این کار را بکنید؛ چون سه ماه قبلاً، آنها در مورد تبعید کردن سید مهدی به خارج از کشور، با من صحبت کرده بودند و از آن جا که دیدند به نتیجه نرسید، حالا از این راه وارد شده‌اند.

۴. برای صدور انقلاب، اداره «نهضت‌ها» ضروری است و لازمه اداره نهضت‌ها، سلاح، مواد منفجره و جعلیات است و من در جریان کلی کار آنها بوده‌ام و اگر امام هم در این رابطه به من فشار بیاورند، من حسابم را جدا می‌کنم. من بیش از این نمی‌توانم توجیه گر خلافکاری‌ها باشم.

بنده در جواب عرض کردم:

۱. ورود به منزل آنها، با حکم دادستانی بوده و اگر اعتراضی هست، قانون را عوض کنید.

۲. اگر در جمهوری اسلامی ضعیف کشی وجود دارد، به جهت دخالت امثال بیت و دفتر حضرت عالی است و نمونه‌هایی را هم ذکر کردم و توضیح دادم که در این مورد - که جناب عالی طرفدار متهم هستید - ضعیف‌کشی نیست...

۳. در مورد دخالت حاج احمدآقا و آقای هاشمی هم توضیح دادم که این طور نیست و این آقایان در این موضوع، بی‌تقصیرند!

۴. و اما در خصوص نهضت‌ها، اصلاً مسئله نهضت‌ها مطرح نیست؛ مسئله مربوط به کارهای غیرقانونی است. جناب عالی هم قانون اساسی را امضا کرده‌اید و مجلس را قبول دارید و نباید کار غیرقانونی انجام دهید. وانگهی اسناد دولتی - که ربطی هم به نهضت‌ها ندارد - را چرا این آقایان دزدیده‌اند؟!

و ایشان در پاسخ قسمت اخیر فرمودند: "دوست داشته‌اند اطلاع از وضع دولت داشته باشند، که اگر [سید مهدی] احیاناً در آینده نخست وزیر شد، از اوضاع، باخبر باشد!"

در ادامه صحبت‌های ایشان توضیح دادم که این جمعیت، متهم به ۲۷ فقره قتل افراد مخالف خود هستند. من نمی‌گویم که اینها مرتکب این قتل‌ها شده‌اند؛ ولی با این اتهام، آیا صحیح است که این امکانات، بدون حساب و کتاب، در اختیار

### این افراد باشد؟

این اجمالی است از آنچه میان ما و ایشان گذشت. پیشنهاد این جانب در این زمینه این است که:

۱. چون جناب آقای منتظری، مسئولیت این جریان را پذیرفته‌اند، متهم آزاد شود.

۲. چون چارت تشکیلاتی آنها - که اساس کارهای غیرقانونی آنها است - تحت عنوان «ولايت فقيه یا نماینده آن» ترسیم شده، لازم است حضرت عالی غیرمجاز بودن فعالیت‌های آنها را اعلام فرمایید.

۴. به جناب آقای منتظری، پیغام داده شود که به این آقایان دستور دهنده همه امکانات غیرقانونی‌ای را که نزد آنها و دوستانشان هنوز باقی است، تحويل بدهند و از این تاریخ، اگر این گونه موارد کشف شود، مجازات خواهند شد و در خصوص نهضتها، بجز کارهای فرهنگی، از هر گونه کارهای غیرقانونی اجتناب نمایند.

ری شهری

۶۵/۷/۸

شاید بسیاری از کسانی که پیشنهادهای مرا به امام ملاحظه می‌کنند، این پیشنهادها را سازشکارانه تلقی کنند؛ اما - همان طور که اشاره شد - با توجه به جایگاه آن روز آقای منتظری، راهی جز این، به نظر نمی‌رسید؛ چون با مخالفت وی، عملأً اقدامی مقدور نبود.

### قاطعیت شگفت‌آور امام ره

با عنایت به آنچه گفتم، انتظار، این بود که با موافقت امام ره با پیشنهادهای این جانب، پرونده پیگیری خانهٔ تیمی مهدی هاشمی، مختومه گردد و رضایت نسبی قائم مقام رهبری فراهم شود؛ اما برخلاف انتظار، امام، نه تنها هیچ یک از پیشنهادهای این جانب را نپذیرفت، پاسخی داد که از آن، اندکی نارضایتی از پیشنهادهای یاد شده نیز استشمام می‌شد. پاسخ امام این بود:

این پیشنهادها درست نیست. او مجرم است. باید مجازات شود؛ بلکه همه کسانی که در این مورد مرتکب خلاف شده‌اند، مثل مهدی هاشمی، باید دستگیر شوند.

این قاطعیت شگفت‌آور امام، مسیر پرونده را تغییر داد و راه را برای پیگیری ماجرا باز کرد.

### پاسخ قاطع امام به مسئولان بلندپایه کشور

پس از دستور امام، مبنی بر ضرورت دستگیری همه کسانی که به گونه‌ای با خانه تیمی یاد شده مرتبط‌اند، چند تن از مسئولان بلندپایه کشور، برای منصرف کردن ایشان از این دستور، خدمتشان رسیدند. یکی از آنها ضمن گفتگو، عرض کرد: دستگیری‌ها در این ارتباط، بسیار گسترده خواهد شد و به بیت آقای منتظری هم خواهد رسید.

امام در پاسخ فرمودند:

يعنى شما مى گويند که مهدی هاشمی هم باید دستگير شود؟!

حاضران در پاسخ، جواب دادند:

بله. حتی دستگیری سید مهدی هاشمی هم به مصلحت نیست.

امام فرمودند:

نه! مهدی هاشمی حتماً باید دستگیر شود.

باری، گزارشی که از این جلسه به من منتقل شد، حاکی از این بود که امام، موافق کرده‌اند کسی از داخل بیت آقای منتظری، دستگیر نشود.

حقیقتاً قاطعیت امام در این ماجرا، شگفت‌آور و -پس از قاطعیتی که از پیشوایان معصوم، سراغ داریم - بی‌نظیر بود. آیة الله خامنه‌ای که در آن هنگام، رئیس جمهور بود و برای افتتاح دانشکده وزارت اطلاعات در تاریخ ۱۳۶۵/۷/۶ به این دانشکده آمده بود، ضمن صحبتی خصوصی به این جانب فرمود: «برای آن که امام در دستور خود نسبت به دستگیری مهدی هاشمی تجدیدنظر کند، به ایشان گفته شد: "اگر اینها خلافکارند، آقای منتظری هم خلاف کرده؛ اگر اینها باید دستگیر شوند، آقای

منتظری هم باید دستگیر شود".

حضرت امام، بدون آن که از قاطعیت کلام و اراده خود بکاهد، فرمودند: "اگر او هم خلاف کرده، دستگیر شود!"

### دلیل قاطعیت امام ره

پیش از این، اشاره شد که در اوآخر سال ۱۳۶۴، این جانب، موضوع اتهام مهدی هاشمی در مورد قتل مرحوم شمس آبادی و نیز پرداخت پول توسط آقای منتظری به این جریان و مسلح بودن آنان را به امام ره گزارش کرد و از ایشان خواستم که اگر رسیدگی به جرایم مهدی هاشمی را مصلحت می دانند کتاباً پاسخ دهند. امام پاسخ دادند که: «ایشان به وظیفه شرعی خود عمل کند؛ ولی من چیزی نمی نویسم». اما من، چون می دانستم بدون دخالت مستقیم امام، آقای منتظری مانع رسیدگی می شود، به دلیل عدم توانایی، تکلیفی بر خود ندیدم.

حادثه کشف خانه تیمی، حدود شش ماه پس از این ماجرا پدید آمد؛ اما اکنون امام، نه تنها با پیشنهادهای این جانب مبنی بر آزاد کردن مسئول خانه تیمی و... موافقت نکرد و تقاضای مسئولان بلندپایه کشور را در پیگیری نکردن این موضوع، رد کرد، با قاطعیتی شگفت‌آور، اصرار بر دستگیری همه متخلفان و از جمله مهدی هاشمی دارد!

سؤال این است که چرا شش ماه قبل، امام با این قاطعیت وارد ماجرا نشد و به سخن دیگر، کشف خانه تیمی یاد شده، چه نقشی در تصمیم‌سازی امام داشت؟ به نظر می‌رسد دلیل قاطعیت امام در پیگیری جریان خانه تیمی یادشده، احساس خطر ایشان نسبت به اساس انقلاب از ناحیه جریان منحرف مهدی هاشمی بود. در واقع آنچه برای امام، فوق العاده اهمیت داشت، این بود که مهدی هاشمی، در کنار آقای منتظری و زیر چتر حمایت او و به عنوان مسئول امور نهضت‌های او، به خلافکاری ادامه دهد و آقای منتظری -که فرار است رهبر فردا باشد-، این رانداند و حتی او را فردی باتقوا و خدمتگزار به اسلام و انقلاب بداند! لذا تو وقتی که دلیلی قاطع

بر ادامه انحرافات مهدی هاشمی وجود نداشت، امام، ضمن بازگذاشتن دست دستگاه‌های اجرایی و قضایی برای برخورد با اتهامات گذشته‌وی، شخصاً وارد ماجرا نشد و تنها به نصیحت کردن آقای منتظری، برای دور کردن مهدی هاشمی از خود، اکتفا کرد؛ ولی هنگامی که با کشف خانه‌تیمی، تداوم انحرافات وی مدلل شد، امام، احساس تکلیف کرد که شخصاً با این جریان انحرافی برخورد کند؛ هرچند که این کار به برکناری آقای منتظری از قائم مقامی رهبری بینجامد.

### پیشگیری از انتظار بیجا

به هر حال، تعدادی از مسئولان، به دلیل مخالفت آقای منتظری و ضربه‌ای که از این ماجرا متوجه ایشان می‌شد، موافق پیگیری جدی نبودند. من نیز، به علت مشکلاتی که وقوع آنها را از سوی آقای منتظری حتمی می‌دیدم، باور نمی‌کردم که موضوع، قابل رسیدگی باشد و لذا، برای پیشگیری از توقع بیجا و انتظار بیهوده و اغراق‌آمیز، پیغامی به شرح زیر به خدمت حضرت امام علیه السلام فرستادم:

بند قول نمی‌دهم که در بازجویی و پیگیری‌های این جریان، حتماً اثبات شود که مهدی هاشمی در قتل مرحوم شمس آبادی دست داشته یا آدمربایی کرده و امثال این جرایم؛ شاید نتوانستیم اثبات کنیم. آن قدری که فعلاً ثابت است، تخلف آنان در رابطه با موارد غیرقانونی کشف شده از خانه‌تیمی است که شرح آن گذشت. البته احتمال دارد که مسائل دیگری هم ثابت شود؛ ولی اگر ثابت نشد، ما مورد اعتراض قرار نگیریم که آنچه کشف شده، مسئله مهمی نیست و خوب بود از اول می‌گفتی و...

با این وصف، حضرت امام بر پیگیری موضوع، تأکید کردند و عزم قاطع خود را در روشن شدن آنچه می‌خواستند، نمایان ساختند.

چهار روز پس از نامه این جانب به امام ره و گزارش برخورد تلخ آقای منتظری در مورد تخلیه خانهٔ تیمی مهدی هاشمی توسط وزارت اطلاعات - که به دستور امام انجام شده بود - امام، نامه‌ای به آقای منتظری نوشتند و با صراحةً، نسبت به خطری که از ناحیهٔ مهدی هاشمی، حیثیت و آبروی ایشان را تهدید می‌کند، هشدار دادند. متن نامه امام چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت حجۃ الاسلام والمسلمین فقیه عالی قدر آقای منتظری - دامت ایام برکاته -

پس از اهداء سلام و تحیت، علاقه این جانب به جناب عالی، بر خود شما روشن‌تر از دیگران است. به حسب قاعده طول آشنایی صمیمانه و معاشرت از نزدیک، مقام ارجمند علمی و عملی شما، مجاهدت با ستمگران و قلدران و رنج‌های فراموش نشدنی جناب عالی در سال‌های طولانی برای اهداف اسلامی، قداست و وجاhest و وارستگی کم‌نظری آن جناب، و بالاتر، حیثیت بلندپایه‌ای که دنباله این امور - به خواست خداوند تعالی - برای شما فعلاً حاصل است و احتیاج مبرمی که جمهوری اسلامی و اسلام به مثل جناب عالی دارد، انگیزه علاقه مبرم است. لهذا این حیثیت مقدس باید از هر جنبه محفوظ و مصون باشد. حفظ این حیثیت به جهات عدیده بر شما و همهٔ مهاها واجب و احتمال خدشه دار شدن آن نیز مُنجَز است، برای اهمیت بسیار آن. با این مقدمه باید عرض کنم این

حیثیت واجب المراعات به احتمال قوی، بلکه ظن نزدیک به قطع، در معرض خطر است؛ خصوصاً با داشتن مخالفین مؤثر در حوزه قم که ممکن است دنبال بهانه‌ای باشند. این خطر بسیار مهم، از ناحیه انتساب آقای سیدمهبدی هاشمی است به شما. من نمی‌خواهم بگویم که ایشان حقیقتاً مرتكب چیزهایی شدند؛ بلکه می‌خواهم عرض کنم که ایشان متهم به جنایات بسیار از قبیل قتل - مباشرتاً یا تسبیباً - و امثال آن می‌باشند و چنین شخصی ولو مُبَرزاً باشد، ارتباطش موجب شکستن قداست مقام جانب عالی است که بر همه حفظش واجب مؤکد است. آنچه مسلم است و در آن پافشاری دارم، رسیدگی به وضعیت و موارد اتهام اوست. رسیدگی به خانه‌تیمی و انباشتن اسلحه، آن هم با پول ملت به اسم کمک به سازمان‌های به اصطلاح آزادیبخش. اصولاً یک همچو اعمالی بدون دخالت دولت، جرم است و ایشان صلاحیت این امر را - ولو واقعاً برای این سازمان‌ها باشد - ندارد و دخالت در حکومت است. جواب به این امر، قطعی است و آنچه از شما می‌خواهم، در رتبه اول، پیشنهاد مستقیم شما به دخالت وزرات اطلاعات و رسیدگی به این امر است و اگر برای شما محذور دارد - به طوری که تکلیف شرعی از شما ساقط است - سکوت است. حتی در محافل خصوصی، دفاع از یک همچو شخصی - که خطر برای حیثیت شمامست و احتمال فساد و خونریزی بی‌گناهان است - سم قاتل است. باید تمام فعالیت‌ها که به اسم کمک به سازمان‌های به اصطلاح آزادیبخش است، قطع شود و تمام کسانی که در این امور دخالت داشته‌اند، محاکمه شوند و آنچه مسلم است و مایه تأسف، حسن ظن جانب عالی به اعمال و افعال و گفته‌ها و نوشته‌های است که به مجرد وصول، شما ترتیب اثر می‌دهید و در مجمع عمومی، صحبت می‌کنید و به قوه قضائیه و غیره سفارش می‌دهید و من از شما - که دوست صمیمی سابق و حال من هستید و مورد علاقه ملت - تقاضا می‌کنم که با اشخاص صالح آشنا به امور کشور، مشورت نمایید، پس از آن، ترتیب اثر بدھید تا - خدای نخواسته - لطمہ به حیثیت شما که برگشت به حیثیت جمهوری است، نخورد. آزادی بی‌رویه چند صد نفر منافق، به دستور هیئتی که رقت قلب و حسن ظنshan واقع شد، آمار انفجارها و ترورها و دزدی‌ها را بالا برده است. ترجم بـ پـلـنـگـ تـیـزـ دـنـدانـ، سـتـمـکـارـیـ بـودـ بـرـ گـوـسـفـنـدانـ!

من تأکید می‌کنم که شما دامن خود را از ارتباط با سیدمهدی پاک کنید که این راه، بهتر است و الا هیچ عکس العملی در رسیدگی به امر او، از خود، نشان ندهید که رسیدگی به امر جنایات مورد اتهام، حتمی است. سلامت و توفیق جناب عالی را خواستارم.

۱۳۶۵ مهرماه ۱۲

روح الله الموسوى الخمينى<sup>۱</sup>

این نامه، یکی از روشن‌ترین مصادیق تلاش‌های خیرخواهانه امام است تاکار، به برکناری آقای منتظری ختم نشود.<sup>۲</sup>

برجسته‌ترین نکاتی که در این نامه آمده عبارت است از:

۱. حفظ حیثیت علمی و سیاسی آقای منتظری بر همه، از جمله خود او واجب مؤکّد است.

۲. حیثیت آقای منتظری به دلیل ارتباط مهدی هاشمی با اوی -که متهم به جنایات مختلفی است -در معرض خطر جدی قرار گرفته است.

۳. رسیدگی به اتهامات مهدی هاشمی و همدستانش توسط وزارت اطلاعات، حتمی و اجتناب‌ناپذیر است.

۴. تکلیف شرعی آقای منتظری، این است که رسیدگی به اتهامات افراد یاد شده را، به وزرات اطلاعات پیشنهاد کند.

۵. در صورتی که آقای منتظری، نمی‌تواند به تکلیف شرعی بند ۴ عمل کند، وظیفه او سکوت، حتی در محافل خصوصی است.

۶. دفاع از مهدی هاشمی، سمّ قاتل است.

اکنون ببینیم که آقای منتظری، با این نصایح خیرخواهانه و دلسوزانه امام، چگونه

برخورد کرد؟

۱. صحیفة امام، ج ۲۰، ص ۱۳۶.

۲. ر.ک: ص ۲۸۴ نامه امام به نمایندگان مجلس و وزیران.

آقای منتظری، نه تنها هشدار امام<sup>ره</sup> را جدّی نگرفت و به هیچ یک از نصایح خیرخواهانهٔ ایشان عمل نکرد، بلکه در صدد برآمد که با پاسخی تند و بی‌ادبانه به نامهٔ امام، خواب را از چشم ایشان بگیرد!

مهدي هاشمي در اين باره، در بازجويي هاي خود مي گويد:

روز آخری که قصد داشتم خود را به وزارت اطلاعات معرفی کنم، آقا مرا احضار کردند و گفتند حضرت امام، نامه‌ای برای من نوشته‌اند و قسمتی از آن را که دربارهٔ من بود، خوانند. بعد، اضافه کردند که من هم یک نامه‌ای برای امام نوشتم و آن قسمتی را که دربارهٔ من بود، برایم خوانند. بعد گفتند: «امام با نامهٔ خودشان، خواب را از چشم من گرفته‌اند. من هم نامه‌ای نوشتم که خواب را از امام بگیرد».۱

مرحوم حاج احمد آقا نیز در رنج نامهٔ خود، خطاب به آقای منتظری آورده است:  
«این مطلب را شما هم به من گفتید که من نامه‌ای نوشتم تا خواب را از چشم آقا بگيرم».۲

و اينك، متن پاسخ گستاخانهٔ آقای منتظری به امام:

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آية الله العظمى امام خمينى - مدظلله العالى -

۱. پروندهٔ بازجويي مهدي هاشمي، ص ۲۳.

۲. ر.ک: ص ۹۲.

پس از سلام و تحييت، مدتي بود تصميم داشتم صادقانه و صريح، مطالبی را که به نفع انقلاب و کشور می‌دانم، به عرض حضرت عالی برسانم؛ لکن رعایت مزاج و حال حضرت عالی مرا مانع می‌شد؛ ولی پس از زیارت مرقومه شریفه مورخه ۶۵/۷/۱۲ تأخیر را روا ندیدم. اميد است از صراحة مخلص نرنجید. عرائضم را در بندهای جداگانه به عرض می‌رسانم:

۱. من به حسب متن واقع، از دو حال، خارج نیستم: یا فردی هستم - مطابق ذهنیاتی که تدریجاً برای حضرت عالی پیدا شده - ساده‌اندیش، بازیخور و مثلاً امثال سید مهدی هاشمی به من خط و فکر می‌دهند و بر حسب مرقومه حضرت عالی: "حسن ظن من، به اعمال و افعال و گفته‌ها و نوشته‌ها، اساس تصمیمات من است"، و یا این که فردی هستم که در ضمن خواندن نوشته‌های گوناگون و شنیدن گفته‌های ضد و نقیض - که هر روز در قریب دو ساعت ملاقات عمومی از طبقات مختلف از وزرا و نمایندگان مجلس و مسئولین اداری و قضایی و ارتقی و سپاهی رده بالا و پایین و ائمه جماعت و جمادات و طلاب و دانشگاهیان و بازاری و کارگر و امثال اینها می‌شنوم - خود من که تا اندازه‌ای سرد و گرم دنیا را لمس کرده‌ام و با خوب و بد مردم، محشور بوده‌ام، چه بسا از خود هم فکری و تأملی و اراده‌ای داشته باشم و بحمدالله تعالی هیچ وقت هم ماجراجو و شهرت طلب نبوده‌ام؛ بلکه هدفم همیشه خیر و صلاح ملت و پیشرفت اسلام و کشور بوده است. البته ادعای عصمت و عدم اشتباه هم نمی‌کنم: «کفى المرء نبالاً أن تُعَذَّ معايَه».

اگر فرض اول، در حق من صحیح است، پس تأیید و ترویج حضرت عالی و مسئولین و علماء و فضلا از من، و اميد داشتن به من کذایی برای آینده اسلام و کشور و حتی تعریف حضرت عالی از من در همین نامه اخیر، صحیح نیست و واقعاً لازم است برای آینده کشور و انقلاب، فکر اساسی بکنید و مسامحه به هیچ نحو، روا نیست و آن هم در درجه اول به عهده حضرت عالی است که مؤسس انقلاب بوده‌اید و ملاحظه مرا هم نکنید. من یک جو، طالب مقام نیستم؛ و اگر فرض دوم صحیح است، پس احتمال بدھید عرائضی را که در این نامه می‌نویسم - کلاً او بعضاً - صحیح باشد. والاحتمال خفیف المؤنة و در امور مهمه، احتمال هم منجز است.

۲. من از وقتی که با حضرت عالی آشنا شدم، در هر شرائطی، روحًا تسلیم و پیرو حضرت عالی بودهام و به اندازه قدرتم در لحظات حساس - در آزادی و گرفتاری و تبعید حضرت عالی - از شما حمایت می‌کرم و اصلًا برای خودم در برابر حضرت عالی، خودتی قائل نبودم و از شما و علم شما و فضائل شما و رساله و کتب شما ترویج می‌کرم. کوشش می‌کرم شهریه حضرت عالی مرتب شود، رساله حضرت عالی پخش شود، نام حضرت عالی در منبرها برده شود، هر کس از حضرت عالی توقع و انتظاری داشت و گله می‌کرد، سعی می‌کرم او را راضی کنم؛ هرچند با سختگیری بر خود و عائله‌ام بود و این امر را وظیفه خود می‌دانستم و طمعی هم نداشم - چنانچه الان هم ندارم - و در این راه، دوستان زیادی را هم رنجاندم و یا از دست دادم و تأسف هم نمی‌خورم؛ و پس از پیروزی انقلاب نیز، به همین نحو عمل کرم: به خاطر حضرت عالی، اوقات گران‌بهایی را صرف می‌کرم، جوابگوی اعتراضات می‌شدم و مشکلات مردم و متوجهین از حضرت عالی را، به اندازه قدرت، حل و رفع می‌کرم و همین الان هم با همه گرفتاری‌ها، هر روز، چند ساعت وقت خود را صرف مسئله‌گویی و مسئله نویسی مطابق فتاوی حضرت عالی می‌کنم و هر روز، بلا استثناء، حدود چهل الی پنجاه نامه استفتائیه را - که بعضی محتاج مراجعه و مشتمل بر مسائل عدیده است - می‌خوانم و مطابق فتوای حضرت عالی، برای مردم می‌نویسم یا مُهر می‌کنم. ساعتی از وقتی را هم صرف توجیه مردم در برابر اشکالاتی که نسبت به حضرت عالی یا بیت حضرت عالی یا مسئولین و ارگان‌ها دارند می‌کنم، از افراد خوب طرد شده، دلجویی می‌کنم، به مسئولین اداری و قضایی، برای جذب نیروهای خوب، کمک می‌کنم.

مرتبًا مسئولین دولتی و ارگان‌ها از رده‌های بالا و پایین مرتبًا مراجعه می‌کنند و رهنمود می‌خواهند و نظریات مرا، راهگشای مشکلات خودشان یا موجب دلگرمی می‌دانند و همگی می‌گویند چون دستمن به حضرت امام نمی‌رسد و نمی‌شود این مشکلات را به عرض ایشان رساند، به شما می‌گوییم و از شما کمک می‌خواهیم. آیا به نظر حضرت عالی همه این مسئولین، حتی بسیاری از مسئولین جبهه‌ها، وابسته به خط ضد انقلاب هستند که می‌خواهند مرا، به موضع خاصی بیندازنند؟! یا واقعًا غرق مشکلات و گرفتار تضادها شده‌اند

و نظریات مرا راهگشا می‌دانند؟! این همه وقت، که من صرف رسیدگی به شکایات زندانیان و بستگان آنان و یا دعوت دادستان‌ها و زندانیان و نصیحت و تذکر به آنان می‌کنم و بازرس به زندان‌های تهران و شهرستان‌ها می‌فرستم و بسیاری از بی‌گناهان و یا کم‌گناهان و افراد مریض و روانی را که آزاد کردم، به عقیده اکثر علاقه‌مندان به حضرت عالی، بزرگ‌ترین خدمت را به شخص حضرت عالی کرده‌ام. این کارها، وظیفه شورای عالی قضایی و سرپرستی زندان‌هاست؛ ولی بدانید که اطلاع شورای عالی قضایی و سازمان اطلاعات کشور از داخل زندان‌ها، از اطلاع من، بسیار کمتر است. ظرفیت همه زندان‌های کشور حدود ۳۰ هزار نفر است، در صورتی که زندانیان ایران - اعم از عادی و سیاسی و مواد مخدر - حدود ۹۰ الی ۱۰۰ هزار نفر است؛ یعنی تقریباً سه برابر. امکانات غذایی و بهداشتی و دارویی، بسیار کم؛ امکانات آموزشی، تقریباً صفر و زندانیان‌ها، نوعاً افراد جاہل و یا تندخو و دارای عقده بودند که غیر از فحش و کتک، منطق دیگری نداشتند و بالاخره زندان‌ها در شرُف انفجار بود، که من دخالت کردم و در اثر پیگیری، خیلی بهتر شده است؛ ولی افراد تند و وارشان امثال لاجوردی، منتظر استشمام نظر بیت حضرت عالی هستند، تا خشونت‌ها را از سر گیرند و می‌گویند خشونت، نظر امام - مدظله - است؛ زیرا لاجوردی، نماینده معظم له بود و او این روش را می‌پسندید.

ضمناً بدانید که افراد شناخته شده وارد در مسائل سیاسی و علاقه‌مند به بقای انقلاب، همه معتقدند که صحبت‌های من - که احیاناً به عنوان تذکرات و گاهی انتقادات سازنده و بازگو نمودن دردها و خواسته‌های مردم و ارائه بعضی پیشنهادهای اصلاحی، پخش می‌شود - عامل ماندن مردم در صحنه و امیدوار شدن آنان است و می‌گویند اگر این صحبت‌ها نبود، معلوم نبود چه می‌شد و عکس العمل مردم در برابر کجی‌ها و بی‌عدالتی‌ها که می‌بینند، چه بود و ضمناً اشکال، نوعاً در مسئولین بالا نیست؛ بلکه در کارمندان ادارات است که مردم با آنان سرو کار دارند و برای رساندن تذکرات به آنان، راهی جز پخش در رسانه‌های گروهی نیست.

۳. و اما مسئله نهضت‌ها و سیدمهدی هاشمی و خانه‌تیمی و انباشتن اسلحه: اولاً مؤسس نهضت‌های اسلامی در ایران - یعنی تبلیغ انقلاب اسلامی در جهان

و تقویت نیروهای انقلابی در کشورها - شخص من و مرحوم محمد منتظری بودیم و مردم هم، با عشق و علاقه، به اسم نهضت‌ها کمک کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند و به عقیده بنده، از اوجب واجبات بوده و هست و بزرگ‌ترین خدمت را هم تا حال، به اسلام و انقلاب کرده است و در این میان، وزارت خارجۀ ما، فقط شعار و پُر آن را می‌دهد. در همین سال گذشته، در افغانستان، در اثر جنگ داخلی بین گروههای مسلمان شیعۀ مجاهد، بیش از ۳ هزار شیعه کشته شد و کسی در ایران نجنبید و همین نهضت‌ها با نظارت من، گروهی را به معیت حجۃ الاسلام آقای جواهری، به عنوان حاکم شرع، به داخل افغانستان فرستاد و آتش جنگ داخلی را خاموش کرد و در صدد هماهنگ کردن گروه‌ها و رهبران آنان هستیم که در این جهت، سپاه و اطلاعات، اتفاقاً با ما هماهنگ است؛ ولی متأسفانه بعضی از بچه‌های وزارت خارجۀ، کارشکنی می‌کنند و مایل نیستند وحدت کلمه، بین شیعه‌های مجاهد افغانی به وجود آید. نهضت‌های داخل مصر و تونس و مراکش و داخل فلسطین اشغالی و نیجریه و تا اندازه‌ای لبنان، مربوط به همین نهضت‌هاست - همین چند روزه که آقای حسنی - به قول حضرت عالی - از خانه‌تیمی بازداشت شده، چند نفر جوان مصری - که در آن جا محکوم به اعدام‌اند - و چند نفر از اتریش - که شیعه شده‌اند و در اتریش، فعالیت دینی دارند - به سراغ آقای حسنی آمده بودند و بالاخره ما در قم، به نحوه طفره، با آنان مذاکره کردیم و نخواستیم بفهمند آقای احمد حسنی، با این همه سوابق خدمت به انقلاب، در زندان جمهوری اسلامی است؛ به اتهام حمایت از نهضت‌ها. به فعالیت همین نهضت‌ها، در دانشگاه‌های نیجریه، شعار «امام خمینی، رهبر جهان اسلام» می‌دهند و پیام‌های حضرت عالی را ترجمه و پخش می‌کنند و نماینده می‌فرستند در قم، که با من به نیابت امام خمینی بیعت کنند؛ غافل از این که اصلاً امام خمینی نهضت‌های اسلامی را جرم می‌دانند.

و ثانیاً در زمان مرحوم محمد منتظری، امکانات نهضت‌ها وسیع بوده و مواد و اسلحه هم زیاد وجود داشت و جوانی به نام آقای احمد حسنی اصفهانی - که فعلاً بازداشت شده - از طرف مرحوم محمد، مسئول خارج از کشور بود و مخلصانه هم کار می‌کرد؛ ولی پس از شهادت آن مرحوم، از کارهای انفجاری خبری نبود و تعطیل شد و حدود هشت ماه قبل، آقای حسنی می‌رود نزد آقای فلاحیان،

معاون آقای ری شهری و مواد و وسائل را که زیاد هم بوده به ایشان تحويل می‌دهد و رسید می‌گیرد و فقط به کارهای فرهنگی و تبلیغی در خارج اکتفا می‌کند. خانه هم با اجازه دادستانی و کمیته و با اطلاع اطلاعات کشور بوده و جایی که صدها کیلو مواد وجود داشته، دویست و پنجاه گرم مواد باقی‌مانده ته مانده از سابق، چیزی به حساب نمی‌آید. سلاح هم، فقط یک سلاح مُجاز برای حفظ خودش بوده. حالا به تعبیر اطلاعات و القا در همهٔ محافل و به حضرت عالی، خانهٔ تیمی شده و انبار اسلحه! غرض چه بوده، خدا می‌داند! اینک یک ناجوانمردی و بی تقوایی را هم بشنوید: سپاه در وقت حج، یک کار غلطِ ناروا انجام می‌دهد و از ساک‌های حدود صد نفر حاجج پیرمرد و پیرزن، بدون اطلاع آنان، سوءاستفاده می‌کند، به نحوی که در عربستان در وقت حج، آبروی ایران و انقلاب را بردنده و آقای کروبی ناچار شد از ملک فهد، طلب لطف کند. لابد حضرت عالی شنیده‌اید. آن وقت، در همان کشور، بعضی زمزمه راه می‌اندازند که خوب است بگوییم از طرف سیدمه‌دی هاشمی بوده و یک نفر از شش نفر افراد سپاهی - که متصدی این کار غلط بوده‌اند - آمد نزد من و به من گفت مسئول من در سپاه، اصرار می‌کند که بگوییم از طرف سیدمه‌دی هاشمی، این کار انجام شده و در مجلس و هیئت دولت و محافل دیگر هم شایع کردند. اینک آنان که در سپاه، این کار غلط را انجام داده‌اند و در وقت حج، آبرویمان را بردنده، غیر قابل تعقیب‌اند و آقای حسنی و سید مهدی هاشمی، باید تعقیب و محکمه شوند؟!

و ثالثاً نهضت‌ها و پول نهضت‌ها، مربوط به من و مرحوم محمد منتظری است و سید مهدی هاشمی، پس از مرحوم محمد، در این جهت از من حکم دارد. حالا که نظر حضرت عالی بر مجرمیت و تعقیب مجرم است و مرقوم فرموده‌اید: «تمام کسانی که در این امور دخالت داشته‌اند، محکمه شوند» محکمه اولاً باید متوجه من و مرحوم محمد در عالم برزخ بشود، نه آقای حسنی و سید مهدی هاشمی که مأموریتی را انجام داده‌اند. البته هر مأمور به این قبیل کارها، ممکن است در ضمن کارش، اشتباهات جزئی هم داشته باشد؛ ولی اساس کارشان - که حمایت نهضت‌هاست - به دستور من انجام می‌شده.

ضمناً طبق اظهار خود آقای فلاحیان در حضور آقای ری شهری و من، آقای

حسنی در بسیاری از کارهای اطلاعاتی مهم خارج، با اطلاعات، همکاری می‌کرده است. بالاخره کارهای آقای حسنی، یا مربوط به نهضت‌ها بوده یا مربوط به اطلاعات و آقای فلاحیان است. پس نگاهداشتن او، برخلاف عدل اسلامی است.

و رابعاً حالاً که همه مشکلات کشور - از جنگ و اقتصاد و گرانی و توزم و نارضایتی‌ها - حل شده و فقط مشکل سید مهدی هاشمی باقی مانده، سپاه و کمیته و اطلاعات، قدرت و نیرو دارند و هر کس را بخواهند - از جمله سیدمهدی را - می‌توانند بگیرند و فرضاً فی النهایه، اعدام کنند؛ ولی آقایانی که مدت‌هاست در پشت این صحنه هستند و متأسفانه آخرالامر از عنوان حضرت عالی خرج کرده‌اند، بدانند که اگر سید مهدی هاشمی را پیش من تکه کنند، من خود را به کسی نمی‌فروشم و استقلال فکری و ارادی خود را حفظ می‌کنم و خانه من، فعلاً که منشأ اثری نیستم، قیم لازم ندارد.

و خامساً سیدمهدی هاشمی، در زمان شاه در دادگاه اصفهان به زور ساواک، به سه مرتبه اعدام، محکوم شد؛ ولی دیوان عالی کشور زمان شاه، این استقلال و عرضه را داشت که حکم دادگاه اصفهان را لغو کند، ولی همین سیدمهدی، در زمان جمهوری اسلامی، اصرار کرد اگر بنا است محاکمه شوم، مرا محاکمه کنید تا گره، باز شود و در اصفهان، مقدمات محاکمه فراهم شد؛ ولی شورای عالی قضائی، نظر نداد و جلو آن را گرفت. حالا آقای وزیر اطلاعات می‌فرمایند او متهم به بیست و چند فقره قتل است و حضرت عالی هم می‌فرمایید: «متهم به جنایات بسیار، از قبیل - قتل مباشرة یا تسبیباً - و امثال آن می‌باشد». اگر کشور، هرج و مرچ است، عرضی ندارم و اگر قانون دارد، اتهام قتل، احتیاج به شاکی دارد و مرجع رسیدگی هم دادگستری است و اطلاعات، حق دخالت ندارد. باید شاکی‌ها شکایت کنند و دادگستری هم اقدام کند. او که خود مصرّ به این امر است.

و سادساً، حضرت عالی - که رهبر عالم اسلام هستید و سید مهدی را از همان زمان که در شورای سپاه و عضو مؤثری بود، نزد حضرت عالی به صورت غولی خطرناک مجسم کردند - خوب بود این همه از دشمنان سید مهدی، راجع به او

شنیدید، یک دفعه این سید را می‌خواستید و از خودش سؤالاتی می‌کردید. او که چند مرتبه تقاضای ملاقات، کرده است. این منصفانه نیست که ما فقط از دشمنان و رقبا، راجع به کسی بشنویم.

و سابعاً من، ترس از بیان حقیقت ندارم - و إن كان الحقُّ مرأً - سیدمهدی هاشمی، حدود دو سال است در اثر همین تبلیغات سوء، به منزل من رفت و آمد ندارد و بسا ماهها می‌گزند و من او را نمی‌بینم و امر نهضت‌ها، به وسیلهٔ پیغام، انجام می‌شود؛ ولی من سیدمهدی را، از وقتی که بچه بود و با مرحوم محمد، هم‌بحث و به درس مکاسب من می‌آمد، می‌شناختم و پدرش، استاد من بود و برادرش، داماد من است. من تمام خصوصیات او را می‌دانم: او مردی است مخلص اسلام و انقلاب و حتی شخص حضرت عالی؛ هم خوش استعداد و خوش درک است و هم خوب صحبت می‌کند و خوب می‌نویسد و در عقل و تدبیر و مدیریت، به مراتب، از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات - با همهٔ کمالاتشان - بهتر است و در تعهد و تقویاً هم، از آنان کمتر نیست؛ فقط بُرَ آخشن نیست و حاضر نیست کورکورانه مهرهٔ کسی بشود. او در خانه نشسته، مشغول مطالعه و نوشتمن است و فعلاً در کشور، مُد شده است هر کار خلافی را - از قتل و اعلامیه و امثال اینها را - رجماً بالغیب، به او نسبت دهنده و خطبازی‌های کشور هم، سبب تقویت این قبیل شایعه‌ها است و متأسفانه مسئولین - از جمله اطلاعات - هم به جای جلوگیری از شایعه‌های بی‌اساس، همین شایعه‌ها] را اساس قضاؤت قرار می‌دهند و این خطبازی‌ها و تصفیه حساب‌های ظالمانه، خود نیز یکی از مشکلات کشور است. من برای حضرت عالی داستانی نقل کنم: قطعاً یاد دارید که در قم، آقای حاج مهدی اربابی، صاحب هتل را، به اتهام زنا با یک دختر مسافر اصفهانی و قتل آن دختر، به دار آویختند و چقدر روی آن تبلیغ شد و مرحوم آیة الله بروجردی هم روی اجرای آن، فشار آوردند. حدود دو سال قبل، آقای شیخ یحیی سلطانی، نماینده ارستان، به من گفت می‌دانید آن دختر، زنده است و اهل منطقه ماست و اتفاقاً آن شب، مسافر همان هتل هم بوده است و کسی هم مزاحم او نشده است و همهٔ این بازی را، سرهنگ قلسه، علیه اربابی راه انداخت [!] و من احتمال می‌دهم آقای صانعی هم - که اهل آن منطقه هستند - جریان را بدانند.

ضمناً آقای ابوشریف هم در امر نهضت‌ها به ما کمک می‌کند و با آقای هاشمی در این جهت، همکاری دارد. می‌توانید از ایشان سؤالاتی بنمایید.

۴. برگردیم به مسئله زندان‌ها. در تهران و کرج، تنها حدود پانزده هزار زندانی سیاسی وجود داشت و فعلاً، به حدود شش هزار رسیده است. البته جمعی، در اثر انقضای مدت، آزاد شده‌اند؛ ولی حدود پنج هزار عفو شده‌اند، نه چند صد نفر - که در نامه حضرت عالی ذکر شده و اکثر آنان، دختران مریض و ضعیف و روانی بودند که گله بازداشت شده بودند و جز یک قلم مختصر - که اول بار از طرف دیوان عالی کشور بود - بقیه، همه با نظر دادستان و زندانیان و اطلاعات و هیئت چهارنفره بوده است و بحسب اقرار دادستانی، از افراد عفو شده، خیلی کم دوباره پیوسته‌اند؛ بلکه پیوسته‌ها اولاً خیلی کم‌اند و ثانیاً نوعاً از کسانی هستند که زندانیان تمام شده و پیوستن‌های جدید هم اغلب، در اثر برخورد بد و طرد کردن و محروم کردن آنان از درس و کار و شغل‌های اجتماعی است. زندانی هم بالاخره بشر است و نان و زندگی و حیثیت می‌خواهد و با تنگ‌نظری ما، همه طرد می‌شوند و قهرآگروه‌ها، جذب می‌کنند و ضمناً توجه داشته باشید که ترورها و انفجارهای فعلی، اغلب، مربوط به گروه‌های اعزامی از عراق و اروپا است، نه آزادشده‌ها. خود اطلاعات هم این را می‌داند و این جاست که انسان، در حُسن نیت بعضی از مسئولین، شک می‌کند که واقعی را به نحو تحریک‌آمیز و مطابق میل خودشان گزارش می‌دهند و شما توجه داشته باشید مسئله زندان‌ها و عفو، برای من، جز گرفتاری و خرد کردن اعصاب، چیزی نداشت؛ منتها تکلیف شرعی بود و من، در حضور فرزند حضرت عالی، با شما شرط کردم که دخالت در امر عفو را می‌پذیرم؛ به شرط این که اگر گزارشی و چیزی علیه عفو و رسیدگی به وضع زندانیان به اطلاع حضرت عالی رسانند، قبل از تصمیم، مرا بخواهید تا رفع شیوه بشود. خوب بود مرا می‌خواستید، یا اقلًا حکم عزل مرا به من ابلاغ می‌فرمودید، نه به آقای محمدی گیلانی. آیا این برخورد، صحیح است؟! و من اصرار داشتم تفویض حکم عفو به من را کسی نداند؛ ولی برخلاف میل من، آقای مقتداًی در یک مصاحبه گفت و همه، آن را فهمیده‌اند. حالا عوارض و تبعات دستور جدید شما در خارج، چه خواهد بود، آن هم مسئله‌ای است که جواب آن به عهده حضرت عالی است. خوب فرضًا آزادی‌ها بیجا بوده؛ رفتن

روحانیون به زندان‌ها برای آموزش و پاسخگویی به اشکالات و جلوگیری از تندری‌ها و خلاف شرع‌ها چه اشکال داشت که به شورای عالی قضایی دستور داده شده جلوگیری کنند؟ جز این که آفایان، جلو خلاف شرع‌ها را می‌گرفتند؛ آن هم تا اندازه‌ای و به وسیلهٔ صحبت کردن با زندانیان، آنان را به حضرت عالی و انقلاب، خوشبین می‌کردند و سوژهٔ تبلیغاتی را نیز از منافقین می‌گرفتند؛ اعزام بازرس، وظیفهٔ حضرت عالی بوده است و من، در حقیقت، وظیفهٔ حضرت عالی را انجام می‌دادم. نمایندهٔ من که مراقب کار دادستان‌ها و بازجوها و زندانیان بود و از اکثر زندان‌ها هم گزارش تهیه کرده، آقای انصاری نجف‌آبادی است، که مرد فاضلٍ خوبی است و شنیده شد در نجف، استاد حسین (فرزندهٔ مرحوم حاج آقا مصطفیٰ خمینی) بوده است.

۵. نکتهٔ مهم، این جاست که من وقتی که در زندان بودم، منافقین را خوب شناختم و دریافتیم - چه از نظر ایدئولوژی و چه از نظر اخلاق - افراد فاسد خودخواه ریاست‌طلبی هستند و یک چو وجدان و عاطفه ندارند، ولذا نه در زندان و نه پس از آزادی، به آنان اعتمنا نمی‌کردم و آنان را راه ندادم؛ ولی سران آنان - که خیلی کم هم بودند - از جو آزاد دیبرستان‌ها و دانشگاه‌ها و پول‌های کلان بنیاد مستضعفین و اسلحهٔ پادگان‌ها و چتر حمایت آیة الله طالقانی و بنی صدر و دانشجویان خط‌آمام و شخص فرزند حضرت عالی و بیت شما استفاده کردند و بچه‌های معصوم دل باختهٔ اسلام را، در اثر سادگی و خامی، به دام انداختند و مخصوصاً دختران کم سن و سال را. یک روز من در منزل آقای احمد‌آقا، و الان هم همان سکونت حضرت عالی، عرض کردم متأسفانه در منزل حضرت عالی، از آنان حمایت می‌شود؛ فرمودید به وسیله‌کی؟ گفتم آقای احمد‌آقا، و الان هم همان سران فاسد، در عراق و اروپا تبلیغ و توطئه می‌کنند و تیم‌های ترور، به داخل کشور می‌فرستند و از اعدام‌های بی‌رویهٔ سابق و بخوردگاهی تند دادستان‌ها و زندانیان‌ها، استفادهٔ تبلیغاتی می‌کنند؛ در صورتی که اکثریت قاطع زندانیان آنان، بچه‌های بازی خورده، در حد سمپات هستند که بسا بعضی از آنان، در اثر خواندن یک اعلامیه، گرفتار شده‌اند و در اول، زود قابل انعطاف بودند، ولی رفتار تند و غلط بازجوها و زندانیان، آنان را سرِ موضع، واداشته است. حالا به عقیدهٔ بیت حضرت عالی، من شده‌ام ساده‌اندیش و طرفدار منافقین! و

خط باطل، روی من کار می‌کند؛ برای این که از داخل زندان‌ها و رفتار با آنان، اطلاع دارم و می‌بینم جنایت می‌شده و شورای عالی قضایی - که وظیفه دارد - یا نمی‌داند و یا جرئت اقدام ندارد.

آیا می‌دانید در زندان‌های جمهوری اسلامی، به نام اسلام، جنایاتی شده که هرگز نظیر آن، در رژیم منحوس شاه، نشده است؟!

آیا می‌دانید عده زیادی، زیر شکنجه بازجوها مُردند؟ آیا می‌دانید در زندان مشهد، در اثر نبودن پزشک و نرسیدن به زندانی‌های دختر جوان، بعداً ناچار شدند حدود ۲۵ نفر دختر را، با اخراج تخدمان و یا زخم ناقص کنند؟

آیا می‌دانید در زندان شیراز، دختری روزه‌دار را، با جرمی مختصر، بلافصله پس از افطار، اعدام کردند؟

آیا می‌دانید در بعضی زندان‌های جمهوری اسلامی، دختران جوان را به زور، تصرف کردند؟ آیا می‌دانید هنگام بازجویی دختران، استعمال الفاظ رکیک ناموسی، رایج است؟ آیا می‌دانید چه بسیارند زندانیانی که در اثر شکنجه‌های بی‌رویه، کور یا کر یا فلچ یا میتلا به دردهای مزمن شده‌اند و کسی به داد آنان نمی‌رسد؟

آیا می‌دانید در بعضی از زندان‌ها، حتی از غسل و نماز زندانی، جلوگیری کردند؟

آیا می‌دانید در بعضی از زندان‌ها حتی از نور روز هم برای زندانی، دریغ داشتند؛ آن هم نه یک روز و دو روز، بلکه ماه‌ها؟

آیا می‌دانید برخورد با زندانی - حتی پس از محکومیت - فقط با فحش و کتک بوده؟

قطعاً به حضرت عالی خواهند گفت اینها، دروغ است و فلانی، ساده‌اندیش.

۶. با اجازه حضرت عالی، قدری هم از آنچه در خارج زندان‌ها می‌گذرد، گزارش دهم:

آیا می‌دانید که مردم در اتوبوس‌ها و تاکسی‌ها و صفوف مرغ و تخم مرغ و بنزین و روغن نباتی و گوشت و امثال اینها، علناً به مسئولین جمهوری اسلامی و حتی - متأسفانه - به شخص حضرت عالی، فحش می‌دهند؟

آیا می‌دانید روحانی و روحانیت در نظر مردم، مورد تنقیر واقع شده است؟

آیا می‌دانید مردم در عین حالی که به نماز جمعه می‌آیند و شعار هم می‌دهند،  
اکثر آنان ناراضی‌اند و به مسئولین فحش می‌دهند؟

آیا می‌دانید در ادارات و وزارت‌خانه‌ها و متأسفانه بعضی دادستانی‌ها و دادگاه‌ها،  
رشوه، بیداد می‌کنند؟

آیا می‌دانید دزدی‌های کلان، با رشوه و سفارش و تلفن، حل می‌شود؛ ولی  
دزدی‌های کوچک، تعقیب می‌شود؟

آیا می‌دانید از بس دزدی و اختلاس و مخصوصاً با لباس پاسدار و کمیته زیاد  
شده، مردم، احساس امنیت جانی و مالی نمی‌کنند؟

آیا می‌دانید در خارج کشور، بیش از دو میلیون ایرانی، آواره‌اند و بسیاری از  
دختران، به فحشا و خودفروشی افتاده‌اند و ایران و ایرانی را در خارج، بی‌اعتبار  
کرده‌اند؟

آیا می‌دانید فقر و گرانی بیداد می‌کند؛ حقوق و درآمد، همان حقوق سابق، ولی  
قیمت اجناس، ده برابر یا بیست برابر شده است و در این صورت، بر فقر اچه  
می‌گذرد؟

آیا می‌دانید در جمهوری اسلامی - برخلاف آنچه در فقه خواندیم - نه جان  
مسلمان محترم است و نه مال او؛ قاضی، حکم می‌کند مال او را بدھید، خانه او  
را بدھید، کسی گوش نمی‌کند؛ مخصوصاً اگر در تصرف بنیادهای انقلاب باشد؟!  
و افراد شورای عالی قضایی هم از ترس یکدیگر و یا ترس از تلفن‌های مقامات و  
یا جوسازی‌های غلط، بر این همه خلاف شرع‌ها، به وسیله سکوت، صحّه  
می‌گذارند؟

آیا می‌دانید اعضای شورای عالی قضایی، به یکدیگر اعتماد ندارند و کمتر تفاهem  
می‌کنند و بالنتیجه اکثر کارها، معوق می‌ماند و آقایان، مصاحبه و شعار، خورد  
مردم می‌دهند؟

آیا می‌دانید اکثر قضات خوب، دلسُر و مستعفی شده‌اند و افراد فاسد یا ضعیف،  
باقی می‌مانند؟

آیا می‌دانید دارو از طرف دولت، به داروخانه‌ها داده می‌شود؛ ولی نوعاً جواب آنان در مقابل نسخه‌ها، جواب رد است و همان دارو، در دست دستفروش‌های دوره‌گرد، به چند برابر قیمت، پیدا می‌شود و همچنین بسیاری از لوازم دیگر؛ ولی کسی نیست از دستفروش‌ها بپرسد دارو، دست دولت است، تو این را از کجا آورده‌ای؟! هر روز، حدود یک میلیون جمعیت ایران، سراغ دکتر و دارو و درمانگاه و بیمارستان می‌روند و اکثرًا ناراضی بر می‌گردند و دادرسی نیست. این مسائل، دیگر مربوط به جنگ نیست؛ بلکه مربوط به ضعف مدیریت‌ها و برنامه‌ریزی است و فرداست که سرمای زمستان است و قرائناً، نشان می‌دهد که از نفت و سوخت، خبری نیست.

آیا می‌دانید مواد مخدر، در کشور بیداد می‌کند و اعدام‌ها و زندان‌ها و جزیره، بی‌اثر شده است و غالباً معلول فقر و بدبختی است؟

تذکرًا عرض می‌کنم، لازم است حضرت عالی، در امور جاریه کشور و جبهه‌ها، فقط به گزارش‌های مسئولین و بیت معظم، قناعت نکنید. مسئولین، همیشه - هم به لحاظ خودشان و هم به لحاظ رعایت حال حضرت عالی - خوبی‌ها را می‌گویند و بدی‌ها را نمی‌گویند. لازم است افرادی عادی مورد ثوق، که در میان ملت هستند، گاه‌گاهی بیایند و محرمانه، بدون حضور احدی و بدون ترس و واهمه، اوضاع کشور را صریحاً گزارش کنند و من خوشبختانه از این شیوه، استفاده می‌کنم.

۷. با کمال معذرت، نامه به طول انجامید و حضرت عالی را خسته کردم. لقد اسفر الصبح وارتفع الظلام ولم ادر الى کم قلت قلت. بالاخره با وضع فعلی، ناچارم از کارهای سیاسی کشور، کنار بمانم و به درس و بحث طلبگی و کارهای حوزوی بپردازم؛ به همان نحو که حضرت عالی، در اواخر، با مرحوم آیة الله بروجردی عمل کردید؛ زیرا مخالفت با حضرت عالی و نظام را صحیح نمی‌دانم؛ بلکه حرام می‌دانم و در چارچوب فعلی، تأیید و همکاری را نیز، با مشاهده کارهای خلاف، مشروع نمی‌دانم. بنابراین، تقاضا می‌کنم به من کاری ارجاع نشود. ضمناً در وجود شرعیه - کما فی السابق - به وکالت حضرت عالی، تصرف می‌کنم؛ مگر این که صلاح ندانید و به من، ابلاغ فرمایید.

و در خاتمه از باب «النصححة لأئمة المسلمين» نکاتی را مختصرأ، تذکر می دهم:

۱. چند سالی است که عملاً، اداره کشور و انقلاب را حضرت عالی، به رؤسای سه قوه و شخص آقای حاج احمدآقا سپردهاید و همه کارها - از ریز و درشت و تخصصی و غیرتخصصی - را باید آقایان، صلاح بدانند و تشخیص دهند و در عمل، آقای موسوی، نخست وزیر، تسلیم آقایان خامنه‌ای و هاشمی و حاج احمدآقاست و آقای موسوی اردبیلی هم اهل مقابله و برخورد نیست؛ فقط نزد ما داد می زند که مخالفم؛ ولی نمی توانم مخالفت کنم. پس در حقیقت، سه نفر، تصمیم گیرنده‌اند، در صورتی که مسائل و مشکلات کشور، به حدی است که این سه نفر، با اشتغالات دیگری که دارند، نمی توانند حل کنند. اصلاً ملاقات با آقایان و طرح مسائل با آنان، خود، یکی از مشکلات کشور است و مگر مغز و فکر آقایان، چقدر طاقت دارد که همه مسائل سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی کشور را بتوانند عمیقاً بررسی و حل و فصل نمایند و آیا آقایان در همه مسائل، اهل تخصص‌اند؟ در صورتی که در کشور، افراد زیادی هستند معتقد به اسلام و انقلاب، که برای حل مشکلات، طرح‌ها و نظریاتی دارند که یا نمی توانند و یا می ترسند به آقایان، ارائه دهند و چاره‌ای جز مراجعة و فشار بر من ندارند. من هم با همه گرفتاری‌ها - اگر فرضأ بتوانم - چند ماه یک مرتبه با آقایان مواجه شوم و مطالبی را مطرح کنم، یا طفره می‌روند و یا وعده می‌دهند و عمل نمی‌شود و یا فوراً از عنوان حضرت عالی استفاده می‌شود که امام، با این مطلب مخالف‌اند. بالاخره این آقایان، هر کدام با چندین مسئولیت سنگین، نمی توانند در همه مسائل، طرح و برنامه‌ریز باشند و بالنتیجه به نظر من، کشور در سراسر سقوط است و مردم هم اکثراً ناراضی. سابقأ من به حضرت عالی پیشنهاد کردم ده الی پانزده نفر افراد غیر شاغل و متخصص در امور سیاسی و نظامی و اقتصادی، بی نام و نشان، در پشت صحنه باشند که همه مسائل و مشکلات و راه حل‌ها را، بررسی نمایند و طرح‌های متقن، در قسمت‌های مختلف تهیه کنند و پس از ارائه به حضرت عالی، قاطعانه اجرا شود و این امر در همه دنیا معمول است و حل مشکلات را نیز حضرت عالی از آنان بخواهد. آنها باید کاری جز این معنا نداشته باشند و ملاک انتخابشان نیز لیاقت و عقل و

تخصص باشد، نه خطبازی.

۲. حدود هشت سال است با خشونت و اعدام زیاد و بازداشت زیاد و مصادرهای بیجا، حکومت کردیم و به جایی نرسیدیم. پیغمبر اکرم ﷺ پس از فتح مکه به مردم مکه فرمود: «یا معاشر قریش! ما ترون آنی فاعل بکم؟» قالو: «خیراً، اخ کریم و ابن اخ کریم»، قال: «اذهبوا فأنتم الطلقاء» و حتی ابوسفیان و هند و وحشی، قاتل حمزه، مورد عفو واقع شدند و از غائم حنین، آنان را بهره‌مند ساخت. من نمی‌گوییم سران منافقین، مورد عفو واقع شوند؛ ولی یک دخترچه پانزده ساله خام را، اعدام یا حبس ابد، یا یک بدیخت راننده ساواک یا باعیان شاه یا اشرف، حتی خانه نشیمن او را هم بگیریم و یا شش هزار باغ تهران و حومه را مصادره یا توقيف کنیم و در اثر اهمالکاری، بخشکانیم و صاحب باغ، با رب و وحشت، و با عشق به ایران، در اروپا و آمریکا و ترکیه، ظرفشویی یا گدایی کند و تنها کسی که از این مصادرهای بهره نبرد، مستضعفین بودند.

۳. بسیاری از روحانیون و آخوندها، حتی آنان که سابقاً مخالفوانی می‌کردند، با یک احوالپرسی و تلفن و یا کمک، قابل جذب‌اند و ور رفتند به آنان، جز مظلوم‌نمایی آنان، اثری نخواهد داشت.

۴. بچه‌های کمیته - با همه اخلاصان - نوعاً احساساتی و تندد. سعی شود آنها بی که به عنوان منکرات و حجاب و امثال ذلک، با مردم برخورد دارند، افراد روان‌شناس، عاقل، تعلیم دیده و دلسوز باشند. فاعل منکر، از فرعون بدتر نیست و خداوند فرمود: «وقولا له قولًاٰ لعله يتذکّر أو يخشى».

۵. از همه ارگان‌ها ضعیفتر و داغون‌تر، تشکیلات قضائی است، در صورتی که لازم است که از همه ارگان‌ها قوی‌تر باشد؛ لبته آنان مشکلات قانونی هم دارند و سفارش‌ها و تلفن‌ها هم، مانع تصمیم و کارشان هست؛ ولی ذاتاً اعضای شورا، همفکر نیستند و نوعاً تفاهم ندارند و اصلاً با شورا، تصمیم‌گیری، کمتر میسر است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مطابق نقل آمیدی فرمودند: «الشركة في الملك تؤدي إلى الاضطراب» و اعضای شورا، از خدا بالاتر نیستند و خداوند می‌فرماید: «لو كان فيهما آلله الا الله لفسدتا». قضات و دادستان‌های فاسد و یا ضعیف - که کم نیستند - مردم را به ستوه آورده‌اند و در زمان شاه، اقلًا ساواکی بر

سر آنان مسلط بود و با وضع فعلی و برخودهای بدی که شده، افراد عاقل عالم خوب، جذب نمی‌شوند و اصلاح این امر، نیاز به یک حکم ولایتی قاطعانه دارد، که یک نفر تا یکی دو سال، مأمور اصلاح تشکیلات شود، ولو با دیگران مشورت کند؛ اما حق تصمیم نهایی، بدون چون و چرا، با او باشد و به نظر می‌رسد باز هم آقای موسوی اردبیلی، خیرالموجودین است، به شرط این که اختیار تام، به او داده شود و هر روز با تلفن، تحت فشار قرار نگیرد.

۶. انتخاب افراد برای پست‌ها، متأسفانه نوعاً تابع عواطف و باندباری و رفیق‌بازی و مهره بودن است؛ نه تابع عقل و لیاقت و کفايت طرف، و این امر، خطرناک است. باید فکری کرد، و قد سئل احد من الحکماء: «ما بال انقراض دوله ساسان؟» فقال: «لأنهم استعملوا أصغر العُمال على أعظم الأعمال فلم يخرجوا من عهدهما، و استعملوا أعظم العمال على أصغر الأعمال فلم يعتنوا عليهما فعاد وفاقهم إلى الشتات ونظمتهم إلى البتات».

۷. مسئله جنگ هم، از مسائل اساسی کشور است و اجمالاً وضع، خوب نیست و بیش از همه کارها، به تخصص و برنامه‌ریزی و تهیه مهمات نیاز دارد و رقابت و تضاد بین ارتش و سپاه نیز، روز به روز عمیق‌تر می‌شود و خطرناک است.

۸. به مسئولین و رسانه‌های گروهی سفارش فرمایید - حتی المقدور - از دروغ گفتن در گزارش‌ها و خبرها و وعده‌ها بپرهیزند، که مردم نوعاً می‌فهمند و برای جمهوری اسلامی، شکست است.

در خاتمه، آخرین گزارشی را که آقای سید مهدی هاشمی از نهضت‌ها فرستاده بود، جوفاً، ارسال می‌شود تا نمونه‌هایی از جرم نهضت‌ها، ملاحظه فرمایید و از این که در این نامه، صریحاً با حضرت عالی سخن گفتمن، معذرت می‌خواهم. من طبعاً صریح اللهجه بوده و هستم. سلامت و طول عمر و موقیت حضرت عالی را در همه زمینه‌ها، از خدای بزرگ، مسئلت می‌نمایم و به ملت، در دعا اقتدا می‌کنم که: خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار.

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته  
۱۳۶۵/۷/۱۷-حسینعلی منتظری

گفتنی است که مدتی پس از ارسال این نامه به امام، من خدمت ایشان رسیدم. امام، ضمن صحبت، با اشاره به نامه آقای منتظری فرمودند: «نامه ایشان به من، کپی نامه مهدی هاشمی به اوست!» این نکته، در پاسخ‌های حاج احمدآقا به این نامه، روشن خواهد شد.

### خلاصه پاسخ آقای منتظری به نامه امام<sup>ره</sup>

در پاسخ به نامه خیرخواهانه امام<sup>ره</sup> - که از آقای منتظری خواسته بود اجازه دهد مهدی هاشمی و همدستانش تحت تعقیب قرار گیرند - وی که در اثر القائات اطرافیان، جایگاه خود را بسیار مستحکم می‌دید، در این نامه جسارت‌آمیز، ضمن طرح انتقاداتی به مدیریت کشور، با صراحة تمام، تقوا، اخلاص، هوش و درایت مهدی هاشمی را تأیید کرد و برای پیشگیری از رسیدگی به اتهامات وی، با این استدلال که مهدی هاشمی، از طرف ایشان مأموریت داشته، رسمیاً تخلفات او را در خصوص اداره نهضت‌ها به عهده گرفت و صریحاً اعلام کرد، که اگر قرار است او محکمه شود، پیش از آن، باید آقای منتظری و فرزندش محمد، در عالم بزرخ محکمه شوند!

### نامه حاج احمدآقا به آقای منتظری

مرحوم حاج احمدآقا خمینی، فرزند امام<sup>ره</sup> در تاریخ ۱۳۶۸/۲/۹ ضمن نامه‌ای به آقای منتظری، به انتقادات ایشان پاسخ‌هایی داده، که بخشی از آن را ملاحظه می‌فرمایید:

#### حضرت آقای منتظری

نامه امام را آوردم، تا همه توجه کنند که کجای نامه، خواب را از چشم شما گرفته است؟ نامه‌ای به این خوبی که سراپا از شما تجلیل است و کاملاً پدرانه و دلسوزانه، چرا خواب را از شما گرفته است؟ این مطلب را شما شفاهاً هم به من گفتید که «من هم نامه‌ای نوشتم تا خواب را از چشم آقا بگیرم». می‌دانید کجای نامه خواب را از چشم شما گرفته است؟ تنها آن جایی که امام فرمودند: «رسیدگی

به امر جنایات مورد اتهام، حتمی است».

حال، قسمت‌هایی از نامه شما در جواب این نامه خوب امام را می‌آورم و درباره‌اش چند کلمه‌ای می‌نویسم. البته نامه نه صفحه‌ای شما که در تاریخ ۱۷/۷/۶۵ نوشته‌ید، موجب تعجب شد. یکی از آن جهت که چرا در برابر امام مسلمانان - که استاد شما هم بوده‌اند - این قدر نپخته و گستاخانه حرف زده‌اید. دیگر، از سادگی شما، که بعداً معلوم خواهد شد. در این نامه که پنج روز بعد از نامه حضرت امام نوشته‌اید، در دفاع از نوع برخورد تن خود با مسئولان آورده‌اید: «می‌گویند اگر این صحبت‌ها [یعنی صحبت‌های علیه مسئولان] نبود، معلوم نبود چه می‌شد و عکس العمل مردم در برابر کجی‌ها و بی‌عدالتی‌ها که می‌بینند، چه بود».

راستی حضرت آیة الله! چه کسانی به شما می‌گفتند اگر این صحبت‌ها نبود، مردم، ممکن بود علیه بی‌عدالتی‌ها قیام می‌کردند؟ آیا غیر از مهدی هاشمی و طیفش، افراد دیگری بودند؟

مهدی هاشمی در صفحه ۲۷ پرونده خود می‌نویسد:

«خلاصه‌الکلام، این که آخرین و خطرناک‌ترین انحرافی من، این بود که با موقعیتی که نزد فقیه عالی قدر برای خودم درست کرده‌ام و اعتماد مطلق بیت ایشان را کسب کرده بودم، انتقام بی‌مهری‌ها و کم‌لطفی‌هایی که مسئولان نسبت به من اعمال کرده و قصد حذف کامل مرا از صحنه دارند، بگیرم. در این رهگذر، از توطئه‌گری، افشاگری، تهمت زدن، جو‌سازی و ایجاد بدیینی، دریغ نمی‌ورزیدم».

حال متوجه شدید که چه کسی به شما می‌گفت اگر فحش به مسئولان ندهید، مردم از بی‌عدالتی‌هایی که می‌بینند، علیه نظام، قیام می‌کنند؟

در همین نامه ۱۷/۷/۶۵ آمده است:

«[افراد نهضت‌ها] نماینده می‌فرستند در قم، که با من به نیابت امام خمینی بیعت کنند، غافل از این که اصلاً امام خمینی، نهضت‌های اسلامی را جرم می‌دانند».

مهدی هاشمی در صفحه هفده پرونده خود می‌نویسد:

«از زمانی که واحد نهضت‌ها منحل شد و من از سپاه بیرون آمدم، حضرت آیة الله العظمی منتظری بر اساس همان شرح صدری که دارند، برای تقویت روحی این جانب، نمایندگی در نهضت‌ها را به من مُحَوّل کردند و همین امر، موجب شد که من روابطم با ایشان و بیت معظم له بیشتر گردد».

متوجه شدید که امام با نهضت‌هایی که آقا مهدی در رأسن باشد، مخالف است و دستور می‌دهند واحد نهضت‌ها منحل شود تا به صورتی دیگر تشکیل گردد؛ ولی حضرت عالی دوباره بدون توجه به این مسئله، ایشان را به نمایندگی از خود، وارد نهضت‌ها کردید؛ یعنی ارتقای درجه یافت.

[مهدی هاشمی چنین می‌نویسد:]

«یکی از دیپلمات‌های خارجی گفت: "شما اگر بخواهید در صحنه داخلی، باز مطرح شوید، باید نخست در صحنه بین المللی مطرح گردید و ما قدرت داریم زمینه آن را فراهم سازیم. ما همه گونه امکانات مالی و نظامی برای راه انداختن دوباره واحد نهضت‌ها، در سطح منطقه حاضریم در اختیارتان بگذاریم، تا کار را شروع کنید"».

راستی آیا امام، نهضت‌های آزادیبخش را جرم می‌دانستند؟ آیا امام با نهضت‌های آزادیبخش، مخالف بودند؟ آیا ایشان در اعلامیه‌های خود، از نهضت‌ها دفاع نمی‌کردند؟ آیا شعار تشکیل هسته‌های مقاومت حزب الله در تمام جهان، مربوط به امام نبود؟

آری، امام با نهضت‌هایی که سر در آخر بیگانه داشته باشد، مخالف بودند. امام با نهضت‌هایی که پوش را دیپلمات و سیاستش را بیگانه‌ای دیگر تعیین کند، مخالف بود و جه می‌توانستند کرد جز این که مخالفت کنند.

در همین نامه ۱۷/۶۵ آمده است:

«سید مهدی هاشمی در زمان شاه، در دادگاه اصفهان به زور سواک، به سه مرتبه اعدام محکوم شد؛ ولی دیوان عالی کشور زمان شاه، این استقلال و گرده را داشت که حکم دادگاه اصفهان را لغو کند»

من خواهش می‌کنم صفحه اول پرونده آفای مهدی هاشمی را در بازجویی ایشان بخوانید، تا معلوم شود آیا ایشان در زمان شاه، انقلابی بودند یا سواکی؟

آیا دیوان عالی کشور زمان شاه، بدون سواوکی بودن ایشان این عرضه و استقلال را داشته است، که حکم دادگاهی را که به زور سواوک، مهدی هاشمی را به سه بار اعدام محکوم کرده بود، لغو کند؟ او به مناسبت ضعف نفسی که داشته است، به همان صورتی که تمام مطالibus را به سربازان گمنام امام زمان داده است، به سواوک شاه هم تمامی اطلاعات خود را - حتی اسم کسانی که دستور قتل مرحوم شمس آبادی و دیگران را به آنان داده بود - می‌دهد و همه آنها دستگیر می‌شوند.

در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید:

«من ترس از بیان حقیقت ندارم - و إن كان الحق مثراً ... من سیدمهدي را از وقتی که بچه بود و با مرحوم محمد، هم بحث و به درس مکاسب من می‌آمد، می‌شناختم و پدرش استاد من بود و برادرش داماد من است. من تمام خصوصیات او را می‌دانم. او مردی است مخلص اسلام و انقلاب و حتی شخص حضرت عالی [امام]؛ هم خوش استعداد و خوش درک است و هم خوب صحبت می‌کند و خوب می‌نویسد و در عقل و تدبیر و مدیریت، به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات - با همه‌کمالاتشان - بهتر است و در تعهد و تقوا هم از آنان کمتر نیست؛ فقط بُرْ أخشن نیست و حاضر نیست کورکرانه، مهره کسی بشود.»

اما مهدی هاشمی در نامه‌ای برای شما در تاریخ ۶۶/۵/۷ آورده است (عین نامه را در آخر، جزء اسناد آورده‌ام):

«قبل از هر چیز، از تلاش‌ها و حمایت‌های حضرت عالی، در ماههای اول بازداشت - که تصور می‌فرمودید که من فردی خالص و بی‌گناه هستم - بی‌نهایت متشکر و از این که به دلایل نفسانی، حضرت عالی را در جریان کلیه اعمال و رفتار خود قرار نداده و هویت کامل خویش را در محض شما بازگو نکرده‌ام، بسیار متأسف و شرمنده‌ام و به طور کلی از این که انسان آلوده به لغزش‌های فراوان و آغشته به ناخالصی‌ها و هواپرستی‌های بی‌شمار، مورد توجه و عنایت شخصیتی الهی و منزه و پاک و در جوار او قرار گرفته بود، عمیقاً اندوهگین و خجلت زده‌ام. هویت فکری و عملی من، آن گونه که خود از آن واقف بودم و در این روزها شفاف‌تر نمایان گشته است، هیچ ساختی با حضرت عالی و بیت شما و شاعع وجودی قائم مقام رهبری نداشته است. وضعیتی که ارتباط من با حضرت عالی را

پوشانده بود، چیزی جز سوء استفاده از برکات وجودی حضرت عالی نبوده و از این که برخی اعمال و رفتار من، مستقیم و غیرمستقیم، حضرت عالی را دچار محدودرات و اشکالاتی ساخت و از همه مهم‌تر، قلب حضرت امام، این تنها ودیعه‌الله در این زمان و قلب تپنده جهان اسلام را به درد آورد، بر خود نفرین می‌کنم».

حضرت آیة الله منتظری!

شما تصور بفرمایید که مهدی هاشمی، بنا بر این اعترافات، تا چه اندازه در تمامی مسائل سیاسی - اجتماعی، شما را تحت تأثیر خوبیش قرار داده است، که شما در موقعی که او برای آخرین بار می‌خواسته از شما جدا بشود، او را تشویق می‌کردید که «هر چه کردی، بگو فلانی گفته است».

[مهدی هاشمی] در صفحه ۲۳ پرونده خود آورده است:

«من از ایشان جدا شدم؛ ولی در اندرون وجودی خود، واقف بودم که چه مجسمه‌ای از شر و فساد و فتنه و انحراف، مورد تأیید فقیه عالی‌قدر قرار گرفته است و این شخصیت بزرگ، چگونه مورد سوء استفاده و حیله‌گری من و عده‌ای از دوستان قرار گرفته‌اند».

حضرت آیة الله!

آیا شما ساده‌اندیش نیستید؟ آیا شما از تمام خصوصیات آقای مهدی هاشمی اطلاع داشتید؟

در صفحه ۲۴ پرونده آمده است:

«خصلت‌های شیطانی، مانند قدرت‌طلبی - که نتیجه غرور و عجب بود - و خودمحوری و استبداد فکری، ریا، تکبر، خودبزرگ بینی، مرا احاطه کرده بود و منشأ بسیاری از برخوردهای عملی‌ام در قتل‌ها، انباشتن اسلحه و مهمات، افشاگری علیه مسئولان و... از این خصلت، سرچشم‌گرفته بود».

آیا شما تمام خصوصیات او را می‌دانستید؟ آیا او مردی است مخلص انقلاب و اسلام؟

مهدی هاشمی در پرونده خود، صفحه ۲۴ می‌گوید:

«در اثر ضعف تعبد و تدین و فرورفتن در منجلاب خط و خط بازی‌ها، دید

و نگرشم نسبت به همه ارزش‌های انقلاب، آمیخته با معادلات سیاسی و خطی شده بود. هر پدیده و حادثه‌ای را از منطق خط سیاسی می‌نگریستم، حتی مقام معظم رهبری را».

حضرت آیة الله!

آیا شما مهدی هاشمی را خوب می‌شناختید؟ آیا تا به حال فکر کرده‌اید در شما چه چیزی کم است که این گونه زود قضاوت می‌کنید؟ آیا فکر کرده‌اید که آقا مهدی هاشمی را که از کودکی با شهید محمد منتظری - رضوان الله تعالیٰ علیه - (که اگر می‌بود - علی الظاهر - شما در این مهله‌که نبودید) دوست و رفیق بود، چرا نشناخته‌اید؟ آیا برادر او، داماد خودتان را خوب شناخته‌اید؟ آیا چه چیزی موجب شده بود که تقوای او را، از آقای ری‌شهری و محسن رضایی کمتر نمی‌دانستید؟ آیا در امام چه چیزی هست که با این که نه او را بزرگ کرده بود و نه برادرش دامادشان بود، او را شناخت؛ ولی شما که او را بزرگ کرده‌اید، نشناختید؟ آیا شما توان قائم مقامی حضرت امام را داشتید و دارید؟

شما در همان نامه ۱۷/۶۵ آورده‌اید:

«او در خانه نشسته، مشغول مطالعه و نوشتن است و فعلأً در کشور مُد شده است هر کار خلافی - از قتل و اعلامیه و امثال اینها - را رجمًا بالغیب به او نسبت دهنند و خطبازی‌های کشور هم، سبب تقویت این قبیل شایعه‌هاست و متأسفانه مسئولان، از جمله اطلاعات هم شایعه را اساس قضاوت قرار می‌دهند و این خطبازی‌ها و تصفیه حساب‌های ظالمانه، خود نیز یکی از مشکلات کشور است.»

آیا [وزارت] اطلاعات عزیز جمهوری اسلامی، هر کار خلافی در کشور اتفاق افتاده است، به ایشان نسبت داده است؟ مثلاً آیا انفجار حزب و نخست وزیری را به ایشان نسبت داده است؟ آیا شهادت آیات عزیز: صدقی، اشرفی اصفهانی، دستغیب، قاضی، مطهری و مدنی را به ایشان نسبت داده است؟ آیا شهادت شهید قدوسی و شهید هاشمی‌نژاد را به ایشان نسبت داده است؟ آیا این همه اشکالات را که در دستگاه‌های دولتی و غیر دولتی رخ داده است، به ایشان نسبت داده است؟ چه چیزی جز اعترافات و اعمالی را که مهدی هاشمی مرتكب

شده است، به او نسبت داده‌اند؟

مهدی هاشمی، از صفحه اول تا دهم پرونده خود، کارهایی را که انجام داده است، شرح می‌دهد که سرفصل‌های آن از این قرار است: ۱. اقرار به سواکی بودن؛ ۲. لو دادن همان‌هایی که دستور به آنها داده بود که مرحوم شمس‌آبادی را ترور کنند؛ ۳. دعا به خانواده سلطنتی؛ ۴. دستور قتل جهان‌سلطان و مهدیزاده؛ ۵. دستور قتل مرحوم شمس‌آبادی؛ ۶. دستور قتل صفرزاده؛ ۷. دستور قتل مهندس بحرینیان؛ ۸. دامن زدن به اختلاف سپاه و کمیته؛ ۹. دستور اختفای مقادیر قابل توجهی اسلحه و مهمات و مواد منفجره؛ ۱۰. تحریک سپاه لنجان و سپاه‌های خمینی شهر، ذرچه و مبارکه به وحدت و ایستادن در مقابل سپاه اصفهان؛ ۱۱. جعل و نشر اوراقی به نام طلاب و فضلای افغانی علیه وزارت خارجه؛ ۱۲. جعل سند سواکی بودن دکتر هادی و علیه بعضی روحانیون اصفهان؛ ۱۳. دستور قتل عباسقلی حشمت و دو فرزندش؛ ۱۴. انحلال سازمان نصر و درگیری و آدمکشی در آن؛ ۱۵. جعل اسناد دولتی؛ ۱۶. نگهداری اسناد طبقه‌بندی شده؛ ۱۷. چاپ و نشر دفتر و اعلامیه با عنوان‌های «روحانیت بیدار» علیه مسئولان نظام و از این قبیل موارد، که احتیاج به تأمل بیشتر دارد.

جناب آقای منتظری!

آیا چنین آدمی فقط در منزل نشسته و مطالعه می‌کند؟ آیا واقعاً مُد شده بود هر اتفاقی بیفتند، به سید مهدی هاشمی نسبت دهند؟ آیا اگر یکی از اینها را مهدی هاشمی به جناب عالی - که او را از بچگی می‌شناختید و از تمام خصوصیات او اطلاع داشتید و تقوای او را کمتر از آقایان محسن رضایی و ری‌شهری نمی‌دانستید - گفته بود، الان هم او را با تقدیمی دانستید؟ حال، آیا آقا هادی را شناخته‌اید؟ آیا اطرافیان خود را - که این قدر خون به دل امام کردند - اطلاعات کشور، شایعه است؟

در همین نامه ۱۷/۶/۶۵ آورده‌اید:

«آیا می‌دانید در جمهوری اسلامی - برخلاف آنچه در فقه خوانده‌ایم - نه جان

مسلمان محترم است، نه مال او. قاضی حکم می‌کند مال او را بدهید، خانه او را بدهید، کسی گوش نمی‌کند، مخصوصاً اگر در تصرف بنیادهای انقلاب باشد و افراد شورای عالی قضایی هم از ترس یکدیگر و یا ترس از تلفن‌های مقامات و یا جوسازی‌های غلط، بر این همه خلاف شرع‌ها به وسیله سکوت، صحّه می‌گذارند».

حال ببینیم علت این نوع قضاوت‌ها چیست؟

مهدی هاشمی در صفحه دو از جلد سوم پرونده خود، درباره کارهای آقای هادی هاشمی آورده است:

«ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقات نیروهای مسئله‌دار و معترض با آقا، چون دکتر پیمان و وابستگان به نهضت آزادی».

حضرت آیة الله منتظری!

آیا تصور نمی‌کنید افرادی را که حساب شده به دیدار شما می‌فرستادند، از منافقین و لیبرال‌ها بوده‌اند که شما را به این موضع غلط بیندازنند؟ آیا با اطمینانی که شما به مهدی هاشمی و برادر او دارید و آنها را متدين و باتقوا می‌دانید، فکر نمی‌کنید شما را آلت دست خویش و گروه خویش قرار داده‌اند؟ آیا افراد شورای عالی قضائی (غیر از ریاست دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور) را شما انتخاب نکرده‌اید؟ آیا نباید از شما سؤال کرد که اکثریت شورا را - که به دست شما انتخاب می‌شد - چرا از افراد ترسو (به زعم شما) انتخاب کردید که با تلفن‌های مقامات، حکم خدا را تعطیل کنند؟ یا مال و جان مسلمانان برایشان محترم نباشد؟ آیا مقامات جمهوری اسلامی، کسانی‌اند که بخواهند حقی را ناحق کنند؟ آیا مقامات نظام اسلامی، غیر از وکلا و وزرا و رؤسای سه قوه هستند؟ مقصود شما از مقامات جمهوری اسلامی که کارمند معمولی یک وزارت‌خانه نیست. آیا [اعضای] شورای عالی قضائی، این قدر بی‌دین‌اند که با یک تلفن یک مقام، دنیا و آخرت خود را بفروشنند؟ آیا این حرف‌ها، پیش خداوند متعال، جواب ندارد؟

شما در همین نامه ۱۷/۶۵ آورده‌اید:

«بالآخره با وضع فعلی، ناچارم از کارهای سیاسی کشور کنار بمانم و به درس و بحث طلبگی و کارهای حوزه بپردازم. بنا بر این تقاضا می‌کنم به من کاری

ارجاع نشود. ضمناً در وجوه شرعیه - کما فی السابق - به وکالت حضرت عالی تصرف می‌کنم».

آیا باز بر این عقیده‌اید که خود تصمیم می‌گیرید و خود به این نتیجه رسیده‌اید که از کارهای سیاسی کشور کنار بروید و آقا هادی و آقا مهدی، در شما نفوذ نداشته‌اند؟ آیا داعیهٔ انفال شما از نظام، ماهها قبل از این نوشتة شما، در دستور کار آقا هادی و آقا مهدی نبوده است که امروز تحقق یافته است؟

آقای مهدی هاشمی در نامه‌ای به آقا هادی هاشمی نوشته است: «شما متأسفانه با همان روحیه خودمحوری و تنگ‌نظری که داشتی و همه چیز را با معیارهای ناقص خودت می‌سنجیدی، مُسبّب بسیاری از فجایعی شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساس‌ترین لحظات تاریخ کشور و انقلاب و جنگ، داعیهٔ لزوم انفال آیة الله منتظری از نظام و مسئولان را سر دادی، که خدا می‌داند چه گناه بزرگی مرتکب شده‌ای و امیدوارم که از گذشته توبه کرده باشی».

آقای مهدی هاشمی در نامه‌ای به حضرت عالی، راجع به مسئلهٔ انفال شما از حکومت، چنین می‌گوید:

«خدا را گواه می‌گیرم و آقای اخوی نیز - اگر یک لحظه وجدان خویش را به داوری فراخواند - شهادت خواهد داد که قطع رابطه با نظام، رهاوود مجموعهٔ حرکت‌هایی بود که ایشان، با زمینه‌سازی ملاقات‌های خطی، بزرگ نشان دادن ضعف‌ها و کمبودهای کشور و ارائهٔ تحلیل‌های افراطی و القایات حساب نشده و... طی چندین ماه انجام داده است».

مردم شریف ایران باید کاملاً توجه نمایند که جدایی آیة الله منتظری، یک برنامهٔ حساب شدهٔ آقا هادی و آقا مهدی بوده است که ماهها قبل، طراحی شده و امروز به نتیجهٔ رسیده است. آیا باز عقیده بر این است که امام، یک مرتبهٔ آقای منتظری را کنار گذاشتند؟ آیا باز عقیده بر این است که کسانی برای کسب قدرت، ایشان را تصفیه کرده‌اند؟ آیا سه چهار سال صبر و تحمل امام و اتمام حجت، کافی نبود؟ آیا امام، آقا هادی را نپذیرفت تا دیگر حتی کسی نگوید راجع به آقا هادی هاشمی، کوتاهی شد و اگر نمی‌شد، وضع به این جا نمی‌کشید؟ آیا آقا

هادی به ایشان جریاناتی را که بین من و او در ملاقات‌های مکرر اتفاق افتاد، نگفته است؟ آیا من، ناسزاهاي حزب الله را به جان نخریدم و با آقا هادی برای رضایت خدا و امام، ملاقات‌های مکرر نکردم؟  
شما در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید:

«آیا می‌دانید در بعضی از زندان‌ها، حتی از نورِ روز هم برای زندانی دریغ داشتند، آن هم نه یک روز و دو روز، بلکه ماه‌ها؟ قطعاً به حضرت عالی خواهند گفت اینها دروغ است و فلانی ساده‌اندیش».»

و چند «آیا»‌ی دیگر که انسان از گفتن آنها شرم دارد و به اطرافیان شما لعنت می‌فرستد که چگونه با شما بازی کردند تا شما را ساقط نمودند.

حضرت آیة الله منتظری!

به صفحات یک و دو و پنج جلد سوم پرونده مهدی هاشمی توجه کنید، تا بدانید چه کسانی این حرف‌ها را می‌زنند و چه کسانی با بیت شما رفت و آمد دارند. آقای مهدی هاشمی درباره ارتباط آقا هادی با منافقین و خارج از کشور، مطالبی آورده است که ذیلاً نقل می‌شود. قبلًا یادآوری می‌کنم که مهدی هاشمی گفته است: «من می‌خواهم همه چیز را بگوییم تا پاک، خدمت خدا برسم». (این گفته‌ها ضبط شده است) مطالب او چنین است:

«در ذهنیت آقا هادی - من صریحاً می‌گوییم - مسائلی پیش آمده بود، که ما هم تأیید ضمنی می‌کردیم که باید یک سلسله ارتباطاتی - ولو این که مثلاً ضعیف هم باشد - به عنوان کanal یدکی، با نیروهای خارج از کشور داشته باشیم. آقا هادی به این نتیجه رسیده بود که ما باید کanal‌های احتیاطی و یدکی را با خارج از کشور آماده کنیم، که اگر احیاناً تحولی پیش آمد، با این جناح‌های خارج از کشور، ارتباط داشته باشیم و آقا هادی با همان طلبه‌ای که از توابین<sup>۱</sup> بود و با آقا هادی

۱. این طبله تواب، آقای ارمی است که از منافقین بوده است و به پانزده سال و یا ده سال (تردید از من است) زندان، محکوم می‌گردد، در لیست عفو حضرت آیة الله منتظری قرار می‌گیرد، او را آزاد می‌کنند؛ ولی به او اجازه ملبس شدن به لباس روحانیت را نمی‌دهند. آقای منتظری اجازه می‌دهد تا معتمم گردد.

↔

هم ارتباط داشت، با هم مسائل را هماهنگ می‌کردند. از کانال همان طلبه تواب، به آقا هادی چنین گفته شده بود که جناحی از سازمان مجاهدین و همچنین نیروهایی که وابسته به آن سازمان است، نسبت به آیة الله منتظری، ملايمتر و خفيفتر فکر می‌کنند و کلًّا اين جناح و اين خط و اين طيف بود که آقا هادی معتقد شده بود باید با اين کانال - که آنها معتقدند مثلًا با آیة الله منتظری ملايمترند - مرتبط باشد و آقا هادی می‌گفت سازمان مجاهدین، بر اين رژيم ارجحیت دارد و ما معتقد بودیم که در صورت بروز فعل و انفعالات داخلی، مشهوریت و قداست آیة الله منتظری، خیلی کارساز است. روی هم رفته اين رابطه، و زمان بعد هم طلبه توابی (ارمی) - که در رابطه با آقا هادی قرار گرفته بود و کانال ارتباط با منافقین خلق محسوب می‌شد».

مطلوب دیگر آقا مهدی این است که در پرونده، جلد دوم صفحه شش، پس از ذکر چند مورد (به قول او) خیانت‌هایی که آقا هادی (به آقای منتظری) کرده است مانند موافقت با انتقال بولتن‌های محربانه و خیلی محربانه، جريان «تنظيم طومار تقلیبی» جهت تضعیف آقای هاشمی و خامنه‌ای، انتقال و بزرگ ساختن نقاط ضعف فرماندهی سپاه نزد آقا - که به ممنوعیت ملاقات‌های برادر محسن رضایی با آقا منتهی گشت - تحریک و تشویق آقای... با وساطت آقای منتظری مبنی بر مستمالی کردن جريان قتل بحرینیان، مأموریت دادن به... برای تشکیل گروه ضربت، تشویق آقا به موضوعگیری مخالف در رابطه با طرح «مترو» که توسط آقای هاشمی مطرح گشته بود - که ریشه خطی داشت - و دهها مورد دیگر که نقل می‌کند، می‌آورد:

«ایجاد تسهیلات لازم، جهت ملاقات نیروهای مسئله‌دار و معتبر، با آقا، چون دکتر [حبيب الله] پیمان و وابستگان به نهضت آزادی و مسامحه و موافقت با رفت و آمد افرادی چون ارمی در بیت آقا. او در این باره می‌گفت، به نظر آقا چون

⇒ دادگاه، او را می‌خواهد که چرا معتمم شده است؟ بلاfacسله آیة الله منتظری را از جريان امر مطلع می‌کنند. آقای منتظری به وسیله شیخ ابوالقاسم اصفهانی - که از اعضای دفتر ایشان است - با پرخاش به رئيس دادگاه، پیغام می‌دهد که «باید او را بلاfacسله آزاد کنید. من اجازه داده ام او معتمم گردد».

این افراد، تائب هستند، رفت و آمدشان بلاشکال است، و لعمال ملاحظات خطی در برخی ملاقات‌ها».

اما در مورد ساده‌اندیشی شما که «أَظْهَرَ مِنَ الشَّمْسِ» است؛ ولی ذکر همین نکته، بس است که با این که مهدی هاشمی را از بچگی بزرگ کرده‌اید، او را متقدی و متدين و طرفدار انقلاب می‌دانید، در حالی که او - به اعتراف خودش - ده‌ها صفت بسیار «بد» برای خود قائل بود.

حضرت آیة الله!

آیا باز هم عقیده دارید که تکرار جمله «آیا می‌دانید...»‌ها - که شرم از بازگو کردن آنها دارم - از خود شماست؟ و آیا حق نیست امام، با دلی پرخون و قلبی شکسته فریاد بزنند: «ما باید مدافعان افرادی باشیم که منافقین، سرهاشان را در مقابل زنان و فرزندانشان در سر سفره‌های افطار، گوش تا گوش ببریدند»؟

آیا در مورد قتل مرحوم دکتر [کاظم] سامی، شما به گونه‌ای اعلامیه ندادید که از آن فهمیده شود نظام، او را کشته است؟ یادتان است در دیداری، به شما این مطلب را گفتم. بلافاصله آقا هادی گفت: «پیام آقا به صورتی بود که نظام، تبرئه شد». من به او گفتم: «خودت را به آن راه نزن» که شما از آن جا که ساده‌اندیش هستید و نمی‌دانید چه چیزهایی را باید گفت و چه چیزهایی را نباید گفت، گفتید: «بله! فلاحیان گفته است ما منافقین را از پای درمی‌آوریم». به آقا هادی گفتم. ایشان خودش تصدیق کرد که خواسته است به صورتی بگوید که قتل مرحوم دکتر سامی به گردن نظام بیفتند و بعد به شما گفتم: «اولاً که معلوم نیست فلاحیان چنین چیزی گفته باشد. از آن گذشته، سامی که منافق نبود. آیا خدا را خوش می‌آید هر قتل و غارتی را به گردن نظام بیندازید؟» و حال می‌گوییم: صرفاً به خاطر این که [وزارت] اطلاعات، مهدی هاشمی را به جزايش رسانده است، باید هر قتلی را به گردن سربازان گمنام امام زمان علیه السلام اندادخت؟

بحمدالله چندی بعد هم مطلب روشن شد که شما اشتباه بزرگی کرده‌اید. حرف ما این است که چرا هر چه نوشتند، امضا می‌کنید؟ آیا جواب خون شهدا را می‌توانید بدھید؟ جواب آنها بی را که برای حفظ نظام، از خود گذشتند و شما برای دل خوشی چند لیبرال، حاضرید به صورت غیرواقعی، مطلب را به گونه‌ای مطرح

کنید که مرحوم سامی را نظام نابود کرده است؟ از این مسائل است که امام فریاد می‌زنند که: «نفوذی‌ها بارها اعلام کردند که حرف خود را از دهان ساده‌اندیشان موجّه می‌زنند».

آیا نباید امام، با درد و رنج بفرمایند: «ناید برای رضایت چند لیبرال خودفرخته، در اظهارنظرها و ابراز عقیده‌ها، به گونه‌ای غلط عمل کنیم که حزب الله عزیز احساس کند جمهوری اسلامی، دارد از مواضع اصولیش عدول می‌کند».

آیا نباید به شما تشریف بزنند که:

«من به آنهایی که دستشان به رادیو و تلویزیون و مطبوعات می‌رسد و چه بسا حرف‌های دیگران را می‌زنند، صریحاً اعلام می‌کنم که تا من هستم، نخواهم گذاشت منافقین، اسلام این مردم بی‌پناه را از بین ببرند».

حضرت آیة الله!

با ذکر این همه اسناد و اعترفات، باور ندارید که ساده‌اندیش بوده و آنچه نوشته‌اید، تراویش ذهن نهضت آزادی و منافقین است؟ من مطمئن هستم یک بند از «آیا می‌دانید»‌هایی که به امام نوشته‌اید، راست نیست.

در نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید:

«بچه‌های کمیته - با همه اخلاصان - نوعاً احساساتی و تنندن. سعی شود آنهایی که به عنوان منکرات و حجاب و امثال ذلك، با مردم برخورد دارند، افراد روان‌شناس، عاقل و تعليم دیده دلسوز باشند».

آیا به این مسئله فکر کرده‌اید که برای درگیری با منکرات، به چند هزار روان‌شناس در سطح کشور نیاز است؟ ما این همه روان‌شناس را - که با ماهی دو سه هزار تومان، مأمور کمیته شوند - از کجا بیاوریم؟ آن هم مأمور مبارزه با منکرات در سطح شهرهای ایران؟ آیا به معنای «روان‌شناس» توجه کرده‌اید؟ آیا قبول ندارید این گونه چیز نوشتن، از عجولی شماست؟

در نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید:

«از همه ارگان‌ها ضعیفتر و داغون‌تر تشکیلات قضائی است، در صورتی که لازم است از همه ارگان‌ها قوی‌تر باشد». تا آن جا که می‌گویید:

«به نظر می‌رسد باز هم آقای موسوی اردبیلی، خیرالмوجودین است».  
حضرت آقای منتظری!

اگر خیرالموجودین، آقای اردبیلی است، پس نصف کار امام در شورای عالی قضایی، مورد تأیید شما - در این نامه - است و می‌ماند یک نفر که دادستان کل کشور است که او را هم شما از نظر علمی و عملی، در نزد امام، تأیید کردید و امام از شما پرسیدند: «ایشان برای دادستانی چگونه است؟» گفتید: «خوب است». پس چرا اشکال به امام می‌کنید؟ اگر وضع قضا خراب است، از شما باید سؤال کنیم؛ چرا اعضا بی را برای شورای عالی قضایی انتخاب کرده‌اید که هم‌فکر نیستند؟ در صفحهٔ قبل، در مورد آقای موسوی اردبیلی نوشته‌اید: «او به درد نمی‌خورد و اهل برخورد نیست». در صفحهٔ بعد، او را خیرالموجودین می‌دانید. از این تناقضات بگذریم که بسیار است و این نوشته، این مسائل را دنبال نمی‌کند.<sup>۱</sup>

---

۱. مجموعه آثار یادگار امام، ص ۱۷۸ - ۱۹۲.

پس از نامه مورخ ۱۳۶۵/۷/۱۲ حضرت امام ره به آقای منتظری، انتظار، این بود که ایشان، مهدی هاشمی را جهت بررسی اتهامات، به وزارت اطلاعات معرفی کند؛ اما اقدامی از سوی ایشان انجام نشد. وقت آن رسیده بود که وزارت اطلاعات، به تکلیف شرعی و مسئولیت تاریخی خود عمل کند. به اداره اطلاعات قم دستور داده شد که به مهدی هاشمی اطلاع دهنده تا خود را به ستاد وزارت اطلاعات در تهران معرفی کند. این کار انجام شد؛ ولی وی، خود را معرفی نکرد. در واقع، احضار مهدی هاشمی مقارن بود با ارسال نامه گستاخانه آقای منتظری به امام (۱۷/۷/۶۵). شاید آقای منتظری فکر می کرد که با توجه به این که مسئولیت تخلفات مهدی هاشمی را شخصاً پذیرفته، امام از دستور خود - مبنی بر پیگیری اتهامات وی - منصرف شود؛ اما با توجه به این که امام، همچنان به دستور خود اصرار می ورزید، سرانجام پس از چند روز تأخیر، مهدی هاشمی در تاریخ ۲۰/۷/۱۳۶۵ با این پندارکه من می خواهم شخصاً با او صحبت کنم، خود را به وزارت اطلاعات معرفی کرد که پس از معرفی، بلافاصله تحويل بازداشتگاه شد.

#### اعتراض آقای منتظری

پس از بازداشت مهدی هاشمی، فشارها برای ممانعت از تحقیق و پیگیری اتهاماتش، افزایش یافت.

آقای منتظری پیش از این، تهدید کرده بود که «اگر امام، مرا تحت فشار قرار دهد، حساب خود را از نظام جدا خواهم کرد». این تهدید، به رغم درخواست کریمانه امام عملی شد. امام از آقای منتظری خواسته بودند که اگر به واسطه عذر شرعی، مهدی هاشمی را به وزارت اطلاعات معرفی نکرد، لااقل سکوت کند و عکس العملی از خود بروز ندهد؛ اما پس از بازداشت مهدی هاشمی، آقای منتظری ملاقات‌های خود را قطع کرد و حتی مسئولان رده اول کشور نیز امکان ملاقات با او را نداشتند. این اقدام - که در تعارض آشکار با دستور امام بود - موجب تبلیغات سوء بسیاری در داخل کشور و زمینه مناسبی برای فضاسازی رسانه‌های بیگانه، بر ضد جمهوری اسلامی شد. نگاهی اجمالی به بازتاب اعتصاب آقای منتظری در رسانه‌های خارجی، برای اثبات این مدعای کافی است.

#### بازتاب اعتصاب آقای منتظری در رسانه‌های خارجی

\* رادیو بی‌بی‌سی - ۱۳۶۵/۷/۲۹ - ساعت ۱۹:۴۵

گزارش‌های رسیده از قم، حاکی است که به دنبال بازداشت سید مهدی هاشمی، دفتر آیة الله منتظری در قم، چند روز تعطیل بوده و آیة الله منتظری برای اعتراض به این بازداشت، هفته پیش با آیة الله خمینی ملاقات کرده... آیة الله خمینی، در گذشته همیشه توانسته است خود را از مبارزات داخلی - که مایه دردسر این رژیم بود - به دور نگاه دارد. این درگیری می‌تواند برای آن وحدت ظاهری، که آیة الله خمینی توانسته است وجهه آن را در جمهوری اسلامی حفظ کند، زیان‌آور باشد.

\* رادیو بی‌بی‌سی - ۱۳۶۵/۸/۲ - ساعت ۱۹:۴۵

از ایران، گزارش‌هایی می‌رسد حاکی از این که میان آیة الله منتظری، جانشین منتخب آیة الله خمینی، و شخص او اختلافاتی بروز کرده. علت این اختلاف هنوز روشن نیست؛ اما این ماجرا نشان‌دهنده چندستگی‌ای است که در سطح بالای رهبری روحانیت ایران، وجود دارد... گزارش‌های رسیده از داخل ایران، حاکی از آن است که اخیراً عده‌ای از مشاوران آیة الله منتظری در قم، بازداشت شده‌اند.

\* روزنامهٔ لوموند - ۶۵/۸/۵

برکناری آیة الله منتظری، نتیجهٔ جنگ قدرت بین او و سید احمد خمینی و هاشمی رفسنجانی است. این بار به نظر می‌رسد منتظری، شخصاً هدف قرار گرفته است؛ زیرا هادی هاشمی، داماد آیة الله منتظری و رئیس دفتر و همکار اوست.

\* رادیو اسرائیل - ۶۵/۸/۱۰

... هفتنه نامهٔ اکسپرس در دنبال گزارش خود نوشت: «روز ۲۰ اکتبر، خبری در اختیار روزنامهٔ لوموند و ایستگاه‌های رادیویی اپوزیسیون نهاده می‌شود، دایر بر این که آیة الله منتظری از سمت خود کناره‌گیری کرده است.»

\* پاریس - خبرگزاری فرانسه - ۶۵/۸/۹

به گفتهٔ منابع موثق، جانشین منتخب امام، به نفع آنان دخالت کرده و حتی استغفار داده است. به عقیدهٔ مخالفین تبعیدی ایران، این ماجرا به رقابت جناح‌های مختلف برای جانشینی آیة الله خمینی مربوط می‌شود.

\* رادیو کلن - ۶۵/۸/۹ - ساعت ۲۱:۳۰

آیة الله منتظری در کلیهٔ مسائل و زمینه‌ها، روش معتدل‌تری دارد. مسلماً از نظر سیاسی با مهدی هاشمی توافق ندارد؛ بلکه از این جهت از دستگیری وی ناراحت شده بود که این کار را توطئه‌ای علیه شخص خود تلقی می‌کرد. به طوری که به افراد نزدیک به وی اظهار داشتند آیة الله منتظری انتظار داشته، که قبل از توقیف هاشمی، وی را از جرم و اتهام او با خبر کنند.

\* فرانکفورتر روندشاو - ۶۵/۸/۹

... مبارزهٔ بی‌رحمانه بر سر تعیین جانشین رهبر انقلاب ایران، نشان دهندهٔ تلاطم شدید اولیهٔ رژیم ملاهاست. این روزنامه سپس به دستگیری مهدی هاشمی اشاره کرده و می‌نویسد: «این که عمامه مشکی وی مانع از دستگیری او نشد، نشانگر اختلاف شدید ملاهاست که فقط با اعمال خشونت، قابل حل است.»

\* لوموند - ۶۵/۸/۱۵

ابهام بسیار بزرگی بر سر نوشت آیة الله منتظری - که از مهدی هاشمی دفاع کرد -

سایه افکنده است. به گفته برخی، وی ممکن است در خانه‌اش در قم محبوس باشد و برخی می‌گویند که به خانه‌اش در نجف‌آباد عزیمت کرده است. دستگیری برادران هاشمی و همچنین رویه آمرانه‌ای که در مورد آنها ابراز می‌شود، ثابت می‌کند که دسیسه‌ای علیه انقلاب اسلامی در جریان است.

#### \* رادیو مراکش - ۶۵/۸/۱۰

... ناظران سیاسی عقیده دارند سخنان دیروز رئیس جمهوری ایران (خطبه‌های نماز جمعه) پس از دستگیری گروهی از نزدیکان آیة الله منتظری، اولین جرقه آغاز جنگ خلافت در ایران است.

#### \* یوگسلاوی - روزنامه وسیک - ۶۵/۸/۱۳

جنگ شدید دیگری، در راه پرپیچ و خم نیل به قدرت، در جمهوری اسلامی در جریان است. این بار این بهمن، توسط خود [امام] خمینی فرو ریخت که اجازه دستگیری مهدی هاشمی، رئیس مقنتر دفتر همکاری با جنبش‌های انقلاب اسلامی در جهان را صادر کرد.

#### \* رادیو آمریکا - ۶۵/۸/۱۶ - ساعت ۲۰:۳۰

هفته نامه اکونومیست، چاپ لندن، در گزارشی می‌نویسد: «کوشش رژیم ایران برای حل مسئله جانشینی آیة الله خمینی، در میان خصومت‌های وحشیانه، به شکست انجامیده است و به نظر می‌رسد آیة الله منتظری از سوی رهبر سالخوردۀ انقلاب، کنار گذاشته شده است.

#### \* آلمان - روزنامه دی ولت - ۶۵/۸/۱۷

یک باند چهارنفره با همکاری سید احمد خمینی، سیدعلی خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی و میرحسین موسوی سعی دارند آیة الله منتظری را کنار زده و رهبری را تحت اختیار خود بگیرند.

#### \* هند - روزنامه پاتریوت - ۶۵/۹/۱۵

منتظری، اگرچه فاقد قدرت و نفوذ بود، به عنوان جانشین امام انتخاب شد و بدین ترتیب، پنج آیة الله برجسته، دلگیر شدند و منتظری نیز با حرکت متکبرانه خود، در جهت برپایی کاخ در قم و آغاز دریافت سفر و صدور فتوa، وضعیت را

بدتر کرد و هادی و مهدی هاشمی - که حرکت نهضت‌های اسلامی را کنترل می‌کردند - مشکلاتی برای منتظری ایجاد کردند.

\* رادیو بی‌بی‌سی - ۶۵/۹/۲۵ - ساعت ۱۹:۴۵

جانشین آیة الله خمینی، خواهان آن شد که تحقیقات در مورد هاشمی و طرفدارانش، خالی از غرض‌ورزی، و براساس موازین عدل اسلامی باشد. به عبارت دیگر، وی خواهان اثبات گناهان هاشمی است. همچنین خواهان آن است که او یک حربه تبلیغاتی، به منظور پیشبرد مقاصد رقیبان سیاسی در داخل رژیم نباشد.

\* استکهلم - روزنامه دانکش نیهتر - ۶۵/۹/۲۵

روزنامه فوق، ضمن چاپ عکسی از آقای منتظری تحت عنوان «رکن جدیدی در مبارزه قدرت» می‌نویسد: «مدخله و پا به میدان گذاردن در مورد مهدی هاشمی و اعلام فاصله‌گیری از او - که در ماه اکتبر دستگیر شد - وجود مبارزه قدرت در ایران را نشان می‌دهد.

### بازتاب اعتصاب آقای منتظری در داخل کشور

اعلامیه‌های متعددی، با بهره‌گیری از امکانات جمهوری اسلامی و بیت آقای منتظری، تهیه و منتشر شد. این اعلامیه‌ها که در دفاع از مهدی هاشمی و ظاهراً آقای منتظری تهیه می‌شدند، تیرهای مسمومی بودند که کلیت نظام و مسئولان آن را به طور مستقیم و حضرت امام را به گونه‌ای غیرمستقیم، هدف قرار داده بودند. رسانه‌های بیگانه نیز، که پس از سال‌ها تلاش و القای توهّم وجود اختلاف و جنگ قدرت در بین مسئولان، به موردی عینی دست یافته بودند، بر التهاب افکار عمومی می‌افزودند. اعتصاب قائم مقام رهبری - فردی که تاکنون به عنوان نفر دوم در نظام جمهوری اسلامی شناخته می‌شد - اینک او را در سویی و بخشی از بدنه اجرایی نظام (و در واقع حضرت امام) را در سوی دیگر نهاده بود. عدم امکان بازگویی بسیاری از مسائل، بر پیچیدگی اوضاع افزوده بود. افراد زیادی تحت تأثیر این شرایط، دچار تردیدی عمیق شده بودند. این افراد که از موضع امام و حقایق موجود در این زمینه،

اطلاع و تحلیل روشنی نداشتند، بر سر یک دو راهی وحشت آفرین قرار گرفته بودند: آنان در یک سو، قائم مقام رهبری را می‌دیدند و اعلامیه‌هایی که با لحنی حق به جانب، مطالبی تند و افترا آمیز را به سوی دیگر، یعنی به وزارت اطلاعات، نسبت می‌داد.

به اعتقاد بسیاری، این واقعه، یعنی اعتصاب آقای منتظری و مبدل شدن ایشان به یکی از کانون‌های مخالفت، شدیدترین بحرانی بود که تا آن زمان در کشور اتفاق افتاده بود. اخبار پراکنده در محافل گوناگون، حاکی از درگرفتن اختلاف نظری جدی و مهم، بین یکی از ارکان نظام و یکی از بازووهای آن بود. اختلاف نظری که ظواهر امور، پایان بی‌خسارانی برای آن، نشان نمی‌داد.

### تلاش دوستان برای شکستن اعتصاب آقای منتظری

بسیاری از دوستان انقلاب، از این اقدام آقای منتظری رنجیدند و هر کس، تا جایی که امکان داشت، برای پایان گرفتن این اعتصاب، تلاش کرد. به عنوان نمونه، می‌توان ملاقات امام جمعه محترم وقت اصفهان، آیة الله طاهری، با ایشان را ذکر کرد. ایشان می‌فرمود: از اصفهان به قم رفتم. دو ساعت به غروب مانده بود که با ایشان ملاقات کردم. آن قدر حرف زدم که آقای منتظری گفت: «وقت نماز گذشت».

گفتم: «باشد، می‌روم؛ ولی فردا پیش از ظهر می‌آیم».

گفت: «بس است دیگر. حرف‌هایمان را زدیم».

گفتم: «من هنوز حرف دارم».

در این ملاقات بود که آقای منتظری گفت: «امام، کار بی‌ربطی کرده و من، مهدی هاشمی را می‌شناسم و او را تأیید می‌کنم». وقتی بیرون آمدم، اطرافیان، دور مرا گرفتند و گفتند: «ما هم حرف داریم»... به خدمت آقای مشکینی رفتم و اصرار کردم که: «آقا! بروید با ایشان صحبت کنید».

آقای مشکینی گفت: «فایده ندارد».

گفتم: «حداقل برای این که حُجّت را تمام کنید».

ایشان پذیرفتند و رفتند و...

### درخواست امام<sup>ره</sup> از آقای منتظری برای شکستن اعتصاب

تلاش مسئولان برای شکسته شدن اعتصاب، به جایی نرسیده بود. در پایان، موضوع به حضرت امام<sup>ره</sup> واگذار شد. ملاقاتی ترتیب یافت که در آن، مسئولان رده اول کشور نیز حضور داشتند. حاج سید احمد خمینی، این دیدار را در نامه‌ای، خطاب به آقای منتظری، چنین شرح کرده است:

امام با کمال بزرگواری، شما را خواستند و شما در جلسه‌ای در منزل این جانب - که سران قوا و نخست وزیر بودند - شرکت کردید. از ابتدا معلوم بود که به شما گفته بودند، که زیر بار هیچ پیشنهادی نروید تا آقا مهدی را آزاد کنند؛ چرا که با همه، با خشونت برخورد کردید.

امام در این جلسه، با تواضع بسیار از شما خواستند که اعتصاب خود علیه نظام را بشکنید. به شما گفتند: «آیا شما ماها را دشمن خود می‌دانید؟ یقیناً این را نمی‌توانید بگویید». بعد با حالت بسیار صمیمی و گرم فرمودند: «من از شما خواهش می‌کنم که این کارها را کنار بگذارید و مشغول کار خود شوید». قبول نکردید. فرمودند: «من ارادت به شما دارم. من مخلص شما هستم. از این مرید و مخلص خود قبول بفرمایید و به کار خود مشغول شوید». با کمال خشونت گفتید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا». در این هنگام من به دوستان نگاه کردم. دیدم همگان از شرم و حیا، سرهایشان را پایین انداخته‌اند و آقای خامنه‌ای، اشک در چشم‌انشان بود. آقای رفسنجانی و من، در جلو امام به شما گفتیم که شما قائل به ولايت فقیه هستید و به قول خودتان هفت‌صد صفحه پیرامون آن مطلب نوشته‌اید (البته تا آن موقع)، چرا گوش به حرف امام نمی‌دهید؟ باز همان جمله «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا...» را به زبان آوردید و امام با خونسردی به شما نگاه می‌کردند.<sup>۱</sup>

تصور بسیاری، این بود که پس از این ملاقات، موضوع، فیصله یافته است;<sup>۲</sup> اما با تأسف، اعتصاب تا چند روز دیگر ادامه یافت.

۱. مجموعه آثار یادگار امام، ص ۱۹۹.

۲. از جمله، به خاطر دارم که حضرت آیة الله خامنه‌ای پس از این ملاقات فرمودند: «مسئله حل شد».

یکی از اقدامات طرفداران مهدی هاشمی، پس از دستگیری او، جو سازی در جهت مرتبط جلوه دادن دستگیری مهدی، با ماجراهی مک فارلین است و هادی هاشمی در این باره، متهم ردیف اول است. در اعلامیه‌ای - که طبق تحقیقات - با حضور وی و با امضای «جمعی از فضلا و طلاب حوزه علمیه قم» تهیه و توزیع شد، آمده:  
آیا قطع ملاقات‌ها<sup>۱</sup> در ارتباط با کوتاه آمدن و سازش برخی، در مقابل فشارهای بین‌المللی و ابرقدرت غرب و شرق نمی‌باشد؟

در اعلامیه دیگری که از طرف این افراد، با امضای «جمعی از استاد حوزه علمیه قم» تهیه و توزیع گردید، آمده:  
در پایان، با اذعان به اصالت حفظ نظام اسلامی، مذکور می‌شود متأسفانه اخبار متواتر، حتی حاکی از مفاسدی از قبیل ارتباط با دُول مُلحده در شرق و کشورهای معاند در غرب می‌باشد.

آقای محمود صلواتی، در نخستین اوراق بازجویی خود، می‌نویسد:  
[در سخنرانی خود برای طلبه‌های مدرسه رسول اکرم ﷺ و امام باقر علیه السلام گفت]:  
یکی از به اصطلاح مسئولین بلندپایه آمریکایی آمده در ایران و به طور غیررسمی و با واسطه، می‌خواسته است صحبتی داشته باشد در رابطه با جنگ و صدام، و حدود یک هفته در ایران بوده و - آن جور که شنیده‌ام - یکی از شرائط

---

۱. مقصود، ملاقات‌های آقای منتظری است که به عنوان اعتراض، تعطیل شده بود.

آنها، این بوده که ما از ایران چشم پوشیده‌ایم؛ ولی در رابطه با سایر کشورها، ایران باید قول بدهد که دست از ماجراجویی بین المللی بردارد. ما در مقابل این شرط، حاضریم صدام را برداریم. و گفتم این تحلیل از من است که شاید دستگیری سیدمهدی و افرادش در همین رابطه باشد؛ چون در خارج از کشور، سمبول ماجراجویی بین المللی، سیدمهدی بوده است....

برخی از رسانه‌های خارجی، مانند مجله الشراع هم به این شایعات دامن زدند. مهدی هاشمی در آخرین بازجویی‌های خود در تاریخ ۱۳۶۶/۷/۵ درباره ریشه این شایعات می‌گوید:

مسئله مک فارلین، وقتی که مطرح شد - یعنی گزارشش را من با آقا هادی با هم خواندیم - و اینها در همین محورها بود، اولین جرقه‌ای که به ذهن ما رسید، همان لحظه که با آقا هادی با هم خواندیم، همین بود که یعنی این تحلیلی که بعداً اینها متأسفانه نوشتند و پخش کردند، این تحلیل را قبلاً خود من با آقا هادی نشسته بودیم [و] روی آن صحبت کرده بودیم که مثلاً در اثر گرایشی که اینها به غرب پیدا کرده‌اند مثلاً بعضی مقامات و دولتمردان، یک چنین توافق‌هایی صورت گرفته که مثلاً «نهضت‌ها» را از این طرف، اینها بایکوت بکنند و در ازایش هم غرب، یک تعهدی به ایران بددهد که در رابطه با جنگ و صدام و اینها، مسئله به یک صورتی حل بشود. این، چیزی بود که به ذهن ما رسید؛ مُنتها به مرحله ابراز نرسید که رویش تصمیم‌گیری عملی و اقدام عملی بکنیم؛ چون مصادف بود با همان روزهایی که من بازداشت شدم که خب، دنباله قضیه را خود آقا هادی و دوستانی که بیرون بودند - آن طوری که من شنیدم - در طی یک اعلامیه صادر کردند و این تحلیل را به این صورت، منعکس کردند....

با این وصف، آقای منتظری در خاطرات خود می‌گوید:

البته افشاری قضیه مک فارلین هم در مجله الشراع لبنان - که به وسیله مهدی هاشمی انجام شد - در تشدید این قضایا نقش داشت. آقایان برای خرید اسلحه، روابط مخفیانه‌ای با امریکایی‌ها برقرار کرده بودند و مک فارلین، مشاور رئیس جمهور امریکا، و همراهان او به طور مخفیانه به ایران آمده بودند و مذاکراتی صورت گرفته بود.... ظاهراً سیدمهدی توسط یکی از دوستانش به الشراع رسانده

بود و آقایان با علّم کردن این مسائل می‌خواستند به طرف‌های امریکایی خود بفهمانند که ما، با طرفداران صدور انقلاب - به قول امریکایی‌ها: ترووریسم - و با مخالفان این مذاکرات و افشاکنندگان آن، برخورد کرده‌ایم.<sup>۱</sup>

افرون بر این، در جای دیگری ضمن اظهار مخالفت با شماری از اقدامات آقای امید نجف آبادی، در مورد قضاوت‌های وی در سمت قاضی دادگاه انقلاب، می‌گوید:

ولی بازداشت و اعدام او، برای این امور نبود و ظاهراً آقای امید هم قربانی قضیه مک فارلین شد.<sup>۲</sup>

ملاحظه می‌کنید، فقهی که سال‌ها در حوزه تدریس کرده و قرار بوده پس از امام، سکاندار رهبری جمهوری اسلامی گردد، سال‌ها پس از کشف جنایات هولناک مهدی هاشمی و به رغم اعترافات صریح وی، در مورد چگونگی شایعه مرتبط بودن دستگیری او با ماجراهای مک فارلین، برای اثبات نادرستی برخورد با مهدی هاشمی، چگونه آسمان را به ریسمان می‌باشد! مهدی هاشمی و یارانش را طرفداران صدور انقلاب معرفی می‌کند و هدف از برخورد با وی را سازش با آمریکا!

تو خود، حدیث مفصل بخوان از این مُجمل! که دیگر تحلیل‌های وی در کتاب خاطراتش نیز از چنین وزن و اعتباری برخوردار است.

۱. خاطرات آقای منتظری، ص ۶۰۷-۶۰۸.

۲. همان، ص ۶۱۷.

### **مهدی هاشمی و پاکسازی دامن بزرگان**

بازجویی از مهدی هاشمی، در وزارت اطلاعات آغاز شد؛ اما به دلیل امتناع وی از پاسخ دادن به پرسش‌های بازجو، پیشرفتی نداشت.

### **مشکلات بازجویی از مهدی هاشمی**

مهدی هاشمی در آغاز احساس می‌کرد که با حمایت‌های آقای منتظری، دیری نخواهد پایید که آزاد خواهد شد و لذا احتمال پیگیری جدی اتهامات خود را منتفي می‌دانست. از این رو تلاش می‌کرد چیزی نگوید که سند قضایی علیه او شود. از سوی دیگر، کمتر بازجویی جرئت می‌کرد که در این اوضاع، به بازپرسی از فردی مجرّب، کارکشته، پیچیده و ظاهر الصلاح -که از جهت روانی نیز در موضع قدرت و امید بود- اقدام کند. تصور کنونی از مهدی هاشمی، با تصور از وی در آن زمان، بسیار متفاوت است. امروزه، او خانواده خودخواه و جناه‌تکاری مکار و زیرکی دور از زهد و تقوا شناخته می‌شود که به چنگال عدالت سپرده شده است، در حالی که در آن هنگام، او به عنوان فردی نزدیک به آقای منتظری و مورد حمایت وی و گرفتار در وضعیتی مبهم، شناخته می‌شد؛ فردی که قائم مقام رهبری، به خاطر او اعتصاب کرده، اعلامیه‌هایی با عنایوین مختلف، در حمایت از او پخش شده بود و... شاید بازجو، خود را درگیر بزرگ‌ترین بحران تاریخ بازجویی‌های پس از انقلاب

می دید. او که از مشکلات ایجاد شده در خارج از فضای وزارت اطلاعات، برای پیگیری موضوع مطلع بود، از موضع مناسبی برای برخورد با این متهم، برخوردار نبود. او و همکاران او که خود را می شناختند و تعهد خود را به اسلام و امام می دانستند و هرگز خود را پیرو خطی جز خط امام نمی دانستند، اینک شایعاتی در مورد اقدامات خود می شنیدند. آنان می دیدند که در عین اعتدال، به تندری متهم شده‌اند. ناقلان این شایعه، ضد انقلاب نبودند؛ بسیاری از آنان از زمرة دوستان محسوب می شدند و تا زمانی که موضوع امام ره در این باره به درستی، ارائه و تحلیل نشد، این مشکل تداوم یافت.

از ناحیه دیگر، بازجو خود را برای پیگیری موضوعی که حضرت امام بر آن تأکید کرده‌اند، با ایرادها و اشکالات به ظاهر قانونی (!) مواجه می دید؛ حتی در مورد حیطه پرس و جو و تحقیق وزارت اطلاعات نیز تشکیک می شد. یکی از موارد، اظهارات یکی از مسئولان عالی رتبه قضایی بود که در یکی از جلسات سران سه قوه عنوان شد. در این جلسه - که در دفتر آیة الله خامنه‌ای تشکیل شد - در بحث در باب ماجراهی مهدی هاشمی، ایشان چنین گفت:

شما حق ندارید از مهدی هاشمی، در مورد قتل‌های قبل از انقلاب تحقیق کنید  
و چون آن قتل‌ها سیاسی نیست لذا به وزارت اطلاعات مربوط نیست.<sup>۱</sup>

گذشته از مشکلات مذکور، برای انجام برخی از اقدامات اطلاعاتی نیز با مشکل رو به رو می شدیم. مثلاً دادستان وقت شهرستان قم، برای رعایت نظر آقای منتظری، حاضر به صدور مجوز قضایی برای اقدامات لازم نبود.

در این وضع که ادامه کار، غیرممکن می نمود، چاره‌ای جز استمداد از امام نداشتیم. تکلیفی که از جانب ایشان بر دوش مانهاده شده بود، جز با ادامه یاری

۱. مهدی هاشمی نیز، در بدلو امر، سکوت خویش درباره این موضوعات را چنین توجیه می کرد: «من محاکمه و تبرئه شده‌ام». ضمناً آقای منتظری نیز به این نکته که تحقیق در مورد قتل‌های قبل از انقلاب، به وزارت اطلاعات مربوط نمی شود، اعتقاد داشتند. این موضوع، در نامه ایشان به حضرت امام ره نیز آمده است.

و راهنمایی ایشان مقدور نبود. افزون بر مشکل بازجویی مهدی هاشمی، مسئله مهم، سردرگمی بسیاری از نیروهای مخلص بود که به علت نبود اطلاعات لازم و ناآگاهی از نظر امام، در وضعی ناراحت کننده به سر می‌بردند. اگر نظر ایشان در این باره، به صورت روشن به اطلاع عموم می‌رسید، هم ما راه خویش را بهتر می‌رفیم و هم مردم از سردرگمی بیرون می‌آمدند.

### نامه نگارنده به امام رهبر انقلاب اسلامی ایران

برای حل مشکلاتی که بدانها اشاره شد، در تاریخ ۱۳۶۵/۷/۲۹ نامه‌ای تهیه و به محضر امام رهبر انقلاب اسلامی ایران ارسال کردم. متن نامه چنین است:

بسمه تعالی

رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی

سلام علیکم

طبق نظر حضرت عالی، سید مهدی هاشمی و تعدادی از مرتبین با او، با حکم قوه قضائیه دستگیر و اکنون برای بازجویی در اختیار وزارت اطلاعات می‌باشند.  
اتهامات آنان عبارت است از:

۱. قتل (بیش از پیروزی انقلاب)؛
۲. آدم ربایی و قتل (پس از پیروزی انقلاب)؛
۳. همکاری با ساواک (این اتهام، فقط به سید مهدی مربوط می‌شود)؛
۴. فعالیت‌های مخفی غیرقانونی؛
۵. نگهداری مواد منفجره و سلاح، به طور غیرقانونی؛
۶. جعل اسناد دولتی؛
۷. نگهداری اسناد طبقه‌بندی شده دولتی؛
۸. و از همه مهم‌تر، توطئه برای منحرف نمودن انقلاب از مسیر اصلی و قرار دادن آن در مسیری که خود می‌خواهند.

هر چند که همه این اتهامات یا بعض آنها، ممکن است از نظر قضایی به ثبوت نرسند و متهمین، تبرئه شوند، ولی از آن جا که شواهد و قرائتی بر این اتهامات

وجود دارد، تحقیق از آنها ضروری به نظر می‌رسد؛ ولی تحقیق از متهمین، علاوه بر مشکلات جزئی، یک مشکل اساسی دارد و آن، مخالفت و موضع‌گیری جناب آقای منتظری است که سخت از آنها دفاع می‌نمایند و در این رابطه، ملاقات‌های خود را تعطیل نموده‌اند و حتی پس از این که خدمت حضرت عالی رسیدند، باز هم هیچ یک از مسئولین را به حضور نمی‌پذیرند و تصور می‌رود ادامه بازداشت و بازجویی متهمین، و نیز دستگیری سایر افرادی که در اتهام با آنها ارتباط دارند، با مخالفت ایشان، موجب پیامدهای گسترده سیاسی و اجتماعی باشد و - خدای نکرده - به حیثیت ایشان، لطمہ بزند. لذا در صورتی که نظر حضرت عالی این است که وزارت اطلاعات، مسئول تحقیق و بازجویی از متهمین باشد، پاسخ سوال‌های ذیل را کتاباً به این جانب ابلاغ فرماید:

۱. با عنایت به آنچه ذکر شد، آیا وزارت اطلاعات مکلف است که تحقیق و بازجویی متهمین را، به طور جدی دنبال کند؟
۲. آیا سایر افرادی که در رابطه با اتهامات فوق الذکر، با متهمین شریکند، دستگیر شوند؟

۳. آیا متهمین در رابطه با کلیه اتهامات، مورد بازجویی قرار گیرند؟

در این رابطه لازم است عرض کنم که جناب آقای منتظری و آقای... می‌فرمایند که تحقیق درباره قتل‌های قبل از انقلاب، در صلاحیت وزارت اطلاعات نیست؛ ولی نظر بnde این است که: اولاً، چون تحقیقات، زیر نظر جانشین دادستان انجام می‌شود، او خود، صلاحیت خود را می‌داند و ثانیاً، وزارت اطلاعات، در هر رابطه که تشخیص بدهد که اطلاعات آن برای حفظ نظام، ضروری است، می‌تواند تحقیق کند و ثالثاً، تحقیق در رابطه با اتهامات ذکر شده، تفکیک‌پذیر نیست.

به هر حال، متنظر ابلاغ حضرت عالی هستم. هر طور امر بفرمایید، امثال خواهم کرد و تا ابلاغ نظر حضرت عالی اقدامی روی پرونده متهمین انجام نخواهد شد. ضمناً یک نسخه از نامه سید مهدی هاشمی به آقای منتظری - که نشان دهنده عمق انحراف فکری و برنامه‌های او برای آینده است - جهت اطلاع، به حضورتان ارسال می‌گردد.

ری شهری

۱۳۶۵/۷/۲۹

پس از چندی، پیغامی از جانب امام دریافت کردم. ایشان فرموده بودند: تکلیف شماست که به طور جدی، این جریان را پیگیری کنید. پاسخ کتبی شما را هم خواهم داد.

به هر حال، پیگیری پرونده مهدی هاشمی، به دلایلی که اشاره شد، عملاً متوقف شده بود. چند روز از نامه من به امام گذشت؛ ولی از پاسخ کتبی امام، خبری نشد. تصمیم گرفتم خدمت امام برسم و حضوراً مشکلات پیگیری را مطرح کنم. طبق قرار قبلی، اوایل آبان ۱۳۶۵ خدمت امام رسیدم. در این دیدار، دو نکته اساسی، محور گفتگو با امام بود:

نکته اول، این که رسیدگی به پرونده مهدی هاشمی، قطعاً به موقعیت اجتماعی آقای منتظری، لطمہ جدی وارد خواهد کرد و با توجه به این نکته، از امام پرسیدم: «اگر حفظ موقعیت ایشان - به عنوان قائم مقام رهبری - ضروری است، آیا نباید پیگیری این ماجرا هر چه زودتر رها شود؟».

امام در پاسخ این سوال فرمودند: این، تکلیف شرعی توست که باید انجام دهی. به هر جا که می خواهد، برسد! مسئله، مسئله اسلام است. عرض کردم: «برخی از باب خیرخواهی، مرا به مدارا و ملاحظه آینده، دعوت می کنند». <sup>۱</sup>

امام فرمودند: «آن [عمل به تکلیف]، ترسی ندارد! این [جریان مهدی هاشمی] ترس دارد! فردا از این باید ترسید».

نکته دوم، این بود که ضمن اشاره به مشکلات بازجویی از مهدی هاشمی، از جمله نظر یکی از مسئولان بلندپایه قضایی در جلسه سران قوا، مبنی بر قانونی نبودن بازجویی از وی در مورد اتهامات قبل از انقلاب، عرض کردم که تا جناب عالی به

۱. وی یکی از سران سه قوه بود و به من توصیه می کرد که ممکن است فردا آقای منتظری رهبر باشد و از آن جا که مهدی هاشمی را از او نمی توان جدا کرد، این اقدام تو (نگارنده) سبب خواهد شد که در دوران رهبری او نتوانی در ایران زندگی کنی! البته احتمال ضعیف می دهم که این قسمت از گفتگو با امام، مربوط به دیداری دیگر بود.

پرسش‌های این جانب در نامه مورخ ۱۳۶۵/۷/۲۹ کتاباً پاسخ ندهید، پیگیری اتهامات مهدی هاشمی، امکان‌پذیر نیست.

امام فرمودند: «پاسخ کتبی هم می‌دهم».

در فضای آن روز، من به دست نوشه‌ای از امام در این رابطه، حتی به صورت محترمانه که در وزارت اطلاعات بماند و منتشر نشود، قانع بودم ولذا وقتی امام فرمود: «پاسخ کتبی می‌دهم» مجدداً سؤال کردم که: آیا می‌توانم پاسخ شما را به دیگران نیز ارائه کنم؟ یا این که باید آن را تنها به عنوان یک سند، نزد خود نگهدارم؟ امام فرمودند: «انتشار آن، مانعی ندارد».

در ادامه جلسه، موضوع‌گیری علنی آقای منتظری و تأثیر سوء تبلیغات دشمن را - که به واسطه عدم اطلاع مردم از موضع امام، تشدید شده بود - به اطلاع ایشان رساندم. به ایشان گفتم: «مردم از نظر شما بی‌اطلاع‌اند. اگر جناب عالی نظر خود را عنوان کنید، موضوع برای اکثر مردم روشن خواهد شد». حضرت امام فرمودند: «بنا دارم نظر خود را اعلام کنم».

در این ملاقات بود که حضرت امام، به نامه‌ای که از طرف آقای منتظری و درباره وزارت اطلاعات نوشته شده بود، اشاره کردند (این موضوع را در جای خود مطرح خواهم کرد)<sup>۱</sup> پس از این ملاقات و با توجه به محدودیت‌ها و موانع موجود، مجدداً نامه‌ای نوشه، به محضر حضرت امام ارسال کردم. متن نامه چنین است:

بسمه تعالی

رهبر کبیر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی

سلام عليکم

چنانچه مستحضرید، سید مهدی هاشمی و تعدادی از مرتبین با او، به حکم قوه قضائیه و با اطلاع و نظر حضرت عالی دستگیر و اکنون جهت تحقیق و بازجویی، در اختیار وزارت اطلاعات می‌باشند.

. ۱. ر.ک: ص ۱۲۴.

بخشی از اتهامات آنها عبارت است از:

۱. قتل پیش از پیروزی انقلاب؛
۲. قتل و آدم ربایی، پس از پیروزی انقلاب؛
۳. همکاری با ساواک (این اتهام مربوط به سید مهدی هاشمی می‌شود)؛
۴. نگهداری اسلحه و مواد منفجره، به طور غیرقانونی؛
۵. نگهداری اسناد محترمانه دولتی؛
۶. جعل اسناد دولتی؛
۷. فعالیت‌های مخفی غیرقانونی.

با توجه به جواسازی‌هایی که تعدادی از باقی ماندگان این گروه، در جهت تخریب اذهان و ایجاد اختلاف می‌نمایند، خواهشمند است در رابطه با رسیدگی جدی به کلیه اتهامات این گروه، توسط وزارت اطلاعات، نظر مبارک خود را اعلام فرماید.

محمدی ری شهری، وزیر اطلاعات

۱۳۶۵/۸/۴

پاسخ حضرت ایشان - که بسیاری از ابهامات را روشن کرد - در تاریخ ۱۳۶۵/۸/۵

و به شرح زیر، صادر شد:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حجۃ الاسلام آقا ری شهری، وزیر اطلاعات

با توجه به مسائلی که تاکنون کشف و یا مورد سوء ظن شده است و با توجه به جواسازی‌ها و اعلامیه‌هایی که با اسمی مختلف، توسط افراد ضد انقلاب و منحرف و وابسته مهدی هاشمی، پخش گردیده است، که نه تنها سوء ظن را بیشتر می‌کند، که خود، دلیل مستقلی است بر خط انحراف از انقلاب و اسلام<sup>۱</sup>، جناب عالی موظف هستید به جمیع جوانب این امر، با کمال دقت و انصاف،

۱. ر.ک: ص ۳۲۱ پیوست شماره ۶.

رسیدگی نماید و تمام افراد متهمی را که از سران این گروه محسوب می‌شوند و نیز افراد دیگری را که در انتشار مسائل کذب و قضایای دیگر، دست داشته‌اند، تعقیب نماید و بدیهی است که این امر، چون مربوط به اسلام و امنیت کشور است، تحقیق آن منحصراً در اختیار وزارت اطلاعات کشور می‌باشد. باید تأکید کنم که همه در پیشگاه قضاوت اسلام، مساوی بوده و نیز به همان اندازه که اغراض از مجرمین گناه بزرگی است، تعرض نسبت به بیگناهان، از گناهان نابخشودنی است. خداوند تعالی را حاضر و ناظر بدانید که این امر، عبادتی است که دامان بزرگانی را از اتهامات، پاک و توطئه منحرفان را خنثی می‌کند. والسلام.

روح الله الموسوی الخمینی<sup>۱</sup>

۶۵/۸/۵

### موضوعگیری آقای منتظری

آقای منتظری، پس از انتشار این نامه، در دیداری با حضرت امام ره عنوان می‌نماید که شما قبل از این که قاضی، اظهارنظر نماید، آنها را محاکوم کردید و لذا، پس از قضاوت شما، قاضی نمی‌تواند نظر دیگری بدهد و اگر نظرش تبرئه آنها باشد، با این جوئی که به وجود آمده، نمی‌تواند اظهارنظر کند. امام در پاسخ می‌فرمایند: «من قضاوت نکردم».

ظاهراً در آن جلسه، آقای منتظری از امام می‌خواهد که این مطلب اعلام شود که مقرر می‌گردد آقای موسوی، نخست وزیر، این مطلب را در هیئت دولت اعلام نمایند. ایشان در یکی از جلسه‌های هیئت دولت، اعلام کردند که آنچه امام در نامه مورخ ۱۳۶۵/۸/۵ فرموده‌اند، به معنای داوری قبل از اعلام نظر قاضی نیست و امام، نظر خاصی در این ماجرا ندارند.<sup>۲</sup>

۱. ر.ک: ص ۳۲۹ پیوست شماره ۷.

۲. بدیهی است که با دقت در نامه امام ره معلوم می‌شود که ایشان، در عین آن که خط منحرف این گروه را کوپیده، درباره اتهامات نسبت داده شده به آنها در نامه این جانب، داوری نکرده‌اند و دست قاضی را برای هر گونه اظهارنظر، باز گذاشته‌اند.

آقای منتظری، پس از آن که با تصمیم قاطع امام خمینی ره در مورد رسیدگی وزارت اطلاعات به اتهامات مهدی هاشمی مواجه شد، در اثر القائنات جریان وابسته به او، در صدد برآمد که اقدامات وزارت اطلاعات را زیر سؤال ببرد و بدین جهت، نامه‌ای برای امام نوشته و به شدت، این وزارت خانه را مورد انتقاد قرار داد. وی این نامه را در خاطرات خود، درج کرده و - همان طور که اشاره کردم -<sup>۱</sup> در دیداری که با امام داشتم، ایشان مرا از این نامه آگاه فرمود و من از ایشان خواهش کردم که یک نسخه از آن در اختیار این جانب قرار گیرد و ایشان موافقت کردند. متن نامه آقای منتظری به امام، این است:

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیة الله العظمی امام خمینی - مُدَّ ظله العالی -

پس از سلام،

۱. آنچه حضرت عالی در صدد آن بودید، با حرکتی که توسط مسئولین اطلاعات انجام شده و می‌شود، تفاوت بسیاری دارد. رسیدگی به اتهامات آقای سید مهدی هاشمی - که نظر حضرت عالی بود - چه ربطی با حمله به مؤسسه انتشاراتی نهضت جهانی اسلام و غارت اثاث و اموال شخصی آن و حمله به خانه‌های

---

۱. ر.ک: ص ۱۲۱.

زیادی در تهران و قم و اصفهان و دستگیری افراد معمول و مجرح جنگ تحمیلی و هتك خانوادها و بازداشت نماینده مجلس شورا و حمله به کتابخانه سیاسی - که زیر نظر این جانب اداره می‌شود و بارها مورد حملات تبلیغی رادیویی منافقین واقع شده - و دستگیری آقای محمودی، یکی از متصدیان، با وضع بدی که تصادفاً مرگ مادرش را به دنبال داشت، می‌تواند داشته باشد؟ و از طرف دیگر، ایجاد وحشت در محیط قم و مدارسی که زیرنظر این جانب اداره می‌شود و پخش شایعه‌های بی‌اساس و القاء کلمات تفرقه‌آمیز و مطرح کردن وجود تضاد بین حضرت عالی و این جانب بین طلب، که گویا در این میان، عناصری وجود دارند که به دنبال مسائلی دیگر، غیر از آنچه حضرت عالی در صدد آن بودید، می‌باشند. و به نظر می‌رسد توظیه‌ای عظیم، در شُرُف تکوین است که هدف آن، از طرفی القاء تضاد و تقابل بین حضرت عالی و این جانب - العیاذ بالله - و از طرف دیگر، هتك بیت من و آنچه به من منتسب است، می‌باشد و در برخوردها، همه، این امور را به فرمان حضرت عالی نسبت می‌دهند.

۲. در اطلاعات، به بعضی از افراد احضار شده - که آزاد شده است - گفته شده: ما می‌خواهیم بیت فلانی را تطهیر کنیم و فلانی چه حقی دارد در زمان حضرت امام، در کارهای کشور دخالت و اظهارنظر نماید؟ من خود آقای ری شهری را به چیزی متهم نمی‌کنم؛ ولی می‌ترسم در اطلاعات، خطی باشد که بخواهند به نام حضرت عالی، کارهایی را انجام دهند که عاقبت آن، جز ضربه زدن به انقلاب و حضرت عالی و تصفیه حساب این جانب نباشد. حضرت عالی فرمودید که به خاطر حفظ من، دستور اقدام داده‌اید؛ ولی جو ایجاد شده این است که جمعیتی خطرناک و جاسوس و آدمکش و تبروریست و از جمله آنان، رئیس دفتر و داماد و فرزند من - که نمونه عملشان، حادثه ناگوار گنجایش امسال است - دور فلانی جمع شده‌اند و حوزه علمیه قم، در دریای شایعات عجیب و غریب، شناور است و دشمن هم در پشت صحنه، مشغول فعالیت است و رادیوهای بیگانه هم شایعات بی‌اساس به ضرر همه پخش می‌کنند و اینها همه، نتیجه بد عمل کردن مسئولین است. البته من شخصاً در برابر ارزش‌های اسلامی و انقلاب، ارزشی ندارم و مانع ندارد فدا شوم؛ ولی جو موجود، به اصل انقلاب و روحانیت ضربه می‌زند.

۳. من وقتی که دیدم از طرف اطلاعات، یک حرکت تند کاملاً متضاد با نظر حضرت عالی شروع شده و دست به دستگیری‌های بی‌رویه و بی‌اساس زده‌اند و خانواده‌های آنان، متوجهانه، به طرف من متوجه شده‌اند، چند روزی ناچار به ترک ملاقات شدم، تا از فشار در امان باشم و در آخرین روز درس نیز صحبت‌هایی مبنی بر دامن نزدن به اختلافات و شرح آثار شوم آن برای اسلام و انقلاب و جبهه‌ها کردم؛ ولی با موجی که با پخش خبر مسائل اخیر، توسط رادیوهای بیگانه و انتشار اعلامیه‌های گوناگون - که بسا عناصر ضد انقلاب و یا لااقل نپخته و تند در آنها دست دارند - در کشور و بخصوص در قم به وجود آمده، عاقبت کار، معلوم نیست به کجا می‌انجامد! و از قرار اظهارات آقای طاهری، در اصفهان، آتشی روشن شده که خطرناک است. عده‌ای به نماز جمعه فحش می‌دهند، عده‌ای خون شمس‌آبادی را مطرح می‌کنند، عده‌ای از جبهه‌ها برگشته و دل سرد شده‌اند، و بالآخره فتنه‌ای در گسترش است که به نظر می‌رسد جز با تصمیم و دستور حضرت عالی رفع نمی‌شود. و عمل به دستور حضرت عالی - که به منظور خدمت به این جانب بوده - هرگز نیازی به این روش تند و خام نداشت.

والسلام عليكم والأمرأركم

حسینعلی منتظری

۶۵/۸/۲

مالحظه این نامه، مرا به شدت آزرد. اعلامیه‌هایی که بر ضد وزارت اطلاعات منتشر می‌شد، انتقادهای رادیوهای بیگانه، نیش‌های گروهک‌های ضد انقلاب، هیچ گاه تأثیر و تألمی را به دنبال نداشت؛ زیرا آنها اسلام و انقلاب اسلامی را، از بنیان قبول ندارند، اما نویسنده این نامه، کسی است که قرار بود سکاندار انقلاب اسلامی، پس از امام باشد! او تهمت و دروغ را حرام می‌داند! هنک حیثیت مسلمان را جایز نمی‌داند!... اما چرا به گفته و ادعای کسانی که در این جریان، یا متهمند و یا هوادار متهم، اعتماد کرده و بدون حداقل تحقیق - که با سؤال از این جانب، امکان‌پذیر بود - وزارت خانه‌ای را بدین سان آماج دروغ و تهمت قرار می‌دهد؟! در صورتی که مسئولیت این وزارت خانه، با کسی است که امام و مسئولان رده اول جمهوری

اسلامی، او را تأیید می‌کنند و آقای منتظری - در همین نامه - اعتراف می‌کند که او را نمی‌تواند به چیزی متهم کند!؟

باری، برای شفاف‌سازی موضوع، دست به قلم بردم و پاسخ نامه آقای منتظری به امام را، تهیه کردم. چه امید‌ها که در پس این نامه نهفته بود! آرزو می‌کردم این نامه و سایر اقدامات، در تصحیح شباهات إلقا شده به آقای منتظری، مؤثر باشد. خداوند متعال می‌داند که در انجام هر اقدامی که برای نجات آقای منتظری - از گرددابی که گرفتار آن شده بود - مفید می‌دانستم، کوتاهی نکردم.

پاسخ نگارنده به نامه آقای منتظری به امام ره

بسمه تعالیٰ

فقیه عالی قدر حضرت آیة الله جناب آقای منتظری

سلام عليکم،

اجازه می‌خواهم که بی‌برده با شما صحبت کنم و آنچه را حق تشخیص می‌دهم، با صراحة بنویسم و قبل از هر چیز، به چند نکته اشاره می‌کنم:

۱. عنایت دارید که حق، ثقیل و تلخ است؛ بویژه اگر علیه نزدیکان و افرادی به قول خودتان «هم پیالله» باشد، و بالاخص اگر از کسی باشد که احساسات انسان، علیه او یا کارهای اوست؛ الا من عصمه الله و ان شاء الله جناب عالی از آنها یید که در این رابطه، معصوم‌اند.

۲. این جناب نمی‌خواهد مانند آن برادر، در آن نامه کذایی - که سر تا پا اهانت به امام و مسئولین کشور و انقلاب است - با الفاظ «ولایت امر، و...» جناب عالی را أغوا نمایم؛ بلکه می‌خواهم به عنوان شاگردی که می‌بیند استادش در نتیجه اطلاعات نادرست و احساسات کاذب، سخت در اشتباه است و اشتباه او را برای عالم اسلام، سخت خطرناک می‌بیند، به شما انتقاد کنم و از خدا می‌خواهم که آنچه را برای روشن شدن ذهن مبارک، ضروری است، بر قلمم جاری سازد و مرا و نوشته‌ام را از خطا مصون دارد.

۳. خدا را شاهد می‌گیرم که تاکنون، خطی عمل نکرده‌ام و در جریان اخیر، از

هیچ‌کس خط نگرفته‌ام و جز انجام تکلیف الهی - که امام به آن تصریح نمودند - انگیزه‌ای نداشته‌ام. و او گواه است که به جناب عالی علاقه دارم و اگر خط خطرناک مهدی هاشمی، از شما جدا شود، هیچ‌کس را برای رهبری آینده جمهوری اسلامی، از شما شایسته‌تر نمی‌دانم.

اما بعد، مطالبی از جناب عالی در رابطه با عملکرد وزارت اطلاعات، در مورد دستگیری مهدی هاشمی و اتباع او نقل می‌شود و اتهاماتی در نامه شما به حضرت امام، مطرح شده و تحریکاتی از بیت شما انجام گرفته و می‌گیرد که لازم دانستم توضیحاتی خدمتان عرض کنم. امید است که ان شاء الله مفید افتد.

مکرر از جناب عالی نقل می‌شود که گزارشاتی که به امام داده شده، جعلی و دروغ است (همان ادعایی که مهدی هاشمی در نامه‌اش به شما، در رابطه با حاکمیت مثلث کذایی بر اندیشه امام نموده!). برای این که بدانید این ادعا واقعیت ندارد، متن نامه‌ای که (در رابطه با جریان اخیر و ملاقات با حضرت عالی و پیشنهاد خودم) به امام نوشتی‌ام، به پیوست، ارسال می‌شود (پیوست ۱).<sup>۱</sup>

از شما نقل شد که: «چرا به امام نگفته‌اند چه قدر سلاح و مواد منفجره را تحويل داده اند و منزل را آقای فلاحیان، در اختیار آنها قرار داده بود؟». همان طور که حضوراً آقای فلاحیان مطرح کردند، پنج خانه سال‌ها قبل<sup>۲</sup> ... در اختیار آنها قرار داده شده و بعد ایشان گفته بودند خانه‌ها را تحويل بدھید؛ ولی آنها این خانه را تحويل نداده‌اند و آقای فلاحیان از این جریان، بی‌خبر بوده و تصوّرشان این بوده که منزل مذکور را تحويل داده‌اند و در رابطه با مواد منفجره و سلاح، چند ماه قبل، با ایشان صحبت شده بود که ایشان گفته بودند که هر چه دارید، تحويل بدھید، که من نمی‌توانم مسئولیت آن را بپذیرم. مقداری را تحويل داده و آنچه در پیوست [۲]<sup>۳</sup> است، چیزهایی است که پس از ماه‌ها، از خانه آنها کشف شده و این عمل، نه تنها جرم آنها را سبک نمی‌کند، بلکه به خاطر فربیکاری و وانمود کردن این که ما دیگر کار غیرقانونی نداریم که دنبال ما باشید، جرم آنها را

۱. ر.ک: ص ۶۶.

۲. موقعی که آقای فلاحیان، مسئول کمیته‌های انقلاب اسلامی بود.

۳. ر.ک: ص ۶۱.

سنگین‌تر می‌نماید. و هیچ لزومی ندارد چیزهایی که موجب تشدید جرم است، در گزارش ذکر شود. البته در دادگاه، متهمین از خود دفاع خواهند کرد و قاضی نظر خواهد داد و این، ربطی به صحت یا عدم صحت گزارش ندارد.

از شما نقل می‌شود که فرموده‌اید: «در خانه، یک اسلحه و ۲۵۰ گرم مواد منفجره بیشتر وجود نداشت». برای این که بدانید چه چیزهایی در خانه بوده، به پیوست ۲ مراجعه فرمایید. قسمت عمده این اقلام را در گزارشی که روز ملاقات، خدمتتان آوردم - تا آن جا که یاد دارم - برایتان قرائت کردم.

و اما اتهاماتی که علیه وزارت اطلاعات و مسئولین اطلاعات، در نامه جناب عالی به امام، مطرح شده است:

۱. نوشته‌اید: «رسیدگی به اتهامات آقای سید مهدی هاشمی چه ربطی با حمله به مؤسسه انتشاراتی نهضت جهانی اسلام و غارت اثاث و اموال شخصی آن... دارد؟».

اولاً، هیچ حمله‌ای به مؤسسه فوق الذکر انجام نگرفته.

ثانیاً، اثاث و اموال شخصی، به غارت نرفته است (پیوست ۳، صورت جلسه آنچه از انتشارات آورده شده). آنچه انجام شده، بازرسی مؤسسه فوق الذکر بوده، که طبق گزارش اطلاعات قم، با مسئولیت دو تن از روحانیون بازرسی شده، با حکم دادسرای انقلاب. پس از اندکی از ورود مأمورین، آقای صالحی، مدیر مؤسسه، با جواسازی و فحاشی و تهدید، وارد می‌شود که با آرامش و متانت مأمورین، برخوردی بیش نمی‌آید. صورت جلسه چیزهایی که برای بررسی، به اطلاعات آورده شده، به پیوست می‌باشد. از جمله چیزهایی که در این مرکز انتشاراتی جهان اسلام بوده، فیلم‌های متعدد سکسی و مبتذل و کتاب‌های منافقین بوده است!

۲. نوشته‌اید: «حمله به خانه‌های زیادی در تهران و قم و اصفهان».

باز، به کار بردن کلمه «حمله» واقعیت ندارد. آنچه بوده، دستگیری افرادی در تهران و قم و اصفهان بوده، با حکم قوه قضائیه، به اتهام کارهای غیرقانونی.

۳. نوشته‌اید: «هتک خانواده‌ها».

کدام خانواده هتک شده؟ آیا بازرسی منازل متهمین، با حکم قوه قضائیه، هتک

است؟ من ادعا نمی‌کنم که تمام مأمورین که برای انجام مأموریت اعزام می‌شوند، مصون از خطا هستند. ممکن است فردی هم خطا کند؛ ولی انصاف دهید که خطای یک مأمور، هتك حیثیت خانواده‌ها توسط مسئولین اطلاعات است؟!

۴. نوشته‌اید: «حمله به کتابخانه سیاسی» شده.

حمله‌ای صورت نگرفته. طبق گزارش اطلاعات قم، در تاریخ ۲۱/۷/۶۵ ساعت ۷ صبح، تعدادی از مأمورین با مسئولیت یکی از روحانیون، به منزل آقای محمودی مراججه و ضمن ارائه حکم، با تعلل و ممانعت رو به رو می‌شوند و با مذاکره دوستانه، او را قانع می‌کنند که منزلش بازرسی شود و بعد، برای بازرسی کتابخانه، او را به کتابخانه می‌برند، و اگر بشود فحاشی و به سینه مأمورین زدن را حمله نام گذاشت، حمله از طریق ایشان بوده، نه از مأمورین.

۵. نوشته‌اید: «حمله به کتابخانه سیاسی - که زیرنظر من اداره می‌شود ... و دستگیری آقای محمودی، یکی از متصدیان، با وضع بدی که تصادفاً مرگ مادرش را بدنیال داشت».

قبل از مطرح کردن دستگیری آقای محمودی، از شما تقاضا می‌کنم که یکبار دیگر، نامه‌های آقای محمودی - که متصدی کتابخانه تحت نظر شماست - را بخوانید (پیوست ۴) و ببینید چه کسانی زیرنظر جناب عالی، متصدی پرورش سیاسی حوزه علمیه قم هستند!

و اما دستگیری آقای محمودی. ظاهراً این جمله، همان چیزی است که در اعلامیه‌های سرتاپا تهمت و افترا به مسئولین آمده. باید خدمتمن عرض کنم که آقای محمودی، تا الان - که بنده برای شما نامه می‌نویسم - دستگیر نشده است! و در رابطه با مرگ مادرش، لابد می‌دانید که روزها قبل از این حادثه، وضعش وخیم بود؛ ولی آقای محمودی، در مرگ مادرش فریاد می‌زند که امام، مادر او را کشته!

۶. نوشته‌اید: «پخش شایعه‌های بی‌اساس و القای کلمات تفرقه‌انگیز».

باید عرض کنم که اساس شایعه‌های بی‌اساس، تعدادی از مرتبطین با این گروه، در بیت حضرت عالی است.

۷. نوشه‌اید: «در اطلاعات، به بعضی از افراد احضار شده - که آزاد شده است - گفته شده...».

خوب بود می‌نوشتید: «طبق گفته یکی از افراد آزاد شده» تا این اشکال وارد نباشد که چگونه شما به حرف یکی از متهمین این باند - که لاقل احتمال می‌رود که برای ایجاد حساسیت در جناب عالی این را ساخته - اعتماد کردید؟! بنده که از بازجوها سؤال کردم، آنها انکار می‌نمودند.

۸. نوشه‌اید: «می‌ترسم در اطلاعات، خطی باشد که بخواهند به نام حضرت عالی، کارهایی را انجام دهند که عاقبت آن جز ضربه زدن به انقلاب و حضرت عالی و تصفیه حساب این جانب نباشد».

به خدا سوگند که چنین خطی در وزارت اطلاعات نیست. بنده به شما اطمینان می‌دهم. جناب عالی هیچ ترس و واهمه از چنین خط موهوم نداشته باشید. خدا را شاهد می‌گیرم که تلاش کرده‌ام که کاری در این وزارت‌خانه حتی بر اساس هوس، انجام نگیرد؛ چه رسد به خلاف شرع و آن هم ضربه به انقلاب و امام و تصفیه حساب با شما. انصاف دهید، آخر گرفتن چند متهم - با آنمه اتهاماتی که در همه جا شایع است - چه ربطی با این حرف‌ها دارد؟

۹. نوشه‌اید: «شایعات بی اساس» همه در نتیجه بد عمل کردن مسئولین است».

باید عرض کنم، این شایعات در نتیجه بد عمل کردن مسئولین نیست؛ بلکه در نتیجه خوب عمل نکردن جناب عالی است. اگر وقتی امام به شما نوشتند که «شما به وزارت اطلاعات، پیشنهاد رسیدگی بدهید و یا لاقل عکس العمل نشان ندهید»، اطاعت می‌کردید، ملاقات‌ها را تعطیل نمی‌نمودید و... قطعاً این شایعات به وجود نمی‌آمد.

۱۰. نوشه‌اید: «عقابت کار، معلوم نیست».

اگر جناب عالی، افراد این خط را از خود دور کنید و تسليم محض دستور امام باشید، عاقبت کار، این است که متهمین، پس از تحقیق به دادگاه می‌روند و به اتهامات آنها رسیدگی می‌شود؛ یا تبرئه و یا محکوم می‌گردند. ولی اگر - خدای نکرده - مخالفت کنید، دلسردی مردم و مسئولین از انقلاب و اسلام، سرد شدن

جبهه‌ها، زیر سؤال رفتن تر «ولایت فقیه» - که هم اکنون تا حدودی هم زیر سؤال رفته - خوشحالی ضد انقلاب و ده‌ها حادثه دیگر قابل پیش‌بینی و غیرقابل پیش‌بینی.

و آخرين سخن در مورد نامه شما به امام - که فرازهای از آن گذشت - اين که اگر به پاسخ‌های اين جانب قانع نيسيد، فردی که از خط مهدی هاشمی نباشد<sup>۱</sup> و قدری هم تعهد و تقوا داشته باشد را مأمور نمایید درباره آنچه نوشته‌اید، تحقيق کند و نتيجه را به شما گزارش نماید و خود، قضاؤت کنید که گزارش شما به امام، دورتر است از واقعیت، یا گزارش ما؟

صریح‌تر سخن بگوییم: اگر جناب عالی این گونه با امام برخورد کنید و - خدای نکرده - با القاتات مهدی هاشمی و امثال او، امام را متهم کنید که دیگران بر اندیشه‌وی حاکم‌اند، فکر کنید که با شما «که هم اکنون متهم هستید که اندیشه‌مهدی هاشمی بر شما حاکم است و سند این اتهام را، موضوعگیری‌ها و نوشته‌ها و گفته‌های او مطرح می‌کنند» چگونه برخورد خواهد شد؟ و چه پاسخی خواهید داد؟ و آن وقت، آینده جمهوری اسلامی، با سست شدن پایه‌های ولایت فقیه چه خواهد شد؟ و که پاسخگوی خون آن همه شهید و... خواهد بود؟

مدارکی در دست هست که ثابت می‌کند همه شایعات دروغ علیه مسئولین، اعلامیه‌ها، تحریکات در جبهه و... از تعداد محدودی در بیت جناب عالی ریشه می‌گیرد و رأس همه فتنه‌ها در جریان اخیر، پس از دستگیری مهدی هاشمی، آقا هادی هاشمی است. پیشنهاد عاجزانه این جانب برای خدا و حفظ حرمت روحانیت و مرجعیت و رهبری، این است که قبل از این که مسئولین مجبور شوند درباره‌وی اقدامی انجام دهند، از ایشان بخواهید - لااقل برای چند ماهی - در قم نباشند.

صریح بگوییم، وجود آقا هادی و تعدادی دیگر در بیت حضرت عالی، دفتر شما را تبدیل به مرکزی علیه امام و مسئولین کشور کرده و این، به صلاح اسلام و انقلاب و مرجعیت و روحانیت نیست، و اگر آن خط رادیکال - که در نامه مهدی

<sup>۱</sup> . زیرا برای کسانی که به امام و مسئولین بالای جمهوری اسلامی، به راحتی تهمت می‌زنند، دروغ بستن به مأمورین اطلاعات، چیزی نیست (پاورقی، مربوط به نامه در هنگام نگارش است).

هاشمی به شما آمده - لاقل برای شش ماه از بیت شما جدا شود، مطمئن هستم تغییری اساسی در موضع‌گیری‌های جناب عالی حاصل خواهد شد و اگر این عمل، اثری جز خوشبینی قاطبه روحانیت به بیت حضرت عالی نداشته باشد، برای اثبات ضرورت آن کافی است. باید تأکید کنم مسئله مهدی هاشمی و خط فکر او چیزی نیست که تنها امام، احساس خطر کند یا جامعه مدرسین و دفتر تبلیغات و... و هر کس که کمترین اطلاعی از ماهیت این گروه و سوابق و لواحق آنها دارد، به استثنای حضرت عالی، بلکه حتی رفقای او - که طبق مدارک موجود، مأمورین اجرای قتل آقای شمس‌آبادی و دیگران بوده‌اند - از موضع‌گیری‌های وی احساس خطر می‌نمایند! برای نمونه، نامه جعفرزاده به مهدی هاشمی - که از بازرسی منزلش به دست آمد - را ملاحظه فرمایید (پیوست .)۵

و سخن آخر این که ببینید با چه قیمتی از مهدی هاشمی و هواداران او دفاع می‌کنید؟ به قیمت زیر سؤال بدن امام و انقلاب و مرجعیت و آینده رهبری یا به قیمت گروهی که متهم به قتل و افکار انحرافی است؟ و ملاحظه کنید که جدا شدن شما از امام و یا مسئولین کشور، مشکلی را حل و موجب تقویت اسلام و موجب پیدایش نظام اسلامی و فاقد عیوب‌های موجود می‌شود؟ اگر چنین است، حساب خود را جدا کنید؛ ولی اگر جدا شدن، مشکلی بر مشکلات می‌افزاید و موجب خوشحالی دشمنان اسلام و مسلمین می‌شود، پیوند خود را مستحکم‌تر نمایید، و مطمئن هستم شق دوم را انتخاب کرده‌اید. و برای این منظور و جهت شاد کردن دل امام و امت اسلام و کوری چشم دشمنان انقلاب و امام، این حقیر، چهار پیشنهاد دارم:

۱. تأیید رسمی نظر حضرت امام در پاسخی که به نامه این جانب داده‌اند و اگر به انحراف این گروه، جناب عالی اعتقاد ندارید، می‌توانید فقط مسئله رسیدگی به اتهامات را مطرح فرمایید.

۲. هر کس که در بیت شما تحت عنوان خط رادیکال بیت محسوب می‌شود را از بیت، حذف نمایید، و افرادی را در بیت خود مسئولیت دهید که علیه رهبری و مسئولین کشور، موضع نداشته باشند.

۳. مدرسه‌هایی که تحت نظر جناب عالی است را به افرادی که از خط مهدی

هاشمی نیستند، بسپرید.

۴. کتاب خانه سیاسی را به سیاستمداری که علاقه‌مند به امام و اسلام است، واگذار نمایید.

و در پایان، جسارت‌م را ببخشید که علاقه به اسلام و انقلاب و نظام اسلامی و محبتی که به جناب عالی دارم، مرا وادار به این نوشتار کرد. نیتیم جسارت نبود؛ بلکه قلمم ناتوان بود که مکنونات خود را به شیوه‌ای دیگر نگارش دهم. والسلام عليکم ورحمة الله وبركاته. اللهم قد بلغت.

محمدی ری شهری

۶۵/۸/۶

ضمیماً طبق گزارشات واصله، مقداری قابل توجه از اسنادی که در رابطه با فعالیت‌های غیرقانونی و انحرافات این گروه است و برای تحقیقات ما و روشن شدن مسائل آنها ضروری است، به طور مخفیانه به بیت حضرت عالی آورده شده. خواهش این‌جانب، این است که فردی که مورد اعتماد شما و تأیید ما باشد را مشخص فرماید که این اسناد را در اختیار ما بگذارد. لازم است عرض کنم که راضی نیستم از مضمون این نامه، کسی جز حضرت عالی مطلع گردد.

ری شهری

قبل از آن که نامهٔ یاد شده را برای آقای منتظری، ارسال کنم در تاریخ ۶۵/۸/۸ آیه الله مشکینی در قم بودم، ایشان فرمودند که آقای منتظری، نامه‌ای فرستاده که من به شما بدهم. متن نامه ایشان چنین است:

#### نامهٔ آقای منتظری به نگارنده

بسمه تعالی

جناب مستطاب حجه الاسلام آقای ری شهری - دامت افاضاته -

پس از سلام، اوّلاً، دستور حضرت امام - مدظله العالی - مبنی بر رسیدگی به

کارهای آقای سید مهدی هاشمی، نیاز به بازداشت وسیع، با وضع زننده و تنداشت - که خاطرۀ بد سواک را در اذهان، تجدید می‌کرد - نداشت.

و ثانیاً، من به جناب عالی گفتم و به حضرت امام - مَذَلَّه - هم نوشتم و گفتم که نهضت‌های رهایی‌بخش اسلامی، خوب یا بد، به دستور من و زیر نظر من بوده است. مزاحمت اشخاص دیگر یا احضار آنان به خاطر آن، خلاف شرع است.

و ثالثاً، عمل به دستور حضرت امام - مَذَلَّه - مبنی بر رسیدگی، لازم؛ ولی هتك حیثیت اشخاص، قبل از رسیدگی و ثبوت در دادگاه اسلامی و پخش آن، خلاف شرع بین است و با حکومت عدل اسلامی، سازگار نیست.

و رابعاً - بر حسب اطلاع از بعضی منابع موثق - مسائل مهم‌تری در پشت این صحنه وجود دارد و محتمل است جناب عالی، وجه المصالحه شده باشد و در امور مهمنه، احتمال هم مُتَبَّجز است. مواطن مسئولیت شرعی خود باشید.

حسینعلی منتظری<sup>۱</sup>

پس از ملاحظه این نامه، در پایان نامه خود به آقای منتظری نوشتند:

امشب (۶۵/۸/۸) منزل آقای مشکینی مهمان بودم. ایشان نامه حضرت عالی را به این جانب داد. ضمن عرض تشکر، پاسخ آن را بعداً خدمتان خواهم نوشت.

ری شهری

---

۱. ر.ک: ص ۳۳۷ پیوست شماره ۹.

به دنبال اظهار نظر صریح حضرت امام<sup>ره</sup> در تاریخ ۱۳۶۵/۸/۵ و پخش آن از رسانه‌ها، جَوّ التهاب زده آن روز، اندک اندک به سوی آرامش نسبی و انتظاری روزافزون برای شنیدن نتایج اقدامات انجام شده، هدایت شد. به تدریج، زمینه برای پیگری جدّی غائله، آماده گشت. یاران شناخته نشده انقلاب و سربازان گمنام امام زمان، به برنامه‌ریزی جدّی پرداخته، کار دستگیری و بازجویی از متهمان اصلی را آغاز کردند. در همان مراحل ابتدایی، تحقیق درباره جریان مهدی هاشمی، در منطقه تحت نفوذ وی (قهردیریجان) با مشکل مواجه شد. پس از بررسی کافی مشخص شد که انجام تحقیق و پیگیری‌های لازم در منطقه مذکور، جز از طریق انحلال سپاه پاسداران آن منطقه - که کاملاً تحت تسلط و سیطره مهدی هاشمی و جریان متسب به او بود - مقدور نیست. برای توضیح این مطلب، توجه به این بخش از نوشته‌های مهدی هاشمی در بازجویی، کافی است:

از نظر خود من، موجودیت تفکری که همواره داشتم، بستگی به موجودیت سپاه لنجان سُفلی داشت... و لذا سعی همیشگی‌ام این بود که سپاه، از این محور خارج نشود؛ زیرا با بودن سپاه در این محور فکری، مسئله انتخابات مجلس در هر دوره، از پشتیبانی قوی برخوردار می‌شد.... خلاصه این که من به اعتقاد این

که برای بقا و استمرار تفکر خود - که دوستان زیادی نیز داشت - لازم است این ارگان را همواره در اختیار داشته باشم، تلاش فراوان می‌کردم که در فعل و انفعالات سیاسی استان و منطقه، جهت کلی سپاه، از چهارچوب فوق الذکر تغییر نکند... اینها عواملی بود که دست به دست هم داده بود و از یک ارگان، مانند سپاه، معجونی ساخته بود که نه از نظر تشکیلاتی، تابع مرکز بود و نه از نظر اصول کاری، تابع ضوابط اداری.

باری، مسائل مربوط به سپاه قهدریجان، جمع‌بندی و در قالب نامه ذیل، به محضر امام، ارسال گردید:

بسمه تعالی

رهبر کبیر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران

سلام عليکم

طبق گزارش، سپاه پاسداران لنجان سفلی در قهدریجان، یکی از ابزارهای قدرت گروه مهدی هاشمی در منطقه می‌باشد. مسئولین و اکثر قریب به اتفاق اعضای آن، طرفداران مهدی هاشمی و بعضًا از عناصر فعال این گروه می‌باشند. این سپاه، تاکنون منشأ درگیری‌هایی در منطقه شده که منجر به قتل و جرح عده زیادی گردیده است. این سپاه در قهدریجان، طبق اطلاع، بر خلاف ضوابط تشکیل شده و تلاش‌های مکرر فرماندهی سپاه برای انحلال آن، تاکنون به جایی نرسیده و وجود این گروه مسلح، عملأً قهدریجان را از سلطه دولت، خارج ساخته و مأمن فراریان این گروه قرار داده است.

با عنایت به موارد فوق، نظر این جانب، این است که بهترین فرصت برای جمع کردن سپاه قهدریجان، حال حاضر است و مناسب است دستور فرمایید این سپاه، منحل و افراد آن پس از گزینش - در صورتی که صالح باشند - به استان‌های دیگر منتقل و سپاه جدید و یا کمیته‌ای در قهدریجان تشکیل گردد.

ری شهری

۶۵/۸/۱۳

حضرت امام، پس از مطالعه این نامه، به آقای محسن رضایی، فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، پیغام دادند که سپاه لنجان سفلی، منحل اعلام شود. ایشان همچنان فرمودند که در صورت ضرورت تشکیل مجدد سپاه در این منطقه، لازم است افراد، دوباره گزینش شوند.

بر پایه گزارشی که به من داده شد، آقای محسن رضایی، بعد از صدور دستور از جانب فرمانده کل قوا، نزد آقای منتظری رفته و موضوع را با ایشان مطرح کرده و موافقت یا عدم مخالفت ایشان را جلب کرده است.

هواداران مهدی هاشمی -که از اهمیت و نقش مؤثر سپاه در این منطقه آگاه بودند -، برای جلوگیری از اجرای فرمان امام -قدس الله نفسه الزکیه - به تکاپو افتادند. آنان با تحریک عده‌ای از خانواده‌ای شهدا و امت حزب الله، مانع انجام این اقدام شدند. سرانجام، با تلاش‌ها و مساعی نماینده امام و امام جمعه اصفهان و سایر دست‌اندرکارانِ مخلص، سپاه قهریجان منحل شد و بدین سان یکی از اصلی‌ترین پناهگاه‌ها و ابزارهای قدرت این گروه، از چنگ ایشان خارج گردید. این اقدام، قدم اول در راه مبارزه اصولی با انحراف خطرناکی بود که حضرت امام، مکرراً -چه در بیانات و چه در پیام‌ها و نوشته‌های خود - به آن، اشاره می‌کردند. مردمی که با نام سپاه و تقدس سپاهیگری تحریک شده بودند، با نام مبارک، امام توجیه شدند. به این ترتیب، زمینه برای انجام تحقیقات، حتی در مسقط الرأس جریان مهدی هاشمی، فراهم گردید و بار دیگر، خلوص و صفاتی مردم، در عشق ایشان به امام -که مظهر «عبد صالح» بود - نمودار شد.<sup>۱</sup>

---

۱. ر.ک: ص ۳۳۰ پیوست شماره ۸ «چگونگی انحلال سپاه قهریجان».

در فضای سیاسی آن روز، غربت وزارت اطلاعات، مشهود بود. برخی از مسئولان بلندپایه سیاسی نظام، به دلیل صالح سیاسی، حرکتی را که با دستور امام ره آغاز شده بود، مصلحت نمی‌دانستند و از آینده بیمناک بودند؛ اما در برابر قاطعیت امام، راهی جز سکوت نداشتند. برخی از شخصیت‌های سیاسی صریحاً می‌گفتند که با این گونه برخورد، موافق نیستند؛ لیکن از نظر امام، تبعیت می‌نمایند.

شنیدم یکی از مسئولان عالی رتبه قضایی گفته بود:

این، چه کاری است که وزارت اطلاعات انجام می‌دهد؟ آقای منتظری رهبر آینده است. چرا وزارت اطلاعات با این برخوردها، او را زیر سؤال می‌بزد؟ آقای ری‌شهری مرتب پیش امام می‌رود و امام براساس گفته‌های او، تصمیم می‌گیرد. اشتباه ما این بود که نرفتیم تا مسائل خود را با امام در میان بگذاریم. ما باید زودتر در این رابطه اقدام می‌کردیم. این حرکتی که وزارت اطلاعات شروع کرده، معلوم نیست به کجا بینجامد....

با اندکی تأمل در مواضع مسئولان بلندپایه سیاسی و قضایی -که بدان اشاره شد- مشخص می‌گردد که پیگیری اتهامات مهدی هاشمی، تا چه حد دشوار بود.

### دشواری همراهی با امام ره

اکنون که با هدایت، قاطعیت و تصمیم هوشمندانه امام خمینی ره، رهبری آقای منتظری، متفقی گردیده و در کنار امام بودن، برای همه علاقه‌مندان به ایشان، یک

ارزش مهم تاریخی به شمار می‌رود، درک دشواری همراهی با امام در آن روزگار، حقیقتاً بسی دشوار است!

در آن روزگار (سال ۱۳۶۵) تردیدی وجود نداشت که آقای منتظری، رهبر آینده جمهوری اسلامی است و لذا هیچ یک از مسئولان نظام، مایل نبودند خود را رو در روی ایشان قرار دهند و در این فضای سیاسی، همراهی با امام و یاری رساندن به ایشان، در راهی که به یک جرّاحی عمیق و گستردگی و سرنوشت‌ساز در جمهوری اسلامی منتهی شد، آسان نبود.

اکنون که به این موضوع می‌اندیشم، با قاطعیت می‌گویم که تنها عنایت و هدایت خاصه‌الهی بود که در آن روزگار، در کنار امام استوار بمانیم و به توصیه‌های مصلحت‌اندیشان، اعتنا نکنیم تا جمهوری اسلامی، از مسیر خود منحرف نشود و خون شهیدان به هدر نزود.

تردیدی ندارم که اگر به مصلحت اندیشی‌ها گوش فرا می‌دادم و مصلحت شخصی ظاهری خود را بر انجام تکلیف الهی ترجیح می‌دادم، امروز جمهوری اسلامی، در کام جریان منحرف مهدی هاشمی فورفته بود. در آن ایام، یکی از سران قوا به آقای هاشمی رفسنجانی فرموده بود: «در صورت موفق شدن این جریان، ما هر دو را بر یک چوبه دار، اعدام خواهند کرد». خداوند متعال را بر این نعمت بزرگ، سپاس می‌گوییم.

### دشواری مضاعف

به هر حال، همراهی با امام حقیقتاً دشوار بود اما آنچه دشواری راه را مضاعف می‌کرد، عدم پیشرفت بازجویی مهدی هاشمی بود.

### موفقیت‌های نسبی

گفتنی است که در پیگیری‌های این جریان، کسانی که در تهیه و توزیع اعلامیه‌های آنها - که به تعبیر امام<sup>۱</sup> «دلیل مستقلی برای انحراف این گروه»<sup>۲</sup> بود - دست داشتند،

۱. ر.ک: ص ۳۲۱ پیوست شماره ۶ و ص ۳۲۹ پیوست شماره ۷.

شناسایی و دستگیر شدند. همچنین، در بازجویی از آقای محمد شوری،<sup>۱</sup> نکات مهمی روشن شده بود. به قسمت‌هایی از اظهارات وی توجه کنید:

\* اسلحه و مهماتی که در منزل پدرم جاسازی شده بود،... بنده با صلاحیت آقای قاسمی و سید مهدی هاشمی، با کمک برادرانم مصطفی، احمد و محمود شوری، مقداری فشنگ در یک حلب مخصوص خیارشور و مقداری اسلحه کلت کمری، حدوداً ۱۰ الی ۱۵ عدد (شاید کمتر یا بیشتر) و امکان دارد دو الی سه عدد نارنجک گاز اشک آور و تمیز آن وجود داشته باشد.

\* تعدادی اسلحه ۳ و مهمات (شاید یک صندوق) تحويل آقای مزاری، از سازمان نصر افغانستان شد.

\* مقداری کلت رُولر و فشنگ کلت‌ها، تحويل افراد سید هادی مدّرسی، از نهضت آزادیبخش بحرین شد.

\* مقداری از این اسلحه‌ها (حدود چند بوزی و کلاش و مقداری کلت) تحويل سید مهدی هاشمی داده شد که فکر می‌کنم در آن زمان، جمشید اینها را تحويل داده است. این مقداری که در خانه قاسمی هم هست، فکر می‌کنم از همین‌ها باشد.

\* یک مورد اسلحه دیگر، در مورد سه کلت (ماکاروف و استار) هست که جریانش را بنده گفتم. این بود کل اسلحه و مهماتی که بنده، توسط جمشید (ابراهیمی)، علی تراکمه پور و شهید احمد رضا زمانی، در اوخر [کار] واحد نهضت‌ها به منزل پدری آورده بودیم.

... در آن جا [یعنی در بیت آقای منتظری] با فردی به نام موسوی، که در دفتر آیة الله العظمی منتظری کار می‌کند و با سعید منتظری رفیق است، صحبت شد. ایشان یک اطلاعیه‌ای به نام جمعی از اساتید را نشان دادند و گفتند در تهران توزیع کنید... بعد، ما [یعنی من و جمشید ابراهیمی] آمدیم تهران و به مقدار ۱۵۰۰ عدد - فکر می‌کنم - از اطلاعیه دانشجویان (تحت عنوان جمعی از دانشجویان) و ۲۰۰ عدد از اعلامیه‌های مجلس (با امضای جمعی از نمایندگان

۱. وی از سوی مهدی هاشمی، مسئول نهضت‌ها در تهران بود.

مجلس) و ۵۰۰ عدد از اعلامیه‌های استاید، در یک روز - که فکر می‌کنم  
چهارشنبه بود - همه کارها را انجام دادیم....

همچنین وی در مصاحبه‌ای، چگونگی تهیه و توزیع برخی اعلامیه‌های یاد شده  
را توضیح داد.

چندی نگذشت که برخی از مخفیگاه‌های اسلحه و مواد منفجره این گروه، کشف  
و ضبط شد؛ ولی مشکل اصلی، یعنی عدم پیشرفت در بازجویی مهدی هاشمی،  
همچنان حل نشده باقی مانده بود.

## شکست معجزه‌آسامی بن بست بازجویی

تقریباً یک ماه از دستگیری مهدی هاشمی گذشت؛ ولی او با اتكا به حمایت‌های آقای منتظری، همچنان از پاسخگویی به پرسش‌های بازجو، طفره می‌رفت و حاضر به روشن کردن نقاط مهم نبود. خاموشی اسرارآمیز وی، بازجو و بازجویان را به تدریج، به بن‌بست کشیده بود. این بن‌بست، اگر شکسته نمی‌شد و به کشف حقیقت نمی‌انجامید، نه تنها برای حیثیت وزارت اطلاعات، زیانبار بود، بلکه سرمایه‌گذاری سنگین امام<sup>ره</sup> روی این موضوع را با خطر مواجه می‌کرد و همهٔ بهایی را که برای یک اصلاح بنیادین، در جریان رهبری آیندهٔ جمهوری اسلامی پرداخت شده بود، در معرض نابودی قرار می‌داد.

خدا می‌داند که نگارندهٔ این سطور، در آن بحران، چه حال و روزی داشت. باری، در این اندیشه بودم که چگونه می‌توان این بن‌بست را شکست که ناگاه، گویا بررقی جهید و به قلب القا شد که شکستن این بن‌بست، کار بازجوها نیست و این اقدام، باید توسط خودم انجام شود. برخی موارد مشابه که در گذشته ناگزیر از گفتگوی مستقیم با متهم شدم به خاطرم آمد!<sup>۱</sup> اما این بار، کار، بسیار دشوارتر بود؛ زیرا هیچ یک از آنها به پیچیدگی مهدی هاشمی نبودند. می‌دانستم که رو به رو شدن با فرد باتجربه و پیچیده‌ای مانند او، و آماده ساختن وی برای بازگو کردن

---

۱. ر.ک: خاطره‌ها، ج ۱، ص ۲۰۲ و ۲۴۵.

حقایق، نیازمند توان روحی فوق العاده‌ای است؛ ولی احساسم این بود که چنین توانی را خداوند، عنایت می‌فرماید. با این وصف تصمیم‌گیری در این باره آسان نبود.

### تفائل به قرآن

برای پایان دادن به هر گونه شک و تردید، به قرآن، تفائل زدم. پاسخ، این آیه بود:

﴿وَالَّذِينَ ءامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

قطعاً گناهان کسانی که ایمان آورند و کارهای شایسته انجام دادند، می‌پوشانیم [و می‌بخشیم] و آنان را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، پاداش می‌دهیم).

با ملاحظه جمله: «لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» از آیه مذکور، ذهنم متوجه آیه دیگری از سوره فتح شد که خداوند متعال، خطاب به پیامبر خود می‌فرماید:

﴿إِنَّا فَنَحْنَا لَكَ فَتَحْمًا مُّبِينًا \* لَيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكِ وَمَا تَأْخَرَ وَيُتِمَّ بِعْمَلَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا﴾.<sup>۲</sup>

ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم، تا گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند ببخشد [و حقانیت تو را ثابت نماید] و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست، رهنمونت گردد).

بدین سان، امیدوار شدم که با عنایت حضرت حق، گفتگو با مهدی هاشمی، ثمر بخش خواهد بود. و تصمیم گرفتم شخصاً برای شکستن این بن‌بست، اقدام کنم. این موضوع را با دست اندکاران پرونده متهم در میان گذاشتیم؛ اما برخی از آنان موافق با این کار نبودند و آن را به مصلحت نمی‌دانستند؛ چرا که باور نمی‌کردند که گفتگوی من با متهم، بن‌بست بازجویی را بشکند و حتی بیم آن داشتند که بر مشکل بیفزاید.

۱. سوره عنکبوت: آیه ۷.

۲. سوره فتح: آیه ۱-۲.

### ملاحظه مصاحبه متهم

یک روز، به منظور گفتگو با متهم، به بازداشتگاه رفتم. به من گزارش دادند که مهدی هاشمی در خصوص اتهامات خود، مصاحبه‌ای انجام داده و برخی از بازجویان، اظهار امیدواری می‌کردند که ممکن است پس از چند بار تکرار این نوع مصاحبه‌ها، مطلب در خور توجهی برای ارائه به مردم، به دست آید. بخشی از نوار مصاحبه مهدی هاشمی را ملاحظه کردم. دیدم که وی با این تصور که مطالب او منتشر خواهد شد، با زیرکی، نکات انحرافی خطرناکی را مطرح نموده و تلاش کرده که به هواداران خود، خط بُرخورد، القانماید.

باری، نماز مغرب و عشارابه جماعت، در بازداشتگاه خواندیم و پس از آن، آماده گفتگو با مهدی هاشمی شدم.

### گفتگو با مهدی هاشمی

او را به یکی از اتاق‌های بازداشتگاه آوردند. پیش از آن که با وی وارد گفتگو شوم، به حقیقت قرآن و ارواح طبیه معمصومان، متولّ شدم. از خدا خواستم که کلامم را نافذ و کارا سازد. بی تردید، اگر خداوند متعال یاری نمی‌کرد، کاری از من ساخته نبود. فضایی روحاًی بر محیط، حاکم شد و با این پرسش، سر گفتگو را با مهدی هاشمی باز کردم:

پرسیدم: تو از خدا نمی‌ترسی؟

پاسخ داد: چرا.

گفتم: می‌ترسی؟

گفت: بله.

گفتم: خدا می‌داند که تو چه کارهای و چه کرده‌ای. خودت هم می‌دانی. چرا نمی‌گویی؟

پاسخ داد: گفته‌ام. بعضی جزئیات هست که شاید نگفته باشم.

گفتم: همه مسائل را گفته‌ای؟

گفت: نه.

گفتم: خب، بگو!

گفت: خیلی خوب، خواهم گفت.

آری، خداوند متعال در همین کلمات ساده، اثری نهاد که به اصطلاح، «متهم بُریید».

در ادامه گفتگو، قدری مهدی هاشمی را نصحیت کردم و او را از رسوایی و کیفر آخرت و زندگی پس از مرگ، بیم دادم و یادآوری کردم که «رسوایی و کیفر دنیا، اگرچه سخت و طاقت فرساست، آسان‌تر از عقوبت عقبی است» و بدین سان، وی را به صداقت و پاک شدن در این دنیا دعوت کردم تا در واژه‌های نجات، در چشم‌انداز او قرار گیرد.

به او گفتم: «تصوّر کن که بازجویی تو، خداست و اسلام از تو بازجویی می‌کند. تو هنوز حقایقی که در بازجویی‌های سواوک، اعتراف کرده‌ای را برای مانگفته‌ای، در صورتی که در نظام اسلامی، صادقانه‌تر باید بخورد کنی...».

گفتگوهای من با مهدی هاشمی، حدود نیم ساعت طول کشید. پس از جدا شدن از وی، به بازجویان گفتم: «بروید و از او بازجویی کنید».

### آغاز بازجویی جدی از مهدی هاشمی

در واقع، پس از این گفتگو بود که بازجویی جدی از مهدی هاشمی آغاز شد. همکاری وی با بازجویان، قابل توجه بود. برخی از قتل‌های قبل از پیروزی انقلاب را پذیرفت و بدین ترتیب، امید به روشن شدن تدریجی اتهامات وی، افزایش یافت.

### حادثه‌ای تأمل آفرین

چند روز از این ماجرا گذشت. بر پایه گزارشی که به من داده شد، روزی مهدی هاشمی از بازجوی خود درخواست کاغذ و قلم کرد و نامه‌ای خطاب به این جانب نوشت. گویا در این نامه، سوگند یاد کرده بود که همه مطالب خود را بازگو کرده و

دیگر چیزی برای گفتن ندارد. نامه را به بازجو داد که به من برساند. پس از گرفتن نامه توسط بازجو، ناگهان مهدی هاشمی، سراسیمه از بازجو خواست که نامه را به او پس بدهد! بازجو، نامه را به او پس داد. هاشمی، نامه خود را گرفت و بلافاصله آن را پاره کرد و همچون کسی که از دردی کُشنده رنج می‌بَرَد، و عقده‌ای او را آزار می‌دهد، شروع به اشک ریختن کرد و پس از اندکی گریستان گفت: «به دروغ نوشتم که چیزی برای گفتن ندارم. کاغذ بدھید تا آنچه دارم، بنویسم»!

پس از این حادثه تأمل برانگیز، که حاکی از تأثیر نسبی گفتگوهای این جانب بود، بسیاری از ابهامات پرونده مهدی هاشمی، روشن شد و او پذیرفت که در دو مصاحبه شرکت کند: یکی مفصل، مشروط به این که تنها به حضرت امام ره، آفای منتظری و حداکثر، سران سه قوه ارائه شود و دیگری کوتاه، برای ارائه به مردم، از طریق رسانه‌ها.

گفتنی است که مصاحبه کوتاه، مطلب مهمی در بر نداشت و وی تلاش کرده بود که در این مصاحبه، کارهای خلاف گذشته خود را توجیه کند؛ اما در مصاحبه بلند، تا حدّی مطالب مهم و شنیدنی وجود داشت.

نوار مصاحبه اختصاصی مهدی هاشمی را، در جلسه سران قوا ارائه کردم. آنان که انجام چنین مصاحبه‌ای را پیش‌بینی نمی‌کردند، از مشاهده نوار ویدیویی آن، سخت شگفت زده شدند.

#### ارائه نوار مصاحبه مهدی هاشمی به امام ره

بنا داشتم که پس از ارائه نوار مصاحبه مهدی هاشمی به سران قوا، آن را توسط حاج احمد آقا، به امام ره برسانم؛ اما حاج احمد آقا، اتفاقاً در آن جلسه حضور نداشت. چند روز بعد، خدمت حضرت امام رسیدم و ضمن ارائه گزارش کوتاهی از اقدامات انجام شده، نوار یاد شده را تقدیم ایشان کردم. نکته قابل توجه، این که امام، هنگام تقدیم نوار مصاحبه مهدی هاشمی به ایشان، فرمود: «اگر این نوار را هم برای آقای منتظری بگذارید، باز هم قبول نخواهد کرد و خواهد گفت که این اعترافات را در اثر فشار و شکنجه از او گرفته‌اید!» به امام عرض کردم: «تا امروز، حتی یک ضربه شلاق هم به او زده نشده است».

#### فراست امام ره

شنیدم امام ره دو یا سه بار، نوار یاد شده را ملاحظه کرده بود. نکته مهم و جالب توجه، اظهار نظر ایشان درباره قسمت پایانی مصاحبه مهدی هاشمی است. گفتنی است که

وی در پایان مصاحبه، اظهار ندامت و پشیمانی کرده و با گریه، درخواست عفو و بخشش کرده بود؛ ولی امام پس از ملاحظهٔ این قسمت، فرموده بود: «فریب نخورید. او دروغ می‌گوید. حرکات او، واقعیت ندارد».

هیچ یک از کسانی که سختان مهدی هاشمی را از نوار شنیده بودند، چنین برداشتی نداشتند؛ ولی امام، با فراست دریافت که وی دروغ می‌گوید و مسائل دیگری دارد که بدین وسیله می‌خواهد تیم بازجویی و مسئولان را فریب دهد تا بازجویی وی را پایان یافته تلقی کنند!

### تهیهٔ مصاحبه‌ای دیگر

همان طور که پیش از این اشاره کردم، با مهدی هاشمی دو گونه مصاحبه ترتیب داده شده بود: یکی برای عموم مردم و دیگری مخصوص امام ره و تنی چند از مسئولان. مشکل، اینجا بود که در مصاحبه عمومی وی، مطلب مهم و قابل ارائه‌ای وجود نداشت و مصاحبه خصوصی او هم ایرادهایی داشت، از جمله این که آقای منتظری را زیر سؤال می‌برد. برای حل این مشکل، تصمیم گرفتم شخصاً مصاحبه‌ای را با او ترتیب دهم، شاید بتوانم مصاحبه‌ای در خور ارائه به مردم، تهیه کنم. مصاحبه دیگری با وی انجام شد و نوار آن را برای اظهار نظر، خدمت امام، ارسال کردم؛ اما از طریق دفتر ایشان مطلع شدم که نظر امام، این است که مصاحبه اختصاصی مهدی هاشمی، از طریق رسانه‌های گروهی منتشر شود.

### دستور امام ره منی بر پخش مصاحبه اختصاصی مهدی هاشمی

انتشار مصاحبه اختصاصی مهدی هاشمی، برای حیثیت و اعتبار آقای منتظری، خط‌ناک بود؛ از این رو، سران قوا، با این اقدام، مخالف بودند. این جانب نیز موافق این اقدام نبودم و لذا نظر خود را از طریق دفتر امام ره به ایشان منتقل کردم؛ اما از دفتر امام به من ابلاغ شد که: «نظر امام، این است که آنچه در این مصاحبه در رابطه با آقای منتظری است، باید پخش شود تا مردم در جریان مسائل باشند».

### تبیین ماجرا برای نمایندگان مجلس شورای اسلامی

پیش از انتشار مصاحبه اختصاصی مهدی هاشمی، برای توجیه نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی، در جلسه موسوم به «جلسه حزب الله مجلس» شرکت کرد؛ لیکن پیش از رفتن به مجلس، از دفتر امام ره خواستم که موضوع را با ایشان مطرح کنم و از ایشان بپرسند که آیا مجاز هستم موضوع را برای نمایندگان، تشریح کنم؟ همچنین برای اطمینان بیشتر قلبی خود، سؤال کردم که نظر قطعی امام، درباره انتشار مصاحبه مهدی هاشمی چیست؟ پاسخ این بود: «حضرت امام، مخالفتی با بیان مطالب برای مجلس ندارد و مصاحبه مهدی هاشمی هم حتماً باید پخش شود». بدین ترتیب، در «جلسه حزب الله مجلس» شرکت کردم و گفتني‌ها را گفتم.

### عدم موفقیت آقای منتظری در ممانعت از پخش مصاحبه مهدی هاشمی

از روزی که نوار مصاحبه مهدی هاشمی را به حضرت امام ره دادم، تا شیئی که نوار از سیماهی جمهوری اسلامی پخش شد، حدوداً دو هفته طول کشید. در تمام این مدت، تلاش می‌کردیم تا جز عده‌ای معده، کسی از موضوع نوار و مصاحبه انجام شده، آگاه نگردد؛ زیرا اطلاع آقای منتظری و هواداران جریان مهدی هاشمی از این نوار، می‌توانست به جنجال دیگری متنه شود. تلاش این گروه، برای جلوگیری از پخش مصاحبه و آگاهی مردم، حتی اگر از گوشاهی از جنایات مخفوف مهدی هاشمی و هواداران او پرده‌برداری شود، حتمی بود. با این همه به رغم تلاش‌های انجام شده، یک روز قبل از پخش این مصاحبه از سیماهی جمهوری اسلامی، آقای منتظری از ماجرا مطلع شد و توسط یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی - که از هواداران مهدی هاشمی بود - و یک یا دو نفر دیگر، پیغامی بدین مضمون، برای آقای هاشمی رفسنجانی ارسال کرد که: «اگر این مصاحبه پخش شود، من موضعگیری خواهم کرد و علیه وزارت اطلاعات، سخنرانی می‌کنم و اعلامیه خواهم داد. اگر شما [آقای رفسنجانی] بخواهید، می‌توانید جلو این اقدام را بگیرید».

آقای هاشمی، صبح ۱۸/۹/۱۴۰۵ این پیام را دریافت کرد و عصر آن روز، برای

ملاقات با آقای منتظری به سمت قم حرکت نمود.

آقای هاشمی رفسنجانی بعد از این ملاقات گفت: «با ایشان مشغول صحبت درباره مصاحبه مهدی هاشمی و نظر حضرت امام در مورد پخش آن بودم که متوجه شدم از تلویزیون، اعلام شد که امشب مصاحبه مهدی هاشمی پخش می‌شود. با شنیدن این موضوع، به همراهان خود گفتم آماده بازگشت شوند و از آقای منتظری، خدا حافظی کردم».

### متن اولین مصاحبه مهدی هاشمی

متن مصاحبه مهدی هاشمی که در تاریخ ۱۳۶۵/۹/۱۸ از سیماه جمهوری اسلامی منتشر شد بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و درود به محضر مبارک حضرت بقیة الله الأعظم، امام زمان - ارواحنا له الفداء - و نایب بر حقش، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی - مد ظله العالی - و قائم مقام معظم رهبری، فقیه عالی‌قدر، حضرت آیة الله العظمی منتظری و به امید پیروزی هر چه سریع‌تر رزمندگان کفرستیز اسلام و فتح کربلا.

این جانب، سید مهدی هاشمی، فرزند مرحوم سید محمد، مصاحبه خود را به شرح ذیل، آغاز می‌کند.

انگیزه من از این مصاحبه، که به پیشنهاد و رضایت خودم انجام می‌گیرد، اولاً، روشن کردن اذهان نسبت به عملکردهای خلاف خودم و همکرانم و ثانیاً، برده برداشتن از یک سیر تصاعدی لغزش‌ها، اشتباهات و انحرافاتی است که متأسفانه، بعد از انقلاب تا لحظه بازداشت، در وجود من بوده است و به خاطر همان تسلط هوای نفس و نپرداختن به تهذیب نفس، دوری از خط امام، این اشتباهات در من رشد کرد.

مادامی که در بازداشت به سر می‌برم، در اثر برخوردهای سازنده و آموزنده و اسلامی برادران بازجو و همچنین تفکر و مطالعه و بازنگری خودم، به اعمال و

رفتار و اندیشه‌ها و افکار گذشته‌ام و مجموعه‌ای از اشتباهات و انحرافات و لغزش‌هایی که در من بوده پی بردم و در این لحظه، اعتراف می‌کنم که خودم را مصدق بارز آن جملهٔ حضرت امام، که در جواب جناب آقای ری‌شهری فرمودند یافتم. امام فرمودند: «منحرف و توطئه‌گر».

قبل از بازداشت، طبعاً به خاطر آن جو عمل‌زدگی و غرق شدن در آن جو، من فرصت مطالعه و تفکر را پیدا نمی‌کردم و نمی‌توانستم در خودم و در اعمال و رفتارم بازنگری کنم. شاید اگر فرصت پیدا می‌کردم، اصلاح می‌شدم. اما امروز، در این لحظات تنبه‌خیز زندان و بازداشت، من در خودم مطالعه کردم و در اثر بازنگری و تعمق و مطالعه در خودم، به مجموعهٔ وسیعی از این اشتباهات، واقع شدم و متأسفانه این اشتباهات، نه فقط در من بوده، بلکه همفکران و همکاران من هم به این ورطهٔ خطرناک، کشیده شدند و در حقیقت، من آنها را به این ورطهٔ خطرناک کشیدم. خوشبختانه در این لحظات خوب زندان و لحظات تنبه‌خیز بازداشت - که یک فرصت طلایی و ارزش‌های است که خداوند، نصیب من کرده و من بسیار خوشحالم - و من در این لحظات، به نفسم بازنگری کردم و برای اصلاح نفسم - که یکی از وظایف بسیار مهم اسلامی است - اشتباهات و انحرافم را ریشه‌یابی کردم که هم اکنون، با یک ارزیابی و تحلیل ریشه‌ای، این اشتباهات و انحرافاتم را بازگو می‌کنم، به امید این که درسی باشد برای دیگران و عبرتی باشد برای سایرین. و قبل از این که مصاحبه را آغاز کنم، از محضر مبارک حضرت امام امت - مذکوله العالی - و فقیه عالی قدر و مسئولین محترم کشور و امت حزب الله، درخواست جدی عفو و اغماض و گذشت را دارم.

مصطفیٰ من، کلاً به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش اول، مربوط به قبل از پیروزی انقلاب و بخش دوم، مربوط به پس از پیروزی انقلاب.

قبل از انقلاب، چون فعالیت‌های سیاسی من، دقیقاً از اواسط دههٔ چهل شروع شد و عمده‌تاً به دلیل کم‌تجربگی و ناپاختگی و شتاب‌زدگی در برداشت‌هایی از اسلام و مكتب و قرآن و این که خط امام در آن زمان تبیین نشده بود، رگه‌های التقاط و روشنفکری اسلامی در من رسوخ کرد و در ادامه به جایی رسید که حتی لباس نزیه و مقدس روحانیت را از تنم بیرون کردم. از طرف دیگر، از دوران

خدمت سربازی، بنا به دلایلی، روح تقوا و معنویت در من کاهش پیدا کرد و این کاهش معنویت، در آن جو مبارزات آن زمان - که یک جو عمل زدگی برای من بود و مرا وارد یک جو افراطی عمل زدگی کرد - موجب شد همین که خواستم برای زندگی ام خط مشی ای را انتخاب کنم، به یک سلسله اشتباهات و لغزش‌هایی دچار شدم که این لغزش‌ها، در استمرار، منتهی به انحراف شد.

بارزترین خطاهای اشتباهات من در آن زمان، دو چیز است که من با صداقت عرض می‌کنم: محور اول، نرمش و رابطه با ساواک است که در اثر آن ناپختگی‌ها و غلبه نفسانیات و برداشت‌های ناپاخته از اسلام، من بعضی ضرورت‌های مقطعي و زمانی را، مجوزی و توجیهی دانستم برای این که بتوانم با ساواک، نرمش کنم و این نرمش، یک لغزش کوچک بود که تدریجاً به تماس با یکی از عوامل محلی ساواک، منتهی شد.

به دنبال آن، رشد در این اشتباهات، بدان جا رسید که من با یکی از بازپرس‌های ساواک، نشستم و صحبت کردم و این روند رو به رشد لغزش و اشتباه، به جایی رسید که وقتی من دستگیر شدم، در زندان، رسماً به ساواک نامه نوشتم و با آنها اعلام همکاری کردم و این، اوج یک لغزش بود که می‌توانم بگویم یک اشتباه بزرگ و یک انحراف است و از بارزترین انحرافات و اشتباهات من، در قبیل از پیروزی انقلاب است.

محور دوم، محور قتل‌هاست؛ یعنی یکی از بارزترین اشتباهات من در دوران قبل از انقلاب، محور قتل‌هاست. در محور قتل‌ها باید عرض کنم که دو فقره قتل صورت گرفت، در رابطه با مبارزه با منکرات و فحشای یک زن و یک مرد و یک فقره هم در مورد قتل مرحوم آقای شمس‌آبادی بوده. در محور قتل آقای شمس‌آبادی هم، من در اثر همان برداشت‌های عجولانه‌ای که از اسلام داشتم، اینها را مُجوز قتل یک عالم دینی دانستم و این قتل را مُجاز دانستم، که من حس می‌کنم که یک اشتباه بسیار بزرگی بوده که در آن زمان برداشت من از مبانی اسلامی، نسبت به یک عالم دینی صورت گرفته است.

نکته‌ای که در گشودن واقعیت این مسئله (قتل مرحوم شمس‌آبادی) مؤثر است، این است که بعد از انجام قتل، مأمورین انتظامی، مثل ژاندارمری و ارتش، وارد

عمل شدند و یک تعدادی از مردم آن منطقه را دستگیر کردند و تا آن لحظه هم ساواک، به طور رسمی دخالتی در ماجرا نداشت. موقعی که از زندان آزاد شدم و رفتم برای بچه‌ها اقدامی بکنم و به دنبال همان رابطه‌ای که با ساواک، قبل از دستگیری داشتم، آن شیطان و آن نفسانیات بر من غلبه کرد و من مکاتبه کردم و از ساواک، درخواست همکاری کردم. از آن لحظه، ساواک به طور رسمی وارد مسئله شد و این هم یک نکته‌ای است که در رابطه با قتل شمس آبادی، روشن بشود که دخالت ساواک، از چه لحظه و از چه مقطعی، دقیقاً آغاز شد.

نکته دیگری که مهم است و باید دقت بکنیم، این است که در ایامی که من دستگیر و زندانی شدم - همان طور که عرض کردم - و برای ساواک، به آن انگیزه نامه نوشتیم و ساواک هم به هر دلیل، ترتیب اثر نداد، بعد از محکومیت من، و با نوشتن یک سلسله نامه‌های زیادی، به شخصیت‌های علمی، اجتماعی، سیاسی در داخل و خارج، مسئله قتل مرحوم شمس آبادی [را] در آن نامه‌ها به عنوان یک قتل مرموز و اسرارآمیز قلمداد کردم و انگیزه‌ام نیز روشن بود. آن زمان، هم می‌خواستم خودم را از مهلکه نجات بدhem و هم این که می‌خواستم در آن شرایط، برای رژیم و ساواک، یک نوع محبوبیتی در افکار عمومی به وجود بیاورم. این که یک مدتی، این قتل، به حالت اسرارآمیز و مرموز معرفی می‌شد، به این انگیزه بود؛ متنها من در آن مقطع، بر این شدم که با مکاتباتم و نامه‌هایی که می‌نویسم، این واقعیت را این طوری قلمداد کنم که هم رژیم را محکوم کرده باشم و هم اینها را از این مهلکه رها کنم. نکته‌ای که باید در این جا عرض کنم، افرادی هستند که مرتکب این حادثه شدند، برادران جعفرزاده، شفیع زاده و ابراهیمی بودند.

قبل از پیروزی انقلاب، بارزترین خطا واشتباه و لغزش من، در این دو محور بود که مربوط به همان عواملی بود که عرض کردم؛ اما پس از پیروزی انقلاب. پس از پیروزی انقلاب، با این که در ایام زندان، تنبه‌ی برای من حاصل شده بود، ولی آن ذهنیت‌ها و اندیشه‌هایی که در وجود من ریشه دوانده بود، همچنان وجود داشت، و همین که از زندان آزاد شدیم، در سال‌های نخست پیروزی انقلاب، بر اساس همان تندروی و افراط و همان برداشت‌های نسنجدید که در وجود من

ریشه داشت، در منطقه لنجان سفلی، وقتی که مسئله سپاه و کمیته مطرح شد - که طبعاً یک تضاد و رقابتی بین این دو نهاد انقلابی بود [و] به وجود آمد - من با الهام از همان روح تندروی و افراط - که متأسفانه هم قبل و هم بعد از انقلاب در من بوده - در آن لحظه و در آن مقطع، از جمله حمایت کنندگان جذی سپاه در منطقه بوده و روی این مسئله هم سخنرانی زیاد و هم حمایت زیادی می‌کردم، و دیگران نیز بودند؛ متنهای حمایت از طریق من، خیلی کارساز بود که ماهیت این رقابت‌ها اوج گرفت و بعداً، متأسفانه تبدیل به زد و خورد در بین این دو ارگان شد و تلافتی را نیز به بار آورد، که باز من این نکته را، یک نقطه عطفی می‌دانم در رابطه با پیوندی که بین اندیشه‌ها و افکار تند افراطی و انحرافی، از قبل از انقلاب و بعد از انقلاب، در من وجود داشته است. طبیعتاً در سال‌های اول انقلاب، یک شور و احساسات عجیبی در جامعه حاکم بود و آن قدر شور و احساسات، زیاد بود که تندروی‌ها و انحرافات من، در آن امواج خیلی تند انقلاب، محو شده بود و معلوم نبود. از آن طرف، یکسره مشغول کار اجرایی بودم و شباهه روز، تلاش می‌کدم. از این نقطه، باز اشتباهات من ظهور کرد، وقتی که قانونمندی خواست که بر این انقلاب حاکم بشود و با هر گونه برقراری نظم، مدیریت و قانونمندی مخالفت می‌کرم و لذا به این نظم‌ها و مدیریت‌ها هم معتقد نشدم و نوعی خودمحوری و گستاخی در اعمالم ظهور کرد. من حتی فراموش نمی‌کنم، آن زمان که عضو شورای فرماندهی سپاه در سال‌های اول انقلاب بودم، گاهی برخلاف نظر شورا و برخلاف نظر فرماندهی، به تشخیص خودم، تصمیم‌گیری می‌کدم که البته، نتایج خیلی تلخی هم داشت که آن نتایج تلخ را خودم احساس کرم؛ اما یک غریزه‌ای بود در وجود من، به خاطر همان خودمحوری‌ها و گستاخی‌هایی که مربوط به تندروی‌های من بود. در ارتباط با این عوامل و علل فکری و بینشی و برداشتی که در وجود من بود، در تداوم سیر تاریخی عملکردم از روزهای اول انقلاب به این طرف، محورهای مشخصی را سراغ دارم، که یکی یکی خدمتستان عرض می‌کنم.

نکته سوم، خارج کردن مقادیر زیادی اسلحه و مهمات، مواد منفجره و اسناد از سپاه بود. وقتی که واحد نهضت‌ها از سپاه، جدا شد (که در حقیقت، جدایی

«نهضت‌ها» از سپاه، مصوبه مجلس بود) از آن جایی که به خط فکری و عملی خودم، بیش از حد، اعتماد می‌کردم و نوعی مطلق‌گرایی را در خودم حاکم کرده بودم، وسوسه‌های خطی و گروهی، بر من عارض شد و در ارتباط با همان ریشه‌های قبلی، یعنی ضعف معنویت، غلبه نفسانیات و دوری از خط امام و نپرداختن به تهذیب نفس، این وسوسه‌ها در آن مقطع در من قوت گرفت؛ وسوسه‌گروهی، وسوسه خطی، به حدی رساند که من به قانون و مقررات، بی‌اعتماد شدم. فکر می‌کردم خودم، بزرگ کردم و به قانون و مقررات، کلاً خلاصه شده. خودم را مطلق کردم، به قانون و مقررات، با این که من قدرت داشتم برای جلوگیری، اما متأسفانه درین از همان روح بی‌اعتمادی به قانون و مقررات و عوامل قبلی، وقتی که تعداد زیادی از اسلحه، مهمات، مواد منفجره و اسناد سپاه را، از سپاه، برادران خارج کردند، به این کار، به سادگی تن در دادم.

در ادامه این روند انحرافی بود که یک سلسله کارهای خلاف قانونی، توسط دولستان ما انجام می‌گرفت، مثل جعلیات. بعد از انحلال، باید ما تحويل می‌دادیم به مقامات ذی صلاح؛ ولی باز همان روحیه، ما را به جایی رساند که این جعلیات را نگهداریم در یک خانه‌ای، که آن خانه هم باید تحويل مقامات می‌شد؛ ولی باز به خاطر همان روح گرایش به خلاف قانون، ما حفظ کردیم، هم جعلیات و هم خانه را، و کار را ادامه می‌دادیم. و اینها همه‌اش، مُلهم از همان اشتباه کاری‌ها و خطاكاري‌ها و تفکرات انحرافی است که در من، قبل از انقلاب بود و بعد از انقلاب هم، همچنان رشد کرد.

محور دیگری که باز، قابل توجه است و باید به آن دقت کنیم، محور افشاگری‌هاست. تحت عنوان انتقاد، افشاگری‌ها شروع شد. این افشاگری‌ها، عناوین مختلفی داشت. گاهی [به] عنوان «حوزه علمیه» بود، [گاهی به نام] «حزب الله شاهد» بود، اعلامیه‌ای بود علیه وزارت خارجه که با تأیید ما پخش شد. این مجموعه اوراقی که هم جنبه انتقادی و هم جنبه افشاگری داشت، بر محور آن تحلیل و آن بینش که در ذهن ما بود [و] رسوخ پیدا کرده بود، انجام

گرفت و به دنبال پخش این اعلامیه‌ها بود که ما حس کردیم در کشور، یک طیفی از نیروها، این فکر ما را پذیرفتند؛ این فکری که شاخصه‌هایش معلوم است: یکی بدینی به ملت بود، یکی تندی و افراط در فکر و عمل بود و یکی هم، در کشمکش و دخالت کردن، این چند تا شاخصه، در فکر آن زمان ما وجود داشت و ما فکر می‌کردیم در اثر این افشاگری‌ها، دارد این فکر بین مردم گسترش پیدا می‌کند و رواج پیدا می‌کند و غافل از این که دو انحراف بزرگ، در این کار نهفته بود و ما امروز این انحرافات را می‌فهمیم.

انحراف اول، این بود که ما با این کارمان، بین مسئولین، تفرقه ایجاد می‌کردیم که باید خدا ما را ببخشد و دیگر این که ما مردم را نسبت به مسئولین، بدین می‌کردیم و نمی‌فهمیدیم که با پخش یک سلسله مسائلی که در خور صلاحیت مردم نیست، تحت عنوان انتقاد و افشاگری، این توهدهای امت حزب الله را - که باید خوبیین باشند به نظام و انقلاب و اسلام - اینها را به مسئولین، بدین می‌کردیم. این انحرافاتی بود که در ما نهفته بود، اما به خاطر جو عمل‌زدگی و در خود فرورفتن و عوامل دیگر، مانمی‌فهمیدیم.

دیگر این که، مانمی‌فهمیدیم که یک جریان جدای از دولت و جدای از نظام، به هر عنوانی اگر در کشور جمهوری اسلامی پا بگیرد، رشد بکند، به کجا متنهای می‌شود. واقعاً فکر نمی‌کردیم. این خطرات و این انحرافات، در عمق این عمل ما وجود داشت؛ ولی بدینکه آن حالت در خود فرورفتن، خودبزرگ بینی، آن غلبه نفسانیات، دوری از محور خط امام، آن برداشت‌های غلط، مجموعاً ما را به یک حصار ذهنی رسانده بود که نمی‌توانستیم معایب کار را بفهمیم و الان خوشحالم که می‌فهمیم عیب و انحراف ما در کجاست.

در تداوم و استمرار همان اشتباهات و لغزش‌ها - که تدریجیاً به انحراف، متنهای می‌شد - می‌توانیم یک محور دیگری را نام ببریم به نام محور مدارس علمی. همان بینش‌ها و دیدگاه‌هایی که در محور قبلی به آن اشاره کردم، به اضافه چند تا عامل دیگر، در ما این احساس را ایجاد کرد که ما را در مسئله مدارس، فعال کرد. اصولاً با مشی جامعه مدرّسین، مخالف بودیم؛ یعنی ما با مواضع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی اینها مخالف بودیم. منها ارادتی که به اینها داشتیم، اما با

مشی اینها مخالف بودیم و نقایصی، که من زمانی یک موضع‌گیری تند افراط‌گرایی بر اینها کردم. شورای مدیریت، طبعاً قسمتی از جامعه مدرّسین است و ما سیستم اداره و مدیریت این شورا را برای حوزه نمی‌پذیرفتیم. در رابطه با جامعه مدرّسین، این نکته را باید عرض بکنم که ما در عین حالی که با مواضعشان، تقریباً مخالف بودیم، آن زمانی که حس کردیم از طرف جامعه مدرّسین، یک حرکتی برای قبضه کردن تسلط [بر مدارس حوزوی] شروع شده، بیشتر مواضعمان، حادتر شد و نمی‌توانستیم این سیستم را بپذیریم. همزمان با این تصور و تحلیل ما، فقیه عالی قدر هم اعلام کردند مدارس جدید را، و این مدارس رسماً وارد صحنه شد و ما حس کردیم که از طریق این مدارس می‌توانیم آن افکار و اندیشه‌هایمان را، به نحو احسن، در کشور، عملی بکنیم و لذا من خودم را نزدیک کردم به این جریان مدارس.

در این جمله عرض کنم که مدارس، ذاتاً یک جای مقدسی بود که فقیه عالی قدر اعلام کردند؛ منتهایا من که آن همه آلودگی فکری و عملی داشتم و من با آن تفکرات اشتباه خودم، نمی‌بایست به آن نزدیک می‌شدم؛ ولی در آن جو عمل‌زدگی، نزدیک شدم به مسئله مدارس. بعضی از مسئولین این مدارس را، خود من پیشنهاد می‌دادم، مثل آقای کیمیایی که به پیشنهاد من، مسئول مدرسه شد. بعضی مسئولیت‌های مدارس را، به همفکر خودم می‌دادم و برای این که آن افکار خودمان را بر کشور، جامه عمل بپوشانم، احساس کردیم که باید شورایی تشکیل شود برای مدیریت و برنامه‌ریزی این مدارس، و لذا من از جناب آقای کیمیایی و آقای صلواتی و همچنین آقایان محمودی و صفوی و جناب آقای شکوری دعوت کردم. با خودم می‌نشستیم، هر دو سه هفته یک بار، و مسائل مدارس را مطرح می‌کردیم. کتابخانه سیاسی، قبلاً در دفتر تبلیغات بود و بعداً اختلافی بروز کرد بین آقای محمودی و دفتر تبلیغات و بعد از این که ما دیدیم این اختلاف، به جایی نمی‌رسد و آقای محمودی هم همفکر ما بود و خمناً جلبش کردیم به جلسات خودمان و در آن جلسات، او هم شرکت می‌کرد.

بنا بر این در این جلسات، ما حس می‌کردیم باید مدیریت مدارس و کتابخانه سیاسی را در حوزه، با نظر آیة الله منتظری، ما هدایت بکنیم. البته این نزدیکی

هم به این جریان، باعث آفات و عوارض و بدبختی‌هایی شد، که من ناچارم عرض بکنم. اوّلی‌اش این است که آن افکار تند و انحرافی ما، به دوستانمان منتقل شد، به مدارس منتقل شد، به مریان مدارس منتقل شد. ما نمی‌فهمیدیم؛ اما این یک امر طبیعی بود که وقتی دیدگاه‌های ما و افکار ما، در شورای مدیریت مدارس باشد، در آموزش و در مدیریت، رخنه می‌کند و این افکار، منتقل به بچه‌ها می‌شود. این یک انحراف اصولی بود. انحراف دوم، این بود که در اثر همان سیستم فکری و بینشی که ما داشتیم - که غلط بود - روح سیاستگری، بر روح معنویت و اخلاق اسلامی، متأسفانه غلبه کرد و ما در چند مورد، شاهد بودیم که در بعضی از طلبه‌ها عوارضی پیدا شد که این عوارض، گویای یک نوع انحراف بود. طلبه‌ای برای اثبات یک موضوعگیری حق، چاقوکشی می‌کند و این، با هیچ منطقی سازگار نیست که یک طبله روحانی، برای اثبات حقانیت موضع خود، چاقوکشی کند. یا یک طبله دیگری، به فکر این بیفتند که چند نفر را پیدا کند تا دسته یا گروهی تأسیس کند برای ترور کله گنده‌ها، که این امر، دقیقاً معلول انتقال این دیدگاه‌های انحرافی و این سیستم فکری مدارس بوده است. ما آرمانمان این بود که این سیستم، آلترناتیو شورای مدیریت بشود. البته ما به خاطر این که این افکار و نیات خودمان را جامه عمل پیوشانیم، کلیه طرح‌ها و پیشنهاداتی را که به ذهنمان می‌رسید در این شورا، به آخوند در دفتر فقهی عالی قدر، منتقل می‌کردیم و ایشان هم به خود آقا منتقل می‌کردند و یک جمع فعالی را از انداده بودیم.

خطراتی را که امروز اعتراف می‌کنم، یک خطرات جدی بوده و آن زمان، به دلایلی این خطرات را نمی‌فهمیدیم و حس نمی‌کردیم. یکی، پیدایش جو ناسالم رقابت در حوزه است. حوزه‌ای که مهد اسلام و مرکز فقه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است، در اثر رشد این جریان، دچار یک رقابت و کشمکش ناسالمی می‌شد و این، برای حوزه، زیستن نبود و نیست و ما امروز می‌فهمیم. از آن طرف، یک جریان انحرافی در روحانیت اسلام رشد بکند، این، گناه کوچکی نیست. ما نمی‌فهمیدیم که در روحانیت شامخ اسلامی - که منبع همه خیرات و برکات است در انقلاب ما - یک جریان انحرافی و غلط، رشد بکند و

متأسفانه در همان جَوَ عمل‌زدگی، ما دچار این غفلت‌ها بودیم و امروز احساس می‌کنم که این اشتباهات و لغزش‌ها، در آینده این حرکت وجود داشت. در تداوم همان روند فکری بینش‌های خودم، که به غرور و تعصب، خودمحوری، گستاخی، بزرگ‌بینی و کج‌اندیشی منتهی شده بود، یک تحلیلی نسبت به مسئولین کشور پیدا کردم. البته این امر، معلوم این بود که من به نظرات خودم، بی‌نهایت اعتماد داشتم. نه با کسی مشورت می‌کردم و خود من، دیدگاه‌هایم را مطلق می‌کردم و اعتماد بی‌حدی به دیدگاه‌هایم داشتم؛ اما غافل از یک رشته اشتباهات وسیعی، که در نطفه عمل و خلال عمل ما وجود داشت و من امروز، با نهایت شرساری، این نکات را از عمق جانم حس می‌کنم. نکته اول، این که ما در این وضع حساس کشور، با این توطئه‌های استکبار جهانی که علیه انقلاب ما هست، حرمت مسئولین را می‌شکستیم؛ یعنی وقتی ما این تحلیل غلط را به چهار تا بچه جوان طلبه یا غیرطلبه، مستقیم یا غیرمستقیم، منتقل می‌کردیم و فکر می‌کردیم کار خوبی می‌کنیم، این نتیجه را داشت که حرمت مسئولین جمهوری اسلامی شکسته می‌شود؛ مسئولینی که باید در این موقعیت حساس، کشور و جنگ را اداره بکنند. این، یک نکته انحراف بود.

نکته دوم، این بود که ما نمی‌فهمیدیم با این کار خودمان، داریم از خط امام دور می‌شویم. ما از محضر خط امام، قبل از انقلاب تدریجاً داشتیم فاصله می‌گرفتیم؛ اما خیلی ضعیف بود. به تدریج، همپای رشد این ریشه‌های غلط و افکار انحرافی، این فاصله بیشتر شد و در این اواخر، وقتی که برای مسئولین کشور تحلیل می‌کردیم، نمی‌فهمیدیم که تدریجاً داریم از خط امام، فاصله می‌گیریم. امام دارند مسئولین را تأیید می‌کنند و ما داریم علیه مسئولین، کارشکنی می‌کنیم.

از آن طرف، ما به طور خواه ناخواه، یا خواسته ناخواسته، کشیده می‌شدیم به ایجاد یک طیف فکری مستقل و جدای از مسئولین، و این هم یک عامل خطرخیز در کشور است، که ما متأسفانه متوجه آن نبودیم.

در این جا یک محور دیگری که باید به آن اشاره کنم - و آن هم یک نقطه عطفی است در بازشناسی و بازیابی اشتباهات خودم و انحرافات خودم - مسئله [این بود

که] دفتر فقیه عالی قدر را به عنوان یک پایگاه برای تحقق اهداف خودم، اهدافی که به آن ایمان داشتم و فکر می‌کردم اهدافِ حقِ مطلق است، انتخاب بکنم. زمینه‌هایی که مثبت بود و من را در این تخیل، یاری می‌کرد، چند چیز بود: اول آن که، مسئول دفتر، برادر من بود و آن رابطه و اعتماد متقابلی که بین من و آخوی وجود داشت، این زمینه، پارامتر مثبتی بود که مرا در این فکر، موفق بکند.

از آن طرف، فقیه عالی قدر از سال‌های خیلی دور، اعتماد داشتند و این اعتماد را، من یک پارامتر مثبتی در جهت اهداف خودم می‌دانستم. سوم این که، آقا سعید، فرزند آیة الله هم با ما همدلی و هماهنگی داشت. از آن طرف، تعدادی از دوستان هم، از قدیم و جدید، در دفتر وجود داشتند. از طرف دیگر، در شخص فقیه عالی قدر، من یک سلسله رهنمودهایی را می‌دیدم که ایشان دارند که اینها را برای آینده کشور، کارساز و طلیعه خوشبختی آینده می‌دانستم.

اینها، مجموعاً عوامل مثبتی بود که من را جذب کرد به طرف این که دفتر را تصوّر کنم که پایگاه من است و من می‌توانم از طریق دفتر، تمایلاتم را جامه عمل بپوشانم.

مسئلهٔ چهارم، یک سلسله از نیروهای کشور بودند. همفکران ما در سراسر کشور که به ما مراجعه می‌کردند و مراجعات داشتند به دفتر، از طریق ما انجام می‌گرفت بعضی از آنها، و ما هم در این رابطه با دفتر، رفت و آمد می‌کردیم. از آن طرف، ملاقات‌های حضوری که با فقیه عالی قدر داشتم من - که حضوراً مسئله را گزارش بدhem یا به طور کتبی خدمتشان بنویسم - این هم یک عاملی بود که ما را با دفتر، مربوط می‌کرد.

از آن طرف، تماس خود را با اخوی بیشتر می‌کردم برای تحلیل و بحث و بررسی، که چه باید کرد.

از آن طرف، گزارشاتی به آقا می‌نوشتم که معتقد بودم کارساز است و در همین جا باید عرض کنم من، با گزارشاتی که به آقا می‌نوشتم، در حقیقت، از اعتماد پاک و بی‌شائبهٔ فقیه عالی قدر نسبت به خودم، سوء استفاده کردم. من می‌خواستم با

نوشتن این نامه‌ها و گزارشات به خدمت ایشان، در حقیقت، افکار خودم را القا کنم و خط بدhem و در مقابل خط تخیلی که احساس می‌کردم وجود دارد، خودم را مصون نگه دارم در خدمت و در دفتر ایشان. و من از این اعتماد پاک و بی‌شائبه فقیه بزرگوار که به من داشتند، سوء استفاده کردم. من در این لحظه، خودم را جدآً گناه کار می‌دانم، که از این اعتمادها، سوء استفاده شده است.

در مجموع، در این محور - که دفتر فقیه عالی قدر باشد - من به چند نکته انحرافی، امروز باید اعتراف کنم که اینها وجود داشته و ما غافل بودیم، و خیلی خوشحالم که امروز متوجه شدیم و خدا را شکر می‌کنم که این توجه و تنبیه، برایم حاصل شده است.

یکی از تحلیل‌های ذهنی ما، که اکثراً خیالاتی بود، توهمنات بود، متنکی به افکار و بینش‌های غلط انحرافی بود، اینها را ما به دفتر آقا منتقل می‌کردیم و این کار، عاقلانه نبود؛ بلکه کار زشتی بود که مقام معظم رهبر آینده و دفتر ایشان را ما آلوه بکنیم با تحلیل‌های غلطِ رشت و انحرافی ذهنی خودمان.

از آن طرف، من که یک آدم آلوهای بودم به یک سلسه اعمال و بینش‌های غلط، رشت و انحرافی و اشتباه، من نباید خودم را نزدیک دفتر بکنم؛ ولی خب، این نزدیکی صورت گرفت و من تلاش در جهت خط دادن داشتم؛ تلاش برای القای فکر داشتم، هم به دفتر و هم به آقا، و این را در حقیقت، یک خیانت بزرگی تلقی می‌کنم.

در حقیقت، در محور دفتر حضرت فقیه عالی قدر هم، که من امیدهایی به عنوان یک پایگاه به آن داشتم برای افکار آینده خودم در کشور، در آنها هم تبلوری از لغزش‌های فکری [و] انحرافات عملی من وجود داشت.  
بالاخره، می‌رسیم به قسمت دهم.

مجموعه آن عواملی که از قبل از انقلاب، خیلی ریز در وجود من بود و تدریجاً همپای زمان، رشد کرد و بعد از پیروزی انقلاب هم این رشد، ادامه پیدا کرد و رسید به مسائلی و نقاط انحراف‌خیزی در رابطه با روحانیت و مسئولین کشور و دفاتر امام، این به جایی از انحراف و خطر رسید که حرمت حریم امام را هم شکست و این، عبرت است که یک اشتباه کوچک، چگونه به انحراف، تبدیل

می‌شود و انحراف، چگونه یک انحراف بزرگ می‌شود؛ آن هم چه انحرافی؟ انحرافی که به حریم با حرمت امامت و رهبری انقلاب، منجر بشود و این، بالاترین خیانت به انقلاب است و از انحراف هم خیلی بالاتر است. ما متأسفانه، بر اثر همان علل و عواملی که تکرار نمی‌کنم [و] بود در من، هم در بینش و هم در اعمالم، یک زمانی به یک تصوّراتی نسبت به خود امام رسیدم و امروز، هم زبانم شرمنده است و هم قلمم، که این مسائل را بازگو کند و این، نقطه‌ای اوج انحراف من بود.

چرا من به اینجا رسیدم؟

چرا من به اینجا رسیدم؟ این سؤال را من باید از خودم بکنم و کردم و امروز با کمال شهامت، به این گناه، اعتراف می‌کنم و همین الان اعلام می‌کنم: من از چارچوب خط رهبری امام، دور شدم. نمی‌فهمیدم. نفسانیات، بر اندیشه‌ها و افکار من، به شدت حاکم بود. من بیش از اندازه به نقطه‌نظرهای کج‌اندیشانه خودم مبتکی بودم. مطلق فکر می‌کردم دیدگاه‌های خودم را. من در باتلاق خط و خطبازی‌ها غرق شده بودم. من تحت تأثیر غرور و تعصّب فکری و استبداد فکری قرار گرفته بودم و خلاصه من جایگاه خود را درک نمی‌کردم که کجا هستم و حس نمی‌کردم که این حق جسارت با من نیست، با هیچ کس نیست، مخصوصاً با من نیست که با رهبر خودش، با پیشوای خودش، این جسارت‌های غلط‌آمیز را بکند.

من از خداوند بزرگ، اولاً، درخواست مغفرت دارم جذّاً. من خودم را گناه‌کار می‌دانم در مقابل خدا، و احساس می‌کنم اگر خدا من را نبخشد، من در دنیا و آخرت، معذّبم.

از مقام رهبری هم درخواست می‌کنم مرا ببخشد.

من ایمان دارم به این که نیروهای من و انرژی من، آن قدر هست که در کشور و انقلاب و اسلام، کارساز باشد. من می‌توانم گذشته‌ها را جبران کنم. من قادرم بر اصلاح گذشته‌ها.

امیدوارم که اولاً خداوند، مرا ببخشد و ثانیاً حضرت امام امت، مرا با دیده عفو و اغماض، مورد عفو و رحمت قرار بدهند.

در خاتمه، من یک پیام مختصری دارم که عرض می‌کنم.

من از عموم برادران و از عموم دوستانی که از فکر من، از اندیشه من، از عمل من، الهام می‌گرفتند و مرا الگوی خودشان می‌دانستند، خواهش می‌کنم در اعمالشان تجدید نظر کنند. استدعاي من اين است که فکر مرا و عمل مرا، دیگر الگو قرار ندهند. سعی کنند در اعمالشان و اندیشه‌ها يشان، تجدید نظر کنند.

من فکر می‌کنم که اگر از خصلت‌های کثیف نفس، انسان، خارج بشود و خودش را در راستای خط امام و چهارچوب رهبری ببیند و همان طور که اسلام دستور داده، با ملاک‌های شرعی و روابط اسلامی، خودش را سنجد، به دور از حب و بغض‌ها، خواهد توانست یک زندگی اسلامی منطبق با خط امام، تأمین بکند.

و بنا بر این، من استدعاي از همه نیروها و همه برادرانی که به گونه‌ای با من ارتباط داشته‌اند و نزدیک بوده‌اند، خواهشم بر این است که دور از همه تعصبات و همه خواهش‌های نفسانی، خودشان را در یک چارچوب تعبدی نسبت به مقام رهبری ببینند و با آن محک، خودشان را محک بزنند.<sup>۱</sup>

#### اطلاعیه وزارت اطلاعات درباره متهمین فراری

همزمان با پخش مصاحبه مهدی هاشمی در تاریخ ۱۳۶۵/۹/۱۸، وزارت اطلاعات، ضمن اطلاعیه‌ای -که از طریق رسانه‌ها منتشر شد- از همگان خواست که این وزارت‌خانه را برای دستگیری شماری از متهمان فراری این پرونده، یاری دهند. متن اطلاعیه وزارت اطلاعات، چنین است:

بسمه تعالی

امت شهیدپور ایران!

خداآند را شاکریم که به دنبال دستور امام امت به وزارت اطلاعات، مبنی بر پیگیری اتهامات مهدی هاشمی و افراد وابسته به او، اعلام نماییم که کلیه اتهامات وارد، بجز یک مورد، به اثبات رسید و در خلال تحقیقات، روشن گردید که این اتهامات، نیمی از اعمال خلاف آنان است.

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۵/۹/۱۹.

همچنین اسمی نه نفر از متهمین فراری، به این شرح، اعلام می‌شود:

۱. امیر شهناوازی، معروف به امیری؛

۲. حسین مرادی؛

۳. محمد حسین جعفرزاده؛

۴. اسدالله شفیع زاده؛

۵. مصطفی مهدیزاده؛

۶. فضل الله ریسمانکار؛

۷. مرتضی نیل فروشان؛

۸. مسعود عربزاده، معروف به معتمدی؛

۹. محمد قاسمی (قاسمزاده).

از امت شهیدپرور، خواهانیم [که] در صورتی که از آنان اطلاعی دارند، نیروهای

انتظامی را مطلع سازند.<sup>۱</sup>

۱. از افراد مذکور، حسین مرادی و محمد حسین جعفرزاده به کشور پاکستان، و محمد قاسم زاده (قاسمی) به کشور سوئیس گریختند و تاکنون به جمهوری اسلامی مراجعت نکرده‌اند و اسدالله شفیع زاده در تاریخ ۱۳۶۹/۳/۸ در فلاورجان، شناسایی و دستگیر شد و مصطفی مهدیزاده، خود را به وزارت اطلاعات معرفی نکرد. مهدی امیر شهناوازی، معروف به امیری، مدتی مخفی بود تا این که توسط برادران اطلاعات، مخفیگاه وی کشف شد و نامبرده دستگیر گردید. وی پس از انجام بازجویی و تحقیقات، به حکم دادگاه ویژه روحانیت، آزاد شد. فضل الله ریسمانکار، مرتضی نیل فروشان و مسعود عربزاده، معروف به معتمدی، مدتی بازداشت بودند و پس از گذراندن مراحل بررسی و پایان کار بازجویی، آزاد شدند.

هر چند آنچه مهدی هاشمی در مصاحبه اش گفت، بیانگر عمق و ابعاد جنایات و انحرافات جریان وابسته به او نبود، اما انتشار همین مقدار از اظهارات وی، برای عموم مردم، بسیار تکان دهنده و شگفت آور بود.

اظهارت مهدی هاشمی، به روشنی، از خطری که در کمین رهبری انقلاب اسلامی بود و با عنایت خداوند متأن و قاطعیت امام خمینی<sup>ره</sup> و تلاش وزارت اطلاعات دفع شد، پرده بر می داشت.

#### تکذیب نامه دفتر آقای منتظری

پس از پخش مصاحبه مهدی هاشمی از رسانه ها، دفتر آقای منتظری در تاریخ ۱۳۶۵/۹/۲۰ ضمن اطلاعیه ای، اظهارات مهدی هاشمی در مورد دخالت وی در دفتر و مدارس مربوط به آقای منتظری را تکذیب کرد. متن آن اطلاعیه این است:

آیة الله العظمی منتظری فرمودند: «آقای سید مهدی هاشمی، در دفتر این جانب و در مدارس مربوط به این جانب و اداره و برنامه های آنها، به هیچ نحو دخالت نداشته و اظهارات ایشان نسبت به دو موضوع فوق، جداً تکذیب می شود».

**درخواست آقای منتظری از امام<sup>ره</sup> برای رسیدگی به اتهامات مهدی هاشمی**

مهم ترین بازتاب انتشار مصاحبه مهدی هاشمی، این بود که آقای منتظری، به رغم تمایل باطنی خود، به دلیل فشار افکار عمومی مردم، مجبور شد که طی نامه ای، از

امام ره بخواهد به جرایم و اتهامات مهدی هاشمی و جریان مربوط به او رسیدگی شود «ولو بَلَغَ مَا بَلَغَ»! متن نامه آقای منتظری به امام، چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک رهبر بزرگ انقلاب، آیة الله العظمی امام خمینی - مدّ ظله العالی -  
ضمن سلام و تشکر از موضعگیری‌های مدبرانه و برخورد قاطع حضرت عالی  
نسبت به جریانات انحرافی، خواهشمندم دستور فرمایید که جرایم و اتهامات سید  
مهدی هاشمی و افراد مربوط به وی، بدون اغماض و با کمال دقت، مطابق  
موازین عدل اسلامی، ولو بلغ ما بلغ، رسیدگی شود و مبادا ارتباط سبی ایشان و  
یا دیگران با این جانب و یا هر کس و یا رعایت حرمت این و آن، مانع تحقیق و  
رسیدگی گردد؛ زیرا حفظ حرمت اسلام و جلوگیری از انحرافات از دامن اسلام  
عزیز و انقلاب مقدس و روحانیت، بر همه جهات، مقدم است. سلامت و طول  
عمر حضرت عالی و پیروزی رزمندگان مسلمان را در همه جبهه‌ها، از خداوند  
متعال، مسئلت می‌نمایم. والسلام عليکم ورحمة الله وبركاته.

حسینعلی منتظری

۱۳۶۵ آذرماه ۲۴

#### اطلاعیه هادی هاشمی و سعید منتظری

از سوی دیگر، مصاحبه مهدی هاشمی، چنان فضا را دگرگون کرد که نه تنها آقای منتظری، بلکه سایر مخالفان برخورد با وی را، ناچار به تظاهر به همراهی نماید. حتی هادی هاشمی، ناچار شد از برادر خود، تبری جوید و خواستار رسیدگی به اتهامات وی شود. او به همراه سعید منتظری (پسر کوچک آقای منتظری) اطلاعیه‌ای به شرح زیر صادر کردند:

بدین وسیله به اطلاع می‌رسانیم، این‌جانب سید هادی هاشمی و سعید منتظری، هیچ‌گونه ارتباط فکری و همکاری عملی و تشکیلاتی، با سید مهدی هاشمی نداشته‌ایم. در مورد جرایم و کارهای خلاف و اتهامات فکری و عملی او، چه قبل و چه بعد از انقلاب، همان‌گونه که حضرت امام امت - مدظله العالی -

قاطعانه دستور فرموده‌اند و حضرت آیة الله العظمی منتظری نیز تأکید نموده‌اند، باید با دقت، مورد رسیدگی و تحقیق قرار گیرد و براساس قضای عدل اسلامی که به فرموده حضرت امام - مدظلله - همه افراد در برابر آن یکسان هستند، قضاوat شود.

ما صریحاً توطئه مرموز ایادی شیاطین خارجی و رادیوهای بیگانه و شکست خورده‌گان فراری را محکوم می‌نماییم که پیوسته تلاش می‌کنند از ارتباط سبی سید مهدی هاشمی با حضرت آیة الله العظمی منتظری، در جهت مقاصد شوم خودشان، سوء استفاده و بهره‌برداری سیاسی نمایند. آنها در این توطئه سیاه خود، می‌خواهند با تحریف حقایق روش از طرفی و القای اختلاف بین مسئولین معظم جمهوری اسلامی از طرف دیگر، می‌کوشند با دامن زدن به این گونه مسائل انحرافی و تحریف‌های غلط و مغرضانه، انقلاب عزیز و نظام مقدس و قائم مقام رهبری را تضعیف نمایند، غافل از آن که «**يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**» و پیوسته درایت و قاطعیت مقام معظم رهبری انقلاب، در هر مقطعی، تمام توطئه‌های شرق و غرب را خنثی ساخته و می‌سازد. از خدای متعال، سلامتی و طول عمر مبارک امام امت، تا ظهور حضرت ولی عصر - ارواحنا فدah - و پیروزی نهایی رزمندگان عزیز اسلام را مسئلت می‌نماییم. والسلام علی عباد الله الصالحین.

سید‌هادی‌هاشمی-سعید منتظری

۶۵/۹/۲۶

### پیام کتبی آقای منتظری به امام ره

آرزوی ما این بود که آنچه آقای منتظری در نامه ۶۵/۹/۲۴ به امام ره نوشت، واقعیت داشته باشد؛ ولی موضوع‌گیری‌های بعدی ایشان نشان داد که مصالح سیاسی و اجتماعی، انگیزه اصلی نامه وی به امام بوده است. بهترین سند این ادعا، پیام کتبی آقای منتظری به امام، به شرح زیر است:

- در قم، تنها مدارس من بود که در خط شما بود. اگر حضرت عالی از دو سال قبل، نسبت به مدارس من نگران بودید، چرا به من نگفتید؟

۲. چرا مصاحبه‌ای را که به خسر من و بیت من و مدارس من بود، اجازه دادید پخش شود؟

۳. چرا کتاب خانه مربوط به من، که حدود هزار عضو مطالعه کننده داشت و بیش از همه، رادیو منافقین علیه آن تبلیغ می‌کرد، مهر و موم شد و الان هم بسته است؟

۴. سید مهدی، مجرم بود فرضًا، اعدام می‌شد مسئله‌ای نبود؛ ولی چرا بدون دادن حق دفاع، جمع کثیری از عاشقان اسلام و انقلاب و شکنجه شده‌های زمان شاه را، به اتهام ارتباط با او، در رسانه‌های گروهی و روزنامه‌ها کوییدند؟ وعده‌ای عقده‌گشایی کردند و جوانان مدافع انقلاب و روحانیت و در خط خودتان را به پوچی و یأس کشاندند، به نحوی که در جبهه‌ها هم اثر بد داشت؟ و بیش از همه، خوارک تبلیغی برای رسانه‌های ضد انقلاب فراهم شد.

۵. در کجای دنیا، یک دوست و پدر، با فرزند و دوست و همفکر خود، این طور عمل می‌کند؟

۶. حضرت عالی با این کار، آخوندهای مخالف را که تا اندازه‌ای ترس و یا شرم حضور داشتند، جری کردید و به آنان، امکان ضربه زدن را دادید.

۷. ضربه‌ای که به اسم حضرت عالی و در پوشش حمایت از من و بیت من، به من و بیت من زده شد، از همه ضرباتی که آخوندهای مخالف، در رژیم گذشته و در زمان حال زدند و می‌زنند، بیشتر بود. و فشار روحی که در این مدت متحمل شدم و به خاطر خدا و اسلام و انقلاب و حفظ حرمت حضرت عالی صبر کردم، از همه زندان‌ها و تبعیدها و کتک‌های زمان شاه، کوبنده‌تر بود. والی الله المشتکی.

۸. نمی‌دانم از بهره‌برداری‌های ضد انقلاب و آخوندهای مخالف و تفسیرهای رادیوها و روزنامه‌های بیگانه و خوشحالی آنان، تا چه اندازه مطلعید.

۹. شنیده شد فرموده‌اید: «فلانی مرا شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض می‌کند». البته حضرت عالی را شاه فرض نمی‌کنم؛ ولی جنایات اطلاعات شما و زندان‌های شما، روی شاه و ساواک شاه را سفید کرده است. من این جمله را با اطلاع دقیق می‌گویم.

۱۰. من حدس می‌زدم روزی حضرت عالی، از اکثر علاقه‌مندان‌تان منقطع شوید؛

ولی گمان نمی‌کردم به این زودی عملی شود.

وفی الخاتمة أقول: «صَدِيقُكَ مَنْ صَدَقَكَ لَا مَنْ صَدَقَكَ». والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

مقایسه آن نامه و این پیام، می‌تواند حقایق بسیاری را آشکار نماید.

به هر حال، مصاحبه مهدی هاشمی، تا حدّی، علّت اصرار حضرت امام در رسیدگی به اتهامات مهدی هاشمی را توضیح داد. این مصاحبه، جز در یکی دو مورد جزئی، با عکس العمل منفی مواجه نشد و در مجموع، یک مصاحبه موفق ارزیابی شد.

به منظور توضیح بیشتر ماجرا و نیز پاسخگویی به انتقادها و رفع شبّه‌هایی که از جانب برخی عناصر ناآگاه، القا می‌شد (واز طریق ویژه‌ای جمع آوری می‌شد)، تصمیم گرفتم مطالبی را از طریق رسانه‌های گروهی، به اطلاع مردم برسانم. پیش از مصاحبه، از دفتر حضرت امام خواستم که از ایشان بپرسند: «آیا اعلام این که پخش مصاحبه مهدی هاشمی با اجازه حضرت امام بوده، مانعی دارد؟». از دفتر ایشان پاسخ رسید: «امام فرمودند که مانعی ندارد. بگوید آنچه پخش شده با تأیید ایشان بوده است».

به این ترتیب، و برای تأثیرگذاری و هدایت جوایز ایجاد شده، در تاریخ ۱۳۶۵/۹/۲۴ مصاحبه این جانب با صدا و سیما و مطبوعات، برگزار شد.<sup>۱</sup>

---

۱. ر.ک: ص ۳۴۱ پیوست شماره ۱۱.

در فضای پدید آمده در اثر مصاحبه مهدی هاشمی و نامه آقای متظری به امام<sup>ره</sup> که تقاضا کرده بود «ولو بلغ ما بلغ»<sup>۱</sup> به اتهامات وی رسیدگی شود، طبعاً زمینه بازجویی از متهمان این جریان، تقویت شد، همه اتهام‌های مهدی هاشمی که در نامه<sup>۲</sup> مورخ ۱۳۶۵/۷/۲۹ این جانب به امام وجود داشت به استثنای بند دوم آن، یعنی «قتل و آدمربایی پس از پیروزی انقلاب»، به اثبات رسید؛ اما مهدی هاشمی، در این مورد به هیچ وجه حاضر به همکاری نبود. دلایل و قرایین اطلاعاتی، وقوع چنین جرمی را تأیید می‌کرد، و در صورت اثبات آن، می‌توانست چهره واقعی مخوف جنایتکارانی را که خود را در پشت قائم مقام رهبری پنهان کرده بودند، بیش از پیش، آشکار نماید؛ اما تلاش بازجویان برای کشف این جنایت، بی‌نتیجه بود.

در واقع، مهدی هاشمی با همه توان، تلاش می‌کرد که با اظهارات خود در مورد سایر اتهامات مربوط به پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، وزارت اطلاعات را فریب دهد تا جنایات پس از پیروزی انقلاب، در بوته ابهام بماند و این، همان نکته‌ای بود که امام خمینی، با فراست الهی، از چگونگی اظهاراتش دریافته بود.

### دیداری دیگر با مهدی هاشمی

مهدی هاشمی، از بازجوی خود تقاضا کرد که دیداری دیگر با من داشته باشد. هدف او

---

۱. یعنی به هر کجا برسد و با هر نتیجه‌ای که داشته باشد. ر.ک: ص ۱۶۷.

۲. ر.ک: ص ۱۱۸.

از این دیدار، این بود که مرا قانع کند که همه گفتنی‌ها را گفته و سخنی دیگر برای گفتن ندارد و بدین سان، مرا فریب دهد و مقدمات چشم‌پوشی از مهم‌ترین اتهامات خود را فراهم سازد.

ترتیب این ملاقات، در وزارت اطلاعات داده شد. وی را به دفترم در این وزارت خانه آوردند. منتظر بودم بینم چه می‌گوید و چه می‌خواهد، که وی شروع به سخن کرد و گفت:

شما در ملاقات قبلی، به من وعده داده بودید که اگر مسائلی را که دارم، بگوییم،  
به من کمک می‌کنید تا از این وضع، نجات پیدا کنم؛ ولی خبری نشده است. تا  
کی این وضع باید ادامه پیدا کند؟

این سخن، به روشنی نشان می‌دهد که وی از کمک حامیان و در رأس آنها آقای منتظری، ناامید شده و می‌خواهد با تکیه بر توانایی‌های خود در فریبکاری، راه نجاتی بیابد.

من در پاسخ او گفتم: «وعده من، مشروط به بیان همه نادرستی‌ها بود؛ ولی تو هنوز در مورد چند موضوع، مانند: قتل، آدمربایی، ارتباط با بیگانگان و... سکوت کرده‌ای! ما مدارکی در اختیار داریم که دست کم، آگاهی تو از ماجراهای ناپدید شدن حشمت و فرزندانش را ثابت می‌کند. تو باید آنچه را می‌دانی، بگویی». و در ادامه، به نکته‌ای اشاره کردم که ناخودآگاه، ضمیر خود را آشکار کرد. گفتم: «وقتی حضرت امام، نوار مصاحبه شما و گریه و ندبه انتهای آن را ملاحظه کردند، فرمودند: "فریب نخورید. او دروغ می‌گوید"».

به این جا که رسیدم، چهره‌اش به شدت دگرگون شد و با اضطراب پرسید: «امام فرموده: "دروغ می‌گه"؟». گفتم: «بله».

این جا بود که رازهای درونی او، ناخودآگاه در چهره‌اش آشکار شد و من احساس کردم که مطالبی در دل دارد که نمی‌خواهد بیان کند، ولذا برای آماده سازی بیشتر او جهت بازگویی حقایق، کمی او را نصیحت کردم و گفتم:

پس از ملاقات اول، قدری متنبه شدی؛ ولی پس از مدت کوتاهی، مجدداً شیطان بر تو سلطه یافت و به منزل اول بازگشته‌ای، به گونه‌ای که اکنون، حتی آنچه را در بازپرسی‌های پیشین و در مصاحبه گفته‌ای، توجیه می‌کنی.... این گونه برخوردها، نشان می‌دهد که اساساً قابل اصلاح نیستی!

مهدی هاشمی در پاسخ گفت:

راستش این است که وقتی مشروح مصاحبه خود را در روزنامه خواندم، دیدم اوضاع، بسیار خراب است. انتشار این مسائل، به ضرر من تمام شده است. بنا بر این، تصمیم گرفتم که گفته خود را توجیه کنم.

گفتگوی ما به پایان رسید و او را به زندان بازگرداندند. تصور من این بود که این دیدار، تا اندازه‌ای مؤثر بوده و مهدی هاشمی آمادگی پیدا کرده که لااقل بخشی از حقایق ناگفته را بازگو کند. گزارش بعدی باز جو نیز این نظر را تأیید می‌کرد. باز پرس گفت: «کمی شُل شد و آمد که بگویید؛ اما نگفت»!

### امداد الهی در کشف رویدادی هولناک

جریان بازجویی، مجدداً به رکودی آزاردهنده دچار شده بود که عنایت الهی به کمک آمد و موجب شد حادثه‌ای کوچک، بن بست بزرگی را باز کند و پرده از راز رویدادی هولناک و جانخراش بردارد:

روزی یکی از مأموران، متوجه رفتار غیرعادی مهدی هاشمی، هنگام استفاده از دستشویی شد. او متوجه شد که مهدی هاشمی، چیزی را در سوراخی که زیر دستشویی بود قرار داد. آن، نامه‌ای کوتاه بود که در تکه کاغذی، خطاب به رضا مرادی<sup>۱</sup> نوشته شده بود.

کشف این رابطه و آگاهی از مفاد آن نامه و نامه‌های بعدی، بهترین سرنخ برای حل معماًی مهدی هاشمی و فجایع او شد. مکاتبات این دو، مدتی ادامه داشت. موضوع

۱. رضا مرادی، یکی از متهمان این پرونده و از عوامل اصلی مهدی هاشمی در جریان قتل و آدمربایی بود. او محکوم به اعدام شد.

اصلی این ارتباط، تبادل اطلاعات درباره بازجویی، موارد اعتراف شده، موارد مکتوم، دعوت به سکوت در موارد افشا نشده و جلوگیری از احساس تنها بود. آن دو، در آن شرایط، به شدت به دنبال پناهگاهی می‌گشتند تا در توفان عقوبت، به آن پناه ببرند. و خانه عنکبوت، به راستی که سُست ترین خانه هاست!

برای این که پیام‌های رد و بدل شده در این مکاتبات، قابل استفاده بمانند، هر یک از آنها بر روی ورقه‌ای رونوشت و تنظیم و نگهداری می‌شد. این اوراق، به تدریج، زیاد شدند، و پرونده نسبتاً قطوری از آنها تشکیل شد.

### بخشی از مکاتبات مرموز

اینک، به بخشی از مکاتبات مرموزی که پرده از ماجرا بی هولناک برداشت، توجه فرمایید. گفتنی است که طرف خطاب در این نامه‌ها، رضا مرادی است:

این، یک خبر خوش احتمالی است؛ زیرا چند احتمال وجود دارد: یکی این که واقعاً فریب خورده باشند و حرف‌هایمان را باور کرده باشند. دیگر این که چون من به آیة الله منتظری خبر داده‌ام که دارند مرا شکنجه می‌کنند، بعيد نیست آقا اقدام کرده باشند و احتمال هم هست که یک دام باشد. در هر صورت، روحیه‌ام امروز خیلی خوب است و جیران مطالبی که در نامهٔ صبح برایت نوشته بودم، کرد. هر چند جناب عالی، خیلی اطلاعاتی برخورد کرده بودید، ولی ما لای سبیل گذاشتم و یک آدرس ناقصی که داشتیم، دادیم به رفیقمان تا ببینیم چه می‌شود.

در مورد رفیق قدبلند، شماره اطلاعش، پهلوی همان جایی است که قبلًا شما بودید و من یک نامه برایش فرستاده‌ام تا مفصل، جریاناتی که از او خواستند را بنویسد. نمی‌دانم قلم دارد یا نه. حالا چون روابطمان با بازجو خوب شده، من تقاضا کرده‌ام مرا به جای سابقم برگردانند. اگر موافقت کردنده و شرفیاب خدمت شما شدیم، ارتباطات، سهل و آسان خواهد شد.

ضمیماً از مسئله سیگار، ممنون شدم، منتظر فقره‌های بعدی آن هستم.



ضمّناً از قضيّة سيّغار، خيلي متّشكّرم.

به من گفته‌اند تکنویس راجع به بچه‌های سپاه بکنم، مانند شورای فرماندهی و امثال شماها و از امثب، من باید انحرافات شماها را بنویسم!

اگر یکدستی زند، وحشت نکن. من مسائلی از قبیل نزاع فلاورجان، پادگان میمه، مسئله اختلاف با سپاه اصفهان و این قبیل مسائل را برای تو می‌نویسم. هر مسئله‌ای داری، به اضافه پاسخ سؤالات، امثب بنویس بگذار. من بعد از نیمه شب برمی‌دارم.

همین که امانت را گذاردی، چند تا سرفه بلند بکن. من برمی‌دارم.



بسمه تعالیٰ

برادر عزیز

یک تذکر جدی این که تمام نگهبانان، روی شما حساس شده‌اند؛ زیرا سر بلند کردن شما را با من و با اطاق شماره ۷ چندین بار دیده‌اند و لذا صندلی را پشت درب اطاق شما گذارده‌اند. اگر قضايا همین طور به پیش رود، شما را یا از این بند منتقل می‌کنند، یا از این اطاق، و رابطه‌مان قطع می‌شود. لذا یک رمز قراردادی تعیین می‌کنیم که اگر به هر اطاقی رفتی، باید همین اطاق که هستی، علامت باشد. در همین اطاق اگر ماندی، علامت ما این است که هر گاه من، سیم برق روی پنجره اطاقم را به طرف میله‌ها گذاردم، بدآن که امانت را گذاشت‌هام و تو باید برداری و اگر از این اطاق رفتی، هر وقت امانت را گذارده باشم پهلوی شیر توالت سمت چپ دستشویی چپ، این علامت را می‌نویسم: O و هر گاه تو امانت گذارده باشی، توی جیب بلوز خودت و روی دوش حمام باشد، این علامت را بگذار: X.

علامتها را به ذهن بسپار. این طور که معلوم می‌شود، چند هفته آینده خیلی بحرانی است».



من دو راه را پیشنهاد کرده‌ام. گفته‌ام هر کس از بچه‌های سپاه و محافظین، هر

چه روی من اعتراض کند، می‌پذیرم و کتاباً امضا می‌کنم.

راه دوم، این است که این بچه‌های سپاه را بیاورید پیش من، تا روی آنان اعمال فشار کنم، اگر اطلاعی دارند از آنها دربیاورم.

ممکن [است] فردا یا پس فردا من درخواست کنم با تو رو به رو شوم. اگر می‌توانی یک راه انحرافی بتراشی، خوب است و من تو را قسمت می‌دهم و خیلی شلوغ می‌کنم و تو بالأخره بگویی فکر می‌کنم و یک راه انحرافی خوبی جلو آنان بگذاری. من به تو می‌گوییم هر انحرافی از من سراغ داری بگو. اگر به تو چیزی گفته‌ام، دستوری داده‌ام بگو و مواظب باش حرف حسابی نزنی؛ زیرا ضبط مخفی می‌گذارند که ببینند ما با هم چه می‌گوییم. در صحبت‌ها خیلی مراقب باش. حالا امشب فکر کن و در جوابی که امشب باید به من بدھی، نظریهٔ نهاییات را اعلام کن.

سؤال دیگرم این است که: چند قبضه اسلحه‌ای که دست بچه‌ها بود، مثل محمد اسماعیل و حسین و غلامحسین و... چیست؟ آیا احتمال نمی‌دهی که ابراهیمی چیزی گفته باشد؟

سؤال دیگر، این که: حبیب الله و مرتضی و ابراهیمی، توی کدام اطاق‌ها هستند؟

باز سفارش می‌کنم در تماس گرفتن‌ها مراقب باش. مأمورین روی تو حساس شده‌اند و من می‌ترسم که فردا گزارش کنند و تو را از این جا بردارند. بیخودی سرکشی نکن. هر وقت مناسب باشد، من [با] سرفه اعلام موقعیت خواهم کرد؛ ولی در سایر مواقع، به سیم برق نگاه کن. تحولات، قابل پیش بینی است. باید جسور باشید.... در خاتمه، چند نکته را در نظر داشته باش:

۱. حالا که م - ح بعضی مطالب را راجع به من گفته، تو باید چه سیاستی در پیش بگیری و من چگونه برخورد کنم؟

۲. مواظب باش واسطه، لو نرود که موقعیت، خیلی حساس است.

۳. از آقای امید، هر چه خبر و تحلیل دارد، بگیر برایمان بفرست.

جواب را همین امروز منتظرم. فراموش نکن تا به خواست خدا قضیه خیلی خراب

نشده، یک چاره‌ای بیندیشیم.

توضیح این که راجع به اسلحه‌ها می‌گفت: «زنم اطلاع دارد که کجاست» و باید یک طوری به او خبر داد که جابه جا کند.

اما خود این جناب، روحیه‌اش متزلزل بود. هنوز چیزی نگفته راجع به «ش» ولی روحیه‌اش خیلی خراب بود. خدا رحم کند.

در مورد آن مسئله سه نفری نیز چیزی نگفته‌ام و خیلی روی من فشار آورده‌اند [آورند] و دارند می‌آورند و نباید شُل آمد. استقامت کن حل می‌شود. من احتمال می‌دهم اسماعیل ابراهیمی، راجع به پادگان میمه، چیزهایی گفته باشد.

حالا برادر عزیز، صادقانه مسائل زیر را پاسخ بدہ:

۱. از تو چه می‌خواهند و تو چه گفتی؟

۲. چه مسایلی لو رفته است؟

۳. چه افرادی فراری هستند؟

۴. از بچه‌های محل، چه کسانی دستگیر شدند؟

۵. از محافظین ما، چه کسی دستگیر شده؟ آقا مرتضی را می‌دانم؛ ولی بقیه را نمی‌دانم.

در خاتمه، مواطن باش! این بازجوها خیلی زرنگ‌اند. بپا فریب نخوری. صحنه‌بازی می‌کنند. ارفاق می‌کنند. دروغ می‌گویند تا تو را به حرف زدن درآورند. گول نخور. از تو خواهش می‌کنم به محض خواندن نامه، جواب مفصل بنویس و کنار درب چسبیده به دیوار سمت چپ، پایین در بگذار تا از نظریات تو مطلع گردم. وقتی جواب نامه را دادی، باز برایت نامه می‌نویسم و همانجا می‌گذارم: دستشونی سمت راست.

□

به نام خدا

پسر حاج برات! این چه بازی است که در آورده‌ای؟ چرا جواب نمی‌دهی؟

چه اشکالی دارد؟ به من بگو تا چاره‌جویی کنیم. چرا خاموش شده‌ای؟ کجا رفت آن رفاقت‌ها و زرنگی‌ها؟ قوی باش.

باز سفارش می‌کنم اینها چیزی از جریانات نمی‌دانند؛ ولی از روی زرنگی،

حقه‌بازی می‌کنند؛ ولی وقتی محکم ایستادی، حل می‌شود، الا این که خودت چیزی گفته باشی. مدتی به من می‌گفتند: «رضا، همه چیز را گفته» می‌گفتم: «خوب، اگر گفته، به من چه کار دارید؟» آن وقت، رها کردند. به فرض این که چیزی هم گفته باشی.

همان طور که ملاحظه می‌کنید، این مکاتبات، مرموز و مبهم بود؛ اما با تأمل در مجموع آنها، به طور قطع، مشخص شد که مهدی هاشمی و رضا مرادی، حداقل از ماجراهی قتل و آدمربایی اطلاع دارند. پس از قطعی شدن این موضوع، دست اندکاران پرونده آنان پیشنهاد کردند ملاقات دیگری با مهدی هاشمی انجام دهم. آنان احتمال می‌دادند که وی پس از این ملاقات، مطالب را بازگو کند. پیشنهاد آنان را ارزیابی کردم؛ ولی با توجه به گفتگوی دومم با وی، مطمئن بودم که او با گفتگو، جنایات مهم خود را نخواهد گفت.

از این رو، من پیشنهاد یاد شده را نپذیرفتم و شیوه دیگری را پیشنهاد کردم، گرچه اطمینانی از مؤثر بودن آن نداشتم. دستور دادم که اطلاعات موجود از ارتباطات و مکاتبات مورد اشاره را به وی ارائه نمایند. بازجو، ماجراهی مکاتبه‌های پنهانی را به مهدی هاشمی عرضه کرد. او، مبهوت و منفعل شد؛ اما همچنان با لجاجت و سماجت، باز هم از افشاء حقیقت، سرپیچی کرد. حال، چه باید کرد؟ آیا باید باز هم به متهمی که جرمش به اثبات رسیده، فرصت داد تا بانیرنگ و دروغگویی، مانع کشف کامل جنایتی هولناک شود؟ بی تردید، پاسخ، منفی است. بر این مبنای قاضی پرونده، مهدی هاشمی را برای نخستین بار در طول بازجویی، محکوم به هفتاد ضربه شلاق کرد.

### کشف ماجراهای هولناک

مهدی هاشمی، پیش از اجرای کامل حکم، برای افشاء حقیقت، اعلام آمادگی کرد. لذا از اجرای بقیه حکم، خودداری شد. وی به بازگویی مطالبی درباره آدمربایی و قتل، از هنگام اخذ تصمیم در مورد حشمت و فرزندانش تاریخ داشت. پرداخت.

با کمک (در خور قدردانی!) او، رضا مرادی به حرف آمد و اطلاعات و اقدامات و نقش خود را در این جنایت، روشن کرد. او توضیح داد که چگونه به دستور مهدی هاشمی و به همراهی و همکاری فردی به نام محمد کاظم زاده، پس از تعقیب و مراقبت و زیرنظر گرفتن رفت و آمدهای حشمت و فرزندانش، آنان را ربودند و به قتل رساندند.

مأموران وزارت اطلاعات، بر اساس دانسته‌های مشمیز کشندۀ جدید، برای دستگیری کاظم زاده و نیز کشف جنازه‌های افراد مقتول، به اصفهان رفته‌اند؛ ولی به سبب عدم کشف اجساد، به تهران بازگشته‌اند و رضا مرادی را برای تعیین محل دقیق دفن اجساد، به همراه بردند. در این سفر، کاظم زاده دستگیر و یک انبار اسلحه از منزل او کشف شد؛ اما جنازه‌ها پیدا نشدند. محل دقیق دفن اجساد را، تنها کاظم زاده می‌دانست و او نیز حاضر نبود در این مورد، حرفی بزند. او پیش‌تر، به یکی از متهمان گفته بود که اگر دستگیر هم بشود، چیزی در مورد قتل و دخالت خود در آن، بیان نخواهد کرد.

کاظم زاده، دستگیر و به تهران منتقل شد. پس از تلاش‌های فراوان، صحبت‌های طولانی مأموران وزارت خانه با او و روبه رو شدن وی با مهدی هاشمی و در میان آمدن اعترافات و صحبت‌های دیگر او، سرانجام، کاظم زاده هم بُرید و به همدستی خود در ربودن و قتل حشمت و فرزندانش اعتراف کرد. او گفت که جنازه‌ها را در قنات متروکه‌ای، در گوش‌های از باغ خود انداخته و روی آن را با لودر، هموار کرده است. با حضور وی، محل مورد نظر، کنده شد و جستجو برای یافتن اجساد کشته‌ها، آغاز شد. پس از اندکی، جنازه‌ها که حاکی از کشته شدن صاحبانشان به گونه‌ای فجیع بودند، از درون خاک، بیرون کشیده شدند. گفتنی است که کاظم زاده، وقتی وارد باغ خود - که محل وقوع جنایت بود - شد و مشاهده کرد که برای پیدا کردن پیکر مقتولان، قبل از حضور وی، چند درخت بُریده شده است، بسیار ناراحت و برآشته شد. او، که با قساوت تمام، ریشه زندگی سه انسان را در همین محل قطع کرده و خم به ابرو نیاورده بود، به شدت، به قطع چند درخت، اعتراض کرد!

### کشف مخفیگاه اسلحه و مهمات در اطراف اصفهان

در بازجویی از رضا مرادی معلوم شد که وی تعداد قابل ملاحظه‌ای اسلحه و لوازم آن را، در باغی در اطراف اصفهان پنهان کرده است. اسلحه و مهماتی که توسط رضا مرادی، در باغ‌های اطراف اصفهان مخفی شده بود و در تاریخ ۶۵/۱۲/۱۹ توسط برادران وزارت اطلاعات مرکز و اصفهان، کشف و ضبط گردید،<sup>۱</sup> بدین شرح است:

۱. کلاشینکف، ۶۷ قبضه؛
۲. ژر، ۳۰، ۱۰ قبضه؛
۳. پرنو، ۱ قبضه؛
۴. ام پی، ۴۰، ۲ قبضه؛
۵. مسلسل پرتا، ۹ قبضه؛
۶. تفنگ شکاری دوربین دار، ۱ قبضه؛
۷. کلت رولور، ۳۸، ۷ قبضه؛
۸. کلت هیکر آلمانی، ۸ قبضه؛
۹. کلت پرتا، ۷ قبضه؛
۱۰. کلت استار، ۱۳ قبضه؛
۱۱. بی سیم دستی، ۱ عدد؛
۱۲. فشنگ ماکاروف، ۴ جعبه ۱۶ عددی؛
۱۳. فشنگ ۹ میلی‌متری، ۷۱ جعبه ۲۰ عددی؛
۱۴. فشنگ کلاشینکف، ۹ صندوق؛
۱۵. فشنگ ژر، ۳، ۱ صندوق؛
۱۶. فشنگ رولور، ۳۸، ۴ جعبه ۵۰ عددی؛
۱۷. فشنگ رولور، ۳۲، ۳ جعبه ۵۰ عددی؛
۱۸. فشنگ رولور، ۷/۶۵، ۲ جعبه ۵۰ عددی؛

---

۱. به نقل از پرونده بازجویی مهدی هاشمی، ج ۵، ص ۲۵۷.

۱۹. فشنگ رولور سلاح شکاری رمینگتون، ۲ جعبه ۲۵ عددی؛
۲۰. یک پلاستیک فشنگ ژر ۳؛
۲۱. یک پلاستیک فشنگ‌های مختلف؛
۲۲. یک پلاستیک نوار فشنگ؛
۲۳. سرنیزه ژر ۳، ۱۵ عدد؛
۲۴. خشاب کلاشینکف با فشنگ، ۸ عدد.

#### کشف مخفیگاه سلاح در منزل کاظمزاده

در بازجویی از محمد کاظمزاده مشخص شد که وی نیز مقدار قابل توجهی سلاح و لوازم آن را در منزل خود، جاسازی و مخفی کرده است. اسلحه و مهماتی که در تاریخ ۱۶۵/۱۲/۲۳ از محل جاسازی شده، واقع در کف هال منزل کاظمزاده، توسط مأموران وزارت اطلاعات، کشف و ضبط گردید،<sup>۱</sup> بدین شرح است:

۱. کلاشینکف، ۳۹ قبضه؛
۲. ژر ۳، ۲۹ قبضه؛
۳. آرپی جی، ۷ قبضه؛
۴. تیربار کلاشینکف، ۲ قبضه؛
۵. تفنگ ۲۱، ۴ قبضه؛
۶. تیربار MGUN، ۱ قبضه؛
۷. مسلسل پرنو سبک نمونه، ۱ قبضه؛
۸. M3، ۲ قبضه؛
۹. ام پی ۴۰، ۵ قبضه؛
۱۰. تفنگ کارابین، ۲ قبضه؛
۱۱. تیربار MG3، ۱ قبضه؛
۱۲. پ پ ش، ۷ قبضه؛

۱. به نقل از پرونده بازجویی مهدی هاشمی، ج ۵، ص ۲۵۸.

۱۳. سیمینوف، ۱ قبضه؛
۱۴. مسلسل CMS، ۱ قبضه؛
۱۵. تیربار MBS، ۱ قبضه؛
۱۶. مسلسل برتا، ۲ عدد؛
۱۷. خمپاره ۶۰ و ۸۰، ۲ عدد؛
۱۸. بازوکا، ۱ قبضه؛
۱۹. لوله اضافی تفنگ، ۶ عدد؛
۲۰. دوربین آرپی جی، ۱ عدد؛
۲۱. صندوق فشنگ ۱۰۰۰ عددی، ۵۶ عدد؛
۲۲. گلوله آرپی جی، ۵ صندوق؛
۲۳. فشنگ ماکاروف، ۴ صندوق؛
۲۴. صندوق فشنگ ۱۰۰۰ عددی، ۲۲ صندوق؛
۲۵. انواع فشنگ، ۲ صندوق آرپی جی؛
۲۶. خشاب و سرنیزه، ۱ صندوق؛
۲۷. فشنگ و سرنیزه، ۱ گونی؛
۲۸. فشنگ، ۱ حلب؛
۲۹. جعبه فشنگ ظاهراً ۵۰۰ تایی، ۳ عدد؛
۳۰. زاویه‌یاب، ۲ عدد؛
۳۱. جعبه کوچک لوازم یدکی سلاح.

متن مصاحبه مهدی هاشمی، کاظم زاده و رضا مرادی در خصوص چگونگی ریومن و قتل عباسقلی حشمت و دو تن از فرزندانش - که از رسانه‌ها منتشر شد - بدین شرح است:

س: ابتدا خودتان را معرفی کنید.

ج: ۱. من سید مهدی هاشمی، فرزند مرحوم سید محمد

۲. رضا مرادی، فرزند برادر علی

۳. محمد کاظم زاده، فرزند حسن

س: آقای هاشمی! انگیزه خود را در مورد این عمل توضیح دهید.

ج: در سال ۶۳، از طرق مختلفی، گزارش به من می‌رسید که عباسقلی حشمت و عده‌ای از عوامل وی، دور هم جمع شده و طرح ترور مرا ریخته‌اند و ما مشاهده کردیم که آنها، اقدامات عملی خود را هم شروع کرده‌اند. وقتی منزل مسکونی من در قم، تحت تعقیب بود و شواهد بر این بود که تصمیم آنها جدی است، پیغامی فرستادم برای رضا مرادی و گفتم این توطئه است و محور آن، عباسقلی حشمت است و باید کشته شود، که این کار توسط رضا مرادی و محمد کاظم زاده، اجرا شد.

س: آقای رضا مرادی! نحوه تصمیم‌گیری و اقدامات خودتان، بعد از پیغام آقای هاشمی را توضیح دهید.

ج: همان طور که برادرم آقای هاشمی گفتند، در اوائل سال ۶۴، پیغام به من رسید که عباسقلی حشمت، قصد ترور آقای [مهدی] هاشمی را دارند و من هم موضوع را با برادرم، آقای کاظمزاده، در میان گذاشتم و گفتم: « Abbasقلی حشمت، طرح ترور آقای هاشمی را دارند و ما وظیفه داریم او را ترور کنیم» و برادرمان، کاظمزاده، مأمور رسیدگی شد که رفت و آمد آنها را کنترل کند. راه باغ ایشان شناسایی شد. یک روز گفت: «امروز، عباسقلی حشمت به باغ خود رفته است»؛ فلذما هم با ماشین شخصی خود - که یک پیکان قرمز است - به باغ رو بروی آنها رفتیم و مخفی شدیم و موقعی که عباسقلی و دو پسرش، با تویوتا می‌خواستند به منزلشان بروند، در بین راه، یک جای خلوتی جلوی آنها پیچیدیم و با اسلحه‌هایی که در اختیار داشتیم (من یک گلت داشتم و برادر کاظمزاده، یک کلاشنیکف)، با تهدید، آنها را سوار ماشین کردیم و چادری که برای ماشین تهیه کرده بودم، روی سرشان کشیدیم و نزدیک غروب، رفتیم در باغ محمد کاظمزاده و آنها را در فاصله ۲۵ - ۳۰ متری از هم جدا نشانده، با پارچه چشم‌های آنها را بستم، تا این که مطمئن شدیم کسی ما را تعقیب نکرده و هوا هم تاریک شده. قطعه طنابی برادرمان، کاظمزاده، تهیه کرده بود؛ آن را به گردن عباسقلی حشمت اندادته، دو نفری آن را آن قدر کشیدیم تا خفه شد و بعد، سراغ همایون رفتیم و بعد، سراغ سعید و بعد از این که کارمان تمام شد، اول همایون را به داخل قنات اندادهیم. برگشتم، سعید را به همان جا بردیم و بعد، عباسقلی را به همان شکل، پهلوی همان دو نفر اندادهیم و به وسیله بیلی روی آنها خاک پوشاندیم و ساعت یازده شب، به منزل برگشتم.

س: آقای محمد کاظمزاده! شما بفرمایید علت این که دو فرزند عباسقلی را کشتبند، چه بود؟

ج: ما ابتدا نمی‌خواستیم آنها را بکشیم. بعد، ترسیدیم ما را لو بدهنند. به خاطر این که ترسیدیم لومان بدنهند، به ناچار، این کار را کردیم.

س: آقای هاشمی! علت این که از بازگو نمودن این مورد خودداری می‌کردید را بفرمایید.

ج: بی گناهی دو فرزند عباسقلی حشمت، احساس تلخی در من به وجود آورده

بود. این احساس عمیق، در من سایه افکنده بود و من احساس می‌کردم دو فرزند او، واقعاً بی‌گناه هستند و این عمل، محکوم بوده و من فکر می‌کردم اگر بگوییم مسائل را، پرونده من سنگین‌تر می‌شود. مجموعاً مرا از گفتن حقائق، بازداشت.

س: جای این سؤال باقی است که بفرمایید گفتید عباسقلی حشمت، قصد ترور شما را داشت. آیا صرف اطلاع از این نوع، می‌تواند مجوز قتل باشد؟

ج: هرگز در اسلام، صرف اطلاع از یک جریان، نمی‌تواند مجوز باشد و اسلام، قصاص قیل از جنایت را محکوم می‌داند. من این پیغام را در یک حالت خشم و عصبانیت که بر من حاکم بود، از فروط تعقیب‌ها و مراقبت‌ها که از من می‌شد، هیچ چاره‌ای نداشتم. من مرعوب شدم و این پیغام را فرستادم برای آقای مرادی.

در مورد سلاح‌های کشف شده، مهدی هاشمی گفت:

این سلاح‌ها متعلق به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است و به محض جدایی و انحلال واحد «نهضت‌ها» در سپاه، ما و مرتبطین با ما این سلاح‌ها را از سپاه، خارج کرده و آنها را در نقاط مختلف، مخفی کردیم.

س: آقای رضا مرادی! تعدادی از این سلاح‌ها توسط شما جاسازی شده بود. توضیح دهید.

ج: بعد از انحلال واحد نهضت‌های [سپاه پاسداران] انقلاب اسلامی و دفتر آن در اصفهان، تعدادی سلاح و مهمات، زیر نظر برادرم، هاشمی، در منزلی مخفی شده بود و در سال ۶۴، پیغامی از طرف آقای هاشمی به من رسید که آن اسلحه‌ها را جایه جانمایید و به دنبال آن پیغام، به اتفاق یکی از دوستان، شبانه، به اصفهان رفته، در منزلی که اسلحه‌ها در آن جا مخفی شده بود، آنها را بیرون آورده، با یک وانت نیسان، شبانه، به قهدریجان آورده، در منزل خودم جاسازی کردیم تا این که آقای هاشمی و تعدادی از بچه‌ها دستگیر شدند. من احساس کردم در این رابطه‌ها، مرا هم دستگیر می‌کنند و اسلحه‌ها را در منزل خودم، در قهدریجان، زیر علوه‌ها، مخفی کردم و بعد از آن، انتقال دادم به اطراف قهدریجان، به باغی، و در زیر خاک، مخفی کردم و روی آنها را پوشاندم تا این

که بعد از دستگیری، اعتراف کردم و آدرس اسلحه‌ها و مهامات را دادم به برادران و آنها هم رفتند پیدا کردند.

س: خوب، آقای محمد کاظم‌زاده! بفرمایید اسلحه‌هایی که در منزل خود، جابه‌جا کرده‌اید، از کجا آورده‌اید و در چه زمانی؟

ج: در واحد نهضت‌های سپاه، کار می‌کردم و بعد از انحلال آن، زیر نظر آقای هاشمی، به قهره‌ی جان برد و در زیرزمین، مخفی کردم تا این که بعد از دستگیری، محل آنها را فاش کردم.

س: آقای هاشمی! در خاتمه، اگر مطلبی دارید، بفرمایید.

ج: ما وقتی تعمق می‌کنیم در اعمال و رفتار گذشته، به حالت لغش و انحرافی که سراسر وجود ما را گرفته بود، پی می‌بریم. ما باید از خود، این سؤال را می‌کردیم که اگر عباسقلی حشمت، در توطئه‌ای علیه من متهم است، دو فرزند بی‌گناه وی چه تقصیری دارند؟ چرا کشته شدند؟ ما باید این سؤال را می‌کردیم. کشتن دو انسان بی‌گناه، با چه معیار و خاطبه‌ای منطبق است؟ و با کدام موازین اسلامی و انسانی منطبق است؟ و اینها گوشه‌ای از انحرافی بود که بر وجود ما سایه افکنده بود.

نامه‌ای در تاریخ ۱۳۶۵/۸/۸ از آقای منتظری دریافت کرده بودم؛ اما این نامه بی‌جواب مانده بود. از آن پس نیز ملاقاتی با ایشان نداشتم. پس از آن که همهٔ اتهامات نسبت داده شده به مهدی هاشمی به اثبات رسید، احتمال دادم که ارائهٔ این مدارک، بتواند آمادگی آقای منتظری را برای شنیدن حقایق، افزایش دهد. فکر کردم که نوشتمن نامه‌ای در پاسخ به نامهٔ قبلی ایشان، می‌تواند وسیلهٔ خوبی برای تجدید ارادت و نیز آزمون اصلاحِ مواضع ایشان باشد. هنوز اطمینان نداشتم که این شیوه، مؤثر واقع شود؛ زیرا چندین بار استمزاج کرده بودم و هر بار، ایشان را بر مواضع قبلی، و شاید سخت‌تر از پیش، یافتم.

پس از پخش اعترافات مهدی هاشمی، چند بار از آقای فلاحیان خواستم که به ملاقات ایشان بروند. با تأسف، نتیجهٔ ارزیابی از نظرهای ایشان، حاکی از عدم تأثیر واقعیت‌های عریان و صریح، بر بنیان اعتماد کاذب او به جریان مهدی هاشمی و برادرش بود. مسائلی مانند جنایات مهدی هاشمی و همفرانش، هوشیاری و محبت و بزرگواری حضرت امام ره، اخلاق و قاطعیت وزارت اطلاعات، در اطاعت از امام و... مورد توجه جدی آقای منتظری قرار نگرفت و ایشان همچنان در فضای مسموم حاکم بر اندیشه‌های خود، به سر می‌برد. واقعیت‌ها نشان می‌داد که آقای منتظری، همچنان، حرف‌های مستند و مستدلّ ما را پذیرفته است و جا داشت که ما، براساس

همین واقعیت‌ها، امید خویش را بی‌حاصل و بر باد رفته می‌دانستیم؛ اما با توجه به موضع‌گیری‌های امام<sup>ره</sup>، هنوز امید ما به بارش ابرهای رحمت خداوندی، قطع نشده بود.

به هر حال، به این امید که اعترافات روشن مهدی هاشمی و همدستانش و مهم‌تر، ملاحظهٔ صحنه‌های جان‌خراسی باقی‌ماندهٔ جنازه‌های ربوه‌شدگان، از سیمای جمهوری اسلامی، زمینه را برای اثرباری نامهٔ این جانب به آقای منتظری فراهم کرده باشد، دست به قلم بردم و نامهٔ ذیل را برای ایشان نوشتم:

بسمه تعالیٰ

حضرت آیة الله منتظری دامت برکاته

سلام عليکم

خدا را شاکریم که در حکومتی زندگی می‌کیم که رهبری آن، با بصیرت الهی، حق را آن گونه که باید، تشخیص می‌دهد و در اجرای آن، ملاحظهٔ هیچ چیز و هیچ کس را نمی‌کند.

خدا را سپاس که به این بندهٔ ضعیف، متن نهاد و او را وسیله‌ای قرار داد که با پرده‌برداری از خطروناک‌ترین خطٰ انحرافی، عملاً پاسخگوی نامهٔ یا نامه‌هایی باشد که درخشنان‌ترین چهره‌های الهی در عصر حاضر را در پس ابری ابهام، لااقل نزد عده‌ای ساده‌اندیش، فرو می‌برد.

و او را سپاس که توانایی داد از جویسازی‌ها وحشت نکنم و در اجرای فرمان رهبری، قاطع باشم.

و بعد، در تاریخ ۱۳۶۵/۸/۶ نامه‌ای به حضورتان ارسال نمودم که متأسفانه با بی‌اعتنایی رو به رو شد و آن همهٔ خیرخواهی و پیشنهادهایی که به مصلحت شما و جامعهٔ اسلامی بود، با سکوت، پاسخ داده شد. هرچند که بالاخره برخی از پیشنهادها، نه برای عمل به پیشنهاد - که دیگر خیلی دیر بود - بلکه ظاهراً به حکم اجبار، مورد عمل قرار گرفت.

مقارن ارسال نامهٔ فوق الذکر، نوشهای از جناب عالی توسط آقای مشکینی به

دست بندۀ رسید که لازم بود آن را پاسخ بدhem، که تاکنون موفق نشدم و شاید مصلحت، چنین بود که لاقل قسمتی از آن نامه، نیاز به پاسخ نداشته باشد یا پاسخ آن، آسان‌تر باشد.

نوشته‌اید: «اولاً، دستور امام - مظلله العالی - مبنی بر رسیدگی به کارهای آقای سید مهدی هاشمی، نیاز به بازداشت وسیع با وضع زننده و تندا - که خاطره بد ساواک را در اذهان، تجدید می‌کرد - نداشت».

۱. آیا تشخیص این که بازداشت باید وسیع باشد یا غیروسیع، با کیست؟ با بندۀ یا با جناب عالی که به خودم فرمودید که: «سید مهدی با ما هم پیاله بود و من به او اعتماد دارم و شما هم در مورد او شک نکن»؟ منظور این که اگر تشخیص جناب عالی ملاک بود، حتی دستگیری مهدی هم خلاف بود و اگر تشخیص ما ملاک باشد، برای کشف جرم، آن هم مجرمی با آن پیچیدگی، لازم است کلیه افرادی که به نحوی با او در ارتباط‌اند، دستگیر شوند.

۲. در نامه‌ای که خدمتتان فرستادم، پیشنهاد کردم: «فردی که از خط مهدی هاشمی نباشد و قدری هم تعهد و تقوا داشته باشد را مأمور نمایید درباره آنچه نوشته‌اید، تحقیق کند...». چرا نپذیرفتید تا اگر مأموری خطا کرده و متهم را با وضع زننده‌ای دستگیر کرده، مجازات شود و اگر ثابت نشد، سربازان گمنام ولی عصر - روحی له الفداء - را به ساواکی‌های زمان شاه، تشبیه نفرمایید؟ نوشته‌اید: «ثانیاً، من به جناب عالی گفتم و به حضرت امام - مظلله - هم نوشتم و هم گفتم که نهضت‌های رهایی بخش اسلامی، خوب یا بد، به دستور من و زیر نظر من بوده است. مزاحمت اشخاص دیگر یا احضار آنان به خاطر آن، خلاف شرع است».

ظاهرآ این بند، دیگر نیازی به پاسخ نداشته باشد. اگر با آن همه گفته و نوشته این‌جانب و دیگران، قانع نشید که دستگیری مهدی هاشمی و مرتبطین با او، در رابطه با مسئله نهضت‌ها نیست، حتماً فیلم دلخراش جسد‌های حشمت و فرزندانش - که حتی به گفته قاتلین، بی‌گناه بودند و با امکانات و پوشش نهضت‌ها به قتل رسیدند - شما را قانع کرده است که این دستگیری‌ها، هدف دیگری تعقیب می‌کرد.

نوشته‌اید: «ثالثاً، عمل به دستور امام - مد ظله العالی - مبنی بر رسیدگی ، لازم ، ولی هتك حیثیت اشخاص ، قبل از رسیدگی و ثبوت در دادگاه اسلامی و پخش آن ، خلاف شرع بین است و با حکومت عدل اسلامی ، سازگار نیست». ظاهرآ منظور شما ، کسب تکلیف بnde از حضرت امام و پاسخ ایشان و انتشار این سؤال و پاسخ در رسانه‌ها است؛ چون در آن تاریخ ، هنوز فیلم اعترافات مهدی هاشمی پخش نشده بود؛ ولی پس از پخش فیلم ، شنیدم که آن را هم به عنوان خلاف شرع ، محکوم کرده‌اید. بnde درباره اصل این فتوا و این که نشر پاسخ امام به سؤال این جانب و یا پخش فیلم اعترافات مهدی ، خلاف شرع هست یا نیست ، حرفی ندارم و این که اگر این کارها خلاف شرع است ، چرا تاکنون جناب عالی ، به این محکمی ، با آن برخورد نکرده‌اید هم اعتراض نمی‌کنم؛ ولی در دفاع از آنچه انجام شده ، باید عرض کنم که لابد توجه دارید که نظر امام ، بدون اجازه او پخش نمی‌شود و فیلم اعترافات هم با نظر امام ، پخش شده. لابد نظر حضرت امام با جناب عالی فرق دارد. بنا بر این شما نمی‌توانید مسئولین را ، متهم به ارتکاب خلاف شرع بین نمایید. اکنون سؤال این جانب ، این است که آیا کسب تکلیف از امام و نشر آن به خاطر مقابله با جوسازی‌هایی که هواداران مهدی هاشمی ، با کمک تعطیل ملاقات‌های جناب عالی می‌کردند و مانع از اقدامات قاطع بود ، و پخش فیلم اعترافات مهدی ، به خاطر هتك حیثیتی که از او و هم‌برونده‌هایش شده ، خلاف شرع بین است ، ولی هتك حیثیت کسانی که می‌خواسته‌اند به اتهامات آنها رسیدگی کنند ، و تشییه نمودن آنها به سواکی‌های زمان شاه و تعطیل نمودن ملاقات‌ها ، برای حمایت از آنها در مقابل دستور قاطع امام بر رسیدگی ، موافق شرع بین است؟! و موافق است با حکومت عدل اسلامی؟!

نوشته‌اید: «رابعاً ، بر حسب اطلاع از بعضی از منابع موثق ، مسائل مهم‌تری در پشت این صحنه وجود دارد و محتمل است جناب عالی ، وجه المصالحه شده باشید و در امور مهمه ، احتمال هم مُنجَز است. مواطن مسؤولیت شرعی خود باشید».»

نمی‌دانم آن منبع موثق ، کیست و آیا اعتماد شما به او ، همانند اعتماد به مهدی

هاشمی است یا بیشتر یا کمتر؛ ولی تصور می‌کنم هر که هست، از همان خط استاد بزرگوار! برای این جانب از ابتدا مشخص بود که چه می‌کنم و دقیقاً به حول وقوه الهی، بر مرز شرع، حرکت می‌نمایم. شما هم علی القاعده، باید حالا دیگر متوجه شده باشید که - برخلاف آنچه تصور می‌فرمودید - در رابطه با دستگیری مهدی، نه خطی عمل شده و نه مسئله‌ای جز جنایتها و خیانت‌های آنها، پشت پرده بوده و نه کسی بنده را وجه المصالحه قرار داده است. شنیده‌ام که چند بار فرموده‌اید که: «در مورد مهدی، اشتباه کردہ‌ام». اگر شنیده‌من حقیقت داشته باشد، جای بسی خرسندي است؛ چون با هیچ منطقی، این اشتباه را نمی‌پذیرفتید. یاد دارم که به شما عرض کردم که مسئله مهدی، چیزی نیست که یک نفر یا دو نفر اعتراض داشته باشند: دفتر تبلیغات، جامعه مدرسین، آقای مشکینی، آقای هاشمی و... شما فرمودید: «همه اشتباه می‌کنند...». به هر حال، جای خوشحالی است اگر متوجه اشتباه خود شده باشید؛ ولی جای تأسف بیشتر این که طبق آنچه مکرر نقل می‌شود، آقای فلاحیان هم که با شما چند ملاقات داشته‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند [که] هنوز شما متوجه نشده‌اید که مهدی هاشمی، یک جریان است، نه یک فرد و هنوز به جای تقدیر از وزارت اطلاعات، بر آن می‌تازید که چرا با جریان، مبارزه می‌کنند!

از ایمان و عطفت و علاقهٔ جناب عالی به حق و عدل، انتظار می‌رفت که با ملاحظهٔ فیلم تکان دهنده اعترافات مهدی هاشمی و جسدی‌های جان خراش، برادرانی را که در این رابطه تلاش کرده‌اند بخواهید و از آنها تقدیر کنید؛ ولی نه تنها چنین نشد، که با کمال تأسف، به من خبر دادند موضع شما نسبت به وزارت اطلاعات، همان موضع گذشته است و همین امر باعث شد که در نوشتن این نامه، تعجیل کنم، شاید خداوند اثری در این نوشته‌ها قرار دهد و حضرت عالی - که ذخیرهٔ حوزه و امید این انقلاب هستید - به خاطر این افراد منحرف و خطرناک، بیش از این صدمه نبینید.

استاد بزرگوار! اگر آنچه نقل می‌شود واقعیت ندارد، و هنوز شما متوجه اشتباه خود در مورد مهدی نشده‌اید، که حرفی برای زدن نیست؛ ولی اگر متوجه اشتباه خود شده‌اید، لاقل احتمال بدھید که در مورد آقای سید هادی هم اشتباه کنید، در

مورد دیگران نیز اشتباه کنید، در قضایت خود در مورد وزارت اطلاعات هم اشتباه کنید و در آینده، متوجه اشتباه خود شوید؛ ولی خدا کند وقتی متوجه شوید که قابل جبران باشد. من در رابطه با این جریان، مکرر یاد نامه این عربی به فخر رازی می‌افتم که نوشت: «شنیده‌ام که یکی از دوستانت در حضور جمع، تو را گریان یافته. وقتی علت می‌پرسند، گفته‌ای: "مسئله‌ای را که سی سال به آن معتقد بوده‌ام، امروز برایم ثابت شده که اعتقادم درست نبوده. گریه‌ام برای آن نیست که چرا سی سال اشتباه فهمیده‌ام، گریه‌ام برای این است که می‌ترسم رأی کنونی هم، چون اعتقاد گذشته، پس از مدتی بطلانش ثابت گردد...". استاد بزرگوار! جریانی که پیش آمد، سخت تلخ بود؛ ولی برای شما، در این تلخی، نعمتی بزرگ از خدای تعالی نهفته بود:<sup>۱</sup> نعمت کشف اشتباهی بزرگ، نعمت متزلزل شدن اعتماد به عنصری بی‌باک و خطرناک که در سمت مسئول «نهضت‌های آزادیبخش»، آن همه پول و امکانات در اختیار داشت و در سایه این اعتماد، صدها قبضه سلاح سیک و نیمه سنگین و ده‌ها هزار تیر فشنگ و مواد منفجره و پودر سلطانزا، در زیرزمین‌ها و خانه‌های تیمی، در جهت اهداف شوم خود، جاسازی و مخفی کرده بود و خدا می‌داند چه قدر از مخالفین خود را، مانند حشمت و فرزندانش، بی‌سر و صدا و مخفی، نایبود کرده است؛ ولی به جای سپاس این نعمت و تشکر از کسانی که وسیله این عنایت الهی بوده‌اند و این جانی خطرناک را از شما جدا کرده‌اند، متأسفانه، آن گونه که جناب فلاحیان از برخورد جناب عالی نقل می‌کند، هنوز سر موضع اول هستید و انتقاد می‌کنید که چرا بنده در مصاحبه گفته‌ام: «امام از وضع مدارس، نگران بوده است»<sup>۲</sup> یا چرا آقای سید هادی هاشمی، با موافقت کتبی امام، تبعید شده است و امثال این

۱. به نوشته امام: «این امر، عبادتی است که دامان بزرگان را از اتهامات پاک و توطئه منحرفان را خشی می‌کند».

۲. پاسخ ندادن به این ایراد، بدان جهت است که نیازی به پاسخ ندارد؛ چون اعلام نگرانی امام، به معنای این که همه افراد مدارس مذکور، تحت تأثیر القائلات مهدی هاشمی بوده‌اند، نیست و در عین حال در مصاحبه آینده خود به تناسبی - انشاء الله - بر این مطالب تأکید خواهم کرد (این دو پاورپوینت، مربوط به نامه در هنگام نگارش است). ری شهری

امور. تأسف می‌خورم که هر کس آقا هادی و مهدی را می‌شناسد و از جمله، مسئولین رده اول کشور، می‌دانند که مهدی و هادی، یکی هستند؛ بلکه رأس فتنه‌ها، هادی است و بودن وی در کنار شما، خطرناک است و به همین جهت، حضرت امام، با تبعید وی موافقت فرمود؛ ولی شما نمی‌دانید و اصرار می‌کنید به قم بازگردد و حتی در سمت تنظیم کننده پیام‌ها و سخنرانی‌های جناب عالی! و در پایان، چند پیشنهاد دارم و امیدوارم که مانند پیشنهادهای قبلی، مورد بی‌مهری قرار نگیرد و کار، به قیامت نیفتد.

۱. نظر خود را در رابطه با این جریان، با دیده اتهام، مورد بازنگری و دقت قرار دهید و در موضوعگیری، با امام و افراد متعهد و متقدی و خطشناس، مشورت کنید.
۲. مرتبطین با مهدی هاشمی، هنوز در دفتر شما هستند و هنوز این خط، به طور کامل از دفتر شما ریشه‌کن نشده. برای خدا و شادی دل امام و مردم شهید داده و همه کسانی که دلشان برای آینده این انقلاب می‌تپد، شخصاً برای پاکسازی این خط، از بیت شریف خود، اقدام کنید. اگر تصمیم گرفتید، اسمای این افراد، خدمتتان ارسال خواهد شد.
۳. برادرانی که در رابطه با کشف این جریان خطرناک، تلاش کرده‌اند را بخواهید و حضوراً از آنها تقدیر [کنید] و دستور دهید تشکر شما، از رسانه‌ها پخش شود که این عمل، به سود شما و اسلام و جامعه اسلامی است.

والسلام عليکم ورحمة الله وبركاته

محمدی ری شهری

۶۶/۱/۱۰

این نامه - که نسخه‌ای از آن را برای حضرت امام نیز ارسال کردم - <sup>۱</sup> توسط آقای فلاحیان، حضوراً، تقدیم آقای منتظری شد؛ اما ایشان، دقایقی پس از دریافت نامه، ما را شدیداً مورد حمله قرار داد که چرا فیلم جنازه حشمت و فرزندانش را از تلویزیون

۱. تمام نامه‌هایی را که در خصوص جریان مهدی هاشمی، به آقای منتظری نوشتم، به خدمت حضرت امام نیز ارسال کردم.

پخش کردید؟ این چه کاری بود؟ با این کار، شما آنان (مقتولین) را مظلوم و حزب اللهی معرفی کردید و عده‌ای حزب اللهی را منزوى نمودید... . پس از گذشت چند روز از ارسال نامه مورد اشاره برای آقای منتظری، به خدمت حضرت امام رسیدم. حضرت ایشان در این ملاقات، نکته‌ای را فرمودند که از آن، استنباط کردم ایشان نامه را ملاحظه کرده‌اند. خدمت امام، عرض کردم که هنگامی که این نامه به آقای منتظری داده شد، آن طور برخورد کردند. امام، لبخند زدند و فرمودند: «حسب، آقای منتظری است دیگه!».

آقای هادی هاشمی (برادر مهدی هاشمی و داماد آقای منتظری)، در بخشی از اتهامات برادرش سهیم و در مواردی، متهم اصلی بود. او پس از دستگیری برادرش نیز مرتکب جرایمی، از جمله شرکت در تهیه و توزیع اعلامیه‌های کذب بر ضدّ مسئولان شد.<sup>۱</sup> نقش هادی هاشمی در جرایم و اتهامات مهدی هاشمی، بارز و آشکار بود. این موضوع را با حضرت امام ره مطرح کرد. امام، بار اول، نظر صریحی ندادند و به گفتن «تا ببینم» اکتفا فرمودند. پس از آن، در گزارش‌های گوناگون در مورد مهدی هاشمی، به تناسب جرایم، از هادی هاشمی نام برده می‌شد. یک بار حضرت امام فرمودند: آقای طاهری [اصفهانی] مرا قسم دادند که مهدی را رها کنید و هادی را بگیرید؛ چون همهٔ فتنه‌ها زیر سرِ هادی است». با این همه، چون آقا هادی، داماد و رئیس دفتر آقای منتظری بود، در صورت دستگیری هادی هاشمی، واکنش تن‌آقای منتظری، قطعی به نظر می‌رسید. به همین سبب، تصمیم‌گیری در مورد چگونگی برخورد با او، مشکل بود. ابتدا، به دوری موقّت او از دفتر آقای منتظری هم قانع بودم؛ چون احتمال می‌دادم که نبود او در کنار آقای منتظری، فاصلهٔ آقای منتظری از سایر مسئولان را کمتر می‌کند، از این رو، در نامه‌ای به آقای منتظری، انجام چنین اقدامی را پیشنهاد کردم؛ اما متأسفانه این پیشنهاد، مورد موافقت ایشان قرار نگرفت.

---

۱. ر.ک: ص ۳۶۵ پیوست شماره ۶ و ص ۳۲۱ پیوست شماره ۱۵.

با گذشت زمان و جمع شدن اعترافات مهدی هاشمی و سایر متهمان، اتهامات بیشتری متوجه هادی شد. او دیگر به صورت یکی از متهمان اصلی این پرونده درآمده بود. از سوی دیگر، دستگیری مهدی هاشمی و فشار وارد شده بر نزدیکان او، هادی هاشمی را به صورت ملجاً و کارگردان و بیت آقای منتظری را به پایگاهی برای هواداران باقی مانده مهدی هاشمی، مبدل کرده بود. جلوگیری ما از درگیر شدن بیت آقای منتظری با این ماجرا و تبدیل بیت به عرصه‌ای برای کشاکش و تجمع هواداران مهدی هاشمی، خود، تدریجًا، مانعی جدی برای پیگیری پرونده هادی شد.

ضرورت دستگیری هادی هاشمی و بازجویی از او، با حضرت امام در میان گذاشته شد. سرانجام، علی رغم مخالفت سران قوا با دستگیری هادی هاشمی، با موافقت امام برای دستگیری و جلب او، وی از طرف اداره اطلاعات قم احضار شد.

### واساطت دو تن از سران قوا

آقای منتظری، پس از آن که از احضار هادی هاشمی آگاه شد، تلاش کرد از بازداشت وی پیشگیری کند. از جمله اقدامات ایشان - که من بعداً مطلع شدم - این بود که با یکی از سران قوا، تلفنی تماس می‌گیرد و تقاضا می‌کند: «آقا هادی برای بازجویی به تهران نیاید، که آبروی من می‌رود. همینجا از او بازجویی کنند».

گویا لحن تقاضا، به گونه‌ای بوده که آن مقام مسئول، خیلی تحت تأثیر قرار می‌گیرد و یکی دیگر از سران قوا را واسطه قرار می‌دهد که از این جانب بخواهد به نظر آقای منتظری عمل کنم؛ اما بازجویی از هادی هاشمی، در بیت آقای منتظری، نقض غرض بود؛ زیرا چیزی را روشن نمی‌کرد، ولذا عرض کردم که او نیز مانند سایر متهمان این پرونده، باید در زندان، بازجویی شود؛ اما برای رعایت احترام بیت آقای منتظری، پس از بازجویی، اگر مسئله حادی کشف نشد، او را مرخص خواهم کرد.

ایشان فرمود: «آقا!...<sup>۱</sup> می‌گوید: آقای منتظری، جوری با من صحبت کرد که من

۱. یکی دیگر از سران سه قوه که آقای منتظری با او تماس گرفته بود.

بُریدم". حالا شما خیلی فشار نیاورید».

در پاسخ، عرض کردم که: «ایشان از اول هم بریده بود؛ زیرا از ابتدا، با برخورد با جریان مهدی‌هاشمی مخالف بود. اگر قرار است به اتهامات هادی‌هاشمی رسیدگی شود، باید این اقدام، درست انجام شود. هنگامی که دیدم ایشان خیلی اصرار می‌کند، عرض کردم: «چرا از من می‌خواهید کوتاه بیایم؟ به امام بگویید. من هر چه امام بفرمایند، عمل می‌کنم».

فرمود: «به امام گفته‌ایم، اما امام می‌فرمایند: "چرا مراجعه می‌کنند و نمی‌گذارند همان طور که با دیگران برخورد می‌شود، با اینها هم برخورد شود؟ ایشان هنوز مُرکب قلمش خشک نشده که برای من نوشته و تقاضا کرده طبق مقررات، با آنها برخورد شود. پس چرا این طور می‌کند؟».

من عرض کردم: «وقتی امام این طور می‌گویید، من چه می‌توانم انجام دهم؟». ایشان فرمود: «در مورد برخورد با مهدی‌هاشمی، امام، مستقیماً دستور داده بود؛ ولی درباره هادی‌هاشمی، کیفیت برخورد را به شما واگذار کرده و فرموده‌اند: "نظر من، نظر وزارت اطلاعات است"؛ بنا بر این، شما می‌توانید کوتاه بیایید». گفتم: «در این صورت، نظر بندۀ این است که باید مانند دیگران، با او برخورد شود».

به هر حال، اصرار ایشان نتیجه‌ای نداشت. با وجود این، با دفتر حضرت امام ره تماس گرفتم و جریان پیغام آقای منتظری و نظر دون از سران قوا را گفتم و کسب تکلیف کردم. پاسخ، این بود که: «امام فرمودند: "همان طور که اطلاعات می‌گویید، عمل شود"».<sup>۱</sup>

### نومیدی از تلاش‌ها

آقای منتظری، پس از نامید شدن از ثمر بخشی تلاش‌های خود و وساطت دیگران، به

۱. از طریق دیگری نیز شنیدم که حضرت امام، در یکی از جلسه‌های سران سه قوه، در مورد رسیدگی به این جریان فرموده بودند: «نظر من، نظر وزارت اطلاعات است».

معرفی هادی هاشمی رضایت داد. هادی هاشمی با وزارت اطلاعات، تماس گرفت و درخواست مهلتی یک روزه کرد تا کاری را که آقای منتظری به او واگذار کرده، انجام دهد؛ ولی من، به دلیل جنبه‌های اطلاعاتی، تأخیر را به مصلحت ندانستم و از برادران خواستم تا در پاسخ او بگویند که حتماً خود را در همان روز، معرفی کند. همچنین قرار شد که به او یادآوری کنند که تأخیر، جرم محسوب خواهد شد.

#### معرفی هادی هاشمی به بازداشتگاه

هادی هاشمی در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲ خود را به ستاد وزارت اطلاعات در تهران، معرفی کرد و بلا فاصله، بازداشت و بازجویی از او آغاز شد. او مسئولیت بخشی از اتهامات را پذیرفت و انجام برخی دیگر از تخلفات را، مطابق دستور آقای منتظری اعلام کرد.

#### ملاقات نگارنده با امام و پیشنهاد تأیید آقای منتظری

یک شب، پس از نماز مغرب و عشا، به خدمت حضرت امام ره رسیدم و گزارشی از دستگیری هادی هاشمی و ادامه بازجویی از مهدی هاشمی عرضه کردم. در این ملاقات، دو نکته مهم، مطرح شد: نکته اول، درباره نوع برخورد با هادی هاشمی بود. حضرت امام، تأکید کردند که او با دیگران فرقی ندارد و باید با او مثل یک بقال رفتار کنید. نکته دیگر، در مورد شخصیت آقای منتظری بود. به ایشان عرض کردم که: «در این ماجرا، بر حیثیت اجتماعی آقای منتظری، ضربه سختی وارد شده که ترمیم آن، جز با تأیید جناب عالی، ممکن نخواهد بود». ایشان بالحنی که از آن تندي احساس می‌شد، فرمودند: «من تأیید نمی‌کنم». پس (احتمالاً با کمی مکث) اضافه کردند: «تا ایشان این جور است». و بعد با همان لحن، ادامه دادند: «شما هم اگر طرفدار ایشان هستی، مصلحت ایشان این است که با این جریان، قوی برخورد کنید».

باری، دو هفته از این ماجرا گذشت؛ ولی بازجویی از هادی هاشمی، چندان موفقیت آمیز نبود؛ زیرا با توجه به این که او، داماد و مسئول دفتر آقای منتظری بود و بخشی از تخلفات خود را به آقای منتظری نسبت می‌داد، بازجویی از وی، در واقع، بازجویی از آقای منتظری محسوب می‌شد و ماکه می‌خواستیم هادی هاشمی را جدا از آقای منتظری مورد سؤال قرار دهیم، در عمل، به بنبست رسیدیم. لذا نامه‌ای به حضرت امام ره نوشتیم و اتهامات، آخرین وضعیت او و پیشنهاد خود را مطرح کردم.

متن نامه چنین است:

بسمه تعالی

رهبر کبیر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی  
سلام علیکم

همان طور که اطلاع دارید، آقای سید هادی هاشمی، در تاریخ ۶۵/۱۰/۲  
بازداشت گردید.

اتهامات وی عبارت است از:

۱. همکاری فعال با مهدی هاشمی در اشاعه افکار انحرافی و التقادی و فعالیت‌های مخفی و پیچیده، برای ضربه زدن به حاکمیت موجود.
۲. زمینه‌سازی برای نفوذ گروه‌های منحرف، مانند نهضت منافقین خلق و جنبش مسلمانان مبارز، در دفتر آیة الله منتظری.

۳. زمینه‌سازی برای ارتباط وابستگان به گروه‌کِ محارب منافقین، با دفتر جناب آقای منتظری و ضربه زدن به حیثیت دفتر.
۴. ضبط کردن مخفی مکالمات محرمانه مسئولین کشور با آقای منتظری، و بهره‌برداری از نوارهای مکالمات در جهت اهداف انحرافی خود.
۵. جوّاسازی علیه نظام و زیر سؤال بردن حاکمیت جمهوری اسلامی و رهبری، پس از دستگیری مهدی هاشمی.
۶. تهییه اعلامیه با امضای، جعلی «جمعی از طلاب و فضلای حوزه علمیه قم» در جهت تضعیف مسئولین جمهوری اسلامی و دفاع از مهدی هاشمی و سایر افراد دستگیر شده با او.
۷. نگهداری تعدادی سلاح و اسناد مربوط به مهدی هاشمی، به طور غیرقانونی در دفتر.
۸. نگهداری تعدادی از فرایان مرتبط با مهدی هاشمی در دفتر و فراری دادن آنها.

نظريه:

به نظر اين جانب، مجرميّت نامبرده در رابطه با اكثراً اتهامات ذكر شده، مُحرَّز و غيرقابل تردید است، و او در بازجويي‌ها، به تعدادي از اتهامات منتبه، اعتراف دارد و در مورد برخى، مى‌گويد با نظر آقای منتظری انجام شده.

پيشنهاد:

با عنایت به اين که آقای هادي هاشمی، داماد و مسئول دفتر آية الله منتظری است و تعدادي از کارهای خلاف خود را منتبه به نظر ايشان می‌نماید و رسيدگی دقیق به اتهامات وی، در حال حاضر، موجب هتك حیثیت آقای منتظری است و برخی جهات ديگر، ادامه بازجويي وی فعلاً امكان‌پذير نیست. لذا به جهت صيانت دفتر آقای منتظری و جداسازی اعمال خلاف وی از آميختگی کارهای دفتری، و ادامه کار اطلاعاتی برای روشن شدن بيشتر ابعاد اتهامات وی، پيشنهاد می‌شود که زیر نظر وزارت اطلاعات، به يكى از نقاط مناسب کشور تبعيد گردد.

در پایان، با عرض مذرت، علت این که در رابطه با این جریان، بیش از حد، مزاحم حضرت عالی می‌شوم، یکی اهمیت مسئله است و دیگر این که آقای منتظری، کتاب و شفاهای ما را متهم به کارهای خلاف شرع در این رابطه می‌نماید، و برخی از نمایندگان ایشان (آقای کاملان)، در نماز جمعه، علیه اقدامات وزارت اطلاعات، جو سازی نموده و نیز برخی از روزنامه‌ها. ان شاء الله بنده از جو سازی‌ها نمی‌ترسم؛ ولی می‌خواهم جناب عالی مطلع باشد و هر کاری که انجام می‌دهم با حجت شرعی و نظر مبارک حضرت عالی باشد.

محمدی ری شهری

۶۵/۱۰/۱۵

از دفتر امام، در پاسخ این نامه، به من اطلاع دادند که حضرت امام، آزادی چنین افرادی را زیانبار دانسته و با پیشنهاد تبعید نیز مخالفاند. مشکل را توضیح داد. گفتند: «از طریق قوه قضائیه اقدام شود».

گفتم: «کدام قاضی جرئت می‌کند برخلاف نظر آقای منتظری، حکم تبعید داماد ایشان را امضا کند؟».

### کسب تکلیف از امام رهبر انقلاب

سرانجام، تصمیم گرفتم که نامه‌ای کوتاه خطاب به حضرت امام بنویسم و از ایشان بخواهم تا تکلیف ما را روشن کنند. متن نامه ارسالی به محض ایشان چنین است:

بسمه تعالی

رهبر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی

سلام عليکم

با بررسی‌های انجام شده درباره اتهامات آقای سید هادی هاشمی، وزارت اطلاعات به این نتیجه رسیده که لازم است نامبرده، مدتی زیرنظر این وزارت‌خانه، به یکی از نقاط کشور تبعید گردد. موافقت و اجازه حضرت عالی برای اقدام، ضروری است.

محمدی ری شهری

۶۵/۱۰/۲۳

### واگذاری امر به سران قوا

حضرت امام ره در پاسخ، مرقوم فرمودند:

رؤسای محترم سه قوه، در این امر، رسیدگی نمایند و آنچه تشخیص داده شد،  
مجازید عمل نمایید.

۶۵ دی ۱۴۲۴

روح الله الموسوي الخميني

### به تصمیم نرسیدن سران قوا

رؤسای سه قوه، پس از بحث در این باره، به نظر واحدی نرسیدند. یک نظر این بود که  
به وی مأموریتی در خارج از کشور، محول شود. یک نظر، موافق تبعید بود. نظر  
دیگر، این بود که اگر حضرت امام ره با رفتن وی به خارج از کشور موافق نباشند،  
تبعید صورت گیرد.

پیشنهاد اول، با من در میان گذاشته شده با آن مخالفت کرد؛ زیرا:  
اولاً، آقای هادی هاشمی، یک مجرم بود. چگونه می‌توان به یک مجرم، شرافت  
نمایندگی و کارگزاری جمهوری اسلامی ایران را در خارج از کشور، واگذار کرد؟  
ثانیاً، هدف اصلی، دور شدن او از آقای منتظری بود. اگر او به حکم حضرت امام  
تبعید می‌شد، این حُسن را داشت که در آینده نیز کسی جرئت بازگرداندن تبعیدی  
امام را نمی‌کرد؛ اما مأموریت خارج، به هر حال، پایان می‌یافت و او مجدداً در کنار  
آقای منتظری جای می‌گرفت و این، نقض غرض بود. امام نیز با این پیشنهاد، مخالف  
بود؛ اما دو نفر دیگر از سران سه قوه، نظر خود را نگفتند، و اظهار کردند که نظر خود  
را با امام، مطرح خواهند کرد.

سرانجام، امام که ملاحظه کردند سران قوه نمی‌توانند در مورد هادی هاشمی  
تصمیم بگیرند و تکلیف وزارت اطلاعات را معلوم کنند، خود، تصمیم گرفتند و در

پاسخ به نامه ۱۳۶۵/۱۰/۲۳ این جانب، نوشتند:

بسمه تعالی

با حفظ تمام موازین عدل و انصاف، موافقت می‌شود. ان شاء الله موفق باشید.<sup>۱</sup>

۶۵/۱۰/۲۸

روح‌الله‌الموسوي‌الخميني

پس از موافقت حضرت امام با تبعید هادی هاشمی، درباره محل تبعید او، مشورت‌هایی در وزارت اطلاعات، انجام و قرار شد که او به سمنان تبعید شود. موضوع را به متهم، اطلاع دادند. او درخواست کرد که با من ملاقات کند. من هم تقاضای او را پذیرفتم. در این ملاقات، خلاصه حرف او این بود که تبعید وی، ضربه‌ای جدی به حیثیت آقای منتظری است. خواست اول او، بازگشت به قم، به شرط اشتغال به کار خود و خودداری از رفتن به بیت آقای منتظری، و درخواست دوم او، عزیمت به جبهه بود.

در پاسخ او، این قسمت از نامه خودم (مورخ ۱۳۶۵/۸/۶) را که خطاب به آقای منتظری نوشته بودم، خواندم:

... مدارکی در دست است که ثابت می‌کند همه شایعاتِ دروغ و بی‌اساس بر علیه مسئولان، اعلامیه‌ها، تحریکات در جبهه‌ها و... از تعدادی محدود، در بیت جناب عالی، ریشه می‌گیرد<sup>۲</sup> و رأس همه فتنه‌ها، در جریان اخیر، پس از دستگیری مهدی هاشمی، آقا هادی هاشمی است. پیشنهاد عاجزانه این جانب، برای خدا و حفظ حرمت روحانیت و مرجعیت و رهبری، این است که قبل از این که مسئولان مجبر شوند درباره وی اقدامی انجام دهند، از ایشان بخواهید، لااقل برای چند ماهی، در قم نباشد... .

۱. ر.ک: ص ۳۴۹ پیوست شماره ۱۲.

۲. ر.ک: ص ۱۳۲.

این قسمت از نامه را خواندم و به او گفتم: «پیشنهاد اول بند، به گونه‌ای دیگر بود و من نمی‌خواستم که کار به این جا بکشد؛ اما آقای منتظری نیز پرداختند و اکنون چاره‌ای جز رفتن شما به تبعیدگاه نیست».

آقای هادی هاشمی از این که چرا آقای منتظری پیشنهاد مذکور را به اطلاع وی نرسانده، اظهار تعجب می‌کرد. او همچنان اصرار می‌کرد یا به قم، یا به جبهه، عزیمت کند. به او گفتم که هیچ یک از سران سه قوه، با بازگشت او به قم، موافق نیستند. همچنین یادآوری کردم که رفتن به جبهه، با شرایط او، به مصلحت نیست و با توجه به نظر حضرت امام، چاره‌ای جز اطاعت و اجرای دستور ندارد. انتخاب محل را به عهده وی گذاشت، تا خود وی یا آقای منتظری، محل تبعید را معین سازند. وی تقاضا کرد که پیش از اجرای حکم، به قم برود و آقای منتظری را در مورد این تصمیم، توجیه کند! ابتدا، با این پیشنهاد، موافق نبودم؛ زیرا احتمال می‌دادم که ملاقات او با آقای منتظری، موجب بروز مشکلاتی در کار شود؛ اما به علت اصرار وی و مشروط بر این که در آنثار، دیده نشود و اگر آقای منتظری خواست راجع به جلوگیری از تبعید وی اقدام کند، این اقدام، پس از عزیمت او به محل تبعید صورت پذیرد، با مسافرت او به قم موافقت کردم. این احتمال وجود داشت که آقای منتظری، برای جلوگیری از اجرای حکم، او را در منزل، نگه دارد و به این و آن متولی شود. در این صورت، مسئولان بر ما ایزاد می‌گرفتند که چرا قبل از اجرای حکم، اجازه ملاقات با آقای منتظری به وی داده شده است.

**ضمناً آقای هادی هاشمی در ادامه این ملاقات گفت:**

باید مسئله وزارت اطلاعات، با آقای منتظری حل شود. من خودم واسطه می‌شوم تا ذهنیت آقای منتظری، راجع به وزارت اطلاعات، تصحیح گردد. من زندان را جور دیگری تصور می‌کرم. برخوردها خوب بود. ما فکر می‌کردیم جناح راست، در وزارت اطلاعات حاکم است؛ در برخوردها متوجه شدیم مطلب، این طور نیست. بعضی از کسانی که با ما برخورد داشتند، طلبیه و از شاگردان و علاقه‌مندان آقای منتظری هستند و... من، مسئله میان آقای منتظری و وزارت

اطلاعات را حل می‌کنم.

این پیشنهاد زیرکانه، در واقع، یک معامله بود. هادی هاشمی در واقع می‌گفت: «تو مشکل پروندهٔ مرا حل کن و من هم در عوض، مشکل تو را با قائم مقام رهبری حل خواهم کردا!».

او به شدت، بر انجام ملاقاتی بین بنده و آقای منتظری - که مقدمات آن توسط وی فراهم شود - اصرار می‌کرد. هادی هاشمی، با اطمینان و قاطعانه ادعا می‌کرد که با توجیه آقای منتظری، ذهنیت ایشان را نسبت به وزارت اطلاعات، تغییر خواهد داد. ظاهراً معامله‌ای شیرین و عاقلانه بود! معامله‌ای که به تصحیح نظر آقای منتظری نسبت به وزرات خانه منتهی می‌شد. تصور آقای منتظری از وزارت اطلاعات - چنان که در نامه ایشان خطاب به حضرت امام آمده - بدین گونه است:

شنیده شده فرموده‌اید: «فلانی مرا شاه و اطلاعات مرا ساواکِ شاه فرض می‌کند». البته حضرت عالی را شاه فرض نمی‌کنم؛ ولی جنایات اطلاعات شما و زندان‌های شما، روی شاه و ساواکِ شاه را سفید کرده است. من این جمله را با اطلاعات دقیق می‌گویم.

این ذهنیت، ناشی از اطلاعات دقیقی (!) بود که از جانب افرادی همچون هادی هاشمی، به ایشان ارائه شده بود و اینک آقای هادی هاشمی می‌خواست این اطلاعات را، که مبنای موضعگیری‌های ایشان بود، در قبال حل مشکل خود، اصلاح کند! سرانجام، آقای هادی هاشمی به قم رفت و طبق قرار قبلی، در راه عزیمت به سمنان، ملاقاتی با وی انجام دادم. ضمن صحبت گفت: «مسئلهٔ ملاقات شما را با آقا مطرح کردم. ایشان ابتدا قبول نمی‌کرد، ولی بالآخره با اصرار پذیرفت که شما بروید و با ایشان ملاقاتی داشته باشید».

از او پرسیدم: «آیا آقای منتظری، برای تغییر محل تبعید شما، تماسی با مسئولین برقرار نکرده؟».

او گفت: «نه. ایشان با مسئولین، قهر است و حاضر نیست چیزی بگوید. نظر ایشان این است که اگر مسئولان می‌خواهند آبروی ایشان حفظ شود، خودشان اقدام

نمایند».

هنوز از اصلاح طرز تفکر آقای منتظری، کاملاً مأیوس نشده بودم. بنا بر این، تصمیم گرفتم گیاه پژمرده امید به تغییر روش آقای منتظری را بار دیگر به میهمانی باران یک ملاقات ببرم. آیا توضیح ماجرای مهدی و هادی هاشمی، در یک دیدار، می‌توانست مجموعه نابه هنجار و سازمان سست بنیاد اطلاعات ایشان از وضع جاری را متأثر سازد؟ برای اطمینان از مفید و مؤثر بودن این ملاقات، ابتدا از آقای فلاحیان خواستم که با ایشان ملاقات کند. اگر کمی و تنها کمی از سرسختی آقای منتظری کاسته می‌شد و ایشان توضیحات ما را فارغ از پیش‌داوری‌ها می‌شنید، بسیاری از مسائل، قابل حل بود؛ اما دریغ که چنین نشد. آقای فلاحیان به قم رفت و با ایشان ملاقات کرد؛ اما در موضوع‌گیری‌های آقای منتظری، تغییری پدید نیامده بود. پس از چند روز، هادی هاشمی با من تماس گرفت و علت ملاقات نکردن من با آقای منتظری را جویا شد. ماجرای ملاقات آقای فلاحیان را برعی او تعریف کردم و گفتم: «با این وضع، دیدار من موجب ناراحتی ایشان است و نمی‌خواهم موجب ناراحتی ایشان شوم».

پس از گذشت حدود چهارماه و نیم از موافقت امام ره با تبعید هادی هاشمی، عصر شنبه ۱۳۶۶/۳/۱۳ در تماسی از دفتر امام، به من ابلاغ شد که: «امام فرمودند هادی را آزاد کنید». این پیام، با خصوصیاتی که از دیدگاه‌های امام می‌دانستم، غیرقابل انتظار و حیرت آور بود. نمی‌دانستم چه چیز پدید آمده که موضع امام، نسبت به هادی هاشمی تغییر کرده است؛ اما اقدامات بعدی امام، نشان داد که در آستانه محاکمه و محکومیت مهدی هاشمی، ایشان سیاست جدیدی را در برخورد با آقای منتظری پیش گرفته‌اند و به همین جهت، در یکی از دیدارهایی که با امام داشتم، ایشان ضمن طرح موضوعی، فرمودند: «نمی‌خواهم آقای منتظری برنجد».

به هر حال، پس از دریافت دستور امام، مبنی بر آزادی هادی هاشمی، لازم دانستم نظر کارشناسی خود را درباره این موضوع، به ایشان منتقل کنم. این اقدام، توسط حاج احمد آقا انجام شد. حضرت امام، پس از شنیدن سخن این جانب، به شرح ذیل، به واسطه حاج احمد آقا، کتاباً از وزارت اطلاعات، نظرخواهی کردند:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حجۃ الاسلام والمسلمین آقای ری‌شهری، وزیر محترم اطلاعات

پس از سلام، حضرت امام فرمودند: «از آن جا که حضرت آقای منتظری، مایل‌اند آقای هادی هاشمی آزاد گشته و به قم بازگردد، نظر آن وزارت را در این مورد، به اطلاع این جانب برسانید».

احمد خمینی-۱۵/۴/۱۳۶۶

پس از یک جلسه مشورتی با صاحب‌نظران و کارشناسان، نامه زیر تهیه و به  
محضر امام، ارسال شد:

بسمه تعالیٰ

رهبر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی  
سلام علیکم

در پاسخ به نظرخواهی حضرت عالی در ارتباط با آزادی آقای سید هادی هاشمی  
و بازگشت وی به قم، به استحضار حضرت عالی می‌رساند که با عنایت به  
اتهامات عدیده ایشان، که به شرح نامه پیوست در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۵ به عرض  
رسید، و با در نظر گرفتن تمایل و درخواست آیة الله منتظري، مبنی بر آزادی و  
بازگشت نامبرده به قم، وزارت اطلاعات، با شرایط ذیل، پیشنهاد عفو مشروط  
نامبرده را، از مقام معظم رهبری دارد:

۱. آقای هادی هاشمی، کتابی از اشتباهات گذشته، اظهار ندامت نماید.
۲. نامبرده متعهد گردد که از این تاریخ به بعد، با وابستگان به گروه منحرف  
مهدی هاشمی، به کلی قطع رابطه نماید.
۳. از دخالت در امور جاری و سیاسی دفتر آیة الله منتظري، خودداری کند.  
به نظر این وزارت‌خانه، بدون شرایط فوق، بازگشت وی به قم، به مصلحت  
جمهوری اسلامی نیست.

محمدی‌ری شهری

۶۶/۴/۱۶

حضرت امام، در زیر نامه چنین نوشتند:<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

با تشکر از زحمات اعضای محترم وزارت اطلاعات، این سربازان گمنام امام  
زمان - عجل الله تعالى فرجه - که در جنگ با ایادی استکبار، در داخل کشور،

۱. شنیدم وقتی که حضرت امام، متن فوق را امضا می‌کردند، فرمودند: «حالا که بدتر از اول شد!». گویی  
ایشان واکنش آقایان را در این باره پیش‌بینی می‌کردند.

صدمات بسیار دیده‌اند و از طعن و لعن ضد انقلاب و اغفال شده‌ها نرنجیده و وظیفه اسلامی - میهنی خود را انجام می‌دهند، با شرایط وزیر محترم اطلاعات، آقای ری شهری، موافقت می‌نمایم. ان شاء الله خداوند به همه شما توفيق بیشتر عنایت فرماید.

روح الله الموسوي الخميني

۶۶/۴/۱۶

جهت اجرای دستور حضرت امام، هادی هاشمی به تهران فراخوانده شد. او ظاهراً تصور می‌کرد که با تلاش‌های آقای منتظری، موضوع تبعید، به کلی منتفي شده و احضار او، برای ابلاغ حکم آزادی است.

هادی هاشمی به وزارت اطلاعات مراجعه کرد؛ اما پس از آگاهی از شرایط عفو، به سختی نگران شد و حاضر نشد تعهد به شرایط مورد قبول حضرت امام را پذیرد و خواهش کرد که برای مشورت با آقای منتظری، به قم برود. با این خواهش او موافقت کردم.

وی به قم رفت و بازگشت؛ ولی همچنان حاضر به تعهد نشد. او (ظاهراً با مشورت آقای منتظری) نامه‌ای برای حضرت امام نوشت. در این نامه، شرط اول را، به بهانه استغفار انبیا و اولیا، پذیرفت. شرط دوم را، با انکار ارتباط خود با جریان مهدی هاشمی، منتفي کرد و شرط سوم را بایک استدلال، تغییر داد. این استدلال، چنین بود: «اگر ایشان به انجام کاری که بین الرشد است امر کنند، نمی‌توانم رد کنم». در واقع او می‌خواست که با این نامه، دو هدف را بایک تیر به چنگ آورد: هم تعهدی ندهد و هم با این ظاهرسازی‌ها، حضرت امام و دیگران را متقادع کند که تعهدات مندرج در نامه وزارت اطلاعات را انجام داده است. این نامه، نه تنها تعهد به شرایط سه‌گانه مورد نظر حضرت امام نبود، بلکه به تعهد ندادن، نزدیک‌تر بود. ولذا از هادی هاشمی خواسته شد تا به سمنان بازگردد و وی تا زمان محاکمه برادرش، در آن جا بود.

## فراز از سمنان

دادگاه برای رسیدگی به پرونده و صدور حکم، نیازمند حضور هادی هاشمی بود؛ زیرا مهدی هاشمی، در طول بازجویی‌ها، اتهامات سنگینی را به برادرش نسبت داده بود. بر این اساس، هادی هاشمی به دادگاه احضار شد. او، به هر دلیل، خواه ترس از بیان حقایق در صورت رویه رو شدن با متهم، یا ناتوانی از دفاع از خود، یا هراس از محکومیت و... از حضور در دادگاه، اجتناب کرد و از سمنان، خارج شد. گویا به بهانه بیماری و مراجعته به بیمارستان، سمنان را ترک کرده، به قم گریخت و در منزل قائم مقام رهبری، متحضن شد. آقای منتظری، این بار در دفاع از هادی هاشمی، سنگ تمام گذاشت. ابلاغ‌های مکرر دادگاه، چه به صورت شفاهی و چه به صورت کتبی، مورد بی‌اعتنایی هادی هاشمی قرار گرفت. در واقع او، به پشتیبانی آقای منتظری،<sup>۱</sup> به سوء استفاده از شرایطی که حضرت امام ره برای دلجویی از آقای منتظری، فراهم آورده بودند پرداخت.

## موافقت هادی هاشمی با شرایط وزارت اطلاعات

هادی هاشمی، در اوضاع عادی، از تعهد سپردن به شرایط مورد قبول حضرت امام ره سرباز زد؛ اما زمانی که اوضاع را نامساعدتر از گذشته دید و نیز برای توجیه عدم حضور خود در دادگاه برادرش، ناگزیر به مکاتبه با حضرت امام شد.

نامه هادی هاشمی، که منجر به موافقت حضرت امام با توقف تعقیب او شد، به شرح زیر است:

بسمه تعالی

محضر مبارک رهبر کبیر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیة الله العظمی امام خمینی - متعال الله المسلمين بطول بقائه الشریف -

۱. آقای منتظری در این باره در کتاب خاطرات خود آورده: «داماد من، آقای سید هادی هاشمی را نیز بازداشت کردند و پس از مدتی بازجویی از ایشان، با گرفتن حکم از مرحوم امام، او را به سمنان تبعید کردند و پس از گذشت چند ماه از تبعید، او را از طرف دادگاه ویژه، برای دادگاه به تهران احضار نمودند و وقتی او برای دیدار ما به قم آمد، من او را از برگشت به سمنان منصرف کردم» (خاطرات آقای منتظری، ص ۶۱۴).

پس از سلام و تحیات خالصانه، در حوادث ناخواسته بعد از ماجرای دستگیری سید مهدی هاشمی، که متأسفانه موجب تکدر خاطر مبارک و نگرانی حضرت مستطاب عالی شد، با این که طبیعی بود به دلیل انتساب نسبی و شرائط خارج از اختیار آن موقع، این جانب در معرض اتهام و سوء ظن قرار گیرم، ولی این جانب، شرعاً و وجданاً، جرمی و تقصیری، هرگز، مرتكب نشدم و در حد توانم از آنها جلوگیری نمودم و اگر چیزی بود، قصوراً و خطئاً بوده. این جانب، که یکی از شاگردان و مقلدین آن حضرت میباشم، در گذشته و حال، همیشه هدفم و خط مشیم، خدمت به اسلام و انقلاب و اطاعت از مقام رهبری - مذکوله - بوده است و کفى ذلک لی فخرا و چون حضرت عالی، که مرجع تقلید و ولی امر واجب الاطاعه من میباشد، با سه شرط وزارت اطلاعات، نسبت به بازگشت من به قم موافقت فرموده اید، من هم به عنوان یک مقلد حضرت عالی، التزام و تعهد عملی خود را نسبت به نظریه مبارک آن حضرت، صریحاً اعلام میدارم و امیدوارم در پرتو رهنمودها و دعای آن حضرت، بتوانم به وظائف شرعی و انقلابی خود عمل نمایم. از خدای متعال سلامت کامل و طول عمر با برکت آن امام عزیز و مطاع، تا ظهور حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - و پیروزی نهایی و عاجل رزمندگان اسلامی را مسئلت دارم.

والسلام عليکم ورحمة الله وبركاته وادام الله ظلك على رؤوس المسلمين

فرزند شما: سید هادی هاشمی

همان طور که اشاره شد، امام تصمیم خود را گرفته بود و محتوای نامه، تأثیر چندانی در تصمیم ایشان نداشت. و بدین ترتیب، با موافقت حضرت امام، تعقیب هادی متوقف شد.

مراحل تکمیل پرونده مهدی هاشمی، سپری شد و در تاریخ ۱۳۶۶/۴/۱۹ محاکمه وی، در دادگاه ویژه روحانیت،<sup>۱</sup> آغاز گردید.

### گزیده‌ای از کیفرخواست

گزیده‌ای از متن کیفر خواستی که توسط دادستان به دادگاه ارائه شد، به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

ریاست محترم دادگاه ویژه روحانیت

در این پرونده، آقای مهدی هاشمی، فرزند سید محمد، شماره شناسنامه: ۱۷۴۶، متولد سال ۱۳۲۳، اهل قهدریجان، ساکن قم، متاهل، دارای دو فرزند، با سابقه کیفری بازداشت موقت از تاریخ ۶۵/۷/۲۰، متهم است به «محاربه، افساد، ایجاد فتنه، رعب و وحشت در بین مردم» از طرق ذیل:

۱. سازماندهی و رهبری گروه‌های متعدد ترور و آدمربایی، قبل و بعد از انقلاب؛
۲. تلاش در تأسیس و اداره سپاه خودمخترار و مستقل لنجان سفلی، و تغذیه تدارکاتی و تسليحاتی آن، و ایجاد درگیری با کمیته انقلاب اسلامی محل، که

---

۱. برای کسب اطلاع راجع به دادگاه ویژه روحانیت و انحلال و تشکیل مجدد آن به جلد سوم خاطره‌ها، فصل بیست و نهم: «تأسیس دادسری ویژه روحانیت» مراجعه شود.

منجر به کشته و زخمی شدن دهها نفر گردید؛

۳. خارج کردن بیش از ۲۸۰ قبضه سلاح و مهمات و اموال بسیاری از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و جاسازی و اختفای آنها؛
۴. ایجاد شبکه نفوذ در ارگان‌ها و ادارات مختلف و سرقت اسناد و مدارک طبقه‌بندی شده و کسب اخبار و اطلاعات؛
۵. به انحراف کشاندن جوانان و تشکل و سازماندهی افراد مسئله‌دار و افراطی و اخراجی از ارگان‌ها و نهادهای انقلاب اسلامی؛
۶. تلاش در تضعیف رهبری انقلاب و قائم مقام رهبری و ایجاد اختلاف و تفرقه بین مسئولین؛
۷. ایجاد سوء ظن و بدینی نسبت به مسئولین و نظام جمهوری اسلامی، به وسیله نشر اکاذیب و افترا و تهمت، در قالب اطلاعیه و شبناههای بین‌نام و نشان، با عنایین و امضاهای جعلی؛
۸. مخالفت و اقدام علیه سیاست‌های خارجی جمهوری اسلامی، که منجر به اختلال در روابط و مناسبات خارجی کشور شده است، که از عواقب آن، کشته شدن صدها نفر بر اثر درگیری‌های نظامی بوده است.

### شرح دلائل و مستندات اتهامات

بند اول : سازماندهی و رهبری گروه‌های متعدد ترور و آدمربایی، قبل و بعد از انقلاب.

از قبل از انقلاب، قتل‌ها و جنایات مرموزی، در منطقه قهدریجان و اصفهان و حوالی، اتفاق افتاده و هر کدام به نحوی به مهدی هاشمی و گروهش منتبس می‌باشد؛ ولیکن آنچه که براساس محتویات پرونده و اقاییر و اعترافات صریح شخص وی، توسط گروه او صورت گرفته است، به شرح زیر می‌باشد:

(الف) قتل‌های قبل از انقلاب، به ترتیب وقوع حادثه:

۱. قتل جهان‌سلطان آقایی: متهم، در صفحه ۲۰۵ جلد دوم [پرونده]، پس از تشریح فساد اخلاق وی اعتراف می‌نماید: «من افرادی را مأمور تحقیق کردم و

همین که احساس خطر جدی کردم، به دوستانی که آنان نیز مُصر بر جلوگیری از این مفاسد بودند گفتم شرعاً، قلع و قمع این فساد، بلاشکال است».

۲. قتل رمضان مهدیزاده: متهم، در صفحات ۲۱۱ و ۲۱۲ جلد دوم پرونده، چنین اقرار می‌نماید که: «من گفتم سنت نهی از منکر اسلامی را زنده کنید. آن گاه روایت امام باقر را برای آنان ترجمه کردم و گفتم طبق روایت، توسل به خشونت، هنگامی که سایر راهها به بنبست رسید، مجاز است و تصمیم آنان برای اقدام، قطعی شد و کار را عملی کردند». در صفحه ۲۰۵ جلد دوم [پرونده]، اظهار می‌دارد: «به بعضی از دوستان گفتم، اگر توان داشته باشید، از نظر شرعی، معذوم ساختن او بلاشکال است».

۳. قتل شیخ قنبرعلی صفرزاده: متهم، در صفحه ۷۳۲ جلد پنجم [پرونده]، در خصوص همین قتل می‌گوید: «من گفتم او را تمام کنید؛ یعنی نابودش کنید و آنها پس از مدتی تعقیب و مراقبت، او را از بین بردن». متهم، در صفحه ۶۱۶ نیز اعتراف مشابهی دارد.

۴. قتل سید ابوالحسن موسوی شمس آبادی: متهم، تا مدتی، نقش خویش را در قتل فوق تکذیب نموده و تحلیل می‌نماید که بیگانگان و دستهای مرموز آنان است که با پیش کشیدن قتل شمس آبادی و نسبت دادن آن به وی، با توجه به قربتی که با آیة الله العظمی منتظری دارد، قصد زیر سوال بردن معظم له را دارند (صفحات ۶۷ الی ۷۰ و ۷۹ پرونده).

در صفحه ۹۱ پرونده می‌گوید: «از آن جا که برای محضر عدل الهی و دادگاه اخروی، ارزشی بیش از محاکم دنیوی قائلم، خدا را گواه می‌گیرم که قبل از حوادث مزبور، کوچکترین اطلاعی از آن نداشتم».

در صفحات ۷۳۱ و ۷۳۲ پرونده، جریان را این گونه توضیح می‌دهد: «آقای جعفرزاده و شفیعزاده، به حسب فطرت اسمی و مبارزاتی، خود را برای عملیات [بر] ضد ساواکی‌ها و عوامل رژیم، آماده ساخته بودند و با من به مشورت پرداختند. من این انحراف را در آنان دامن زدم که فعلاً خطر آخوندهایی که یا ساکنند، یا هوادار رژیمند، بیشتر است و از جمله آنان، مرحوم شمس آبادی را به عنوان محور تعیین کردم. گفتم به دلائلی، نابودی ایشان ارجحیت دارد. آنان اول

مخالفت می‌کردند، بعداً من اطلاعات و دلائل خودم را به طور قوی برای آنان تشریح ساختم و آنان را به لزوم انجام قتل، معتقد ساختم و آنان نیز دو نفره برای این کار، برنامه‌ریزی کردند. بعداً محمد اسماعیل ابراهیمی را همدمست خودشان ساختند و او از من پرسید: "اشکالی ندارد؟". گفتم: "نه، بلاشکال است". بعداً، از لحظه وسیله نقلیه، در مضیقه بودند. به محمد ایمانیان تلفن کردم که یک ماشین در اختیارشان بگذارد».

ب) قتل‌های بعد از انقلاب:

۱. قتل مهندس امیرعباس بحرینیان: متهم، ابتدا در صفحه ۹۷ پرونده، اظهار می‌دارد: «اطلاعات من از حادثه مزبور، یک سلسله مسموعات بیش نیست...». گفته می‌شد برخی از برادران سپاه و دادستانی، در رابطه با قتل بحرینیان، دستگیر شدند که یکی دو نفرشان از اعضای سپاه لنجان سفلی بودند، که یکی از آنها حسین جعفرزاده است». و در صفحه ۶۰۱ جلد چهارم [پرونده] از قول احمدی، مسئول سابق واحد اطلاعات سپاه لنجان سفلی، مطرح می‌کند که: «واحد اطلاعات اصفهان، چند نفر نیرو از ما خواست در جریان قتل بحرینیان، و ما نیز سه نفر با برگ مأموریت، معرفی کردیم».

نهایتاً در صفحه ۷۳۳ جلد پنجم [پرونده]، نقش خویش را به طور واضح تشریح نموده و می‌گوید: «به هنگام اوج‌گیری اختلافات سپاه و کمیته در اصفهان، که به صورت یک ماجرای عمومی درآمده بود، من یک شب، در راه دزفول، به جعفرزاده (محمدحسین) گفتم: "مهند بحرینیان، در این اختلاف، محور اصلی است و اگر او زده شود، ماجرا تمام خواهد شد". او نیز همین عقیده را داشت. به او گفتم: "برو اصفهان، با دوستان دیگر نیز همکاری کنید و ترتیب زدن او را بدهید". او رفته بود با حسن ساطع، و حسن ساطع نیز با آقای امید، که حاکم شرع اصفهان بود، مقدمات را فراهم کرده بود و توسط چند نفر که دو نفرشان به نام مهدی‌زاده و جعفرزاده - که عضو واحد اطلاعات سپاه لنجان بودند - قتل بحرینیان را انجام داده بودند».

۲ و ۳ و ۴. قتل عباسقلی حشمت و دو فرزندش به نام‌های همایون و سعید: قبل از انقلاب، منزل نامبرده، مورد حمله مسلحانه قرار می‌گیرد و به آن تیراندازی

می شود؛ ولی کسی کشته نمی شود. متهم، ابتدا خود را بی اطلاع از آنچه به دستور خودش صورت پذیرفته قلمداد می نماید و می گوید: «من از کم و کیف آنچه قبل از انقلاب اتفاق افتاده، خبر ندارم» (صفحه ۲۹۰ جلد دوم [پرونده])؛ ولی با شنیدن اعترافات ضبط شده یکی از متهمین به نام اسماعیل ابراهیمی مبنی بر دخالت و اطلاع نامبرده، اظهار می دارد: «من در یکی دو جلسه، به دولستان گفته بودم که از قرار اطلاع، منزل آقای حشمت، مرکز افراد خوش گذران و لایبالی و به هر حال، یک منکر اجتماعی است و باید در فکر کاری باشید» (صفحه ۲۹۲ جلد دوم [پرونده]).

و بالاخره، در صفحه ۶۰۶ جلد چهارم پرونده، حمله به مقر عباسقلی حشمت و تیراندازی به آن را از جمله اقدامات قبل از انقلاب برمی شمرد.

پس از انقلاب، متهم با عواملش، باز، در صدد ضربه زدن به حشمتی ها برمی آیند. متهم، در صفحه ۵۳۵ چنین بیان می کند: «در این رابطه پس از یک سلسله اخباری که به من رسیده بود که او قصد ترور مرا دارد، و چند بار از قرار نقل محافظینم، تعقیب هایی صورت گرفته بود، به غلامرضا مرادی گفتم: "برو با رضا مرادی و دولستان دیگر جلسه کنید و ترتیب نایبودی عباسقلی را بدھید؛ زیرا او علاوه بر این که آدم فاسدی است، فعلاً پشتوانه منافقین محلی گشته است". غلامرضا نیز پیغام را برد و رضا مرادی و محمد کاظم زاده قتل را انجام دادند».

مرادی، در صفحه ۷۸۵ جلد پنجم پرونده، اظهار می دارد: «در اوائل سال ۶۴ بود که توسط آقای هاشمی، پیغامی برای ما رسید که عباسقلی حشمت با چند نفر دیگر، قصد ترور آقای هاشمی را دارند و گفت که ما باید قبل از این که آنها موفق به ترور آقای هاشمی بشوند، زودتر دست به اقدام بزنیم و عباسقلی حشمت را ترور کنیم». سپس در ادامه اعترافات، چگونگی رویدن و انجام قتل عباسقلی حشمت و دو فرزندش را، با همکاری محمد کاظم زاده، تشریح می نماید که مشروح آن، در کیفرخواست صادره عليه نامبردگان، آمده است.

ریاست محترم دادگاه! علاوه بر قتل های مذکور - که متهم به آنها اعتراف نموده - موارد عدیده ای از درگیری های خونین و ضرب و جرح و غارت و تصرفات عدوانی اموال و اراضی در منطقه انجام گرفته است و همگی منتبه به او و

ایادی وی می‌باشد که متهم، در صفحات ۶۰۶ و ۶۰۷ پرونده، به نمونه‌هایی از آنها اشاره نموده است. متهم با ارتکاب چنین جنایات و جرائمی است که می‌تواند منطقه را به صورت قلعهٔ تسخیر شده درآورد و آن چنان جوی از ارتعاب و وحشت در منطقه حاکم و امنیت اجتماعی را سلب نماید که حتی، پس از ماه‌ها، که از دستگیری نامبرده و ایدیش می‌گذرد، ذره‌ای از ترس و وحشت مردم کاسته نگردیده و از خوف آن که عوارض و عواقب نامعلومی متوجه آنان گردد، از ادای هر گونه شهادت و بیان اجحافاتی که بر آنها وارد شده، خودداری می‌نمایند.

[بند] دوم: تلاش در تأسیس و اداره سپاه خودمنتخار و مستقل لنجان سفلی و تغذیهٔ تدارکاتی و تسليحاتی آن و ایجاد درگیری با کمیتهٔ انقلاب اسلامی محل، که منجر به کشته و زخمی شدن دهان نفر گردید.

در رابطه با شرح این بند از اتهامات متهم، خلاصه‌ای از اعترافات و اقراریر نامبرده در این زمینه، در پنج محور، جمع‌بندی شده و ذیلاً ارائه می‌گردد:

الف. تأسیس و تثبیت سپاه خودمنتخار؛

ب. جلسات متهم با سپاه، در زمینهٔ انتصابات داخلی؛

ج. انگیزه و اهداف متهم در رابطه با سپاه منطقهٔ قهریجان؛

متهم در رابطه با استفاده‌هایی که در این چند سال، در رابطه با سپاه به دست آورده، در صفحات ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ پرونده اظهار می‌دارد: «۱. تثبیت و تحکیم پایه‌های اصلی یک تفکر در میان مردم... و از همه روشن‌تر، همین نکته که به جای خاموش ساختن شعله‌های اختلاف، سعی می‌کرده‌ام برای کسب پیروزی در یک تفکر و بینش، جناح‌بندی‌ها استمرار یابد.

۲. پشتوانه‌ای در انتخابات مجلس... در انتخابات دوره اول، سید محمد باقر هاشمی و دوره دوم، میرزاپی، موافقت سپاه، یک جزء مهم قضیه بوده است.

۳. در پناه قدرت و نفوذ سپاه، تدریجیاً ارگان‌ها و دوائر دولتی، یک دست شده و در خط واحدی قرار گرفتند: بنیاد شهید، فرمانده ژاندارمری، جهاد سازندگی، آموزش و پرورش... حتی فرماندار نیز با مشورت این سپاه، انتخاب می‌شد.

۴. این سپاه، پشتوانهٔ قدرت سپاه مبارکه و رُچه و خمینی شهر بود که سپاه اصفهان نتواند به آنان زورگویی کند... و در پرتو این وحدت نظر، من به توسعه و

گسترش تفکرات خود در مناطق یاد شده، دلگرم‌تر می‌شدم...».

د. تغذیه تدارکاتی و تسليحاتی سپاه؛

ه. درگیری‌ها.

متهم در این زمینه، در صفحات ۷۴۹ و ۷۵۰ جلد پنجم پرونده می‌گوید: «در لنجان سفلی، وقتی که مسئله سپاه و کمیته مطرح شد - که طبعاً تضاد و رقابتی بین این دو نهاد انقلابی بود - من با الهام از همان روح تندروی... از جمله حمایت کنندگان جدی سپاه منطقه بودم و در این زمینه، سخنرانی زیاد می‌کردم...؛ منتها حمایت من مؤثر و کارساز بود. در اثر این حمایت‌ها، رقابت‌ها اوچ گرفت و بعداً تبدیل به زد و خورد بین این دو ارگان شد».

متهم، در زمینه درگیری مسلحانه دیگری که در منطقه رخ داد، چنین می‌گوید: «من گاه و بیگاه که به منطقه می‌آمدم، در جلساتی که مرکب از روحانیون و معتمدین محل - که به همین منظور تشکیل می‌شد - شرکت می‌کردم...». سیاست حاکم بر این جلسات شورایی، انجام یک برخورد قانونی با مسئله بود؛ زیرا قضایا دقیقاً خطی بود... . اما در کنار این سیاست، حمایت شدید افرادی چون حاج سید محمد باقر هاشمی، نماینده مجلس، و آقا هادی درقم، نیروها را به مقاومت و فعالیت بیشتر، شارژ می‌کرد که این خود، یک انحراف بود...».

[سرانجام]، در روز سوم شعبان، که مراسم راهپیمایی بود، در حالی که نماینده منطقه، در محل حضور داشت، اصطکاک و درگیری شروع شد که حدوداً یازده نفر از کمیته و سپاه و مردم عادی، مقتول و تعدادی نیز مجروح شدند. این سپاه، آن چنان خودمختارانه در منطقه اقدام می‌نموده که امنیت و آسایش را از مردم سلب می‌نماید. خود متهم، در این زمینه در صفحه ۱ ۵۰ جلد سوم پرونده اعتراف می‌نماید: «یک حالت خودمختاری کامل بر خود سپاه حاکم بود که زیربار احمدی نمی‌رفت. یک چنین حالتی بر یکایک افراد سپاه، حتی افراد عادی آن حکم‌فرما بود... . از بابت خودسرانه عمل کردن و خودمختاری، حتی مردم خود منطقه عاجز شده بودند».

[بند] سوم: خارج کردن بیش از دویست و هشتاد قبضه سلاح و مهمات و مواد منفجره و اموال بسیاری از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و جاسازی و اختفای

آنها.

متهم در این ارتباط، در صفحه ۷۶۳ پرونده اظهار می‌دارد: «همین که انحلال [واحد نهضت‌ها] صورت گرفت، حس کردم حرکتی است علیه نهضت‌ها و لذا وقتی برادران ما، مقادیر زیادی اسلحه و مهمات خارج کردند و یا به هنگام تحويل و تحول، تحويل ندادند، با این که می‌دانستم این کار خلاف قانون و مقررات است، ولی با همان ذهنیت خاص، به این کار خلاف قانون تن در دادم و این سلاح‌ها از سپاه خارج شد».

متهم، در صفحه ۷۳۳ جلد پنجم پرونده، در یک جمع‌بندی کلی از سلاح و مهمات و مواد منفجره‌ای که به طور غیرقانونی از سپاه خارج گردیده و به دستور نامبرده مخفی گردیده است، چنین اظهار می‌دارد: «این عمل را نخست در آغاز تأسیس واحد نهضت‌ها شروع کردم و مقداری به حسن ساطع دادم که در اصفهان مخفی کنند. بعداً، به هنگام انحلال پادگان میمه، به رضا مرادی گفتم سلاح‌ها را در قهدریجان مخفی کند و پس از انحلال واحد نهضت‌ها نیز به قاسمی - که مسئول تدارکات واحد بود - گفتم هر چه در انتظامات واحد هست، به اضافه مقادیری که از تدارکات مرکزی گرفته بودیم، به سپاه تحويل ندهد و نگهداری کند که او نیز محمد کاظم‌زاده را مأمور این کار ساخت و به من اطلاع داد که مقداری از سلاح‌ها نزد محمد کاظم‌زاده است و مقداری در منزل محمد شوری است. به آقای حسنی نیز گفتم هر چه مواد منفجره، در قسمت عملیات خارجی وجود دارد، حفظ کند. مقداری سلاح نیز از پایگاه وحدتی دزفول رسیده بود که آنها را نیز به محمد قاسمی گفتم نگهداری کند. آن مقداری که نزد آقای حسنی بود، یک بخش آن به غلامرضا مرادی منتقل شد و بخش دیگرش به مرتضی رحیمی، که هر دو در خانه‌هایشان در قهدریجان جاسازی کردند. سلاح‌هایی که نزد ساطع بود به رضا مرادی منتقل شد و به اضافه سلاح‌های قبلی که نزدش بود، مقداری را در سپاه، به رسم امانت داده بود نگهداری کنند و مقداری را جاسازی کرده بود که البته در موارد فوق الذکر، با این که من خودم به افراد سفارش می‌کرم سلاح‌ها را در جای مطمئن نگهداری کنند، ولی از جای دقیق آن خبر نداشتیم، جز در مورد مرتضی رحیمی و غلامرضا مرادی».

رضا مرادی، در زمینهٔ مخفی نمودن اسلحه، در صفحهٔ ۷۹۹ جلد پنجم پرونده چنین اظهار می‌دارد: «در رابطه با مخفی کردن سلاح از واحد نهضت‌ها به طور غیرقانونی، یک کامیون اسلحه را در منزل محمد کاظم‌زاده، به دستور مهدی هاشمی، مخفی کرده بودم که بعد از دستگیری، محمد کاظم‌زاده اعتراض کرد و قبل‌آهنگ تعداد پنجاه قبضه از آنها را به من داده بود که تحويل حبیب الله طاهری بدhem. بعد از انحلال واحد نهضت‌ها، باز توسط امیری و حسن ساطع و برادر شهید علی رضائیان، مقدار زیادی از اسلحه‌ها را در منزل شهید رضاییان مخفی کرده بودند، که بعداً در تابستان ۱۴۵۶ از من خوست که آنها را جا به جا نم، که من هم با شخصی به نام امیری از منزل علی رضاییان آوردم در منزل خودم و بعداً در صحراي قهرريجان مخفی کردم. تعدادی اسلحه کُلت - که پائزده قبضه بود - به دستور مهدی هاشمی از جهاد گرفتم؛ ولی باز تحويل خود جهاد سازندگی دادم».

گزارش ویدئویی کشف سلاح‌های مذکور، که در کف اطاق منزل فوق (محمد شوری) به صورت ماهرانه‌ای جاسازی شده بود هم ضمیمهٔ پرونده می‌باشد. صورت مجلس اسلحه و مهمات و مواد منفجره و انواع چاشنی‌های الکتریکی و... که از منزل واقع در یوسف‌آباد، متعلق به آقای حسنی به دست آمده، در صفحات ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ پرونده مندرج است.

صورت مجلس سلاح و مهمات کشف شده در یکی از باغات اطراف قهرريجان، که توسط رضا مرادی مخفی گردیده، در صفحهٔ ۸۷۴ پرونده مندرج است.

صورت مجلس سلاح و مهمات کشف شده از کف هال منزل محمد کاظم‌زاده که توسط نامبرده مخفی گردیده، در صفحهٔ ۸۷۵ پرونده مندرج است.

متهم، انگیزه و اهداف خود را در مورد جمع‌آوری و اختفای سلاح و مهمات مذکور، در صفحات ۷۴۲ و ۷۴۳ جلد پنجم پرونده چنین تصویر نموده است: «خصلت‌های شیطانی، مانند قدرت طلبی، که نتیجهٔ غرور و عجب بود و خودمحوری و استبداد فکری، ریا، تکبر، [و] خودبزرگ‌بینی، مرا احاطه کرده بود و منشأ بسیاری از برخوردهای عملی‌ام در قتل‌ها، انباشتن اسلحه و مهمات، افشاگری علیه مسئولین و... از این خصلت شیطانی سرچشمه گرفته بود» (صفحة

۷۴۲ پرونده). «من در اوج خط بازی‌ها نسبت به آینده رهبری، معتقد بودم که پس از حضرت امام، در کشور، جنگ داخلی راه خواهد افتاد، مانند لبنان، و یکی از انگیزه‌های انباستن سلاح نیز همین بود که در آن شرایط بتوانم مقاومت کنم و معادله را به نفع خط موردنظر، تغییر دهم» (صفحه ۷۴۳ پرونده).<sup>۱</sup>

[بند] چهارم: ایجاد شبکه نفوذ در ارگان‌ها و ادارات مختلف و سرقت اسناد و مدارک طبقه‌بندی شده و کسب اخبار و اطلاعات.

در این خصوص، اقاریر و اعترافات نامبرده نسبت به اقدامات انجام شده در دو مقطع زمانی، به شرح زیر ارائه می‌گردد:

الف. مواردی که، در مقطع زمانی انحلال واحد نهضت‌های سپاه، از اسناد و مدارک جمع‌آوری نموده‌اند: متهم، در صفحه ۲۴۸ جلد دوم پرونده، ضمن برشمردن اشیای خلاف قانون که، پس از انحلال واحد مزبور، در منزل آقای حسنی نگهداری شده است، از اسناد محرومانه وزارت اطلاعات و وزارت کشور و وزرات سپاه، به عنوان اولین نمونه یاد می‌کند.

و در صفحه ۷۶۳ جلد پنجم پرونده نیز اظهار می‌دارد: «مقداری اسناد محرومانه دولت - که علی القاعده می‌باشد تحويل سپاه یا مقامات ذی‌صلاح می‌دادیم - به همان دلیل (تن به خلاف قانون دادن) پیش ما ماند».

و در صفحه ۷۳۴ جلد پنجم پرونده اظهار می‌دارد: «اسناد زیادی از مکاتبات طبقه‌بندی شده و اطلاعاتی سپاه را، پس از انحلال واحد، نگهداری کردم. البته به آقای حسنی و قاسمی گفتم، آنان این کار را انجام دادند».

ب. مواردی که پس از انحلال واحد، با ایجاد شبکه نفوذ در ارگان‌ها و نهادها، به کسب اخبار و جمع‌آوری اسناد و مدارک پرداخته‌اند. متهم، در این رابطه مواردی را ذکر نموده است و سعی در عادی جلوه دادن این گونه روابط می‌نماید. متهم، در صفحه ۸۱۸ جلد پنجم پرونده، در رابطه با افرادی که در ارگان‌ها نفوذ

۱. شایان ذکر است که آنچه در مورد تعداد سلاح‌ها در متن کیفرخواست آمده، براساس اعترافاتی است که تازمان تنظیم کیفرخواست صورت گرفته، در حالی که مهدی هاشمی، در جلسه دادگاه و پس از قرائت متن فوق، اظهار داشت سلاح‌های پنهان شده، خیلی بیش از مقدار مذکور بوده است.

داده و یا در ارتباط با کسب اخبار و به دست آوردن اسناد و مدارک، به نحوی از آنها استفاده می‌نموده است، چنین اظهار می‌دارد: «مرتبطین من در ارگان‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند: بعضی فقط جنبه همفکری داشته، بعضی دیگر جنبه مشورت در امور نیز داشته و بعضی رابطه با آوردن اخبار و اسناد نیز داشته‌اند... . انگیزه اصلی، دو چیز بوده است:

۱. دسترسی به اطلاعات یا اسنادی که در ارتباط با مسئله نهضت‌ها به آن نیاز داشته‌ایم؛

۲. اطلاع یافتن از اخبار خطی، در راستای معادلات سیاسی داخلی».

متهم، در صفحات بعدی تا صفحه ۸۲۴ پرونده، به ذکر اسامی افراد پرداخته و اخبار و اسناد و مدارکی را که از وزارت اطلاعات، وزارت کار، وزارت ارشاد، سازمان حج و زیارت، دفتر سیاسی سپاه، واحد اطلاعات سپاه، ستاد مرکزی سپاه و مؤسسات مطبوعاتی به دست آورده ذکر می‌نماید، که دلالت بر سعی و تلاش بی‌وقفه وی بر جمع‌آوری نکات ضعف و موارد ضربه‌پذیری ارگان‌ها و وزارت‌خانه‌ها دارد.

متهم، قبل از دستگیری، از آن جا که احساس می‌کند بهزودی به دست عدالت گرفتار خواهد شد، سعی در امحای مدارک جرم نموده و دستور جمع‌آوری اسناد و مدارک غیرقانونی را می‌دهد. در این زمینه، در صفحه ۴۹۱ جلد سوم [پرونده]، چنین اظهار می‌دارد: «بعد از این که برادر حسنی، خود را معرفی کرد و بازداشت شد، من به برادر جعفرزاده، مسئول آرشیو کتابخانه مؤسسه قم، گفتم آرشیو را دقیقاً بازرگانی کند، چنانچه اسناد دولتی غیر مجاز در آن هست آنها را خارج کند... . و ایشان نیز بعد از چند روزی گفت: " جدا کرده‌ام "... برخی از همین اسناد، مربوط به آن زمانی بود که برادرانی مشترکاً بین سپاه و وزارت ارشاد اسلامی فعالیت داشتند [و] از طریق روابط آورده بودند. آنها را گفتم از آرشیو خارج سازد. به برادر صالحی نیز، که مسئول امور مالی و تدارکات مؤسسه بود، گفتم اینبار و کلیه مؤسسه را بررسی کند، چنانچه مسئله‌ای خلاف قانون وجود دارد آنها را جدا سازد. به برادر شوری نیز مشابه آنچه به آقای صالحی گفته بودم، گفتم که: " بررسی کنید در دفتر تهران، اگر احیاناً اشیا و اسنادی غیر از نهضت‌ها وجود

دارد، پاکسازی کنید».

[بند] پنجم : به انحراف کشاندن جوانان و تشکّل و سازماندهی افراد مسئله‌دار و افراطی و اخراجی ارگان‌ها و نهادهای انقلاب اسلامی.  
ریاست محترم دادگاه!

در ارتباط با شرح این قسمت از اتهامات متهم، چنانچه خواسته باشیم به دقت ریشه‌یابی نموده تا عمق ضلالت‌ها و انحرافات ایجاد شده در جوانان توسط مشارکیه را مشخص و تصویر نماییم، می‌باشد به طور دقیق، سوابق فکری - سیاسی و عملکردی‌های وی از قبل از انقلاب تاکنون و نیز افکار و اعمال افراد فریب‌خورده را دقیقاً بررسی و بازنگری نماییم؛ لیکن به علت ضيق مقال و مقام، به همان اشاراتی که در آغاز گردش کار به عمل آمد، اکتفا نموده و صرفًا به نقل اقاریر و اعترافات متهم در خصوص تشکل نیروهای منحرف و التقادی و اخراجی از ارگان‌ها، در شهرستان‌های مختلف، و کادرسازی در حوزه علمیه و القای افکار خویش به طلب جوان و مرتبط ساختن آنان به هم و روی در روی هم قرار دادن آنان با مسئولین نظام می‌پردازیم.

۱. کادرسازی (تحت پوشش حزب الله): در این زمینه اعترافات متهم در سه

بخش ارائه می‌گردد:

الف. انگیزه و اهداف؛

ب. کمیت و کیفیت نیروها؛

ج. تشکیلات حزب الله در شهرستان‌ها.

الف. انگیزه و اهداف متهم از تشکل نیروها (تحت پوشش حزب الله):

متهم، در صفحه ۴۸۵ جلد دوم پرونده اظهار می‌دارد: «این جریان نیز یک نقطه انحراف بسیار بزرگ داشت و آن این که اولاً، من به خاطر تقویت خط فکری مورد قبول خود، دست به این تلاش‌ها می‌زدم و آنجاها که خط فکری ام طرفدار نداشت یا مخالف آن بودند، من نیز رفت و آمدی نداشتم؛ ولی هر کجا که احساس می‌کردم جوانانی پرشور یافت می‌شوند، که هوادار بالفعل یا بالقوه افکار من هستند، من با تمایل وصفناپذیری به سوی آنان می‌شناورم ... . ثانیاً، من در جو خاص عمل زدگی، نمی‌فهمیدم که رشد و توسعه چنین جریانی

در کشور، چه پیامدهای خطرناکی ممکن است در برداشته باشد و عملاً این کار، توسعه یک خط بالقوه برای آینده محسوب می‌شده؛ لذا باید عرض کنم این گونه جلسات (چه به نام حزب الله یا غیر حزب الله) از نظر یک سلسله انگیزه‌های درونی با بعضی ناخالصی‌ها توأم بوده است. به طور حتم اگر مثلاً روابط من با مسئولین جمهوری اسلامی، تیره نشده بود، یا اگر اختلاف نظرها پدیدار نمی‌گشت، انگیزه چندانی برای پرداختن به امور نمی‌داشتم».

متهم، در صفحه ۷۳۸ پرونده نیز چنین می‌گوید: «هدف اصلی از حرکت، علاوه بر کار فرهنگی، نمایش قدرت و اشباع غریزه قدرت‌طلبی بود که پس از دیدن کم‌جهری از مسئولین کشور، در من زنده شده بود. من متأسفانه در اکثر روابط با حزب الله، تحلیل‌های انحرافی داغی که از اوضاع کشور و مسئولین داشتم، منتقل می‌ساختم و همگی در یک روند خطی درآمده بودند».

ب. کمیت و کیفیت نیروهای تشکل یافته تحت پوشش حزب الله:

متهم، در این زمینه در صفحات ۷۶۴ و ۷۶۵ جلد پنجم پرونده اظهار می‌دارد: «در ضمن این جریان، افراد واخورد، داغ، تند، ترکش خورده، [اخرج شده]، منحرف و عناصر مختلفی هم جذب شدند...» (صفحة ۷۶۴ پرونده).

متهم، در صفحات ۳۵۱ و ۳۵۲ جلد دوم پرونده نیز چنین اظهار می‌دارد: «آفت مطلق‌گرایی در جذب این گونه نیروها موجب گشته بود که حتی اگر فردی مخالف است، ولی به خاطر ترکش خوردن، انگیزه جذب نسبت به وی پیدا کنم و توجهم از پیامد این انگیزه، در مورد کسانی که صلاحیتشان برای کار، کم بود و یا نقاط ضعف اخلاقی و اجتماعی باعث اخراجشان از بعضی ارگان‌ها شده، تقلیل یابد».

ج. تشکیلات حزب الله در شهرستان‌ها اصفهان، دستجرد خیار (دستگرد) و ...

متهم، در صفحه ۱۵۷ جلد اول پرونده می‌گوید: «در اواخر، تلاشهایی شده بود تا در ... نیز تجمعی از برادران حزب الله به وجود آید که در بعضی جاهای مانند....، زمینه‌ها بیشتر فراهم بود و در ... کمتر».

متهم، با توجه به اهداف و انگیزه‌هایی که در ابتدای شرح این بند از اتهامات ذکر گردید، در صفحه ۴۵۶ جلد سوم پرونده اظهار می‌دارد: «به طور کلی، مناطقی که

نسبت به پذیرش چنین انگیزه‌های استعداد نشان می‌دادند به ترتیب عبارت‌اند از: «.....،.....،.....،.....».

در صفحه ۷۳۷ پرونده نیز بیان می‌دارد: «یک تشکیلات در تهران فراهم کرده بودم که اعضای آن عبارت بودند از: ... و... در... توسط... تشکیلاتی به همین بافت تأسیس کردیم. در... به توسط... زمینه‌های چنین تشکیلاتی را فراهم ساخته بودم. طی تماس‌هایی با ... و تشکیل دو جلسه در منزل او و جمع کردن بعضی نیروهای فرهنگی و جهاد سازندگی، نسبت به جلسات حزب الله در نجف آباد به آنان زمینه دادم. در... نیز زمینه‌های اولیه آن فراهم شده بود. ... تشکیلات.... قبل از مقطع... و... بود و من غیر مستقیم از طریق آقای... با آنان در ارتباط بودم و مقداری کمک مالی، نیز به آنان، کدم».

خلاصه آن که متهم، در صفحه ۱۵۸ جلد دوازدهم پرونده، طرح آینده خود را در زمینه این فعالیت‌ها چنین تصویر می‌نماید: «در آینده قصد داشتم، به یاری خدا، با اعزام طلاب جوان مدارس برای تبلیغ در شهرستان‌های مختلف ایران، تجمعات فرهنگی - تربیتی (یا به نام حزب الله یا هر اسم دیگر) تأسیس کرده و رابطه آنان را با حوزه علمیه برقوار سازیم».

و در صفحه ۷۳۲ جلد پنجم پرونده اظهار می‌دارد: «روی هم رفته باید بگوییم تصمیم گرفته بودم در کل کشور، در مراکز استان‌ها، از نیروهای داغ و پرتحرک، چنین تشکیلاتی را راهاندازی کرده و به قم مرتب سازم» (صفحه ۵۳۸ پرونده).

#### ۲. کادرسازی در مدارس حوزه علمیه قم:

متهم، در این زمینه در صفحه ۷۶۵ جلد پنجم پرونده اظهار می‌دارد: «من به خاطر این که تصور می‌کردم باید حوزه‌های علمیه و طلبه‌های جوان براساس ذهنیت‌ها و افکار و اندیشه‌هایی که من دارم، ساخته شوند... لذا به طور فعال روی اینها کار می‌کردم و چند تا از برادرها - که مسئولین این مدارس بودند - را دور هم جمع کردم. این چند نفر، هر دو سه هفته یک بار می‌نشستیم مسائل حوزه علمیه را در مدب بت و برنامه، نزدیکی، هاشان، بحث می‌کردیم».

و در صفحه ۷۳۸ جلد پنجم پرونده نیز چنین اظهار می‌دارد: «به قم و حوزه علمیه به عنوان یک پایگاه اصلی قدرت نگاه می‌کردیم که بالقوه، نیروها و

کادرهای آینده انقلاب و کشور را در داخل و خارج پرورش خواهد داد و از آنجاکه عطش قدرت و احراز پایگاه در درازمدت، نصب العین ما شده بود تا افکار انحرافی خود را در همه جا گسترش داده و یک بازوی نیرومند روحانی در اختیار داشته باشیم، با همکاری و همفکری آقایان.....،.....،.....،.....،.....، در طی جلسات متعددی که در بافت‌های گوناگون تشکیل می‌شد، روی هم رفته به این نتایج رسیدیم».

متهم، در صفحات ۱۵۳ و ۱۵۴ به نقاط ضعف و انحراف حرکت خود و دوستانش - که به قول خودش چه بسا به جدایی از خط انقلاب کشیده می‌شد - اشاره نموده و اظهار می‌دارد: «۱. افراط و تندری، هم در تحلیل مسائل سیاسی کشور و هم در تنظیم برنامه‌های آموزش. این حالت، معلول اعتقاد به ایده‌آل‌ها از یک سو و افتادن در جریان خط بازی، از سوی دیگر بود.

۲. غرور. این حالت، هم در ماهما بود و هم داشت در طلبه‌های جوان رشد می‌کرد. نوعی غرور به صحت راه که احتمال بروز خطر و یا انحراف را تقلیل می‌داد.

۳. مطلق اندیشی. این حالت، متأسفانه در بعضی دوستان نسبت به ما وجود داشت که من باطنًا از وجود چنین تصویری درباره خودم رنج می‌بردم. این دوستان در بسیاری مسائل، ملاک صحبت و سُقم افکار و اندیشه‌ها و یا افراد را، من می‌دانستند و از طرفی، حرکت خود را نیز خیلی مطلق می‌کردیم. از این نظر، به نقطه نظرهای مخالف، اهمیت نمی‌دادیم.

۴. تأکید بیش از حد بر سیاست. این نقطه ضعف، در آموزش سیاسی طلبه‌ها مشهود بود و نوعی روح تهی شدن از معنویت و قداست در بعضی طلبه‌های جوان به وجود آمده بود که واقعاً موجب تأسف بود.

۵. مجموعاً، طلبه‌های زیر پوشش مدارس، اکثراً در اثر عوامل فوق الذکر دچار نوعی دلهره‌های خطی و روانی می‌شدند، به گونه‌ای که از ترس این که حرکتشان منزوی و بدنام نشود و یا خطوط مقابله‌شان موفق شوند، دچار احساس و استگی بیش از حد به مسئولین خود می‌شدن.

۶. در مورد کتابخانه سیاسی و برخوردهایی که آقای محمودی، از روی طنیان،

با بعضی‌ها می‌کرد و اخبارش به ما می‌رسید که چه تعبیرات ناهنجاری به کار می‌برد، آن قدر مشمئز کننده بود که همه افراد جلسه با او درگیر می‌شدیم.

۷. نوعی بدینی به مسئولین کشوری. این بدینی - که در بعضی‌ها شدید و در بعضی‌ها خفیف بود - معلوم مسائل خطی بود؛ به این معنی که بعضی از مها مژی عملی دولتمردان کشور را رو در روی خود می‌دیدیم و خود را نیز یک جناح مستقل از آنان در صورتی که اگر انصاف می‌دادیم ما با آنان وجود مشترک زیاد داشتیم؛ ولی سعی نشد براساس مشترکات، با آنان تفاهم کنیم».

جعفر محمودی، مسئول کتاب خانه سیاسی، در صفحه ۸۳۵ پرونده، در [باب] خطوط کتاب خانه سیاسی اظهار می‌دارد: «حرکت ما یک مدرسه کادرسازی و مهره‌سازی سیاسی است؛ همانند آنچه در شوروی و احزاب بین المللی معمول است... و با موفقیت و به عنوان یک رسالت الهی طریف، سعی شده است تمام عینیت‌ها و دستاندازهای ارتجاعی و توطئه‌آمیز حوزه را به نحوی حکیمانه به حساب آورده و علاج و عبور کند».

متهم، در صفحات ۷۲ الی ۸۷ سعی دارد ثابت نماید که تشکیلات و اصولاً تحرّب، به صورتی که امروزه در جهان مطرح است و در کشورهای اسلامی رایج گشته، در نصوص اسلامی ما و تاریخ صدر اول و زمان معصومین ما وجود نداشته و نمی‌توان در آیات و روایات و تاریخ اسلام، دلیل و مدرکی نسبت به این نوع تشکیلات که امروزه با آن مواجهیم یافت.

به دنبال نظریات فوقِ متهم، این سؤال مطرح می‌شود: چگونه است که اگر این تشکیلات به نام حزب الله باشد، نه تنها موجه است بلکه ضروری و لازم و اگر به نام حزب و یا هر گروه و سازمانی که در راستای افکار او نباشد، غربی و غیر اسلامی است؟

[بند] ششم: تلاش در تضعیف رهبری انقلاب و قائم مقام رهبری و ایجاد اختلاف و تفرقه بین مسئولین. در این رابطه، نخست، دیدگاه‌های متهم، نسبت به مقام معظم رهبری انقلاب ذکر می‌گردد. سپس اقدامات و تلاش‌های بیهوده وی در تضعیف قائم مقام رهبری و ایجاد اختلاف و تفرقه بین مسئولین بیان می‌گردد.

الف. متهم، در صفحه ۳۰۵ جلد دوم پرونده اظهار می‌دارد: «اعتماد زیادی که به امام داشتم، در طول زمان، در اثر حوادث سیاسی و فعل و انفعالات تدریجاً کم شد».

و در صفحه ۷۵۴ جلد پنجم پرونده می‌گوید: «فکر می‌کردم در مسئولین کشور، یک جریان دارد شکل می‌گیرد. اولاً، به موقعیت کلی انقلاب و جنگ توجه نمی‌کردم و من در عالم خود و خط و ربط خودم بودم. کاری به انقلاب و جنگ نداشتم. می‌گفتم حضرت امام دارد تدریجاً إشراف خود را بر اوضاع کشور از دست می‌دهد».

و در صفحه ۱۸۰ جلد اول پرونده اظهار می‌دارد: «در این اواخر، چنین پنداری در من به وجود آمده بود که - العیاذ بالله - معظم له، توسط سه نفر کانالیزه شده‌اند و تنها از مجازی مزبور، مسائل کشور را حل و فصل می‌نمایند».

ب. اقدامات و تلاش‌های بیهوده متهم، در تضعیف قائم مقام رهبری و ایجاد اختلاف بین مسئولین:

متهم، با تعدادی از همفکران، با دلسوز نشان دادن خویش نسبت به اسلام و انقلاب، خود را به دفتر فقیه عالی قدر نزدیک کرده و از موقعیت حاصله در جهت پوشانیدن نقاط ضعف و اهداف شیطانی، حداکثر سوء استفاده را می‌نموده‌اند.

متهم، در این زمینه در صفحه ۷۵۶ پرونده اظهار می‌دارد: «عوامل نفسانی و ذهنی مرا به اینجا کشاند که دفتر فقیه عالی قدر را به عنوان یک پایگاه برای اهداف خودم انتخاب کنم». و در صفحه ۳۳۰ نیز می‌گوید: «از طرفی، بودن شخص آخوی در مسئولیت دفتر، عاملی بود که مرا و هر فرد دیگری را که در شرائط من بود، تشویق به همکاری با دفتر می‌کرد».

متهم، در صفحه ۷۳۹ چنین می‌گوید: «یکی از گناهان اصلی من این بود که نقاط ضعف فکری و عملی خود را، که از قبل و بعد از انقلاب داشتم، با حضرت آیة الله متنظری مطرح نساختم تا یا زمینه اصلاح من فراهم شود و یا حداقل این همه به من اعتماد نکنند؛ بلکه در هر مسئله سعی می‌کردم در حضور ایشان، خود را مظلوم جلوه داده و ترحم و حمایت ایشان را به خود جلب کنم».

نامبرده، نه تنها سعی در پوشانیدن انحرافات و لغزش‌های خویش داشته است،

بلکه هر یک از مسئولین را، که مخلصانه تلاش در اصلاح وی و متذکر نمودن او را داشته‌اند، دشمن خود قلمداد کرده و با جوسازی و تهمت، اقدامات مسئولین را در جهت تضعیف و مخالفت با فقیه عالی‌قدر و انmod نموده و همین شیطنت را حتی در مراحل اولیه بازجویی، با کتمان جرائم خویش تکرار و چنین اظهار می‌دارد: «به نظر می‌رسد ایدی پشت پرده و مرموز، برای موفق شدن در امر تضعیف فقیه عالی‌قدر و رهبری آینده انقلاب، حساب شده یک سوزه و بهانه خوبی به دست آورده باشند و آن عبارت است از نزدیکی من با آیة الله منتظری... و از همین ارتباط و نزدیکی، قصد کوبیدن یک جریان مقدس را دارند... . ما به عنوان خاکریز اول انتخاب شده‌ایم تا با لوث کردن و بدنام کردن ما - خدای نخواسته - به خاکریز بعدی برسند».

متهم، انگیزه خود را در این زمینه، از نوشتن نامه‌ها و انتقال گزارشات و اخبار چنین بیان می‌کند: «می‌خواستم با نوشتن این نامه‌ها و گزارشات خدمت ایشان، افکار و تمایلات خود را القا بکنم و تلفن کنم و خط بدhem و در مقابل خطری که احساس می‌کردم وجود دارد، خودم را مصون نگه دارم و در خدمت ایشان و در دفتر ایشان، از اعتماد پاک و بی‌شایبایی که این فقیه بزرگوار به من داشت، سوء استفاده کردم و من خودم را در این نقطه، گنه کار می‌دانم که از اعتمادها سوء استفاده می‌شد».

متهم، در صفحه ۷۴۰ جلد پنجم پرونده اظهار می‌دارد: «از یک سال قبل از بازداشتمن، رفت و آمد مسئولین محترم جمهوری اسلامی خدمت آقا شروع شد و همه آنان نسبت به سوابق من قبل از انقلاب و نقاط ضعف بعد از انقلاب، خدمت آقا صحبت‌هایی را مطرح می‌ساختند از قبیل رابطه با ساواک؛ جمع کردن نیروهای تندر؛ داشتن اسلحه و مهمات؛ جریان آقای شمس آبادی و... . این روند، چندین ماه به طول انجامید و حضرت آیة الله منتظری، همچنان در مقابل صحبت‌های آنان مقاومت می‌کردند. من از اخبار رفت و آمدها توسط اخوی - که در جلسات آنان حضور داشت - مطلع می‌شدم و سعی نمودم با نوشتن گزارشاتی خدمت آقا، تحلیل‌هایی غلط و انحرافی را در جهت جلب نظر ایشان به خودم و انتقاد از مسئولین کشوری و این که منشأ این بدگویی‌ها، حسد آنان و ناراحتی

ایشان از من است و... القاکنم تا بلکه نظر حمایت معظّم له از خود را تقویت کرده باشم. اخوی نیز سهم مؤثری داشت و او نیز همین تحلیل‌ها را حضوراً با آقا مطرح می‌ساخت».

متهم، در صفحه ۷۴۱ پرونده اظهار می‌دارد: «تلash من و اخوی در آن روزها این بود که ذهن آقا را با آقای هاشمی رفسنجانی و حاج سید احمد آقا بدین ساخته و به ایشان بقولاتیم که این آقایان به شما دروغ می‌گویند و مجموعه برخوردها، این خواستهٔ شیطانی ما را تحقق بخشیده بود».

نامبرده، در صفحه ۷۴۱ جلد پنجم پرونده چنین اظهار می‌دارد: «... شرمنده‌ام که بگوییم ما در آن روزها، به خاطر توهّم شیطانی‌ای که داشتم - که حضرت امام نیز در این خطبازی‌ها وارد شده و تحت تأثیر مسئولین قرار گرفته - سعی می‌کردیم حتی الإمكان موضع فقیه عالی‌قدر، چیزی برخلاف موضع حضرت امام باشد». [بند] هفتم: ایجاد سوء ظن و بدینی نسبت به مسئولین و نظام جمهوری اسلامی، به وسیلهٔ نشر اکاذیب و افتراء و تهمت، در قالب اطلاعیه و شب‌نامه‌های بی‌نام و نشان یا با عنوانی و امضاهای جعلی.

متهم، جهت لکه‌دار نمودن چهرهٔ مسئولین و هتك حرمت و تضعیف آنان و ایجاد اختلاف بین آنان و بدین کردن مردم نسبت به انقلاب و مسئولین، توسط عواملش اقدام به تهیه و نشر اعلامیه‌ها و جزووهایی با امضاهای مختلفی نموده و به صورت غیرقانونی و مخفی پخش کرده است.

متهم، در صفحه ۳۸۱ جلد دوم پرونده بیان می‌دارد: «من یقین دارم در پرتو این اوراق، یک جو ناسالم در مملکت و یا در برخی افشار مردم به وجود آمده بود و حتماً دامن پاک بعضی‌ها را مخدوش کرده است. از همه بدتر این که اوراق مذبور، به طور پنهانی و سرّی پخش می‌شد».

متهم، در صفحه ۷۴۴ جلد پنجم پرونده، تحت عنوان «خلاصة الكلام» چنین اقرار می‌نماید: «در این رهگذر، از توطئه‌گری، افشاگری، تهمت زدن، جوسازی و ایجاد بدینی دریغ نورزیدم».

در همین راستاست که حتی اصلی‌ترین مسئلهٔ کشور را زیر سؤال برده و در صفحه ۷۴۲ جلد ششم پرونده چنین می‌گوید: «لذا چندان اعتقادی به ماهیت

جنگ نداشتم و همین امر موجب ارائه تحلیل‌هایی انحرافی شده بود که مثلاً این مسئولین کشورند که جنگ را علّم کرده‌اند» و در صفحه ۸۹۱ جلد ششم پرونده، از قول آقا هادی چنین نقل می‌کند که می‌گفت: «این جنگ، یک حرکت انحرافی است و مسئولین می‌خواهند در پرتو این جنگ، مخالفین داخلی خود را تصفیه کنند. البته اعتقاد من نیز در آن مقطع همین بود».

[بند] هشتم: مخالفت و اقدام علیه سیاست‌های خارجی جمهوری اسلامی، که منجر به اختلال در روابط و مناسبات خارجی و درگیری‌های نظامی و کشته شدن صدها نفر گردیده است.

متهم، در رابطه با خودسرانه عمل کردن خود در زمان واحد نهضت‌ها، در صفحه ۷۵۰ جلد پنجم پرونده چنین می‌گوید: «با هر گونه برقراری نظم و مدیریت و برنامه‌ریزی مخالفت می‌کرم؛ لذا به این نظم‌ها و مدیریت‌ها معتقد نشدم. نوعی خودمحوری و گستاخی در وجودم ظهرور کرد. زمانی که عضو شورای فرماندهی سپاه بودم، در سال‌های اول انقلاب، گاهی برخلاف نظر شورا و فرماندهی خودم، با تشخیص خودم تصمیم‌گیری می‌کرم و کار می‌کرم و نتایج تلخی هم داشت» (صفحه ۷۵۰). [و نیز می‌گوید:] مثلاً در تشخیص این که چه نهضتی خوب است یا بد است، [و] کمک بکنیم یا نکنیم، یک برداشت‌های عجولانه‌ای داشتم و اقداماتی هم می‌کرم که متکی به تشخیص خودم بود» (صفحه ۷۶۳ جلد پنجم پرونده).

متهم، در صفحه ۴۵۱ جلد سوم پرونده اظهار می‌دارد: «پس از انحلال نهضت‌ها در سپاه، فقیه عالی قدر طی حکمی مرا مأمور ادامه فعالیت و حمایت از نهضت‌های آزادیبخش فرمودند. تصريح نمودند، هم کتاباً و هم شفاها، که برنامه‌ریزی‌ها باید با هماهنگی دولت و ارگان‌ها انجام گیرد و به طور کلی نظر اصلیشان بر فعالیت‌های فکری و فرهنگی بود؛ ولی متأسفانه به چند دلیل، عملاً از رهنمود معظم له تخلف ورزیدیم. یکی، همان حالت غرور نفسانی خود من بود که به برنامه‌ریزی‌های وزارت امور خارجه، چندان اعتقادی نداشتم تا خود را ملزم به هماهنگی با آنها بدانم و دیگری، فاصله روانی بود که بین ما و آنها به وجود آمده بود و عملاً هر گونه ارتباط و تماس را قطع کرده بود».

نامبرده، در صفحه ۴۵۲ جلد سوم پرونده بیان می‌دارد: «در پرتو چنین اعتقادی، مؤسسه نهضت جهانی اسلام را پایه‌گذاری کرده و بدون احساس نیاز به حمایت دولتمردان و ارگان‌های مربوطه، فعالیت‌ها را ادامه دادم. اکنون به وضوح دریافت کرده‌ام که همین تصور و اعتقاد، مبدأً یک سلسله لغزش‌ها گشته است؛ مانند احساس دوگانگی با نظام - که دوربین‌ای فعالیت‌هایم بوده است - و ناهماهنگی‌ها با برنامه‌های وزارت خارجه و دیگران، یکی از لوازم لاینفک کار ما بود».

متهم، در صفحه ۱۲۷ جلد اول پرونده، پس از بیان مطالبی در همین زمینه می‌گوید: «اختلاف نظرهای ما در مورد مسائل بین المللی با وزارت خارجه، روزیه روز، تشدید می‌شد». و در صفحه ۵۱۳ جلد سوم پرونده اظهار می‌دارد: «تصادم با برادران وزارت خارجه به نحو بی‌سابقه‌ای تشدید شد».

و در صفحه ۱۴۷ پرونده اظهار می‌دارد: «مخالفت‌های نخست وزیری با وزارت خارجه را مخالفت با یک واجب شرعی تلقی کرده و بر آن شده بودیم طرح‌های خود را، حتی با مخالفت آنان عملی سازیم...».

متهم، در راستای مخالفت با وزارت خارجه، اقدام به پخش اعلامیه‌هایی نیز می‌نماید که در صفحه ۷۵۱ جلد پنجم پرونده، صراحتاً اعتراف می‌نماید که: «اعلامیه علیه وزارت خارجه. با تأیید من پخش گردید».

متهم، در یک جمع‌بندی کلی در صفحه ۷۴۳ اظهار می‌دارد: «اعتقاد به خنثی‌گری سیاست خارجی و لوث کردن آنان داشتم؛ زیرا معتقد شده بودم رابطه با دولتها، هدف اصلی وزارت خارجه است و این سیاست را برای انقلاب جهانی، مُخل تشخیص داده بودم و سعی بر خنثی ساختن کار آنان در عراق، افغانستان، خلیج و غیره داشتم. گزارشاتی که به آقا می‌دادم، یک نمونه از این اعتقاد بود. پخش اعلامیه به نام افغانی‌ها بر علیه وزارت خارجه، نمونه دوم آن بود و به طور کلی در برخوردها با نهضت‌ها سعی داشتم جناح اصلی انقلاب را خودم معرفی کنم و وزارت خارجه را یک ارگان دولتی محافظه‌کار و بی‌خاصیت». ریاست محترم دادگاه!

با توجه به دلائل و مستندات کیفرخواست، روشن شد متهم، با سازماندهی و

رهبری گروه‌های ترور و آدمربایی، کشتن افرادی قبل و بعد از انقلاب، انباشتن سلاح و مهمات، ایجاد شبکه نفوذ در نهادها و ارگان‌های مختلف، سرقت اسناد و جمع‌آوری اخبار طبقه‌بندی شده و ایجاد تشکیلات (به اصطلاح حزب الله) و سازماندهی افراد مسئله‌دار و انحرافی، در صدد کسب قدرت و رسیدن به حاکمیت و جای‌گزینی تشکیلات جدید در راستای افکار انحرافی خویش، و با فتنه‌انگیزی و ایجاد رعب و وحشت در جمهوری اسلامی، سبب بروز اختلالاتی خطناک در نظام جمهوری اسلامی گردیده است. علی‌هذا با عنایت به مراتب فوق و با

توجه به:

۱. اقاریر و اعترافات صریح متهم؛
۲. اقاریر و اعترافات سایر متهمین؛
۳. مصاحبه‌های انجام شده توسط متهم؛
۴. صورت مجالسِ کشف سلاح و مهمات و گزارشات مصوّر مربوط به آن؛
۵. گزارش مصوّر ویدئویی کشف اجسادِ مقتولین؛
۶. طومار و گزارشات مردمی مندرج در پرونده؛
۷. اعلامیه‌ها، مُهرها، وسائل جعل اسناد و مدارک سرقت شده منعکس در پرونده؛
۸. سایر محتويات پرونده؛
۹. و به استناد ماده ۱۹۹ قانون مجازات اسلامی، قانون حدود و قصاص و مواد ۱۰، ۱۲، ۲۰، ۲۱، ۳۴، ۳۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸ و ۱۴۱ قانون مجازات اسلامی تعزیرات، مجرمیت نامبرده، مُحرَّز و مسلَّم است و از مصاديق بارزِ مُحارب و مُفسد فی الأرض می‌باشد. از آن دادگاه محترم، تقاضای مجازات وی را طبق موازین شرعی و قانونی دارم. ضمناً در مورد سایر متهمین و مرتبطین وی، پرونده‌هایی مجزاً تشکیل و در دادگاه جداگانه‌ای مطرح خواهد شد.

دادستان دادسرای ویژه روحانیت  
علی‌فلاحیان

از همان اوایل پیگیری جریان مهدی هاشمی، آقای منتظری تلاش می‌کرد با بدین کردن امام ره به وزارت اطلاعات، مانع پیگیری جدی اتهامات مهدی هاشمی شود؛ اما پس از علنی شدن جرایم این جریان و آغاز محاکمه مهدی هاشمی، اقدامات آقای منتظری شکل جدی‌تر پیدا کرد.

یکی از اقدامات ایشان، ارسال شکایت‌نامه آقایان امید نجف آبادی و مرتضی امینی (که در ارتباط با جریان مهدی هاشمی دستگیر شده بودند) توسط حاج احمد آقا به حضرت امام بود.

#### پیغام امام ره به این جانب

امام ره پس از آگاهی از مضمون شکایت‌نامه‌ها، پیغامی بدین مضمون برای من فرستادند که درباره آنچه در این شکایت‌نامه‌ها آمده، تحقیق و گزارشی تهیه کنم، مبادا به آنها ظلم شود و مأمورین اطلاعات، به گونه‌ای که مسئولان آنها خبر ندارند، با زندانیان بدرفتاری کنند.

#### پاسخ به پیغام امام ره

پس از پیام امام ره، گزارشی در پاسخ به ادعاهای دو متهم یاد شده،<sup>۱</sup> و آقای منتظری،

---

۱. ر.ک: ص ۳۵۱ پیوست شماره ۱۳.

توسط مسئول بازجویی و جانشین دادستان انقلاب اسلامی، آقای محسنی ازهای،<sup>۱</sup>  
تهیه شد و همراه با نامه ذیل، خدمت امام، ارسال گردید:

بسمه تعالی

رهبر کبیر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی  
سلام علیکم

در ارتباط با شکایت آقایان امید نجف آبادی و مرتضی امینی از کیفیت برخورد با آنها در زندان، گزارش پیوست، به حضورتان ارسال می‌گردد. لازم به ذکر است که این گزارش، توسط جانشین دادستان انقلاب (جناب آقای محسنی) و بازجوی مهدی هاشمی تهیه شده است و هر دو، مورد ثوق کامل می‌باشند. بدیهی است افرادی که از کشتن مردم بدون مجوز شرعی باک ندارند، از متهم نمودن «کسانی که بدون در نظر گرفتن هیچ چیز جز رضای خداوند متعال، آنها را به پای میز محکمه کشانده‌اند» باکی نداشته باشند.

البته در جایی که فقیه عالی قدر، جناب آقای منتظری، به جای تقدیر و تشکر از سربازان گمنام ولی عصر - عجل الله تعالى فرجه - که به دستور حضرت عالی و با عنایت خداوند متعال، ایشان را از مهدی هاشمی و اعوان او نجات دادند، بزرگ‌ترین اتهامات را نثار آنها می‌نمایند و آنها را «بدتر از سواک» لقب می‌دهند و هر جا که دست دهد، علیه وزارت اطلاعات صحبت می‌فرمایند، ما از متهمین این پرونده انتظار انصاف نداریم. خداوند از خطاهای ما بگذرد و ما را از کسانی قرار دهد که از ملامت ملامتگران در راه او نمی‌هراسند.

محمدی ری شهری

۶۶/۵/۱۲

رونوشت :

آیه الله منتظری، جهت اطلاع. در رابطه با نسبت‌های ناروایی که مکرر از قول

۱. وزیر اطلاعات دولت نهم. ایشان در آن هنگام، جانشین دادستان انقلاب اسلامی بود و از سوی قوه قضائیه، مسئولیت اقدامات قضایی مورد نیاز وزارت اطلاعات در تهران را به عهده داشت.

حضرت عالی، نسبت به وزارت اطلاعات شنیده می‌شود - قبلًاً عرض کرده‌ام و باز هم تأکید می‌کنم - فرد یا افرادی بصیر و عادل، انتخاب شوند و به آنچه مورد نظر شماست رسیدگی کنند. در صورتی که تخلفی ثابت شد، آن گونه که عدالت اسلامی اقتضا می‌کند، با مخالف (هر کس باشد) برخورد کنند، و اگر اثبات نشد، نه به خاطر بند، بلکه به خاطر خدا و جمهوری اسلامی، این قدر از وزارت اطلاعات، بدگویی نفرمایید؛ و گر نه، آماده پاسخگویی در محضر عدل خداوند متعال باشید که او را شاهد می‌گیریم تا آن جا که دانسته‌ام، نگذاشته‌ام در این وزارت‌خانه، کاری برخلاف رضای خداوند متعال انجام گیرد.

### پیغام آقای منتظری به این جانب

نزدیک به دو هفته پس از ارسال نامهٔ یاد شده، آقای قاضی خرم آبادی، از دفتر آقای منتظری، درخواست ملاقات کرد. حدس می‌زدم که حامل پیغامی از سوی آقای منتظری باشد؛ اما موضوع چه بود، نمی‌دانستم.

آیا ممکن است نامه ارسال شده، تأثیری گذاشته باشد؟

آیا ایشان افراد صالحی را برای بررسی وضع وزارت اطلاعات، معین کرده‌اند؟

آیا آقای منتظری، آمادهٔ شنیدن واقعیت‌ها شده؟

آیا آقای قاضی، رسول آشتی است یا...؟

سرانجام، ایشان به دفتر من آمد و اظهار داشت: «آقای منتظری در رابطه با آن مطالبی که در پاورقی نامه به امام نوشته‌اید، پیغامی داده‌اند که من به شما بگویم». و در ادامه، پیغام ایشان را از روی نوشته‌ای که به خط آقای منتظری بود، خواند و توضیح داد.

گفتم: «چون بخشنی از مسائلی که ایشان مطرح کرده‌اند، نیاز به تحقیق دارد، پس از بررسی‌های لازم، کتابًاً پاسخ خواهم داد». از روی خواهش کردم تا یک نسخه از متن آن نوشته را (که پیغام را از روی آن می‌خواند) به من بدهد. ایشان پذیرفت. متن مزبور، به

شرح زیر است:

### اشتباهات وزارت اطلاعات!

۱. آقای [مرتضی] امینی گفته: «در مراحل اول که مرا گرفته‌اند، حضرت آیة الله منظری مرا آزاد کرده»، در صورتی که به طور کلی ایشان را نمی‌شناسم و از رفقای آقای طاهری و روحانی است.
۲. در گزارش، نوشته شده: «آقای امید، چند روزی دربیت بوده»، در صورتی که یک شب هم نبوده و چرا جناب عالی این موضوع را که صحبت نداشته، خدمت امام، گزارش کرده‌اید؟
۳. جریان مک فارلین را، نوشته‌اید آقای سید مهدی و آقا هادی در ذهن من جا انداخته‌اند، در صورتی که نامه منوچهر قربانی‌فر، برای خود من آمده و به آقا هادی گفتم.
۴. تکذیب مطالب آقا سید مهدی را، خود من نوشته‌ام و انتشار داده شده و در گزارش نوشته‌اند: «آقا هادی اقدام کرده».
۵. راجع به آقا هادی، در بولتن قم، گزارش غلط داده و به آقای... هم گفته‌ام و ایشان جوابی نداشت و مأخذ اطلاعات جناب عالی، همین گزارشات است.
۶. بازجوی آقا مهدی، در حضور آقایان فلاحیان و محسنی، اظهار داشت: «به طور قطع، نامه مادر پاسدار آقا مهدی را آقا سعید نوشته»، در صورتی که نامه را زنی که من می‌شناسم و در اصفهان هست، نوشته و این آقا همان است که مورد اعتماد جناب عالی است.
۷. آقای غلامرضا مرادی، پاسدار آقا مهدی، برادرش شهید و دامادش اسیر و در تمام جریان‌های انقلاب بوده و دستبند به ایشان نزد و با تیر به قلبش کشته شده و جلوی چشم پدر و مادر، کشته شده و در فاتحه هم هیچ مسئله‌ای نبوده و اگر سواک بود، از پدر و مادر دلジョیی می‌کردند؛ ولی فعلًاً مرتب مزاحم آنها می‌شوند که: «چرا مجلس فاتحه برقرار نموده‌ای؟». در مجلس فاتحه هم هیچ

مسئله‌ای نبوده و به هر حال، یک نفر کشته شده و باید دیه او پرداخت گردد و در این مورد، خود جناب عالی اقدام کنید، نه این که دستور بدھید؛ چون بدتر می‌شود.

۸. دخترم، در زمان شاه، به کمیته مراجعه می‌کرد و موافقت می‌کردند با آقا هادی ملاقات کند و یا لباس بدھد و یا معذرت می‌خواستند؛ ولی وقتی که سال گذشته، آقا هادی را گرفتند، من دخالت نکردم و ایشان به وزارت اطلاعات مراجعه و هر چه اصرار کردند، نه لباس گرفتند و نه ملاقات و با بی‌اعتنایی برخورد کردند و وقتی با دختر من، این چنین برخورد می‌کنند، معلوم است با دیگران چطور و لذا من می‌گوییم اطلاعات، از سواوک بدتر است.

۹. جناب عالی به فرزندان یکی از علماء، فحش پدر داده‌ای.

۱۰. جناب عالی می‌گویید به من خدمت کرده‌ای، در صورتی که به بیت و مدارس من لطمۀ زیادی زده‌ای و روز قیامت از شما نمی‌گذرم و من تقاضایی برای آقا هادی ندارم؛ ولی اگر همین نامه را که آقا هادی نوشته، اگر در زمان شاه می‌نوشت، فوری آزاد می‌شد. من قبای رهبری و قائم مقامی را برای خودم ندوخته‌ام و جناب عالی، وزارت‌خانه را اصلاح کنید و با بیت من کار نداشته باشید. امام، دستور داد آقا هادی آزاد شود، شما مانع شدید و به امام هم شما خط می‌دهید.

۱۱. جناب عالی در رأس اطلاعات هستید و نمی‌دانید در اطلاعات چه می‌گذرد؛ ولی مطالب زیادی از اطلاعات می‌دانم و اگر به خاطر امام و انقلاب نبود، مطالب را منبری می‌کرم.<sup>۱</sup>

### آخرین نامه نگارنده به آقای منتظری

پس از بررسی‌های لازم درباره آنچه در پیام مكتوب آقای منتظری ملاحظه شد، پاسخ آن را تهیه کردم و برای ایشان ارسال نمودم. متن پاسخ این‌جانب بدین شرح است:

۱. ر.ک: ص ۳۳۹ پیوست شماره ۱۰.

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿يَتَأْلِمُ الَّذِينَ ءامَنُوا كُونُوا قَوْمِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوْ الْوَلَدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ﴾.

حضرت آیة الله جناب آقای منتظری

سلام عليکم

چند هفته قبل، جناب آقای قاضی، پیامی از جانب حضرت عالی، ظاهرآ در پاسخ رونوشت نامه‌ام به حضرت امام - که برای شما فرستاده بودم - آوردن و نوشتۀ آن را پس از ابلاغ پیام، مرحمت فرمودند. از آن جا که پاسخگویی به برخی از موارد، نیاز به تحقیق داشت، به ایشان عرض کردم پاسخ این ایرادها را بعداً ارسال می‌نمایم.

در این پیام، کما فی السابق، بدون مدرک شرعی، اتهاماتی را نثار وزارت اطلاعات نموده‌اید. تاکنون فکر می‌کردم که شخصیتی چون حضرت عالی که باید به ما اخلاق تعلیم کند، چرا نامه‌های مرا با سکوتی اهانت‌آمیز پاسخ می‌دهد و آن همه پیشنهادهای خیرخواهانه را بی‌پاسخ می‌گذارد؟ و اکنون با شنیدن این پیام، تصور می‌کنم پاسخ نگویید بهتر است؛ که این گونه پاسخ گفتن، اهانت به مقام مقدس قائم مقام رهبری است.

اینک متنهای جناب عالی را - طبق نوشته‌ای که آقای قاضی در اختیار بندۀ گذاشت - می‌آورم و پاسخ می‌دهم تا ادامه آنچه میان ما و شما در رابطه با رسیدگی به اتهامات نزدیکانتان گذشت، در تاریخ بماند و عبرتی باشد برای آیندگان، پیش از آن که در محضر خداوند قرار گیریم و او میان ما داوری کند.

۱. فرموده‌اید: «من قبای رهبری و قائم مقامی را برای خودم ندوخته‌ام و جناب عالی، وزارت خانه را اصلاح کنید و با بیت من کار نداشته باشید».

البته هیچ کس از شخصیتی چون حضرت عالی انتظار دوختن چنین قبایی را ندارد؛ هر چند دوختن چنین قبا برای کسانی که شایستگی دارند، در صورتی که مَنِ يَهُ الْكَفَايَهُ نباشد، تکلیف است، و نشر رساله عملیه و نصب نماینده و امثال آن از کارهایی که انجام می‌دهید، إن شاء الله از همین باب است؛ لکن سؤال بندۀ این است که این قبایی است که به هر حال، دوخته شده. آیا جناب عالی مجاز هستید آن را پاره کنید؟ که در این صورت، نه بر قامت شما راست خواهد ماند و

نه بر قامت دیگری. و اگر سخن مرا باور ندارید، از هر کس که سخن‌ش را باور دارید، به استثنای هم‌پرونده‌ای‌های مهدی هاشمی، بپرسید که بدون توجه، با این قبایی که هر نخش به قیمت خونِ دهها بلکه صدها شهید تهیه شده، چه می‌کنید؟!

از مثل جناب عالی عجیب است که بفرمایید: «وزارت‌خانه را اصلاح کنید و با بیت من کار نداشته باشید». بنده فرمایش شما را بپذیرم یا فرمان امام را که نوشتنند: «این امر، عبادتی است که دامان بزرگانی را از اتهامات پاک و توطئه منحرفان را خشی می‌کند»؟ و یا سخن خدا را که: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلَيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَر﴾؟ ولی بنده به شما نمی‌گوییم به وزارت‌خانه‌ای که مسئولیتش با این جانب است، کار نداشته باشید؛ بلکه از شما و از هر انتقاد کننده دیگر، ملتمنانه می‌خواهم که در اصلاح این تشکیلات، به من کمک کنید.

۲. فرموده‌اید: «جناب عالی می‌گویید به من خدمت کرده‌ای، در صورتی که به بیت و مدارس من لطمه زیادی زده‌ای و روز قیامت از شما نمی‌گذرم».

نه تنها بنده مدعی هستم که وزارت اطلاعات به شما خدمت کرده، بلکه اگر «پاک شدن دامان بزرگان از اتهامات»، خدمت باشد، امام امت هم می‌گویید. کیست که اعتقاد به خدا و روز جزا داشته باشد و جرائم مهدی هاشمی و ارتباط او را با شما و بیت شما بداند و دستگیری او را خدمت به شما و اسلام و جمهوری اسلامی نداند؟

آری، دستگیری باند مهدی هاشمی، کسی که مورد اعتماد جناب عالی و از طرف شما مسئول نهضت‌های آزادیبخش و صدور انقلاب اسلامی است(!) و میلیون‌ها تومن از اموال بیت‌المال به برکت این اعتماد در اختیار اوست، و کشف آن همه جنایت و فجایع، بی تردید برای شما و بیت شما لطمه دارد؛ لکن بنده برای این اقدام، حقیقت شرعی دارم (به ضمیمه شماره یک مراجعه فرمایید).

درست است که در این جریان، بیت شما لطمه زیادی خورد؛ ولی این لطمه را بنده وارد نساختم. اگر دقت کنید خواهید دید که این لطمه، حدوثاً و بقائاً، توسط شخص حضرت عالی وارد آمده. اگر شما مهدی هاشمی را، با آن سوابق کذایی و برخلاف گفته همه خیرخواهان، به بیت خود راه نمی‌دادید، لطمه نمی‌خوردید. اگر پس از این که قسمت‌هایی از پرونده‌اش، توسط خودم به شما ارائه شد،

دست از او برمی‌داشتید، صدمه نمی‌خوردید. اگر پس از این که امام از شما خواست او را به وزارت اطلاعات معرفی کنید، معرفی می‌کردید، صدمه نمی‌خوردید. اگر پس از دستگیری وی، ملاقات‌های خود را تعطیل نمی‌کردید، صدمه نمی‌خوردید. و بالاخره، لطمہ به شما و بیت شما عمدتاً از موضع‌گیری‌های اشتباه شما بوده. از ارادتمندان خود بپرسید که پس از این موضع‌گیری‌ها، از شما با چه خصلت‌هایی تغییر می‌کنند...

۳. فرموده‌اید: «من تقاضایی برای آقا هادی ندارم؛ ولی اگر همین نامه را که آقا هادی نوشت، اگر زمان شاه می‌نوشت، فوری آزاد می‌شد».

حتماً مقصودتان از این عبارت، حجّیت فعل شاه یا کارگزاران او نیست، و حتماً قبول دارید که مبنای کار کارگزاران شاه، سیاستی بود که به هر شکل، حکومت کنند. بنا بر این، مقصود شما از این گفته چیست، معلوم نیست. شاید مقصود از این قیاس، این باشد که کارگزاران این حکومت، از کارگزاران حکومت شاه، بدترند. اگر مقصود، این باشد و دلیل، آن، دلیل، مدعای اثبات نمی‌کند؛ چون مبنای حکومت شاه، این بود که حق را فدای حکومت کند و مبنای جمهوری اسلامی، این است که حکومت را فدای حق نماید و بدین جهت، امام به من فرمود: با آقا هادی همان گونه برخورد کنید که با یک بقال برخورد می‌نمایید».

۴. فرموده‌اید: «امام دستور داد آقا هادی آزاد شود. شما مانع شدید و به امام هم شما خط می‌دهید».

استاد بزرگوار! یک روز در آغاز کار رسیدگی به پرونده مهدی، مرا متهم می‌کنید که از آقای هاشمی و حاج احمد آقا خط می‌گیرم و امروز در پایان کار، می‌فرمایید به امام، خط می‌دهم! نمی‌دانم با کدام حجت شرعی، شما این نسبت‌ها را می‌دهید؟ به هر حال، اگر مقصودتان از خط دادن، این است که وزارت اطلاعات، به عنوان کارشناس مورد اعتماد رهبری، پس از نظرخواهی رهبر، نظر کارشناسی خدمت ایشان ارسال می‌دارد، درست است و عیب نیست؛ ولی تعبیر، اهانت‌آمیز است. و اگر مقصودتان این است که بندе براساس هوای نفسانی و خصوصت شخصی با بیت شما، نظری داده‌ام و رهبری هم بدون بررسی، نظر بندе را تأیید کرده است، از سوء ظن خود استغفار کنید.

۵. فرموده‌اید: «جناب عالی در رأس اطلاعات هستید و نمی‌دانید در اطلاعات

چه می‌گذرد؛ ولی مطالب زیادی از اطلاعات می‌دانم و اگر به خاطر امام و انقلاب نبود، مطالب را منبری می‌کردم»!

اولاً، اگر کانال‌های اطلاعاتی شما می‌توانستند اطلاعات درستی در اختیار شما بگذارند، در دام مهدی هاشمی و باند خطرناک او گرفتار نمی‌آمدید.

ثانیاً، اطلاعات شما عمدتاً از کانال مخالفین وزارت اطلاعات است و به حکم عقل و شرع، اعتبار لازم را برای طرح در منبر ندارد.

ثالثاً، آیا بهتر نیست به جای منبری کردن مطالب - که حتی طرح آن، ظاهری انتقام‌جویانه دارد و بیش از آن که برای بندۀ و وزارت اطلاعات صدمه داشته باشد، برای حیثیت شما زیان‌آور است - پیشنهاد مکرر بندۀ را قبول کنید تا با تخلفات، در صورت اثبات، برخوردی اسلامی و عادلانه شود؟

۶. فرموده‌اید: «دخترم، در زمان شاه، به کمیته مراجعه می‌کرد و موافقت می‌کردند با آقا هادی ملاقات کند و یا لباس بدهد و یا معذرت می‌خواستند؛ ولی وقتی که سال گذشته، آقا هادی را گرفتند، من دخالت نکردم<sup>۱</sup> و ایشان به وزارت اطلاعات مراجعه و هر چه اصرار کردند، نه لباس گرفتند و نه ملاقات و با بى اعتنایی برخورد کردند و وقتی با دختر من، این چنین برخورد می‌کنند، معلوم است با دیگران چه طور و لذا من می‌گوییم اطلاعات، از ساواک بدتر است».

خدایا پناه بر تو! اُنزلنی الدهر حتی قال قائم مقام رهبری وزارت اطلاعات و ساواک! و بدتر از ساواک!

استاد بزرگوار! چه پاسخی دارید هنگامی که سربازان گمنام ولی عصر - عجل الله تعالیٰ فرجه - در محضر خداوند متعال از شما مطالبه دلیل بر این ادعا کنند؟

از کجا برای شما ثابت شد که دختر شما راست گفته و گفته او برای تحریک شما نیست؟ بندۀ و هیچ یک از همکاران، تا موقعی که جناب آقای قاضی این ادعا را نقل کرد، از این ماجرا خبردار نبودیم. بر فرض، دختر شما به وزارت اطلاعات مراجعه کرده باشد، از کجا که خود را دختر شما معرفی کرده؟ و بر فرض، دختر

۱. دخالت نکردن شما هم، با آن همه تلاش‌ها و پیام‌ها و پاسخ‌هاکه خود و آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی و... [می‌دانید و] می‌دانند، از عجایب روزگار است. (این پاورقی مربوط به نامه فوق در هنگام نگارش است).

شما معرفی کرده و مأمورِ جلوی درب وزارت خانه به او بی‌اعتنایی کرده، آیا این برخورد، ثابت می‌کند که وزارت اطلاعات، بدتر از سواوک است؟! آیا شما می‌توانید همه افراد بیت خود را کنترل کنید که هیچ خطای از آنها صادر نشود، که توقع عصمت از پرسنل وزارت اطلاعات دارید؟ آیا تعمیم خطای یک کارمند به همه کارمندان یک نهاد و کوییدن آن نهاد، به فتوای شما جایز است؟ من تصور می‌کنم این امور، چیزهایی نیست که بر فقهی چون حضرت عالی، مخفی باشد و طرح این مسائل، ریشه‌دیگری دارد که در خود باید جستجو کنید.

برای پاسخ بندهای ۱، ۲، ۶ و ۷ پیام، به ضمیمه شماره ۲ که توسط مسئولین امر تهیه شده، مراجعه فرمایید.

در رابطه با بندهای ۳، ۴ و ۵، مطالب بولتن قم، بدون هماهنگی مرکز و برخلاف مقررات داخلی وزارت است و مدیر کل قم، خود پاسخگو باید باشد، و ایشان مدعی است که خواسته آنچه را نوشته برای شما توضیح دهد و شما نگذاشته‌اید.

در مورد بند ۹، از آقای قاضی [خرم‌آبادی] توضیح خواستم. پس از مراجعه به حضرت عالی فرمودند مقصود، بند نیستم و عبارت «جناب عالی...» صحیح نیست، بلکه مقصود، این است که بازجو «به یکی از فرزندان...»! باز هم توضیح خواستم مورد را توضیح بدھند که پیگیری شود، که دیگر پاسخ نیاورند.

خداوند به ما و شما شرح صدری عنایت کند که سخن حق را از هر که باشد، بپذیریم، هر چند تلخ باشد و برای ما زیان آور.

محمدی ری شهری

۱۳۶۶/۶/۳۱

و این، آخرین نامه من به آقای منتظری در مورد جریان مهدی هاشمی بود.

به رغم روشن بودن جرایم مهدی هاشمی، دادگاه ویژه روحانیت، در پنج جلسه، با دقت، اتهامات وی را مورد بررسی قرار داد که شرح آن در پرونده وی موجود است، و در نهایت، دادگاه، رأی خود را به شرح زیر صادر کرد:

بسمه تعالی

«دادنامه»

پرونده اتهامی سید مهدی هاشمی، فرزند سید محمد، در تاریخ‌های ۱۹ / ۴ / ۶۶ و ۲۰، ۲۲، ۲۳ و ۲۵ / ۵ / ۶۶، در دادگاه ویژه روحانیت، مطرح و به شرح صورت جلسه‌های پیوست، مورد رسیدگی قرار گرفت.

در جلسه مقدماتی دادگاه، در ۱۹ / ۴ / ۶۶ نامبرده علی رغم دلائل و شواهد قطعی [و] اقایر مکرر و صریح خود در مراحل مختلف تحقیق، عمدۀ اتهامات را منکر شده یا به نحوی توجیه نمود که نحوه توجیهات غیر موجه و بی مورد و اظهارات پر از تناقض وی، حاکی از اصرار و استمرار بر روش انحرافی گذشته بود. پس از جلسه دادگاه، متهم با اطمینان از این که توجیهات وی، در اقناع دادگاه مؤثر نبوده، با یکی از بازجویان تماس گرفته و از برخورد غیر صادقانه خود در جلسه دادگاه،

۱. انتشار مجموعه بازجویی‌ها و صورت جلسه دادگاه مهدی هاشمی از سوی وزارت اطلاعات، کار مفیدی است. البته در بازجویی‌ها، گاه افرادی مورد اتهام واقع می‌شوند که اتهام آنها ثابت نشد و لذا حذف این نام‌ها برای حفظ حیثیتشان ضروری است.

عذرخواهی و تقاضای تجدید محاکمه می‌نماید تا به خیال خود، همانند گذشته - که با اظهار ندامت و تعهد همکاری با رژیم سابق از مجازات نجات یافت -، این بار نیز با استفاده از همین شیوه، از مجازات، رهایی یابد.

به دنبال این پیشنهاد، متهم، احضار و از وی خواسته شد از روش گذشته توبه نموده و با صداقت کامل، با دادگاه برخورد نماید که متهم، ضمن قبول این مسئله و اظهار ندامت از روش انحرافی خود، فرصت خواست تا نسبت به جبران خطاهای گذشته و بیان مطالبی که تاکنون کتمان کرده و برخورد با سایر متهمان - که عامل انحراف آنان بوده است - اقدام نماید. سپس در یک نوشتة ۲۸ صفحه‌ای - که ضمیمهٔ پرونده است - به عمدۀ جرائم خود، صریحاً اعتراف نموده و در چند مصاحبهٔ تلویزیونی در این زمینه نیز شرکت می‌کند؛ لکن با گذشت حدود یک ماه و روشن شدن مواردی از عدم صداقت در برخوردهای متهم، معلوم شد که نامبرده، مطالب قبلی پرونده را، با تغییراتی، به صورت تکراری مطرح می‌کند و منظور او از گرفتن فرصت برای جبران اشتباهات گذشته، دفع الوقت و تأخیر دادگاه است.

لذا در تاریخ‌های ۲۰ الی ۲۵، جلسات دادگاه به منظور محاکمهٔ وی تشکیل شد. در این جلسات، ابتدا کیفرخواست صادره علیه متهم قرائت و نامبرده پس از استماع کیفرخواست، نسبت به ارتکاب جرائم مذکور در آن اعتراف نمود و گفت که: «مطالب مذکور در کیفرخواست، حداقل جرائم من است و من جرائم بیشتری مرتکب شده‌ام» و سپس مسائلی در مورد انگیزه‌های انحراف خود و مطالبی در مورد وضعیت منطقهٔ قهدریجان و سابقهٔ اختلافات محلی و روحیهٔ خشونت در بعضی از مردم و ایجاد جو رعب و وحشت در منطقه از قبیل تهدید، تیراندازی، تخریب مزارع و چاههای آب را توضیح داد. و در رابطه با همکاری خود با ساواک اعتراف نمود که ابتدا، تعهد و همکاری با رژیم در حد جزئی و به منظور استخلاص از زندان بوده؛ ولی به تدریج، این انحراف گسترش پیدا کرده و شامل کارهایی از قبیل معرفی بعضی از انقلابیون و مبارزین به ساواک و داشتن جلسات متوالی با ایادی ساواک و دادن گزارش به آنان و تشویق بعضی از جوانان، جهت ورود به حزب رستاخیز و امثال آن گردیده است. در پایان این بخش، ضمن پذیرش مجدد اتهامات، اظهار نمود که: «من یک جانی بالفطره نبوده‌ام و هر چند در انجام جرائم فوق، انگیزه‌های باطلی داشتم، ولی انگیزه‌های حقی هم جزء اهداف من بوده

است».

سپس، اتهامات مذکور در کیفرخواست، به ترتیب، برای متهم قرائت شد و متهم در هر مورد دفاعیات و اظهاراتی بیان داشت.

در مورد بند اول (سازماندهی و رهبری گروه‌های ترور و آدمربایی)، متهم، نسبت به تشکیل گروه ترور و امر به قتل جهان‌سلطان آقایی، رمضان مهدی زاده، شیخ قنبرعلی صفر زاده، سید محمد شمس آبادی، عباسقلی حشمت و مهندس بحرینیان با بحرینیان اعتراف کرد و گفت پنج نفر اول به دستور او، و مهندس بحرینیان با پیشنهاد او و حکم آقای امید نجف آبادی کشته شده‌اند و سعید و همایون حشمت نیز توسط ایادی او بدون دستور وی به قتل رسیده‌اند. متهم، انگیزه اقدام به قتل‌های فوق را فاسد یا مجرم بودن مقتولین ذکر می‌کند؛ ولی اعتراف دارد که فساد و جرم آنان در حد جواز قتل نبوده و وی بدون مجوز شرعی، دستور قتل آنان را صادر کرده است.

ضمناً نامبرده، نسبت به انجام اعمال دیگری از قبیل تیراندازی، تهدید و تخریب مزارع و چاه‌های آب، توسط ایادی خود نیز اعتراف دارد.

در مورد بند دوم (تأسیس سپاه خود مختار لنجان سفلی و تغذیه تسليحاتی آن و درگیری با کمیته که منجر به قتل و جرح دهان نفر گردیده است) [متهم] اظهار نمود: «من به دلیل نفوذی که در منطقه داشتم، سپاه را تشکیل دادم که سپاه متنفذی بود و فرمانده و اعضای شورا با من مرتبط بودند و من در جلسات شورا شرکت می‌کردم. البته سپاه در ابتدا، مستقل و خود مختار نبود تا این که سپاه اصفهان به منظور انحلال این پایگاه، حرکت‌های تندی را آغاز کرد و من چون انحلال را صلاح نمی‌دانستم، گفتم اسلحه‌ها را تحويل ندهند و مقداری پول و سلاح نیز از واحد نهضت‌ها به آنان دادیم که آنان در مضيقه نباشند».

ضمناً متهم، نسبت به تحریک افراد تندرو سپاه قهری‌جان، علیه کمیته، که منجر به درگیری سپاه و کمیته و قتل و جرح تعدادی از طرفین شده است و نیز إشراف و تسلط بر ارگان‌ها و ادارات منطقه، از طریق سپاه و هم خط بودن مسئولین ارگان‌ها در منطقه، اعتراف نمود و انگیزه کارهای مذکور را تندروی و قدرت‌طلبی ذکر کرد. در مورد بند سوم (خارج نمودن و جاسازی بیش از ۲۸۰ قبضه سلاح و مقدار زیادی مهمات و سایر اموال سپاه) [متهم] گفت: «مقدار سلاح خارج شده از سپاه،

بیش از مقدار مذکور است که این سلاح و مهمات، در زمان‌های مختلف، از سپاه خارج شده است: قسمتی، در اوائل انقلاب خارج شد که انگیزه از این کار مقابله با کودتا احتمالی نیروهای راست ارتش و سپاه و به منظور تشکیل دولت جدید، پس از کودتا بود. قسمتی دیگر، در موقع انحلال واحد نهضت‌ها بود که انحلال واحد موجب خشم من و سایر نیروهای واحد شده بود. لذا اسلحه‌ها را تحويل ندادیم تا بعداً، برای کار نهضت‌ها و سایر نیازها مورد استفاده قرار گیرد. مقادیری هم در زمان‌های دیگر انجام شد. ضمناً جاسازی سلاح‌ها، در اصل، با اطلاع و به دستور من بوده؛ ولی جزئیات آن را سایر متهمنان در جریان هستند». متهم، نسبت به خارج نمودن و اخفاک مهمات و سایر اموال از سپاه نیز اعتراف نمود. در مورد بند چهارم (ایجاد شبکه نفوذ در ارگان‌ها و سرقت اسناد و اخبار و اطلاعات طبقه‌بندی شده) [متهم] اعتراف نمود که با حدود نزدیک به صد نفر، در ارگان‌های مختلف، مرتبط بوده که با بعضی صرفاً ارتباط فکری و خطی داشته، ولی تعدادی از آنان علاوه بر ارتباط فکری و خطی، همکاری عملی داشته‌اند و اخبار عادی یا طبقه‌بندی شده محل کار خود را منتقل می‌کردند، ا در مورد امور مربوط به مسئولیت‌شان مشورت می‌نموده‌اند.

وی در مورد نوع اخبار و اطلاعات به دست آمده از این طریق گفت که این اخبار، بیشتر مسائل خارجی، اختلافات خطی، ضعف‌های مسئولین کشور و مسائل سپاه بود و بالآخره، نسبت به سرقت اسناد طبقه‌بندی شده، از مجلس شورای اسلامی، وزارت خارجه و وزارت ارشاد، صریحاً اعتراف نمود.

در مورد بند پنجم (منحرف نمودن جوانان از طریق ایجاد تشکل انحرافی در شهرستان‌ها و حوزه و جذب افراد افراطی و مسئله‌دار)، [وی] ضمن اعتراف به نقش خود در استفاده از سازماندهی و تشکل نیروهای انحرافی و افرادی به عنوان یک اهرم نیرومند مردمی برای پیشبرد اهداف قدرت‌طلبانه خود، از جمله ایجاد کادرهای لازم برای برنامه‌های آینده و نیز استفاده در مسائل سیاسی، مانند انتخابات، کیفیت ایجاد تشکیلات به اصطلاح حزب الله قهدریجان اصفهان و چند شهر دیگر و میزان دخالت این تشکیلات در امور نهادها و ادارات و انتخابات و نیز چگونگی دخالت خود در مدیریت بعضی از مدارس علوم دینی قم، از طریق نفوذ در شورای مدیریت آن مدارس و القای افکار خود به آنان را مشروحًا بیان نمود.

در مورد بندهای ششم و هفتم (تلاش در تضعیف مسئولین جمهوری اسلامی و ایجاد تفرقه و اختلاف در بین آنان و مردم از طریق توطئه و نشر اکاذیب و تهمت)، [متهم] صریحاً اعتراف نمود و اقدامات انجام شده در زمینه فتنه‌انگیزی و تفرقه افکنی، تهیه و تنظیم و تکثیر اطلاعیه علیه مسئولین و انتشار مطالبی، متضمن توهین به مقدسات انقلاب اسلامی، و ارتکاب جعل سند و جعل عنوان بر این مسیر و نیز اثرات بسیار مخرب و لطمات شدید وارد شده بر جمهوری اسلامی، از طریق انجام این موارد را شرح داد و انگیزه خود را تندروی و قدرت‌طلبی و انتقام‌جویی از کسانی که علیه وی فعالیت می‌نمودند ذکر کرد.

در مورد بند هشتم (کارشکنی و اقدام علیه سیاست‌های خارجی جمهوری اسلامی ایران)، [وی] ضمن اعتراف به کارشکنی و مخالفت با سیاست خارجی جمهوری اسلامی، توضیحاتی در مورد کیفیت درگیری با نهادهای مربوط، از جمله نخست وزیری، سپاه پاسداران و وزارت امور خارجه و اثرات مخرب وزیانبار این اقدامات، از جمله ایجاد مشکل در ارتباط با کشورهای همسایه و مسلمان و ایجاد اختلاف و جنگ داخلی بین بعضی گروههای مبارز افغانی و در نتیجه، کشته و مجروح شدن صدها نفر و نیز به هدر رفتن امکانات فراوانی در رابطه با مسائل نهضت‌ها و دستگیری مقدار قابل توجهی از انقلابیون، در اثر اقدامات افراطی توسط حکومت‌های طاغوتی، مطالبی ذکر نمود و در مورد ارتباط بعضی از عناصر کشورهای خارجی با وی، به منظور کسب اطلاع از امور داخلی و دادن خط برخورد در مورد تقویت بعضی از گروههای داخلی علیه گروههای دیگر اعتراف نمود.

با توجه به موارد مذکور، متهم به دلیل تشکیل گروههای ترور و ایجاد جوّرُعب و وحشت در منطقه قهدریجان، با انجام کارهایی از قبیل قتل، تیراندازی، تخریب مزارع و چاههای آب توسط ایادی وی و به دلیل تسلط بر سپاه و سایر ارگان‌های قهدریجان و خارج کردن منطقه از کنترل مسئولین مرکزی و جمع‌آوری و إخفای سلاح و مهمات غیر مجاز فراوان، جهت تحقق اهداف قدرت‌طلبانه خود، محارب است و نیز به دلیل گمراه نمودن تعداد قابل توجهی از جوانان منطقه و غیر آن و کشاندن آنان به مسیر انحرافی خود و اخلال و کارشکنی در تحقق اهداف مقدس جمهوری اسلامی، در داخل و خارج و توطئه و تحريك فراوان علیه مسئولین جمهوری [اسلامی]، در حدی که توطئه علیه نظام اسلامی محسوب می‌شود،

مفسد فی الأرض می باشد.

از طرفی با توجه به جهات زیر:

۱. ملاحظه روحیات و سوابق منافقانه وی، قبل از پیروزی انقلاب، که در عین همکاری گسترده با ساواک، خود را از انقلابیون درجه اول وانمود می کرد؛
  ۲. توجه به نحوه برخورد منافقانه وی در پرونده قتل مرحوم شمس آبادی؛
  ۳. تناقض گویی و برخورد غیر صادقانه در مراحل تحقیق، که در هر مورد، ابتدا به طور کلی منکر شده، سپس قسمتی از اتهام را می پذیرد و توجیه می کند و سرانجام، موقعی که اطمینان به بی فایده بودن انکار پیدا کرد، اعتراف می کند و در هر مرحله، اظهارات خود را با سوگنهای جلاله فراوان تأکید می کند؛
  ۴. ملاحظه مکاتبات وی، در زندان، با سایر متهمان که در عین اظهار ندامت در مقابل بازجو، با نوشتن نامه مخفی به سایر متهمان، روحیه داده و آنها را دعوت به انکار مطالب می کند؛
  ۵. وبالاخره، توجه به نحوه برخورد متناقض و غیر صادقانه وی در دادگاه، به شرح مذکور در مقدمه حکم و بروز موارد متعددی از عدم صداقت، پس از اظهار ندامت در دادگاه، دروغ بودن ادعای وی در زمینه توبه نیز روشن است.
- لذا در اجرای آیه کریمة ﴿إِنَّمَا جَزَءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا...﴾ و آیات شریفه: ﴿لَئِن لَّمْ يَتَتِ الْمُنْذِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجُفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُفَرِّيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَارُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا﴾ ملعونین آینما ثقفو اخذوا و قتلوا تقیلاً و به استناد فتاوی فقهای عظام در مورد حذ مُحارب و مفسد، نامبرده، به عنوان مُحارب و مفسد، به اعدام، محکوم می گردد. حکم صادره قطعی و لازم الاجراست.

حاکم شرع دادگاه ویژه روحانیت

علی رازینی

پس از این که آقای منتظری از حکم دادگاه در مورد مهدی هاشمی اطلاع یافت، برای پیشگیری از اجرای حکم، توسط آقای سراج الدین موسوی یادداشتی را برای امام ره ارسال نمود و ضمناً از آقای سراج خواست که متن نوشته را به حاج احمد آقا بدهد و از ایشان بخواهد که آن را بخواند و بهترین راه را برای اخذ موافقت امام، در توقف اجرای حکم، انتخاب نماید. اگر ملاحظه کرد متن نوشته آقای منتظری مؤثرتر است، آن را به امام بدهد؛ ولی اگر تشخیص داد که خواندن متن مکتوب، موجب ناراحتی امام می‌شود، فقط مضمون آن را به امام منتقل نماید.

متن پیام آقای منتظری به قرار زیر است:

۱. سید مهدی، هر چه بود و شد، بالآخره بیست سال، سنگ اسلام و انقلاب و امام را به سینه زد.
۲. او از خیلی از کسانی که مورد عفو امام قرار گرفته‌اند، بدتر نیست و مادر پیر او و زن و فرزندان خردسال او مورد ترحم‌اند و خانواده و بیت آنان مورد احترام است.
۳. او نه مُرتَد است و نه محارب و نه مفسد و بالآخره به انقلاب و اسلام، اعتقاد کامل دارد، هر چند در سلیقه، خطاکار باشد و هست.
۴. او هنوز طرفداران زیادی از حزب الله‌ها و جبهه‌بروها و افراد انقلابی دارد و اعدام او در روح آنان اثر بد باقی می‌گذارد.
۵. اعدام او سبب می‌شود در شهرهای مختلف، افراد خوب را به اتهام ارتباط با او، خراب و منزوی سازند و قطعاً حضرت عالی به این امر راضی نیستید.

۶. اعدام او، پیروزی بزرگی برای دشمنان و سوزه طلبان می‌باشد.

۷. و بالآخره، آنچه گفته شد، نه به خاطر علاقهٔ شخصی است - که من فعلاً هیچ علاقهٔ شخصی ندارم -؛ بلکه فقط از نظر مصالح اسلام و آینده انقلاب است و این که اعدام و خونریزی، بالآخره بساکدورت و خون در پی دارد. اعدام، همیشه میسر است؛ ولی کشته را نمی‌شود زنده کرد.<sup>۱</sup>

۶۶/۷/۵ یکشنبه

این پیام، پس از اجرای حکم اعدام مهدی هاشمی در تاریخ ۱۳۶۶/۷/۶ به حاج احمد آقارسید. ایشان، بعداً برای من تعریف کرد که من مشغول خواندن پیام آقای منتظری بودم که آقای رازی‌نی به من خبر داد: «حکم دادگاه، اجرا شد».

اکنون ملاحظه کنید که آقای منتظری، در ارتباط با آثار احتمالی رسیدن این نامه به امام، با استناد به دروغ پراکنی‌های مجلهٔ الشّرّاع، چگونه اظهار نظر می‌فرماید:

من نمی‌دانم که آن وقت، آن یادداشت به دست امام رسید یا نه؛ ولی همین چند وقت پیش، من دیدم در مجلهٔ الشّرّاع،<sup>۲</sup> چیزی از قول آقای ری‌شهری چاپ شده بود به این مضامون: «پیش از اعدام سید مهدی، احمد آقا از دفتر امام به من زنگ زدند که نظر امام، این است که سید مهدی اعدام نشود و به یک جایی تبعید شود. من گفتم: "باید دستور، به خط امام باشد". گفتند: "بفرستید بگیرید" و من نفرستادم و سید مهدی اعدام شد. بعد، پیام را خودشان فرستادند؛ ولی جوری وانمود شد که پیش از آن [که] این پیام برسد، او اعدام شده است». این اعتراف آقای ری‌شهری - اگر درست باشد - نشان می‌دهد که آن یادداشت، به دست امام رسیده و مؤثر بوده است؛ ولی آقایان به دنبال اجرای نظر خود بوده‌اند.<sup>۳</sup>

۱. خاطرات آقای منتظری، ص ۱۲۱۵. ایشان در توجیه این اقدام خود می‌گوید: «...مادرش می‌گفت بچه من به دستور شما رفته و خود را معرفی کرده است و من بجهام را از شما می‌خواهم. بعد که حکم اعدام سید مهدی صادر شد، من نامه به امام ننوشتم، بلکه چند خط به عنوان یادداشت نوشتیم و به سید سراج الدین موسوی دادم که به امام و دفتر امام منتقل کنند» (همان، ص ۶۱۵).

۲. شماره ۷۷۷ مورخ ۱۹۹۷/۴/۲۱ (۱۳۷۶/۲/۱).

۳. خاطرات آقای منتظری، ص ۶۱۶.

با اندکی تأمل در متن گزارش مجله الشاع، بویژه با در نظر گرفتن جانبداری این مجله از جریان مهدی هاشمی، دروغ بودن آن، برای خواننده روشن می‌گردد و نیازی به توضیح بیشتر ندارد. اصولاً کسی که این دروغ را ساخته، توجه نداشته که اجرای احکام، مربوط به قوه قضائیه است. بنا بر این اگر امام، نظری در رابطه با اجرا یا عدم اجرای حکمی داشته باشد، به قوه قضائیه منتقل می‌کند، نه به وزارت اطلاعات! آقای منتظری هم، که بسیاری از انتقادات خود را در خاطراتش بر پایه شایعات استوار کرده، در اینجا سخن خود را با «نمی‌دانم» آغاز می‌کند و در انتها اظهار تردید می‌کند که این جانب، چنین سخنی را گفته باشم؛ اما در عین حال، از نقل این دروغ، چنین نتیجه می‌گیرد که احتمالاً یادداشت ایشان به امام رسیده و در حالی که همه نامه‌ها و گفتگوهای حضوری و غیرحضوری آقای منتظری، برای کوتاه آمدن در رسیدگی به اتهامات مهدی هاشمی بی‌اثر بوده، این یادداشت مستدل و مُتفق (!) در امام، اثر کرده و ایشان فوراً دستور توقف اجرای حکم داده‌اند؛ ولی «آقایان» برای «اجرای نظر خود» در ساقط کردن آقای منتظری از کرسی رهبری، فرمان امام را نادیده گرفته‌اند و حکم اعدام مهدی هاشمی را اجرا کرده‌اند!

مرحوم حاج احمد آقا، در رنج‌نامه خود، با اشاره به یادداشت آقای منتظری به امام، در ارتباط با جلوگیری از حکم اعدام مهدی هاشمی، می‌نویسد:

در این نامه آورده‌اید: «او از خیلی از کسانی که مورد عفو امام قرار گرفته‌اند بدتر نیست. مادر پیر او و زن و فرزندان خردسال او مورد ترحمند و خانواده و بیت آنان مورد احترام است».

اکنون نامه مهدی هاشمی را هم ملاحظه فرمایید. او می‌گوید: «اکنون و با گذشت قریب به یک سال، من به وضوح، انحراف و لغش را در عملکرد خود و دوستان متهم در پرونده می‌بینم و به درایت و هوشیاری مقام معظم رهبری انقلاب، حضرت امام خمینی - مدظله‌العالی - آفرین گفته که پیش از رشد و توسعه خطر، با قاطعیت، از آن جلوگیری فرمودند. و اطمینان دارم حضرت عالی نیز، چنانچه در شرایط حضرت امام و سایر مسئولان محترم کشور قرار می‌دادستید و بیرون از حصار

روابط و عواطف ما و دوستانمان به قضیه می‌نگریستید، به همان نتیجه می‌رسیدید که مقام معظم رهبری رسیدند».

راستی آیا شما از حصار روایط و عواطف سید مهدی و دوستان ایشان خارج شده‌اید؟ آیا شما به آن نتیجه‌ای رسیدید که حضرت امام رسیدند؟ آیا اطرافیان شما حاضر شدند مطالب را خارج از حصار خویش به شما منتقل کنند؟ آیا چه کسی مورد عفو حضرت امام قرار گرفت که مهدی هاشمی از او بدتر نبود؟ آیا، اگر از حصار در آمده بودید، حاضر می‌شدید چنین نامه‌ای به امام بنویسید که دل امام را خون کنید که: «چرا به معیارهای شرعی توجهی نمی‌نمایید؟»

در نامه ۶۶/۷/۴ با اطلاع از اکثر مفاسد او، که توسط مصاحبه‌های خودش و مسئولان اطلاعاتی به مردم عرضه شده بود، آورده‌اید: «او نه مرتد است نه محارب و نه مفسد و بالاخره به انقلاب و اسلام اعتقاد کامل دارد».

آیا مهدی هاشمی، با سواکی بودن و چندین فقره قتل، دعا به خانواده سلطنت، اختفای اسناد و مهمات مربوط به نظام و دهها مسئله دیگر، که گذشت، مفسد نبود؟ تازه با تمام این احوال، شما می‌گویید اعتقاد کامل به نظام و اسلام داشت. اگر ایشان مفسد نباشد آیا مصدق مفسد را پیدا می‌کنیم؟

در همین نامه ۶۶/۷/۴ [آمده است]: «او هنوز طرفداران زیادی از حزب الله‌ها و جبهه بروها و افراد انقلابی دارد و اعدام او در روح آنان اثر بد باقی می‌گذارد». آیا شما در چنین تقاضایی، اصول اسلام را مورد توجه قرار داده‌اید [؟] بر فرض که در روح عده‌ای، اثر بد بگذارد. آیا از نظر اسلامی نباید شخصی با این همه جنایت را مجازات کرد؟

در همین نامه ۶۶/۷/۴ آورده‌اید: «اعدام او، پیروزی بزرگی برای دشمنان و سوژه طلبان می‌باشد».

مهدی هاشمی، در صفحه ۱۸ پرونده خود می‌گوید: «یکی از گناهان اصلی من این بود که نقاط ضعف فکری و عملی خود را، که از قبل و بعد از انقلاب داشتم، با حضرت آیة الله منتظری مطرح نساختم، تا یا زمینه اصلاح آن فراهم شود و یا حداقل آقا این همه به من اعتماد نکنند. بلکه به عکس، در هر مسئله‌ای من سعی می‌کرم در حضور ایشان، خود را مظلوم جلوه داده و ترحم و حمایت ایشان را به خود جلب کنم».

حضرت آیة الله!

اگر شما ساده بودید و نتوانستید او را بشناسید، لااقل چرا حالا از او دفاع می‌کنید؟<sup>[۱]</sup>  
حالا که دو سه روز به مرگ او مانده است و خودش به همه چیز اعتراف کرده است؟  
آیا نباید دل امام، خون باشد که چرا شما به معیارهای اسلامی توجه نمی‌نمایید؟  
البته حضرت امام همه اینها را حمل بر سادگی شما می‌کنند.

در همین نامه ۶۶/۷/۴ آورده‌اید: «و بالأخره، آنچه گفته شد، نه به خاطر علاقه شخصی است - که من فعلاً هیچ علاقه شخصی ندارم - بلکه فقط از نظر مصالح اسلام و آینده انقلاب است و این که اعدام و خونریزی، بالأخره بسا کدورت و خون در پی دارد. اعدام، همیشه میسر است؛ ولی کشته را نمی‌شود زنده کرد».

۱. چگونه شما می‌گویید دیگر علاقه شخصی ندارید؟ آیا آن همه مصیبت که شما برای اسلام و انقلاب، در سطح جهان، برای حفظ آقای مهدی هاشمی به بار آوردید - که همگی با صبر و برباری، آن را تحمل کردیم - از روی علاقه به مهدی هاشمی نبود؟

۲. اگر شما نسبت به ایشان علاقه ندارید، پس چرا برای امام نوشته‌اید که او را نکشید؛ چرا که پیروزی بزرگی برای دشمنان اسلام به وجود می‌آید؟ چرا برای دیگران چنین نامه‌ای را نمی‌نویسید؟

۳. این که نوشته‌اید چه بسا خون و اعدام، خون در پی دارد، حضرت آیة الله! با کمال معذرت، این دیگر خیلی عوامی است؛ چرا که باید قصاص اسلام را تعطیل کرد؛ چون اولاً، خون، خون می‌آورد. ثانیاً، کشته را نمی‌توان زنده کرد.

این که من به این مسائل می‌پردازم برای این است که می‌خواهم ثابت کنم که شما، در اطراحیان خود، چنان حل شده‌اید که بدیهیات را منکرید.<sup>۱</sup>

۱. مجموعه آثار یادگار امام، ص ۱۹۲-۱۹۵.

پیش از آن که به تبیین ادامه اشتباہات آقای منتظری - که به برکناری وی انجامید - بپردازم، لازم می‌دانم به خاطره‌ای بس آموزنده، در ارتباط با پیشگیری امام ره از سوء استفاده سیاسی از پرونده مهدی هاشمی اشاره کنم.

اصلوًایکی از نکات مهم و تنبه آفرین برای عموم مردم، توجه به تلاش جریان‌های سیاسی جهت سوء استفاده از پرونده‌های اطلاعاتی و قضایی، برای منزوی کردن رقیب سیاسی، بخصوص در موقع انتخابات است.

منطق سیاست، به معنای رسمی آن، ایجاب می‌کند که سیاستمدار برای بیرون راندِ رقیب از صحنه رقابت، از هر وسیله‌ای استفاده نماید، از کاهکوه بسازد، متهم را محکوم جلوه دهد، و با شایعات بی‌اساس، به اهداف سیاسی خود برسد.

این شیوه ضد اخلاقی، مطلقاً مذموم و محکوم است، بویژه در نظام جمهوری اسلامی، که بر اساس ارزش‌های اسلامی استوار است. لذا مسئولان قضایی و اطلاعاتی، در برخورد با این گونه مسائل، باید بسیار هشیار باشند، مستقل عمل کنند و دین خود را فدای دنیای دیگران ننمایند.

یاد دارم که در دوران تصدی وزارت اطلاعات، در جریان برگزاری یکی از انتخابات‌ها، یکی از مسئولان اصلی برگزاری انتخابات - که وابسته به یک جریان سیاسی بود - ضمن تماس تلفنی، از من خواست مطلبی برای رد کردن صلاحیت یکی از نامزدها، به وزارت کشور بفرستم. پاسخ دادم که: «در وزارت اطلاعات،

چیزی که موجب رد صلاحیت وی باشد وجود ندارد»؛ اما او با اصرار می‌خواست وزارت اطلاعات برای رد صلاحیت وی کاری کند و می‌گفت: «چه طور می‌شود که اطلاعاتی دال بر رد صلاحیت چنین شخصی، در وزارت اطلاعات نباشد»!

باری، در جریان پیگیری پرونده مهدی هاشمی، با پیشنهاد جمعی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، وابسته به یک جناح سیاسی، تقاضای تحقیق و تفحص از پرونده مهدی هاشمی و پرونده مظفر بقایی، به تصویب مجلس رسید و وزارت اطلاعات، به حسب ظاهر، موظف شد که این دو پرونده را در اختیار آنان قرار دهد. انگیزه اصلی پیشنهاد دهنگان را خداوند متعال می‌داند؛ ولی این اقدام با هر انگیزه‌ای صورت گرفته بود، ارسال پرونده مهدی هاشمی به مجلس شورای اسلامی، قطعاً موجب هتك حیثیت کسانی می‌شد که اتهام آنها ثابت نبود و یک جریان سیاسی را به شدت زیر سؤال می‌برد. لذا ضمن توضیح این مطلب در نامه‌ای برای حضرت امام، از ایشان کسب تکلیف کردم. متن نامه این جانب و پاسخ امام بدین شرح است:

بسمه تعالیٰ

رهبر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی

سلام علیکم

همان طور که استحضار دارید، مجلس شورای اسلامی با پیشنهاد چند تن از نمایندگان (که اگر لازم باشد با نام، معرفی خواهند شد) تصویب نمود که مجلس، راجع به پرونده مهدی هاشمی و مظفر بقایی، فحص و تحقیق نماید. وزارت اطلاعات، به دلایل زیر، نمی‌تواند به این درخواست مجلس، پاسخ مثبت دهد:

۱. به نظر این جانب، به احتمال قریب به یقین، هدف از این فحص مسائل سیاسی و افشاگری علیه افرادی است که به نحوی از آنها در این پرونده‌ها نام برده شده، هر چند اتهام آنها از نظر شرعی به ثبوت نرسیده باشد و احتمالاً این امر، بی‌ربط با مسئله انتخابات نباشد.
۲. در این پرونده‌ها، نامهای افرادی وجود دارد که تحت تعقیب هستند و به علل اطلاعاتی و امنیتی، دستگیری آنها فعلًاً مناسب نیست و با دادن این نامها به

مجلس، پیگیری اطلاعاتی، امکان‌پذیر نیست.

۳. اجازه دادن برای فحص در مورد این پرونده‌ها، فتح بابی است برای جناح‌های سیاسی موجود که هر یک، مسائل مورد نظر خود را به ظاهر جهت فحص و در واقع برای مقاصد سیاسی، از وزارت اطلاعات بخواهد و این امر، علاوه براین که ادامه کار را برای این وزارت‌خانه ناممکن می‌سازد، برای نظام، فاجعه است.

۴. همان طور که در بند ۱ اشاره شد، متهم، به طور طبیعی در بازجویی اتهاماتی را به افرادی نسبت می‌دهد که از نظر امنیتی نیاز به پیگیری دارد و در مواردی، پس از پیگیری، دروغگویی او اثبات می‌گردد و بدین جهت وزارت اطلاعات همه بازجویی‌های متهم را، علی الاصول، نمی‌تواند حتی به قوه قضائیه ارائه دهد؛ زیرا علاوه بر این که ممکن است به کار اطلاعاتی ضربه وارد آید، به دلیل افشاگری - ولو به صورت محدود - شرعاً جایز نیست. لذا متهمین معمولاً دو پرونده دارند: یک پرونده اطلاعاتی و یک پرونده قضایی. بنا بر این، چگونه وزارت اطلاعات می‌تواند اجازه فحص به نمایندگان مجلس دهد که افشاگری و ضربه اطلاعاتی این عمل، قابل مقایسه با مورد فوق الذکر نیست.

با عنایت به موارد ذکر شده، این جانب به عنوان کارشناس اطلاعاتی حضرت عالی (اگر مورد قبول باشم)، اجازه فحص دادن به مجلس، در رابطه با پرونده متهمین را به مصلحت نظام نمی‌دانم. لذا خواهشمندم تکلیف بنده را در این مورد و موارد مشابه، مشخص فرمایید.

ری‌شهری

۱۳۶۶/۱۱/۱۳

### پاسخ امام رهنما

بسمه تعالی

فحص از پرونده متهمین، با خصوصیات ذکر شده، خلاف شرع و قانون اساسی است و وزارت اطلاعات مجاز به اجازه فحص از این گونه پرونده‌ها نمی‌باشد.

روح الله الموسوي الخميني

۶۶/۱۱/۱۵

صبر و بردباری امام خمینی<sup>ره</sup> در برابر موضع تند و غیرمنطقی آقای منتظری، در ماجراهی مهدی هاشمی، برای هر ناظر با انصافی حقیقتاً قابل تأمل و اعجاب‌انگیز است.

امام، در همه موارد، تلخی‌ها و جانبداری‌های بی‌منطق آقای منتظری را، با کراحت تمام، تحمل کرد و کوچک‌ترین برخورد تندی با ایشان از خود بروز نداد.

به سخن دیگر، برخلاف پندار آقای منتظری که «حقیقت‌گویی»<sup>۱</sup> موجب محرومیت او از رهبری گردید، برخوردهای تند او با امام، اثری در برکناری او نداشت. جالب توجه است که آقای منتظری، خود، صریحاً به این واقعیت اعتراف می‌کند! ملاحظه کنید:

به دعوت آقای حاج سید احمد خمینی، در تاریخ ۶۷/۰۷/۲۷ آقای سید هادی هاشمی با مرحوم امام ملاقات می‌کند و معظم له پس از تعارفات متداوله و استفسار از حال من و ابلاغ سلام، مطالبی را می‌فرمایند که من آن را، عیناً، از بولتن کمیته انقلاب اسلامی - که گزارش این دیدار را نقل کرده بود - می‌خوانم. ایشان می‌فرمایند: «ایشان - إن شاء الله - از مراجع بزرگ می‌شوند و از آن جا که امروز، قدرت تدریس هم دارند، مفید فایده هستند. روی این جهت، آقای منتظری برای مرجعیت باید حفظ شوند و صدمه‌ای به ایشان وارد نشود. من

---

۱. ر.ک: ص ۲۷

احساس می‌کنم دست‌هایی در غیر معّمّین، نظیر نهضت آزادی، و بیشتر در معّمّین هست که می‌خواهند مرجعیت آقای منتظری صدمه بخورد و ایشان ملکوک شوند و باید نگذاشت اینها چنین کاری بکنند. در بین معّمّین، افرادی هستند که حسادت می‌ورزند و روی آقای منتظری و مرجعیت ایشان حساست دارند. شما در بیت آقای منتظری هستید. باید نگذارید این گونه افراد به مرجعیت ایشان صدمه‌ای بزنند و موجب ناراحتی بشوند؛ چرا که شکّی نیست این گونه افراد به آینده ایشان ضربه می‌زنند.<sup>۱</sup>

البته آقای آسید هادی می‌گفت: «امام در این ملاقات، تعابیر بالاتری به کار برده بودند که من دیدم ممکن است به برخی از مراجع بزرگ، بخورد کند و برای همین، بعد از ملاقات، به احمد آقا گفتم: "اگر به این صورت منتشر کنید، مراجع دیگر، از امام ناراحت می‌شوند" و احمد آقا هم قدری لحن آن را تغییر داد و به صورت فعلی آن را منتشر کرد»؛ هر چند من نمی‌دانم چه گزارش‌هایی به امام رسیده بود که ایشان فکر می‌کردند برخی آقایان نهضت آزادی، مثلًا، با مرجعیت من مخالف هستند و در این ملاقات به آن اشاره داشته‌اند.

نکته‌ای که قابل توجه است، این که ملاقات آقا هادی با امام، در اواخر مهرماه ۶۷ انجام شده؛ یعنی مدت‌ها بعد از قضیه سید مهدی و اعدام او و حتی بعد از جریان اعدام زندانیان که موجب اعتراض شدید من شده بود. حالا در این دو سه ماه آخر، چه مسائلی پیش آمده بود و چه گزارش‌هایی به ایشان داده بودند که ذهن امام را ملکوک کرده و ایشان را عصبانی کرده بود و زمینه شد برای نامه ۶۸/۱/۶، من نمی‌دانم.<sup>۲</sup>

این سخنان، سند روشنی است که اثبات می‌کند که امام تا تاریخ ۱۳۶۷/۷/۲۷، یعنی حدود شش ماه قبل از برکناری آقای منتظری، نه تنها تصمیمی در مورد کنار گذاشتن ایشان نداشت، بلکه با نهایت صبر و بردازی تلاش می‌کرد که زمینه رهبری توأم با مرجعیت ایشان را فراهم سازد!

۱. بولتن خبری کمیته انقلاب اسلامی، ش ۵۵، تاریخ انتشار ۱۳۶۷/۸/۸.

۲. خاطرات آقای منتظری، ص ۶۱۹.

### صبر و بردباری امام علیه السلام

حقیقت، این است که صبر و بردباری امام علیه السلام در مورد آفای منتظری، خصوصاً بعد از ملاقات ایشان با آقا هادی هاشمی و انتشار خبر آن از صدا و سیما و مطالبی که در بولتن کمیته انقلاب اسلامی به نقل از امام در این دیدار آمده بود، برای من غیر قابل توجیه بود؛ زیرا با خصوصیاتی که از امام می‌دانستم، نمی‌توانستم درک کنم که حکمت این همه صبر و حوصله چیست.

آری، من چگونه می‌توانستم باور کنم امام - که چندی قبل، حکم تبعید آقا هادی هاشمی را تأیید کرده بود -<sup>۱</sup>، اکنون وی را مأمور حراست از بیت آفای منتظری نماید؟ لذا چنین پنداشتم که حاج احمد آقا چیزهایی به امام گفته و نظر ایشان را نسبت به آقا هادی هاشمی تغییر داده است، غافل از این که این اقدام امام، در واقع، دادن آخرین فرصت به آفای منتظری برای اصلاح بیت خویش است و امام، پس از آن، تصمیم نهایی را خواهد گرفت.

به هر حال، با تحلیلی که براساس پندار خود از علت تغییر موضع امام علیه السلام داشتم، احساس تکلیف شرعی کردم که موضوع را با حاج احمد آقا در میان بگذارم؛ لذا قرار ملاقاتی با ایشان در دفتر امام گذاشتم. در این دیدار - که دیداری تلغی و تند بود - گفتگوی خود را با حاج احمد آقا، با این سؤال آغاز کردم: «آیا شما قیامت را باور داری؟».<sup>۲</sup>

ایشان پاسخ داد: «آری».<sup>۲</sup>

عرض کردم: «اگر قیامت را باور داری چرا چنین می‌کنی؟».

سپس به طور مشروح، مواضع گذشته امام در مورد بیت آفای منتظری و هادی هاشمی را مطرح کردم و توضیح دادم که این مواضع، با برخورد اخیر امام با آفای

۱. ر.ک: ص ۳۴۹ پیوست شماره ۱۲.

۲. پس از این ماجرا، حاج احمد آقا بارها در جلسات خصوصی که با ایشان داشتم، این سؤال و جواب را به عنوان مزاح مطرح می‌کرد و می‌خندید. رضوان الله عليه.

منتظری هماهنگ نیست، بنا بر این باید کسی در تغییر ذهنیت امام، نقش داشته باشد و کسی جز شما نمی‌تواند چنین کاری را انجام دهد.  
 گفتگوی ما به درازا کشید. از یک سو، ایشان منکر نقش خود در تغییر موضع امام بود و از سوی دیگر، من بر ادعای خود، با قرائتی که داشتم، اصرار می‌ورزیدم.  
 در نهایت، ایشان پیشنهاد کرد که من همین مطالب را برای امام بنویسم و با این پیشنهاد، جلسه پایان یافت و من خداحافظی کردم.

### مشورت با آیة الله خامنه‌ای

پس از این ملاقات، در دیداری با آیة الله خامنه‌ای - که در آن هنگام، رئیس جمهوری بود - گفتگوهای خود با حاج احمد آقا و تصمیم خود در مورد نوشتن نامه‌ای به امام<sup>ره</sup> در این باره را، با ایشان در میان گذاشت. ایشان مرا از نوشتن چنین نامه‌ای به امام، نهی کرد و فرمود که امام به چند نفر<sup>۱</sup> اعتماد کامل دارد که یکی از آنها تو هستی. نوشتن نامه با چنین مضمون، چنین اعتمادی را خدشه‌دار می‌کند و لذا نوشتن آن، مصلحت نیست؛ ولی از آن جاکه من به پندار خود، احساس تکلیف می‌کرم و چنین روندی را خطرناک می‌دانستم، تصمیم گرفتم تحلیل خود در زمینه تغییر موضع امام<sup>ره</sup> را برای ایشان بنویسم.

با این تصمیم، به دفترم در وزارت اطلاعات رفتم و مشغول نوشتن نامه‌ای خطاب به حضرت امام شدم. چند سطروی که نوشتم، گویا کسی در درون، به من نهیب زد که از کجا معلوم که کاری که انجام می‌دهی درست است؟ اگر مشورت کسی را هم نمی‌پذیری، لااقل، استخاره کن و بین خداوند متعال این اقدام را مصلحت می‌داند؟ این هشدار، تردیدی در من ایجاد کرد و برای رفع آن، با استمداد از خداوند متعال، قرآن را باز کردم. آیه‌ای آمد که نه تنها من، بلکه هر که را که از ماجرا خبر داشت، بہت زده می‌کرد؛ چراکه در قرآن، فقط همین آیه بود که خط بطلان بر تحلیل

۱. تعبیر ایشان، دو یا سه نفر بود.

من در مورد علت تغییر موضع امام می‌کشید. آیه این بود:

﴿وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذِنُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَذْنُ قُلْ أَذْنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ لِلَّذِينَ ءامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذِنُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.<sup>۱</sup>

و از ایشان، کسانی هستند که پیامبر را می‌آزارند و می‌گویند او [سراپا] گوش است [و هر چه دیگران می‌گویند، باور می‌کند]. بگو خوش باور بودن او، به نفع شماست. خدا را تصدیق می‌کند و به مؤمنان اعتماد می‌ورزد و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند، رحمت است و کسانی که پیامبر خدا را می‌آزارند، عذاب دردنگی [در پیش] دارند.

این آیه نشان می‌دهد که نه تنها امام خمینی مورد اتهام قرار می‌گیرد که تصمیم‌گیری‌هایش تحت تأثیر نفوذ دیگران است، بلکه جدّ بزرگوارش، پیامبر خدا - که از عصمت الهی برخوردار بود - نیز از این اتهام مصون نبوده است! به هر حال، ملاحظه این آیه، ایجاب می‌کرد که نه تنها قلم را بر زمین بگذارم، بلکه از پندر خود استغفار کنم و منتظر اقدام‌های بعدی امام بمانم.

### برکناری آقای منتظری، باور نکردنی بود

پیش از این، اشاره کردم که امام خمینی ره، آقای منتظری را به دلیل ساده‌لوحی، مدیر و مدبر نبودن و داشتن اطراقیان ناصالح، شایسته رهبری نمی‌دانست؛ اما به دلیل موقعیت علمی و حوزوی و سوابق مبارزاتی و احتمال جایگزین شدن افراد صالح در دفتر آقای منتظری، خصوصاً پس از رهبری، ایشان با تصمیم مجلس خبرگان رهبری، نه تنها مخالفت نکرد و همه تندی‌ها و بلکه اهانت‌های آقای منتظری را تحمل کرد، بلکه اقداماتی برای تقویت رهبری او نیز انجام داد. مواضع امام در مورد آقای منتظری، تا چند ماه قبل از رحلت - برخلاف تحلیل‌های نادرست - به گونه‌ای بود که هیچ کس تردیدی در رهبری آینده وی نداشت. یکی از شواهد این مدعای این

۱. سوره توبه: آیه ۶۱

که حتی اندکی پيش از تصميم‌گيري امام در مورد برکناري آقاي منتظری، روزی در محضر يكى از سران قوا، بودم. به من فرمود: «شما که مى‌گویی آقای منتظری شايسستگی رهبری ندارد، معتقد‌که آية الله مشكيني<sup>۱</sup> رهبر شود؟».

پاسخ دادم: «به عقيدة من، آقای مشكيني توان مدیریت ندارد و برای رهبری مناسب نیست».

فرمود: «چه کس دیگری داریم؟! بر فرض، پس از امام، دیگری رهبر شود؛ آیا غولی مانند آقای منتظری می‌گذارد او رهبری کند؟!»

این سخن به اين معنا است که جايگاه آقای منتظری به گونه‌ای بود که تا آخرین روزهایی که به تصميم‌گيري امام متنه‌ی شد، برکناري او از قائم مقامي رهبری باور کردنی نبود.

۱. در آن هنگام که نگارنده اين سطور، به امر امام و به رغم مخالفت آقای منتظری، اتهامات مهدی هاشمي را پيگيری می‌كردم، با توجه به اين که اين پيگيری ممکن بود آقای منتظری را از رهبری آينده محروم کند، در ميان برخى از شخصیت‌های سیاسی، گاه مطرح می‌شد که اين اقدام من به دليل وابستگى سببی ام با آية الله مشكيني و برای آن است که ايشان را به قدرت برسانم(!)؛ زيرا وي در آن وقت، نه تنها رئيس مجلس خبرگان، بلکه از نظر موقعیت حوزوی، پس از آقای منتظری قرار داشت؛ ولی از آنجاکه می‌دانستم آية الله مشكيني برای اين مسئولیت، مناسب نیست، هیچ‌گاه خیال اين معنا هم برایم پدید نیامد.

به نظر من، بزرگ‌ترین اشتباه آقای منتظری، سخنرانی تند وی در بیست و دوم بهمن ۱۳۶۷، سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، بود.

### زیر سوال بردن دستاوردهای انقلاب اسلامی

آقای منتظری در این سخنرانی، دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران و بویژه جنگ تحملی را به شدت زیر سوال برد. امام<sup>ره</sup> با ملاحظه این سخنرانی، در کنار مواضع گذشته آقای منتظری، به این جمع‌بندی رسید که مشکل وی بیش از آن است که تاکنون تصور می‌کرده، و در صورتی که او زمام رهبری جمهوری اسلامی را به دست گیرد، همه چیز دگرگون خواهد شد<sup>۱</sup> و نهال نوپای انقلاب اسلامی خواهد خشکید و بدین جهت، رهبری او، برای آینده جمهوری اسلامی خطرناک است. متن سخنرانی آقای منتظری، به شرح زیر است:

بعد از ده سال، باید عملکرد خود را حساب کنیم... . باید حساب کنیم در طرف این ده سال که جنگ را به ما تحمیل کردند، آیا جنگ را خوب طی کردیم یا نه، دشمنان ما که این جنگ را تحمیل کردند، آنها پیروز از کار آمدند. چه قدر نیرو از ایران و از دست ما رفت و چه قدر جوان‌هایی را از دست دادیم که هر کدام، یک

---

۱. این سخنی بود که آقای هادی هاشمی، سال‌ها پیش از ماجراهی مهدی هاشمی، به‌طور خصوصی به این جانب گفت که: «این نظام، از ریشه باید تغییر کند».

دنیا ارزش داشتند و چه شهرهایی از ما خراب شد. باید اینها بررسی شود و ببینیم اگر اشتباهی کرده‌ایم، اینها توبه دارد و افلاً متنبه شویم که بعداً تکرار نکنیم.

چه قدر در این مدت، شعارهایی دادیم که غلط بود و خیلی از آنها، ما را در دنیا منزوی کرد و مردم دنیا را به ما بدین کرد و هیچ لزومی هم برای این شعارها نداشتیم. اینها راه عاقلانه‌تری داشته و ما سرمان را پایین انداختیم و گفتیم: همین است که ما می‌گوییم! بعد هم فهمیدیم که اشتباه کرده‌ایم. باید بفهمیم که اشتباه کرده‌ایم و بعد بگوییم: خدایا و ای ملت ایران! ما اینجا اشتباه کرده‌ایم...

ما در جنگ، خیلی اشتباه کردیم و خیلی جاها لجیازی کردیم و شعارهایی دادیم که می‌دانستیم نمی‌توانیم آن را انجام دهیم... ما خیلی جاها لجیازی کرده‌ایم و گوش به حرف و تذکرات افراد عاقل در روزنامه‌ها، رادیو تلویزیون و اعلامیه‌های خارج و داخل - که راهنمایی و وساطت می‌کردند در بعضی مسائل - نداده‌ایم و قبول نمی‌کردیم و توجه نداشتیم؛ اما حالا چیزهایی که قابل جبران است، باید جبران کنیم و مواطن باشیم که حالت لجاجت، گوش نکردن به حرف و نصیحت دیگران، خودمحوری‌ها، کنار زدن نیروهای خوب، بی‌اعتنایی به افراد، منزوی کردن افراد دلسوز و فشار آوردن به بعضی مردم را کنار بگذاریم... رادیو و تلویزیون در دست چند نفر انحصاری نباشد که هر جا خواستند سانسور کنند. وقتی کار به جایی می‌رسد که صحبت من طلبه - که از اول در انقلاب بوده‌ام و دلسوز انقلاب بودم و هستم - سانسور شود، وای به حال دیگران!

اینها را باید فکر کرد که یعنی چه؟ رسانه‌های گروهی، مال ملت است و همه ملت انقلاب کردند. این، معنا ندارد که دو یا سه نفر تصمیم‌گیرنده باشند و برای همه تصمیم بگیرند... یکی از خواسته‌های ما آزادی بود؛ اما نه به معنی [آزادی] فساد و فحشا. به این معنا که اگر کسی انتقاد دارد، بکند. تا کسی حرف زد، نباید برای او پرونده‌سازی کردد... زندان پر کردن، دردی را دوا نمی‌کند. فکر غلط را نمی‌توان زندانی کرد.

... إن شاء الله يك تحولى بعد از ده سال، پيدا شود و ده سال که شعار داده‌ایم، مجددًا، فقط شعار نباشد... باید در مدیریت کشور، تحولی پيش بيايد و بازسازی کشور، از نیروهای مدیریت کشور شروع شود و خیلی‌ها که منزوی هستند، در

کارها وارد شوند، چه از داخل و چه از خارج. بسیاری از کشورها در جنگ، شکست خورده‌اند؛ اما در اثر این که نشستند و به فکر آینده خود بودند، تحولی در صنعت و تکنولوژی ایجاد کردند...<sup>۱</sup>

در این سخنرانی، آقای منتظری با زیر سؤال بردن:

۱. تصمیم‌های نظام (و در رأس آن، امام) در جنگ تحمیلی؟

۲. شعارهای انقلاب اسلامی

۳. وجود آزادی در کشور،

و متهم کردن مسئولان جمهوری اسلامی (و در رأس آنها امام) به: لجبازی، منزوی کردن افراد دلسوز، سانسور، زندانی کردن بی‌گناهان، منزوی کردن ایران در جهان و... و دعوت آنان به توبه از اشتباهات، و، لااقل، متتبه شدن، در واقع، همان حرف‌های دشمنان انقلاب اسلامی را تکرار کرد و به سخن دیگر، قائم مقام رهبری، برای اولین بار، به‌طور علنی، جمهوری اسلامی و دستاوردهای انقلاب را زیر سؤال برد و بدین وسیله، خوراکی تبلیغاتی، برای رسانه‌های بیگانه، جهت ضربه زدن به نظام جمهوری اسلامی فراهم کرد.

#### پاسخ تند امام به اظهارات آقای منتظری

امام خمینی<sup>۲</sup> - که تا آن زمان، در برابر انتقادهای خصوصی آقای منتظری صبر و حوصله به خرج داده بود و موضع‌گیری‌های او را در جریان پرونده مهدی هاشمی و دفاع او را از منافقان و امثال آنها، ناشی از سادگی او می‌دانست -، پس از این سخنرانی - که اساس نظام را از جایگاه قائم مقام رهبری زیر سؤال می‌برد - موضع خود را در برابر آقای منتظری به کلی تغییر داد و چند روز پس از این سخنرانی، در تاریخ ۱۳۶۷/۱۲/۳ ضمن پیام مهمی به مراجع تقلید، روحانیون، مدرّسین، طلاب و ائمه جماعت، پاسخ تندی به اظهارات آقای منتظری داد.

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۶۷/۱۱/۲۳. گفتنی است که بخش‌های اصلی این سخنرانی، در کتاب خاطرات آقای منتظری نیامده است! ر. ک: خاطرات آقای منتظری، ص ۱۲۲۵.

امام، در این پیام، بدون نام بردن از آقای منتظری، تحلیل وی از جنگ را غلط ارزیابی کرد و به خاطر این تحلیل، رسمًا از خانواده شهدا و جانبازان عذرخواهی نمود و در پاسخ به دعوت آقای منتظری به توبه از اشتباهات و لجبازی‌ها، اعلام کرد که: «من در جنگ، برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستم». همچنین، سایر حرف‌های آقای منتظری را در مورد زیر سؤال بردن شعارهای انقلاب و منزوی کردن افراد دلسوز و برخورد با منافقان، رد کرد. متن سخنان امام در این باره این است:

من در این جا، از مادران و پدران و خواهران و برادران و همسران و فرزندان شهدا و جانبازان، به خاطر تحلیل‌های غلط این روزها، رسمًا، معذرت می‌خواهم و از خداوند می‌خواهم مرا در کنار شهدای جنگ تحمیلی بپذیرد.

من در جنگ، برای یک لحظه نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستم.

راستی مگر فراموش کرده‌ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده‌ایم و نتیجه، فرع آن بوده است؟ ملت ما تا آن روز که احساس کرد که توان و تکلیف جنگ دارد، به وظیفه خود عمل نمود و خوشابه حال آنان که تا لحظه آخر هم تردید ننمودند. آن ساعتی هم که مصلحت بقای انقلاب را در قبول قطعنامه دید و گردن نهاد، باز به وظیفه خود عمل کرده است. آیا از این که به وظیفه خود عمل کرده است، نگران باشد؟

نباید برای رضایت چند لیبرال خودفروخته، در اظهارنظرها و ابراز عقیده‌ها، به گونه‌ای غلط عمل کنیم که حزب الله عزیز احساس کنند جمهوری اسلامی دارد از مواضع اصولی اش عدول می‌کند.

تحلیل این مطلب که جمهوری اسلامی ایران چیزی به دست نیاورده و یا ناموفق بوده است، آیا جز به سُستی نظام و سلب اعتماد مردم، منجر می‌شود؟ تأخیر در رسیدن به همه اهداف، دلیل نمی‌شود که ما از اصول خود، عدول کنیم. همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه‌ایم، نه مأمور به نتیجه....

ملت ما توائسته است در اکثر زمینه‌هایی که شعار داده است، به موفقیت نائل شود. ما شعار سرنگونی شاه را، در عمل، نظاره کرده‌ایم. ما شعار آزادی

- استقلال را به عمل خود، زینت بخشیده‌ایم. ما شعار «مرگ بر آمریکا» را در عمل جوانان پرشور و قهرمان و مسلمانمان، در تسخیر لانه فساد و جاسوسی آمریکا، تماشا کرده‌ایم. ما همه شعارهایمان را با عمل، محک زده‌ایم. البته معترفیم که در مسیر عمل، موانع زیادی به وجود آمده است که مجبور شده‌ایم روش‌ها و تاکتیک‌ها را عوض نماییم.

من به طلاب عزیز، هشدار می‌دهم که علاوه بر این که باید مواطن القائات روحانی‌نماها و به ظاهر عقایقی قوم - که هرگز با اصول و اهداف روحانیت، آشتی نکرده‌اند - [باشند]، عبرت بگیرند که مباداً گذشته تفکر و خیانت آنان فراموش و دلسوزی‌های بی مورد و ساده‌اندیشی‌ها، سبب مراجعت آنان به پُست‌های کلیدی و سرنوشت‌ساز نظام شود.

من امروز، بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی، همچون گذشته اعتراض می‌کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب، در سپردن پُست‌ها و امور مهم کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آن، به راحتی از میان نمی‌رود، گرچه در آن موقع هم، من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم؛ ولی با صلاحیت و تأیید دولت، قبول نمودم و الان هم معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب، در تمامی اصول، و حرکت به سوی امریکای جهانخوار، قناعت نمی‌کنند، در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا هنری ندارند.

امروز، هیچ تأسیفی نمی‌خوریم که آنان در کنار ما نیستند؛ چرا که از اول هم نبوده‌اند. انقلاب به هیچ گروهی بدھکاری ندارد و ما هنوز چوب اعتمادهای فراوان خود را به گروه‌ها و لیبرال‌ها می‌خوریم.

آغوش کشور و انقلاب، همیشه برای پذیرش همه کسانی که قصد خدمت و آهنگ مراجعت داشته و دارند، گشوده است؛ ولی نه به قیمت طلبکاری آنان از همه اصول که چرا «مرگ بر آمریکا» گفتید؟ چرا جنگ کردید؟ چرا نسبت به منافقین و ضد انقلابیون، حکم خدا را جاری می‌کنید؟ چرا شعار «نه شرقی و نه غربی» داده‌اید؟ چرا لانه جاسوسی را اشغال کرده‌ایم؟ و صدها چرای دیگر. و نکته مهم در این رابطه، این که نباید تحت تأثیر ترجم‌های بیجا و بی‌مورد

نسبت به دشمنان خدا و مخالفین و متخلفین نظام، به گونه‌ای تبلیغ کنیم که احکام خدا و حدود الهی زیر سوال بروند. من، بعض این موارد را نه تنها به سود کشور نمی‌دانم، که معتقدم دشمنان از آن، بهره می‌برند. من به آنها یک که دستشان به رادیو و تلویزیون و مطبوعات می‌رسد و چه حرف‌های دیگران را می‌زنند، صریحاً اعلام می‌کنم: تا من هستم، نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرال‌ها بیفتد. تا من هستم، نخواهم گذاشت منافقین، اسلام این مردم بی‌پناه را از بین ببرند. تا من هستم، از اصول نه شرقی و نه غربی عدول نخواهم کرد. تا من هستم، دست آیادی امریکا و شوروی را، در تمام زمینه‌ها، کوتاه می‌کنم.

#### دستور عدم انتشار مطالب آقای منتظری از رسانه‌ها

به خاطر دارم چند روز پیش از پایان سال ۱۳۶۷، خدمت امام ره رسیدم و گزارشی را از آنچه در رسانه‌ها، درباره مواضع آقای منتظری منتشر می‌شد، تقدیم کردم. مرحوم حاج احمد آقاهم در این دیدار، حضور داشت. وی نمی‌دانست من چه می‌خواهم به امام بگویم. گویا مطالبی مشابه صحبت‌های من را به امام گفته بود و لذا پس از سخنان من، ظاهراً برای آن که امام احساس نکند وی در این باره چیزی به من گفته، خطاب به من گفت: «من در این باره چیزی به شما نگفته‌ام؟». من هم او را تصدیق کردم. امام فرمودند: «از این به بعد، مطالب آقای منتظری، در رسانه‌ها منتشر نشود» یا «در صدا و سیما منتشر نشود».

این دیدار، آخرین دیدار نگارنده با امام بود.<sup>۱</sup>

باری، دستور امام خمینی مبنی بر عدم انتشار رسمی سخنان آقای منتظری، نخستین اقدام ایشان در برخورد عملی با وی بود که نشان می‌داد امام، نسبت به برکناری آقای منتظری تصمیم گرفته و یا به تصمیم‌گیری نزدیک شده است.

۱. در همین دیدار بود که من به امام، عرض کردم انشعاب «جامعه روحانیون مبارز» از «جامعه روحانیت مبارز»، موجب اختلاف شده و حتی در مجالس زنانه، برخی به دیگری می‌گویند: تو «بیتی» هستی یا «بیونی» و این به مصلحت جامعه نیست. امام، نگذاشت سخن من به پایان برسد و فرمود: «عقیده من این است که اینها جدا باشند».

### حذف آقای منتظری از وصیت‌نامه سیاسی - الهی

دومین اقدام عملی امام ره در برخورد با آقای منتظری، پس از سخنرانی ۱۳۶۷/۱۱/۲۲، حذف وی از وصیت‌نامه سیاسی - الهی بود.<sup>۱</sup> آقای منتظری در خاطرات خود آورده:

... آقای محمد علی انصاری، در تاریخ ۶۷/۱۲/۲۸ (یکی دو شب قبل از عید) آمد

اینجا و گفت: «امام فرمودند: "شما آن نامه را بدھید... از همانجا معلوم شد که اینها برنامه کنارگذاشتن مرا تدارک می‌بینند. من به آقای انصاری گفتم: "شما یک رسید بدھید". او یک رسید نوشت و داد و من آن نامه را به او دادم...»<sup>۲</sup>

بعدها شنیدم که گرفتن این وصیت‌نامه از ایشان، برای این بود که گویا امام، قبلاً در این وصیت‌نامه آورده بود که وجودهات شرعیه‌ای که در حساب ایشان است، به آقای منتظری تحويل داده شود؛ ولی قبل از برکناری ایشان، این قسمت را حذف کردند.

۱. یک نسخه از این وصیت‌نامه، در مجلس خبرگان و یک نسخه، در آستان قدس رضوی، نگهداری می‌شد.

۲. خاطرات آقای منتظری، ص ۶۷۱.

چند روز پس از آخرین دیدارم با امام ره، به مناسبت نیمة شعبان ۱۴۰۹ و میلاد فرخنده امام مهدی (عج) پیام دیگری از امام خطاب به مهاجرین جنگ تحمیلی، در تاریخ ۱۳۶۸/۱/۲ منتشر شد که نشان می‌داد خبرهای مهمی در راه است:

### پیام امام به مهاجران جنگ تحمیلی

در این پیام، امام ره ضمن تأکید بر لزوم استقامت در مقابل هجوم نظامی، سیاسی و فرهنگی جهانخواران، مجدداً سخنان آقای متظری در بیست و دوم بهمن ماه سال ۶۷ را به شدت، مورد حمله قرار داد. این جملات را ملاحظه کنید:

نفوذی‌ها بارها اعلام کردند که حرف خود را از دهان ساده‌اندیشان موجه می‌زنند.

من بارها اعلام کردند که با هیچ کس، در هر مرتبه‌ای که باشد، عقد آخوت نبسته‌ام. چارچوب دوستی من در درستی راه هر فرد نهفته است. دفاع از اسلام و حزب الله، اصل خدشه‌ناپذیر سیاست جمهوری اسلامی است.

ما باید مدافع افرادی باشیم که منافقین، سرهاشان را در مقابل زنان و فرزندانشان، سرِ سفره افطار، گوش تا گوش ببریدند.

ما باید دشمن سرسخت کسانی باشیم که پرونده‌های همکاری آنان با امریکا، از لانه جاسوسی بیرون آمدند.

ما باید تمام عشقمان به خدا باشد، نه تاریخ!

کسانی که از منافقین و لیبرال‌ها دفاع می‌کنند، پیش ملت عزیز و شهید داده‌ما راهی ندارند. اگر ایادی بیگانه و ناآگاهانِ گول خورده، که بدون توجه، بلندگویی دیگران شده‌اند از این حرکات دست برندارند، مردم ما آنها را، بدون هیچ گونه گذشتی، طرد خواهند کرد.

انتشار این پیام به روشنی نشان می‌داد که امام تصمیم دارد بهزودی آقای منتظری را از رهبری برکنار کند. آقای منتظری، خود نیز در این باره می‌گوید:

من وقتی این قبیل نامه‌ها و لحن تند امام را دیدم، فهمیدم بهزودی تصمیماتی درباره من گرفته خواهد شد و برای این که بعضی شباهات را از ذهن امام برطرف کرده باشم و چنان که امام تصمیمی دارند، این کار را راحت انجام دهنده، دو نامه برای امام نوشتتم: یکی به تاریخ ۱/۳/۶۸ و دیگری ۴/۱/۶۸ که همان [طور که] گفتم، نامه اول را آقای قاضی خرم آبادی مانع شد بفرستم و فقط نامه دوم را برای بیت امام، ارسال کردم.<sup>۱</sup>

### متن نامه آقای منتظری به امام<sup>﴿﴾</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیة الله العظمی امام خمینی - مدظله العالی -

پس از سلام و تحيیت و تبریک به مناسبت ایام نوروز و ولادت باسعادت حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف -، در رابطه با پیام اخیر حضرت عالی لازم دیدم به عرض برسانم:

۱. این جانب تا حال، خود و بیت خود را شعبه‌ای از بیت حضرت عالی می‌دانسته‌ام و مراجعات گوناگون مردم در مسائل شرعیه و مسائل اجتماعی و درد دل‌های مسئولین ارگان‌ها و مشکلات ذوی الحاجات - که دستشان به حضرت عالی کمتر می‌رسد - را به عنوان حضرت عالی پاسخ می‌داده‌ام و در حد توان و قدرت، سعی من و بیت من بر راضی نمودن افراد و توجیه آنان و کم کردن توقعاتشان از حضرت عالی بوده است. در مقایسه با وضیعت حاکم بر بعضی از بیوت و بر بسیاری از محافل حوزوی، تنها بیت این جانب است که از انقلاب و نظام و مقام معظّم

۱. خاطرات آقای منتظری، ص ۶۷۱-۶۷۲

رهبری دفاع می‌کند و ملجأی برای قشر وسیع طلاب جوان انقلابی و زجرکشیده می‌باشد.

۲. در مورد منابع اطلاعاتی این جانب نیز به عرض می‌رسانم؛ یکی از مهم‌ترین منابع، بسیاری از مسئولین ارگان‌های انقلابی و دولتی است که دائمًا مشکلات ارگان‌های خود و راه حل‌ها را مستقیماً با من مطرح می‌کنند و برای حل آنها از من استمداد می‌جویند، و دیگری، بولتن‌های محترمانه کشور است، از قبیل بولتن مجلس، سپاه، وزارت اطلاعات، وزارت ارشاد، وزارت خارجه، تلکس‌ها و غیره ذلک، که حاوی اخبار و گزارش‌ها و تحلیل‌های مختلفی می‌باشند، و به علاوه، مراجعات متفرقه مردم و ائمه جمعه و سایر شخصیت‌های روحانی مورد مراجعة مردم‌اند که در اکثر ایام هفته، هر روز حدود دو ساعت، با آنان ملاقات و گفتگوی بدون حاجب و مانع دارم، و بدیهی است که وقتی یک سری مشکلات و نارسایی‌ها و یا احیاناً خلافکاری‌ها از منابع ذکر شده را، هر روز، انسان مطلع می‌شود، تحت تأثیر قرار می‌گیرد و قهرآ احساس تکلیف می‌کند. البته ممکن است بعضی از افراد ناراضی بازداشتی یا آزاد، به دلائل و انگیزه‌های سیاسی و غیره - که قطعاً از حضرت عالی پوشیده نیست - اظهاراتی نموده باشند که لازم است انگیزه‌ها و شرائط آنان بررسی شود و قهرآ قابل اعتماد و استناد نخواهد بود.

۳. این جانب تا حال، معتقد بوده‌ام که تذکرات و انتقادات من، نه فقط موجب تضعیف نظام نمی‌شود، بلکه از این نظر که اکثریت مردم را امیدوار ساخته و مسئولین را نیز در صدد رفع نواقص و توجه بیشتر به مسائل می‌سازد، موجب تقویت انقلاب و نظام هم می‌باشد. مع ذلک، اگر حضرت عالی تشخیص می‌دهید که این شیوه به مصلحت نیست و موجب تضعیف نظام و انقلاب می‌باشد، این جانب شرعاً نظر حضرت عالی را بر نظر خود، مقدم می‌داند و هیچ گاه غیر از خیر اسلام و انقلاب را در نظر نداشته‌ام.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

۶۸/۱/۴

حسینعلی منتظری

اشاره کردم که پیام امام ره به مهاجران جنگ تحمیلی، به روشنی نشان می‌داد که ایشان تصمیم خود را در مورد برکناری آقای منتظری گرفته؛ اما دو روز بعد از این پیام، حادثه‌ای پیش آمد که ظاهراً موجب تسریع در این امر و تشدید برخورد امام با آقای منتظری شد و آن، این بود که نامه محترمانه آقای منتظری به امام، که مربوط به هشت ماه قبل می‌شد و در آن نامه، آقای منتظری نسبت به اعدام منافقین اعتراض کرده بود، از رادیو بی‌بی‌سی منتشر شد.

برای این جانب، تاکنون مشخص نیست که چه کسی نامه یاد شده را به بی‌بی‌سی داده؛ لیکن به نظر می‌رسد پس از انتشار پیام امام به مهاجران جنگ و روشن شدن تصمیم امام در مورد برکناری آقای منتظری، برخی از هواداران ایشان، که دسترسی به آن نامه داشته‌اند، برای نشان دادن منشأ اختلاف امام و آقای منتظری، نامه مورد اشاره را منتشر کرده باشند.

آقای منتظری در مورد پخش نامه خود به امام، از رادیو بی‌بی‌سی، می‌گوید:

با کمال تعجب، مشاهده شد فردای آن روز که من نامه ۱/۴ را برای بیت امام فرستادم، نامه محترمانه من خطاب به مرحوم امام، که درباره اعدام‌ها بود و مربوط به هشت ماه قبل می‌شد، از طریق بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی خوانده شد و پیدا بود که اگر امام، این قضیه را می‌فهمیدند، به شدت عصبانی می‌شدند، بخصوص اگر به ایشان بگویند این نامه از طریق بیت من برای بی‌بی‌سی

فرستاده شده است.<sup>۱</sup>

صبح شنبه ۶۸/۱/۵، در جلسهٔ شورای معاونان وزارت اطلاعات، خبر اعلام نظر امام در مورد عدم صلاحیت آقای منتظری برای رهبری آینده، مطرح شد و در نهایت، در تاریخ یکشنبه، ۱۳۶۸/۱/۶، امام خمینی طی نامه‌ای خطاب به آقای منتظری، مخالفت خود را با رهبری آینده‌ایشان، صریحاً اعلام کرد، که در قسمت بعدی به این موضوع خواهیم پرداخت.

---

۱. همان، ص ۶۷۲.

متن نامه امام خمینی لهم به آقای منتظری، که در صحیفه نور آمده، بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای منتظری

با دلی پرخون و قلبی شکسته، چند کلمه‌ای برایتان می‌نویسم تا مردم، روزی در جریان امر قرار گیرند. شما در نامه اخیرتان نوشت‌هاید که نظر تو را شرعاً بر نظر خود، مقدم می‌دانم. خدا را در نظر می‌گیرم و مسائلی را گوشزد می‌کنم. از آن جا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من، به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید، صلاحیت و مشروعيت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید. شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقد‌دید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید، دیگته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم. مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین، تعداد بسیار محدودی که در جنگ مسلح‌حانه علیه اسلام و انقلاب، محکوم به اعدام شده بودند را منافقین، از دهان و قلم شما، به آلاف و الوف رسانند و می‌بینید که چه خدمت ارزش‌های به استکبار کرده‌اید. در مسئله مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه متدينین، متدين‌تر می‌دانستید و با این که برایتان ثابت شده بود که او قاتل است، مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید. از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حالی بازگو کردن تمامی آنها را ندارم.

شما از این پس، وکیل من نمی‌باشید و به طلابی که بول برای شما می‌آورند،  
بگویید به قم، منزل آقای پسندیده و یا در تهران، به جماران مراجعه کنند.  
بحمدالله از این پس، شما مسئله مالی هم ندارید. اگر شما نظر من را، شرعاً،  
مقدم بر نظر خود می‌دانید - که مسلمان منافقین صلاح نمی‌دانند و شما مشغول به  
نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خراب‌تر می‌کند - با دلی شکسته و  
سینه‌ای گداخته از آتش بی مهری‌ها، با اتکا به خداوند متعال، به شما - که  
حاصل عمر من بودید - چند نصیحت می‌کنم. دیگر خود دانید:

۱. سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام، بر حلقوم  
منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرال‌ها نریزد.

۲. از آن جا که ساده لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید، در هیچ کار سیاسی  
دخالت نکنید. شاید خدا از سرِ تقصیرات شما بگذرد.

۳. دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین، هر چه اسرار  
ملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند.

۴. نامه‌ها و سخنانی‌های منافقین، که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به  
مردم می‌رسید، ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به  
سریازان گمنام امام زمان - روحی له الفداء - و خون‌های پاک شهادی اسلام و  
انقلاب گردید. برای این که در قعر جهنم نسوزید، خود، اعتراف به اشتباه و گناه  
کنید. شاید خدا کمکتان کند.

والله قسم، من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم؛ ولی در آن وقت، شما را  
ساده‌لوح می‌دانستم که مدیر و مدبر نبودید؛ ولی شخصی بودید تحصیل کرده که  
مفید برای حوزه‌های علمیه بودید<sup>۱</sup> و اگر این گونه کارهاتان را ادامه دهید، مسلمان  
تکلیف دیگری دارم و می‌دانید که از تکلیف خود، سریچی نمی‌کنم. والله قسم،  
من با نخست وزیری بازرگان مخالف بودم؛ ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم.  
والله قسم، من رأی به ریاست جمهوری بنی صدر ندادم و در تمام موارد، نظر

۱. گفتنی است که در دست‌نویس این نامه، چند کلمه در این جا خط خورده است که توضیحی درباره آن  
خواهد آمد. ر.ک: ص ۴۰۳ پیوست شماره ۲۳ و ص ۲۷۹، ۲۸۰.

دوستان را پذیرفتم.

سخنی از سر درد و رنج و با دلی شکسته و پر از غم و اندوه، با مردم عزیزان دارم: من با خدای خود عهد کردم که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم، هرگز چشم‌پوشی نکنم. من با خدای خود، پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان، مقدم دارم. اگر تمام جهان، علیه من قیام کنند، دست از حق و حقیقت برنمی‌دارم. من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد، ندارم. من تنها باید به وظیفهٔ شرعی خود عمل کنم. من بعد از خدا، با مردم خوب و شریف و نحیب، پیمان بسته‌ام که واقعیات را در موقع مناسبش با آنها در میان گذارم. تاریخ اسلام، پر است از خیانت بزرگانش به اسلام. سعی کنند تحت تأثیر دروغ‌های دیکته شده، که این روزها رادیوهای بیگانه، آن را با شوق و شور و شuf پخش می‌کنند، نگرددند. از خدا می‌خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران، صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشدیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد. ما همه راضی هستیم به رضایت او. از خود که چیزی نداریم. هرچه هست، اوست. والسلام.

یکشنبه ۶/۱/۶۸

<sup>۱</sup>روح الله الموسوی الخمینی

### بررسی برکناری آقای منتظری در هیئت دولت

صبح دوشنبه، ۶/۱/۶۸، موضوع برکناری آقای منتظری از قائم مقامی رهبری، در هیئت دولت، مطرح شد. مهندس میرحسین موسوی، نخست وزیر، گفت که امام <sup>ره</sup> فرموده‌اند عکس‌ها و آثار آقای منتظری، از ادارات و ارگان‌ها برداشته و محشو شوند و در این رابطه بخش‌نامه‌ای به کلیه ارگان‌ها صادر شد.

در آن جلسه، پس از آقای موسوی، آقای محتشمی، وزیر کشور، مطالب تندی را بر ضد آقای منتظری مطرح کرد. سپس من در این باره صحبت کردم.

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۳۰ - ۳۳۲.

آقای دکتر فرهادی، وزیر آموزش عالی، گفت: «در مورد نمایندگی‌های آقای منتظری چه باید کرد؟ در دانشگاه‌ها، مسئله اسلام منهای روحانیت، رواج خواهد یافت». آقای مهاجرانی، معاون نخست وزیر، پیشنهاد کرد که برای این موضوع، مردم باید توجیه شوند. آقای سعیدی کیا، وزیر راه و ترابری، برخلاف شماری از وزرا، خصوصاً آقای بهزاد نبوی، وزیر صنایع سنگین -که تصور می‌کردند این اقدام، مشکلات زیادی را به دنبال خواهد داشت -گفت: «کار، خیلی سخت نیست».

آقای سید محمد خاتمی، وزیر ارشاد، گفت: «کشاندن این مسئله به میان مردم، فعلاً مصلحت نیست، خصوصاً قبل از این که نظر امام معلوم شود که چیست؛ ولی مسئولین و معاونین، لازم است توجیه شوند».

آقای محتشمی وزیر کشور گفت: «آقای منتظری بعد از درس دیروز، ظاهراً آمده تهران و یکی دو بار صریحاً گفته که من از این انقلاب نیستم هر چه امام بگوید، می‌پذیرم».

پس از صحبت‌های مشابهی که در جلسه هیئت دولت مطرح شد، آقای مهندس موسوی، نخست وزیر، گفت: «خط کلی این است که در رابطه با این مسئله، طبق نظر امام عمل کنیم».

#### تماس تلفنی با حاج احمد آقا

پس از پایان جلسه هیئت دولت، قبل از ظهر به وزارت خانه آمد. خبردار شدم که جمعی، شب گذشته خدمت حضرت امام ره رسیده‌اند تا امام را از ارسال نامه ۶۸/۱/۶ به آقای منتظری منصرف کنند. ضمن تماس تلفنی، از حاج احمد آقا پرسیدم که جریان شب گذشته چه بوده؟

ایشان پاسخ داد که: «آقایان [خامنه‌ای، مشکینی، هاشمی و امینی] می‌خواستند امام، مسئله "سلب عدالت"<sup>۱</sup> را از نامه بردارد که ایشان نپذیرفتند».<sup>۲</sup>

۱. این پاسخ نشان می‌دهد که خط خورده‌گی در نامه دست‌نویس امام به آقای منتظری، مربوط به «سلب عدالت» است. ر.ک: ص ۴۰۳.

۲. پس از این مطلب، حاج احمد آقا از باب مزاح گفت: «شما در جریان ملاقات‌های با امام، به ⇔

تفصیل ماجرا این است: عصر یکشنبه، ۶۸/۱/۶، دفتر امام از آیة الله خامنه‌ای و آقای هاشمی می‌خواهد که نامهٔ یاد شده را به آقای متظری در قم برسانند. همچنین مجلس خبرگان تشکیل شود و به دستور امام، در خصوص عزل آقای متظری تصمیم‌گیری نماید. لذا آیة الله خامنه‌ای، آیة الله مشکینی، آیة الله امینی، آیة الله مؤمن، آیة الله طاهری خرم آبادی در دفتر آیة الله هاشمی رفسنجانی، جلسه‌ای را ترتیب می‌دهند که در این باره تصمیم‌گیری کنند.

در آن جلسه، جمع مذکور به این نتیجه می‌رسند که ابلاغ چنین نامهٔ تندی به آقای متظری و تشکیل مجلس خبرگان برای عزل ایشان، مصلحت نیست و لذا تصمیم می‌گیرند که خدمت امام برسند و نظر خود را به امام بگویند. شب هفتم فروردین ۶۸، نام برده‌گان، به استثنای آقایان مؤمن و طاهری، خدمت امام می‌رسند و نظر خود را می‌گویند و از ایشان می‌خواهند که از ارسال نامه به آقای متظری منصرف شود و به گفتهٔ حاج احمد آقا - چنان که پیش از این اشاره شد - لاقل، موضوع سلب عدالت را از نامه حذف کنند.

#### اصرار امام به ارسال نامه

امام ره پس از شنیدن سخنان آنان، موافقت کردند که تا فردای آن روز، نامهٔ مذکور، منتشر نشود. ظاهراً متظر عکس العمل آقای متظری بودند. به هر حال (به نظرم عصر ۶۸/۱/۷) حاج احمد آقا ضمن تماس تلفنی با این جانب گفت: «به آقای مشکینی بگویید که امام با عدم انتشار [نامهٔ ۶۸/۱/۶] موافقت کرددن».

همچنین حذف موضوع «سلب عدالت» از نامهٔ ۶۸/۱/۶ گویا پس از گفتگوی آقایان با امام و تأمل امام در پیامدهای اجتماعی این جمله بوده است.

باری، پس از این ماجرا، امام، تصمیم گرفتند در مورد عزل آقای متظری، خود اقدام کنند و نامهٔ یاد شده را از طریق دفترشان برای آقای متظری ارسال نمایند.

---

⇒ من می‌گفتی که: "اعتقاد به خدا نداری". گفتم: "این طوری هم که شما می‌گویی، نگفتم ...".

### چگونگی رسیدن نامه امام<sup>ره</sup> به آقای منتظری

آقای منتظری در کتاب خاطراتش درباره چگونگی رسیدن نامه ۶۸/۱/۶ به وی می‌گوید:

روز ۶ یا ۶۸/۱/۷ (تردید از من است)، صبح زود که من برای درس به طرف حسینیه می‌رفتم، آقای دزی نجف‌آبادی - که آن زمان در دفتر من بود - به من گفت: «بناست از دفتر امام، نامه‌ای برای شما فرستاده شود. بهتر است شما در درس، چیزی نگویید». گفتم: «من از نامه خبر ندارم تا بخواهم چیزی بگویم». معلوم شد آقای دزی از نامه اطلاع داشته و من بی‌اطلاع بودم! حالا ایشان از کجا خبر داشته، نمی‌دانم. به همین جهت، من منتظر بودم. نزدیک ظهر دیدم آقای محمد علی انصاری آمد منزل من و نامه سربسته‌ای را به من داد و گفت: «این نامه را امام دادند خدمت شما» و رفت. من نامه را با تعجب زیاد خواندم و دیدم خیلی نامه‌تندی است.<sup>۱</sup>

آقای منتظری در ادامه مطالبی که گذشت، متن نامه ۶۸/۱/۶ امام را نقل می‌کند و می‌گوید:

حدوداً یکی دو ساعت بعد از ظهر، آقای حاج شیخ عبدالله نوری از تهران وارد شد و گفت: «قرار بوده این نامه را در رادیو تلویزیون بخوانند...» و با حالت گریه، متنی را از جیشان درآوردند و گفتند: «من در ماشین این متن را نوشتم که شما این مضمون را به امام بنویسید». در حقیقت، یک چیزی متضمن اعتراف به گناه و همکاری با منافقین و توبه‌نامه بود که می‌خواستند از من امضا بگیرند.

آقای دزی هم متن مشابهی را آماده کرده بود. به خیال خودشان می‌خواستند بیت امام را راضی کنند تا نامه ایشان در رسانه‌ها پخش نشود. من گفتم: «آخر، این چه حرف‌هایی است که شما می‌زنید؟ من گناه کار نیستم که توبه کنم. اعتراف به امرِ دروغ، گناه است... حالا که اصرار دارید، من خود، سرِ فرصت، یک چیز مناسبی با فکر خودم می‌نویسم». آنها رفتند و من به فکر خود، نامه ۱/۷ را - که

۱. خاطرات آقای منتظری، ص ۶۷۲.

از رسانه‌ها منتشر شد - نوشتیم و به وسیله آقای نوری برای دفتر امام فرستادم.<sup>۱</sup>

### پاسخ آقای منتظری به نامه امام<sup>ؑ</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیة الله العظمى امام خمینى - مُدّ ظلّه العالى -

پس از سلام و تحييت، مرقومه شريفة مورخ ۶۸/۱/۶ واصل شد. ضمن تشکر از ارشادات و راهنمایي حضرت عالي به عرض مى رساند، مطمئن باشيد همان طور که از آغاز مبارزه تاکنون در همه مراحل، همچون سربازی فداکار و از خود گذشته و مطیع در کنار حضرت عالي و در مسیر اسلام و انقلاب بوده‌ام، اینک نیز خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات حضرت عالي مى دانم؛ زیرا بقا و ثبات نظام اسلامى مرهون اطاعت از مقام معظم رهبری است. برای هیچ کس قابل شک نیست که این انقلاب عظیم، تاکنون در سایه رهبری و ارشادات حضرت عالي از خطرات مهمی گذشته و دشمنان زیادی همچون منافقین کوردل - که دستشان به خون هزاران نفر از مردم و شخصیت‌های عزیز ما و از جمله فرزند عزیز خود من<sup>۲</sup> آغشته است - و سایر جناح‌های مخالف و ضد انقلاب و سازش‌کار و لیبرال مآب‌های کج فکر را رسوا و از صحنه خارج نموده است. آیا جنایات هولناک و ضربات ناجوانمردانه این رویاهان کوردل، به انقلاب و کشور و ملت عزیز و فداکار ما فراموش شدنی است؟ و اگر بلندگوهای آنان و رادیوهای بیگانه خیال می‌کنند با جو‌سازی‌ها و نشر اکاذیب و شایعه پراکنی‌ها به نام این جانب می‌توانند به اهداف شوم خود برسند و در همبستگی ملت ما رخنه کنند، سخت در اشتباه‌اند.

و راجع به تعیین این جانب به عنوان قائم مقام رهبری، خود من از اول، مخالف بودم و با توجه به مشکلات زیاد و سنگینی بار مسئولیت، همان وقت به مجلس خبرگان نوشتیم که تعیین این جانب، به مصلحت نبوده است و اکنون نیز عدم

۱. همان، ص ۶۷۷-۶۷۸ با تلخیص.

۲. شهید محمد منتظری که در فاجعه انفجار ساختمان مرکزی حزب جمهوری اسلامی، واقع در سرچشمۀ تهران، همراه با دهان تن از شخصیت‌های مذهبی و سیاسی دیگر به شهادت رسید.

آمادگی خود را صریحاً اعلام می‌کنم و از حضرت عالی تقاضا می‌کنم به مجلس خبرگان دستور دهید مصلحت آینده اسلام و انقلاب و کشور را قاطعانه در نظر بگیرند. و به من اجازه بفرمایید همچون گذشته، یک طلبه کوچک و حقیر در حوزه علمیه به تدریس و فعالیت‌های علمی و خدمت به اسلام و انقلاب، زیر سایه رهبری حکیمانه حضرت عالی، اشتغال داشته باشم و اگر اشتباهات و ضعف‌هایی که لازمه طبیعت انسان است، رخ داده باشد، إن شاء الله با رهبری‌های حضرت عالی مرتفع گردد.

و از همه برادران و خواهران عزیز و علاقمند تقاضا می‌کنم مبادا در مورد تصمیم مقام معظم رهبری و خبرگان محترم، به بهانه حمایت از من، کاری انجام دهنده و یا کلمه‌ای بر زبان جاری نمایند؛ زیرا مقام معظم رهبری و خبرگان، جز خیر و مصلحت اسلام و انقلاب را نمی‌خواهند.

امید است این شاگرد مخلص را همیشه از راهنمایی‌های ارزنده خود، بهره‌مند و از دعای خیر، فراموش نفرمایید. والسلام عليکم ورحمة الله وبركاته.

۶۸/۱/۷

حسینعلی منتظری<sup>۱</sup>

### آخرین نامه امام رهبری به آقای منتظری

جتاب حجه الاسلام والمسلمین آقای منتظری - دامت افاضاته -

با سلام و آرزوی موفقیت برای شما. همان طور که نوشه‌اید، رهبری نظام جمهوری اسلامی، کار مشکل و مسئولیت سنگین و خطیری است که تحملی بیش از طاقت شما می‌خواهد و به همین جهت، هم شما و هم من، از ابتدا، با انتخاب شما مخالف بودیم و در این زمینه، هر دو مثل هم فکر می‌کردیم؛ ولی خبرگان به این نتیجه رسیده بودند و من هم نمی‌خواستم در محدوده قانونی آنها دخالت کنم. از این که عدم آمادگی خود را برای پست قائم مقامی رهبری اعلام

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۳۳-۳۳۴.

کرده‌اید، پس از قبول، صمیمانه از شما تشکر می‌نمایم. همه می‌دانند که شما حاصل عمر من بوده‌اید و من به شما شدیداً علاقه‌مندم. برای این که اشتباهات گذشته تکرار نگردد، به شما نصحت می‌کنم که بیت خود را از افراد ناصالح، پاک نمایید و از رفت و آمد مخالفین نظام، که به اسم علاقه به اسلام و جمهوری اسلامی خود را جا می‌زنند، جدأ جلوگیری کنید. من این تذکر را در قضیه «مهدی هاشمی» هم به شما دادم. من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند. از پخش دروغ‌های رادیو بیگانه متأثر نباشید. مردم ما شما را خوب می‌شناسند و حیله‌های دشمن را هم خوب درک کرده‌اند که با نسبت هر چیزی به مقامات ایران، کینه خود را به اسلام، نشان می‌دهند.

طلاب عزیز، ائمه محترم جمعه و جماعات، روزنامه‌ها، و رادیو - تلویزیون، باید برای مردم، این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام، مصلحت نظام، از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است، و همه باید تابع آن باشیم. جناب عالی این شاء الله با درس و بحث خود، حوزه و نظام را گرمی می‌بخشید. والسلام عليکم.

۶۸/۱/۸

روح الله الموسوي الخميني<sup>۱</sup>

### نامه امام<sup>ؑ</sup>، خطاب به نمایندگان مجلس و وزیران

پس از برکناری آقای منتظری، طبعاً زمزمه‌هایی به طرفداری از ایشان، در میان برخی از شخصیت‌های سیاسی مطرح می‌شد. امام خمینی برای پیشگیری از هر نوع فتنه‌انگیزی و تبیین این موضوع که برکناری آقای منتظری، اقدامی سنجیده و بر پایه مطالعه دو ساله در جهت حفظ نظام بوده، در نامه‌ای خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی و وزیران نوشتند:

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۳۵-۳۳۴.

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت فرزندان عزیز، نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی و وزرای محترم  
- دامت افاضاتهم -

با سلام،

شنبیدم در جریان امر حضرت آقای منتظری نیستید و نمی‌دانید قضیه از چه قرار است. همین قدر بدانید که پدر پیرتان، بیش از دو سال است در اعلامیه‌ها و پیغام‌ها، تمام تلاش خود را نموده است تا قضیه بدینجا ختم نگردد؛ ولی متأسفانه موفق نشد. از طرف دیگر، وظیفهٔ شرعی اقتضا می‌کرد تا تصمیم لازم را برای حفظ نظام و اسلام بگیرد. لذا با دلی پرخون، حاصل عمرم را، برای مصلحت نظام و اسلام، کنار گذاشتم.

إن شاء الله خواهران و برادران، در آینده، تا اندازه‌ای روشن خواهند شد. سفارش این موضوع، لازم نیست که دفاع از اسلام و نظام، شوخي بردار نیست و در صورت تخطي، هر کس در هر موقعیت، بالا فاصله به مردم، معرفی خواهد شد. توفیق همگان را از خداوند متعال خواستارم. والسلام عليکم ورحمة الله وبركاته.

۶۸/۱/۲۶

<sup>۱</sup>روح الله الموسوى الخمينى

عصر روز ۶۸/۱/۲۷، این جانب در جلسه حزب الله مجلس شورای اسلامی، درباره مبانی تصمیم‌گیری امام در مورد آقای منتظری صحبت کردم.

---

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۵۰

آقای منتظری، در کتاب خاطرات خود، نامه تاریخی ۶۸/۱/۶ حضرت امام خمینی<sup>ره</sup> را از دو جهت، زیر سؤال برد است: یکی از نظر انتساب به امام و دیگری از نظر محتوا. البته با توجه به این که نامه مذکور، بزرگ‌ترین ضربه رابه حیثیت ایشان زده و اورا از رهبری محروم کرده، طبیعی است که وی چنین عکس العملی داشته باشد. هر کس به جای آقای منتظری بود نیز این نامه را زیر سؤال می‌برد، إلّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ!

به هر حال، با عنایت به آنچه آقای منتظری درباره این نامه گفته، لازم است نامه مذکور، هم از نظر انتساب و هم از نظر محتوا، مورد بررسی قرار گیرد:

#### ۱. انتساب نامه ۱/۶ به امام خمینی<sup>ره</sup>

گفتند است که آقای منتظری، قبل از آن که اطراfinans در مورد انتساب نامه ۱/۶ به امام، تشکیک کنند، اعتراف کرده که حتی احتمال این که این نامه از امام نباشد را نمی‌داده است: «در آن وقت، احتمال این که این نامه از امام نباشد، در ذهنم خطرور نکرد».<sup>۱</sup>

یا در جای دیگر گفته‌اند: «در این دو سه ماه آخر، چه مسائلی پیش آمده بود و چه گزارش‌هایی به ایشان داده بودند که ذهن امام را ملکوک کرده و ایشان را عصبانی کرده

---

۱. خاطرات آقای منتظری، ص ۶۷۲.

بود و زمینه شد برای نامه ۱/۶، من نمی‌دانم».<sup>۱</sup>

این سخنان، همچنین موضع‌گیری‌های آقای منتظری در دوران حیات امام، به روشنی نشان می‌دهد که ایشان لاقل در دوران باقی‌مانده از عمر امام، تردیدی در این که نامه ۱/۶ از امام بوده، نداشته است؛ لیکن به تدریج، تشکیک‌های دیگران از یک سو و ضربه‌های روحی‌ای که از ناحیه این نامه به ایشان وارد شده از سوی دیگر، سبب شده که در انتساب نامه شک کند و بگوید: «به هیچ وجه نمی‌توانم قاطعانه بگویم که این نامه از ایشان است»<sup>۲</sup> یا در جای دیگر بگوید: «ما در این که دست خط این نامه - و همچنین برخی از نامه‌هایی که این اواخر، به نام امام منتشر شد - از امام باشد، تردید داریم».<sup>۳</sup> در تحلیل دیگری، نظرشان این است که: «بر فرض این نامه را امام، شخصاً نوشته باشند، یقیناً گزارش‌های غلط و خلاف واقع، از ناحیه افراد خاص در صدور آن، مؤثر بوده است».<sup>۴</sup>.

## ۲. نقد محتوای نامه ۱/۶

آقای منتظری در بخش‌هایی از خاطرات خود، علاوه بر تشکیک در این که نامه ۱/۶ دست‌نوشته امام<sup>۵</sup> باشد، به نقد متن و محتوای آن پرداخته است. وی در قسمتی از این خاطرات گفته است: «... متن آن هم با واقعیات، جور در نمی‌آید و مضطرب است».<sup>۶</sup>

و در جای دیگر گفته: «واقع امر، این است که با توجه به شناختی که من از مرحوم امام دارم و سال‌های زیاد، با ایشان معاشر بوده [ام]، به هیچ وجه نمی‌توانم قاطعانه بگویم که این نامه از ایشان است. من سال‌ها با ایشان محشور بوده‌ام و ایشان فردی با

۱. همان، ص ۶۱۹.

۲. همان، ص ۶۴۵.

۳. همان، ص ۶۶۴.

۴. همان، ص ۶۴۶.

۵. همان، ص ۶۶۴.

تقوا و عارف بودند و در این گونه مسائل، احتیاط می‌کردند و حاضر نبودند به کسی ظلم شود...»<sup>۱</sup>.

در بخش دیگر نیز در تحلیل مفصل‌تری آورده است: «امامی را که چهل سال بود من می‌شناختم و با او معاشر بودم، کسی نبود که به خود اجازه دهد مسلمانی را علناً تهمت زند، و با خدا همکاری نموده، حکم قعر جهنم برای افراد صادر نماید و تهمت‌های ناروا و شاخداری را، که دیگران برای اغراض سیاسی خود به هم می‌بافند، بازگو نماید. لحن نامه به قدری تند و مشتمل برخلاف واقع بود که با آن تقوا و روحیه عارفانه‌ای که چهل سال بود ما از ایشان شناخته بودیم، هیچ گونه تناسب نداشت. در این نامه، به من نوشته شده: «در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید! در حالی که: اولاً، ایشان در بحث نماز جمعه از تحریر الوسیله، مسئله ۹، نوشته‌اند: "فمن توھمَ أَنَّ الدِّينَ مُنْفَكُ عن السِّيَاسَةِ فَهُوَ جَاهِلٌ لَمْ يَعْرِفِ الإِسْلَامَ وَلَا السِّيَاسَةَ؛ هُرَكَسْ توھمَ كَنْدَ كَهْ دِينَ از سِيَاسَتَ جَدَسَتَ، او جَاهِلَ اسْتَ وَنَهَ اسْلَامَ رَا شَناختَهَ وَنَهَ سِيَاسَتَ رَا". بنا بر این، اگر ایشان به کسی بنویسد در سیاست دخالت نکن، بدین معناست که به کسی بگوید دین نداشته باش. چهار تابچه سیوطی خوان، ساکن یک مدرسه در قم، با یک نام عوضی که روی آنان گذاشته‌اند، حق دارند در سیاست دخالت کنند و حوزه علمیه قم را، با عظمتی که داشت، بازیچه سیاست‌های غلط خود قرار دهند و من، که چهل سال است در متن سیاست هستم، با همه سوابق مبارزاتی که دارم، حق ندارم در سیاست دخالت کنم؟!»<sup>۲</sup> *إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ*.

و ثانیاً، مگر ایشان چهل و هشت ساعت بعد از نامه ۱/۶ در نامه ۱/۸ که به نام ایشان از رسانه‌ها پخش شد، ننوشتند: «همه می‌دانند که شما حاصل عمر من بوده‌اید و من به شما شدیداً علاقه‌مندم ... شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظریات شما استفاده کنند؟ آیا مقصود ایشان این بوده که نظام در شکیات و سهویات نماز از من استفاده کند؟ یا این که به مناسب حکم و موضوع، به دست می‌آید که مقصود،

۱. همان، ص ۶۴۵.

استفاده نظام در مسائل مربوط به سیاست داخلی و خارجی کشور و مطابقت آنها با موازین اسلامی می‌باشد.

و ثالثاً، من یک فرد عامی نیستم که بخواهم از ایشان تقليد کنم. الحمد لله از نظر معلومات به حدّی رسیده‌ام که نخواهم تقليد کنم، و خود آن مرحوم، با وجود فقهاء و مراجع بزرگ تقليد، مرا «فقیه عالی قدر» خطاب کردند، و تقليد بر شخص مجتهد عالم به وظیفه خود، حرام است. این مسئله‌ای است که هر کس بوبی از علم و فقاهت به مشامش رسیده باشد، آن را می‌داند».۱

#### قطعی بودن صدور نامه ۱۶۸/۱ از امام ره

دلایل فراوانی وجود دارد که ثابت می‌کند نامه یاد شده، قطعاً از امام ره صادر گردیده و تشکیک آقای منتظری و هوادارانش در این باره ارزشی ندارد. اینک به برخی از این دلایل اشاره می‌کنیم:

۱. پیش از این، اشاره شد که پس از صدور نامه مذکور، آقایان خامنه‌ای، مشکینی، هاشمی و امینی برای پیشگیری از ارسال و حداقل، عدم انتشار آن، خدمت امام رسیده‌اند و امام، به رغم اصرار آنها، با ارسال نشدن نامه موافقت نکردند. تنها موافقت کردند که موقتاً منتشر نشود. در واقع، پس از تمکین آقای منتظری از دستور امام و اعلام کناره‌گیری از قائم مقامی رهبری، امام، دستور می‌دهند نامه یاد شده منتشر نشود. گفتنی است که سه نفر از حاضران در آن جلسه، در پاسخ به درخواست حجۃ الاسلام والمسلمین آقای سید حسن خمینی، گزارش ملاقات یاد شده را نوشته‌اند و متن آن موجود است، از جمله آیة الله مشکینی که در پاسخ خود، ضمن اشاره به جلسه یاد شده، نوشته است: «... صحبت در اطراف انتشار و عدم انتشار نامه مزبور بود و از معظم له درخواست عدم انتشار یا تخفیف مفاد آن می‌شد، و اگر کسی در آن حال، سخنان ایشان را درباره آقای منتظری می‌شنید، نه فقط یقین می‌کرد نامه، نامه ایشان است، بلکه یقین می‌کرد که ایشان در نوشتمن نامه، ارافق نموده و رعایت

۱. همان، ص ۶۶۵، ۶۶۶ و ص ۷۲۷.

برخی مصالح را کرده است... به هر حال، بندۀ می‌دانم و شهادت می‌دهم که نامه فوق الذکر، نامهٔ معظم له و مطالب آن، منظور ایشان بوده<sup>۱</sup>.

باری، اگر هیچ دلیل دیگری وجود نداشته باشد، آنچه بدان اشاره شد، برای اثبات صدور نامه ۱۳۶۸/۱/۶ از امام، کافی است.

۲. موضوع برکناری آقای منتظری از رهبری، بزرگ‌ترین حادثه سیاسی و یا یکی از بزرگ‌ترین حوادث سیاسی تاریخ انقلاب اسلامی است. آیا می‌توان باور کرد که چنین حادثه عظیمی در برابر دیدگان امام، مستند به یک نامهٔ مجعول شود و ایشان سکوت نماید؟!

اگر آن گونه که آقای منتظری احتمال داده، نامهٔ یاد شده از امام نبوده، چرا وقتی آقای منتظری، در پاسخ آن به ایشان نوشت که: «مرقومهٔ شریفهٔ مورخ ۶۸/۱/۶ واصل شد...» و این نامه از رسانه‌ها پخش گردید، امام اعلام نکرد که نامهٔ مذکور را من ننوشت‌ام؟

۳. فقیه باهوشی مانند آقای منتظری، که خود اعتراف می‌کند نامه ۶۸/۱/۷ را در پاسخ به نامه ۶۸/۱/۶ امام و با فکر خود نوشته و نه با املاء اصرار آقایان نوری و دُرّی، چرا همان وقت، متوجه نشد که متن نامهٔ منتسب به امام، مضطرب است و اضطراب آن، حاکی از آن است که امام، آن را ننوشت‌ه؟ بلکه به امام نوشت که: «مرقومهٔ شریفهٔ مورخ ۶۸/۱/۶ واصل شد...»!

چگونه آقای منتظری وقتی که نامه ۶۸/۱/۶ را ملاحظه کرد، نفهمید که این نامه، امام را همکارِ خدا قلمداد کرده و بر پایهٔ تهمت‌های ناروا و شاخدار، حکم قعیر جهنم را برای او صادر کرده است و به همین جهت، باید در صدور آن از امام، تشکیک کرد، و لاقل، در پاسخ آن نباید نوشت: «ضمن تشكر از ارشادات و راهنمایی حضرت عالی ... خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات حضرت عالی می‌دانم؛ زیرا بقا و

۱. پاسخ آیة الله مشکینی به نامهٔ نواده امام، سید حسن خمینی، در تاریخ ۱۳۸۰/۱/۳۱.

ثبت نظام اسلامی، مرهون اطاعت از مقام معظم رهبری است؟<sup>۱</sup>

آیا فقیهی مانند آقای منتظری، وقتی در آن نامه ملاحظه کرد که: «در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید»، نمی‌دانست که این سخن، بدین معناست که امام به کسی بگوید «دین نداشته باش»؟!<sup>۲</sup>

آیا آقای منتظری، آن وقت، یادش نبود که وی یک «فرد عامی نیست که بخواهد از امام تقلید کند»<sup>۳</sup>، «شرعًا نظر ایشان را برعکس خود مقدم می‌داند» که در پاسخ نامه امام صریحاً اعلام می‌نماید: «خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات حضرت عالی می‌دانم...»!<sup>۴</sup> اما پس از گذشتن چند سال از این ماجرا، هنگام بازگو کردن خاطرات تلح آن دوران، متوجه این نکته فقهی می‌شود که نامه ۶۸/۱/۶ مبنای فقهی ندارد، ولذا باید در انتساب آن به امام، تشکیک کرد؟!

۴. استدلال آقای منتظری به فتوای امام در مورد جدا نبودن دین از سیاست برای زیر سؤال بردن نهی امام از دخالت وی در امور سیاسی صحیح نیست، زیرا تلازم دین و سیاست به این معنا نیست که هر کس هر چند صلاحیت لازم را هم نداشته باشد می‌تواند در امور سیاسی مربوط به سرنوشت جامعه اسلامی دخالت کند! و امام وی را به دلیل عدم صلاحیت، از دخالت در امور سیاسی نهی فرموده است.

۵. آیا سخنان بی‌اساس و متناقض آقای منتظری، در کتاب خاطراتش - که بی‌تردید، ضربه به نظام اسلامی است - مصدق این فرمایش امام در نامه ۶۸/۱/۶ نیست که ضمن رد کردن ادعای آقای منتظری در مقدم داشتن نظر امام بر نظر خود، خطاب به آقای منتظری، صریحاً پیشگویی می‌فرماید که: «شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخر تنان را خرابتر می‌کند»؟<sup>۵</sup>

۱. ر.ک: ص ۲۸۸.

۲. ر.ک: ص ۲۸۹.

۳. ر.ک: ص ۲۸۲.

۴. ر.ک: ص ۲۷۷.

آیا تحقیق پیشگویی امام، با انتشار کتاب خاطرات آقای منتظری، دلیل دیگری بر صحت انتساب نامهٔ یاد شده، به امام نیست؟

آری، همان طور که آقای منتظری، هنگام خواندن نامهٔ مذکور و پاسخ دادن به آن، احتمال نمی‌داده کسی جز امام، چنین نامه‌ای را به او نوشته باشد، صدور آن از امام، قطعی است و تشکیک‌های بعدی آقای منتظری، پندارهایی است ناشی از ضربهٔ سنگینی که این نامه، بر او وارد کرده است.





## پیوست شماره ۱

۱

۱. این زندگی نامه به روایت یکی از دوستان نزدیک مرحوم شمس‌آبادی است:

«مرحوم سید ابوالحسن شمس آبادی، فرزند ابراهیم، در حدود سال ۱۳۲۶ هجری قمری در اصفهان به دنیا آمد. پدران او از علمای اصفهان به شمار می‌رفتند. جد اعلای او، مرحوم سید محمد لاریجانی، به اشتیاق تحصیل علوم دینی، ملک پدری خود را در مازندران، ترک کرد و در اصفهان، مقیم شد.

سید ابوالحسن شمس آبادی، تا ۲۵ سالگی مشغول تحصیل علم دینی بود. او در این سن، اصفهان را به قصد نجف اشرف، ترک کرد و به مدت ده سال از محضر درس آیة الله [سید ابوالحسن] اصفهانی سود برد و همچنین در حدود شش سال در درس اصول مرحوم آیة الله آقا ضیاء الدین عراقی حاضر شد و برای جمعی نیز تقریر درس می‌نمود و همچنین مدتی نیز از محضر مرحوم آیة الله سید عبد الهادی شیرازی و مرحوم آیة الله سید جمال الدین گلپایگانی کسب فیض نمود و پس از ۱۲ سال تحصیل در نجف اشرف، به ایران بازگشت و در اصفهان، ساکن شد و به تدریس و اقامه جماعت پرداخت. وی علاوه بر تدریس، نمایندگی مالی آیة الله خویی و امامت جماعت را بر عهده داشت و در فعالیت‌هایی از قبیل کمک به ایتام و مستمندان، شرکت در تأسیس مؤسسات خیریه، مانند انجمن مددکاری امام زمان (عج)، بنای مسجد در روستاهای دورافتاده و نقاطی که مرکز تبلیغی بهائیان به شمار می‌رفت، مشارکت می‌نمود.

---

۱. از علمای اصفهان که پیش از پیروزی انقلاب، توسط گروه مهدی هاشمی به شهادت رسید.

ایشان همچنین در دایر نمودن آموزشگاه نایینیان (به منظور مبارزه با فعالیت‌ها و آموزشگاه مسیحیان) نقش داشت و در هماهنگی با انجمن ضد بهائیت، به فعالیت‌هایی در زمینه مبارزه با بهائیت و بهائیان در اصفهان و شهرهای اطراف نیز مشغول بود. آقای شمس آبادی زندگی نسبتاً ساده‌ای داشت و در منزلی محقق ساکن بود. ایشان در فروردین سال ۱۳۵۳، توسط افراد گروه مهدی هاشمی به شهادت رسید».

### گزارشی خلاصه از پرونده مرحوم شمس آبادی در ساواک

- \* در حمایت از حضرت امام خمینی - قدس سرّه الشریف - و آقای محلاتی و سایر علمایی که در سال ۱۳۴۲ دستگیر شده بودند، اعلامیه‌ای با مضای جمعی از علمای اصفهان از جمله آیة الله خادمی، سید ابوالحسن شمس آبادی، آقایان رجایی، اردکانی، سید علی ابطحی، محمد رضا شفقی و سید علی اکبر هاشمی انتشار یافت.
- \* ۴۲/۴/۲۰. آقای شمس آبادی، برای اعتراض به حرکت رژیم و پیوستن به جمع علمای تهران، به این شهر عزیمت می‌نماید.
- \* ۴۲/۵/۱۳. ساواک اصفهان طی نامه‌ای به مرکز اعلام کرد: « حاج ابوالحسن شمس آبادی، پیش‌نماز مسجد سرتیپ چهار سوق و مسجد شیخ بهائی است و پس از شیخ مهدی نجفی، در اصفهان، با نفوذترین عالیم است».
- \* ۴۷/۴/۲۵. نامبرده، به همراه عده‌ای از علمای اصفهان (از جمله آقای خادمی، سید علی بهبهانی و...) طی تلکرام‌هایی به مراجع تقليد و دیگر علماء، از جمله آیة الله خوانساری (تهران) به محکومیت آقای منتظری و آقای ربانی شيرازی، اعتراض و درخواست اقدام از ایشان جهت تجدید نظر در حکم صادره را می‌نماید.
- \* ۴۷/۳/۱۳. عده‌ای از اهل منبر، از مردم درخواست کمک مالی برای آسیب‌دیدگان سیل قریه‌ای در نزدیکی نجف آباد می‌کنند. قرار بود این کمک‌ها توسط آقای شمس آبادی به نجف آباد، ارسال شود.
- \* ۴۸/۱۲/۱۹. مؤسسه احمدیه، که زیر نظر آقایان خادمی و شمس آبادی اداره می‌شود، اقدام به اعزام طلاب به اطراف می‌کند. به مبلغان مذکور، اعلام شده که هیچ گونه پولی از

- مردم نگیرند. قرار است مؤسسه، خرج سفر و حق منبر ایشان را تقبل نماید.
- \* در سال ۱۳۴۹، تلگرامی با امضای جمعی از اعضای اصفهان (از جمله آقای خادمی، شمس‌آبادی، اردکانی و...) در مورد تبعید آقای صافی، به آیة الله گلپایگانی ارسال می‌شود.
  - \* ۴۸/۳/۱۸. آقای شمس‌آبادی، با تلگرامی، در گذشت آیة الله حکیم را به آیة الله خوبی تسلیت می‌گوید.
  - \* ۵۰/۱۴. در جلسه‌ای که در منزل حاج آقا مرتضی ابطحی، با شرکت بیست نفر از علماء تشکیل شده، آقای شمس‌آبادی سخنرانی بر ضدّ بی‌حجابی و فحشا ایراد و از روحانیون حاضر، درخواست می‌کند که این مطالب را در منابر، عنوان نمایند. سپس صحبت کتاب شهید جاوید مطرح شد... آقایان خادمی و شمس‌آبادی، به شدت، آقای منتظری را [به خاطر دفاع از مطالب این کتاب و نویسنده‌اش] مورد حمله قرار دادند.
  - \* ۵۰/۱۰/۱۷. بنا به دعوت آقایان شمس‌آبادی و حاج محمد باقر رجایی، مجلس دعایی در مسجد سید برگزار و هدایا و وجوهاتی برای آوارگان و بازگشتگان به وطن، جمع‌آوری می‌شود و از اعمال ناپسند دولت بعضی عراق، نکوهش به عمل می‌آید.
  - \* در سال ۵۲، نظریه ساواک دربارهٔ وی چنین بوده: «فاقد پیشینهٔ کیفری (از نظر ضدّ امنیتی) می‌باشد و از نظر روحیه و مشی سیاسی، فردی است طرفدار آیة الله خوبی، که به نمایندگی از وی، شهریه طلا را می‌پردازد. ضمناً، باطنًا از روحانیون افراطی حمایت [کرده]: ولی تاکنون و به ظاهر، رعایت بی‌طرفی را کرده است».
  - \* در سال ۵۳، گزارش‌هایی از طریق منابع ساواک دریافت می‌شود که آقای شمس‌آبادی به عده‌ای از طلا، که به خدمت در اداره اوقاف درآمده و مروج مذهبی نام گرفته‌اند، توسط نزدیکان خود، پیغام فرستاده و تعدادی را به منزل خود دعوت نموده تا از خدمت در اوقاف، استعفا کنند و به آنان قول داده است چنانچه از حقوق دولت چشم‌پوشی کنند، حقوق بیشتری به آنان خواهد داد.



## پیوست شماره ۲

آقای جعفرزاده و شفیعزاده، به حسب فطرت اسلامی و مبارزاتی، خود را برای عملیات [بر] ضد ساواکی‌ها و عوامل رژیم آماده ساخته بودند و با من به مشورت پرداختند. من این انحراف را در آنان دامن زدم که فعلاً خطر آخوندهایی که یا ساکت‌اند یا هودار رژیم‌اند، بیشتر است و از جمله آنان، مرحوم شمس‌آبادی را به عنوان محور، تعیین کردم. گفتم: «به دلایلی، نابودی ایشان ارجحیت دارد». آنان اول مخالفت می‌کردند. بعداً، من اطلاعات و دلایل خود را به طور قوی برای آنان تشریح ساختم و آنان را به لزوم انجام قتل معتقد ساختم و آنان نیز دو نفره، برای این کار برنامه‌ریزی کردند. بعداً، محمد اسماعیل ابراهیمی را همdest خودشان ساختند و او از من پرسید: «اشکالی ندارد؟». گفتم: «نه، بلا اشکال است». بعداً، از لحظه وسیله نقلیه، در مضیقه بودند. به محمود ایمانیان تلفن کردم که یک ماشین در اختیارشان بگذارد.<sup>۱</sup>

در جلد ششم از پرونده مهدی هاشمی نیز آمده است:

بعد از این که آقای جعفرزاده و شفیعزاده مأموریت اقدام در مورد آقای شمس‌آبادی را پیدا کردند، در مراحل برنامه‌ریزی و اجرا، من دیگر شرکت نداشتم؛ ولی از قراری که بعدها گفته می‌شد (خودشان گفتند) یکی دو جلسه با آن مرحوم، روی مواضع کلی نسبت به انقلاب و... و وهابیت و شهید جاوید بحث کرده بودند. در آن بحث، مشاجراتی نیز رخ داده بود؛ ولی تهدیدی صورت

---

۱. پرونده مهدی هاشمی، ج ۵، ص ۱۲۶. گفتنی است که این پیوست از پرونده وی که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی تشکیل شده اخذ گردیده است.

نگرفته بود؛ زیرا از نظر اصول فی، چون قصد داشته‌اند در آینده، عملیات را انجام دهنند نباید تهدیدی صورت داده باشند. از انجام تهدید دیگری، کتاباً یا با تلفن، اطلاعی ندارم. به خاطر دارم قبل از شروع طرح چنین مسئله‌ای، در ذهن بچه‌ها بوده که پس از ربودن آقای شمس‌آبادی، قصد داشته‌اند با تلفن زدن به مطبوعات، ردّ قضایا را گم کنند؛ ولی چون در طول راه، هوا روشن شده و موفق به آوردن ایشان به قهدریجان نشده‌اند، طرح مزبور عملی نگشته است.

### خلاصه گزارش سواک درباره کیفیت قتل مرحوم شمس‌آبادی

مشخصات متهمین:

۱. اسدالله شفیع‌زاده، فرزند حیدرعلی، شغل: نفت‌فروش، متولد ۱۳۲۸، شماره شناسنامه: ۱۴۲ قهدریجان، اهل قهدریجان، با سواد، متأهل و دارای یک نفر اولاد و ساکن قهدریجان اصفهان، مسلمان، تبعه ایران.
۲. محمدحسین جعفرزاده، فرزند قاسم، متولد: ۱۳۳۲، شماره شناسنامه: ۱۱۷ قهدریجان، شغل: دانشجوی سال دوم رشته زمین‌شناسی دانشگاه اصفهان، ساکن قهدریجان اصفهان، با سواد، مسلمان و تبعه ایران، دارای همسر، بدون اولاد.
۳. محمد اسماعیل ابراهیمی، فرزند عزیزالله (پدرش معروف به معلم)، متولد ۱۳۲۶ قهدریجان، شغل: مکانیک، بی‌سواد، اهل و ساکن قهدریجان، متأهل و دارای چهار نفر اولاد، مسلمان، تبعه ایران.
۴. محمود ایمانیان، فرزند قربانعلی، متولد ۱۳۲۰، شماره شناسنامه: ۸۳۲ نجف آباد، شغل: پرورش زنبور، اهل و ساکن نجف آباد، دارای عیال و اولاد، مسلمان، تبعه ایران و باسواد.

### خلاصه بازجویی از متهمان و اعتراف هر یک از آنان

در بازجویی اولیه، هر سه نفر متهم، منکر شرکت در قتل مرحوم شمس‌آبادی بودند؛ لکن در اثر استمرار در بازجویی و پیاده کردن اطلاعات قبلی که در دست بود و دادن اندرزهای زیاد، متهم ردیف ۲، محمدحسین جعفرزاده، به عمل قتل

اعتراف و با خط خود، عیناً چنین نوشته است: «حدود پاییز سال ۵۲، اسدالله شفیع‌زاده، فرزند حاجی حیدرعلی، این قضیه (یعنی تصمیم به قتل شمس‌آبادی) را با من مطرح کرد. به علت این که یک روحانی مسئول نبود من هم با او توافق کردم و بعد از چند مرتبه که رفتیم و آمدیم، موفق شدیم. جریان به این صورت بود که چندین مرتبه با پیکان، که از نجف‌آباد تهیه می‌کرد، ولی نمی‌دانم از چه کسی می‌گرفت (پیکان سفید رنگ بود) و چند مرتبه با من وعده کرد و صبح زود، قبل از اذان، به درب خانه شمس‌آبادی می‌آمدیم که او را سوار کنیم؛ ولی موفق نمی‌شدیم و در این چند مرتبه، محمد اسماعیل ابراهیمی، شغل: موتور سیکلت‌ساز نیز همراه ما بود. تا این که غروب روز ۵۳/۱/۱۷ در خیابان قهدریجان، مرا دید. گفت: "مثل این که آقای شمس‌آبادی آمده است" و گفت: "من می‌روم ماشین تهیه می‌کنم و صبح، قبل از اذان، وعده باشد که برویم". من به خانه رفتم و خوابیدم و صبح زود، حدود ساعت ۴، در خیابان همدیگر را ملاقات کردیم و به اتفاق، به اصفهان، جلو خانه آقای شمس‌آبادی آمدیم و منتظر ماندیم تا به اتفاق، برنامه را انجام دهیم. در این موقع، آقای شمس‌آبادی به اتفاق همسرش از منزل بیرون آمد که به مسجد برود. اسد الله شفیع‌زاده پشت فرمان نشسته بود و من در صندلی عقب ماشین. اسد الله شفیع‌زاده درب جلو ماشین را باز کرد و گفت: "بفرمایید". آقا سوار ماشین شد؛ ولی خانمش سوار نشد و ما با سرعت، حرکت کردیم؛ البته قبل اسد الله شفیع‌زاده به من گفته بود که: "دستمال به گردن او بیچ و او را خفه کن" و دستمال را هم خود اسد الله شفیع‌زاده، در ماشین، به من داده بود که نزد من بود. وقتی از جلو مسجد رد شدیم [آقای شمس‌آبادی] گفت: "پس چرا از مسجد، رد می‌شوید؟" که ما توجه نکردیم و من دستمال را به گردن او انداختم و گره زدم که تدریجاً خفه شد. بعد، از شهر خارج شدیم و وارد جاده دُرچه پیاز شدیم که کنار جوی آب، اسد الله شفیع‌زاده ماشین را متوقف کرد و پیاده شدیم. با یکدیگر کمک کردیم و او را کنار جاده انداختیم. بعد مستقیماً به فلاورجان رفتیم و از آن جا به قهدریجان رفتیم که هنوز آفتاب نزدیک بود. من پیاده شدم. به خانه‌ام رفتم و او هم ماشین را برداشت بُرد که به صاحب‌ش بدهد».

متعاقب آن، مشاور ایله با شفیع‌زاده، متهم ردیف ۱ مواجهه داده شد و اعترافات

خود را در حضور وی تکرار و با فعالیتی که به عمل آمد، این شخص نیز - که در عمل قتل جلوتر از سایرین مصمم بوده و شناسایی‌هایی به عمل آورده است - مراتب را تأیید و ضمن اعتراف، عیناً با خط خود، چنین نوشه است: «این جانب اسد الله شفیع‌زاده، در اثر تعصّب مذهبی که داشتم، با محمدحسین جعفرزاده، دوست خودم، موضوع را در میان گذاشتیم و تصمیم گرفتیم که چنین عملی را داریم؛ چون آقای شمس‌آبادی مسائل اسلام را خوب مطرح نمی‌کردیم، محمدحسین، جریان را با من در میان گذاشت و با محمد اسماعیل هم مشورت کردیم و او هم قبول کرد و تصمیم گرفتیم که سه نفری با هم، آقای شمس‌آبادی را به قتل برسانیم. تا این که چندین مرتبه رفتیم که ایشان را سوار کنیم و کار انجام نگرفت و شب ۵۳/۱/۱۷ مجدداً اتومبیل پیکان سفید رنگ آقای محمود ایمانیان را به امانت گرفتیم و به قهقهه‌جان بردیم و تا ساعت حدود ۱۱ شب، با محمدحسین جعفرزاده با هم بودیم و هر چه دنبال محمد اسماعیل گشتهیم او را پیدا نکردیم و به همین علت، من و جعفرزاده تصمیم گرفتیم دو نفری، برنامه قتل مرحوم شمس‌آبادی را انجام دهیم. پس از این تصمیم، هر یک به خانه خود رفته و قرار گذاشتیم ساعت سه و نیم صبح، من ماشین را بیاورم و او را سرجایی که قرار گذاشته بودیم، سوار کنم و همین کار را هم کردیم و ساعت سه و نیم صبح، سر سه راهه مدرسه، او را سوار کردم و دو نفری، مستقیماً، به جلو منزل مرحوم شمس‌آبادی آمده و منتظر بیرون آمدن وی از منزل شدیم و موقعی که آقای شمس‌آبادی از خانه بیرون آمد، به اتفاق همسرش بود و همسرش در ب ماشین را باز کرد و آقا سوار ماشین شدند؛ البته جلو ماشین نشستند و جعفرزاده عقب ماشین نشست و زنش هم از سوار شدن خودداری کرد و اگر هم زنش می‌خواست سوار شود ما جلوگیری می‌کردیم. بعد، حرکت کردیم و از جلو مسجد که خارج شدیم و از طریق یک کوچه‌ای، به خیابان صارمیه رفتیم و در حین حرکت در کوچه، محمدحسین جعفرزاده، طبق طرح قبلی، با دستمالی که آماده بودگردن او را بست و فشار داد و تا نزدیک آتشگاه هم مرحوم شمس‌آبادی زنده بود؛ ولی بعداً مُرد و پس از این که اطمینان حاصل کردیم او مرده است، تصمیم گرفتیم او را در راه درچه پرت کنیم و همین کار را هم کردیم».

پس از آن، هر دو نفر، با محمد اسماعیل ابراهیمی مواجهه داده شده و ضمن

آن، مشاور الیه نیز برای شرکت در شناسایی‌های قبلی و تصمیمات قتل و نیز شرکت در چند بار مراجعته به درب منزل مرحوم شمس آبادی برای انجام قتل، صراحةً اعتراف و در قسمتی از اعترافات خود، چنین بیان نموده است:

«با توجه به این که هر سه نفر ما اهل قهدریجان هستیم، آشنایی قبلی با هم داشتیم و حدود چهار الی پنج ماه قبل از قتل، محمد حسین جعفرزاده و اسد الله شفیعزاده به منزلم آمدند و گفتند: "با کمک تو می‌خواهیم آقای شمس آبادی را به قتل برسانیم". گفتم: "چرا این کار را می‌خواهید بکنید؟". گفتند که: "این [فرد]، مسائل اسلام را خوب برای مردم مطرح نمی‌کند و اگر این ناید شود بهتر است". من هم قانع شدم و قبول کردم با آنها همکاری کنم. حدود ۱۰ الی ۱۵ روز بعد، اسد الله شفیعزاده اطلاع داد که: "ساعت حدود صبح، آماده باش تا صدایت کنم و با هم برویم اصفهان، درب منزل شمس آبادی" و همین طور هم شد؛ ولی موقعی که درب منزل شمس آبادی رفتیم، چون راننده آقا با ماشین به درب منزل آمد و آقا را سوار کرد، ما موفق نشدیم. چند وقت بعد هم که (حدود یک هفته الی ده روز بعد) مجدداً به درب منزل شمس آبادی رفتیم، باز هم به علت رسیدن راننده موفق نشدیم و دیگر در کارهای بعدی، من شرکت نداشتم؛ بخصوص در شبی که آنها توانسته بودند آقا را سوار کنند، من اطلاعی از توفیق آنها نداشتم».

#### بهره‌گیری ساواک از اقدام گروه مهدی هاشمی

ساواک در یک بولتن ویژه، گزارشی از شناسایی و دستگیری قاتلان مرحوم شمس آبادی را به شاه معذوم خبر داد. در کنار صفحه اول بولتن، از قول شاه و به امضای ثابتی، فرد مقتدر ساواک، چنین نوشته شده است:

حداکثر بهره‌برداری تبلیغاتی، علیه طرفداران [آیة الله] خمینی بشود.

همچنین، ساواک مرکز طی تلکسی، به تاریخ ۲۵/۰۳/۵۳، به اداره‌های ساواک در استان‌ها اعلام می‌کند که:

به حسب فرموده، حداکثر بهره‌برداری تبلیغی، از این جریان علیه طرفداران و ایادی خمینی به عمل آید و با فراهم آوردن ترتیبات لازم جنایات مذکور، نقش

عوامل خمینی در این قتل فجیع، در محافل و مجامع مذهبی، با هدایت ساواک  
توسط وُعاظ، تشریح و در جراید محلی نیز درج گردد... .

و نیز در گزارش مورخ ۱۳۵۳/۶/۳۰ اعلام شد:

با شناسایی قاتلین مرحوم شمس آبادی و شیخ علی صفرزاده و این که معلوم شد  
افراد مذکور، تحت تأثیر افکار افراطی شیخ حسینعلی منتظری و کتاب شهید جاوید  
و از طرفداران [آیة الله] خمینی می‌باشند و تبلیغاتی که در این زمینه به عمل  
آمده، طرفداران خمینی در اصفهان، دیگر مثل گذشته، فعالیت و یا تبلیغی  
نموده و بر تعداد طرفداران آیة الله خوبی افزوده شده است.

### پیوست شماره ۳

#### اظهارات مهدی هاشمی درباره همکاری او با ساواک

هنگامی که جریان قتل آقای شمس آبادی رخ داد و تعداد زیادی از دوستان، دستگیر شدند و از طرف دادسرا برای من نیز احضاریه آمده بود، من به میرلوحی<sup>۱</sup> مراجعه نمودم که درباره مشکل، چاره‌جویی کنم. او با رضوی<sup>۲</sup> تماس گرفت و او گفته بود فلانی بباید با هم صحبت کنیم. من به همراه میرلوحی، رفتم با رضوی صحبت کردم. (صفحه ۶۵ از جلد پنجم پرونده مهدی هاشمی)

مهدی هاشمی در صفحه ۷۳۱ از پرونده خود، ذیل عنوان «رابطه و همکاری با ساواک» چنین عنوان کرده است:

به تصور خام خودم، فکر می‌کردم نشان دادن نرمش، می‌تواند حساسیت‌ها را کم کند؛ ولی این رابطه ضعیف با ساواک تبدیل شد به رابطه با شخصی به نام میرلوحی، که بعداً فهمیدم ساواک او را برای ارتباط با من تعیین کرده بود. در اثر ارتباط با میرلوحی، با رضوی، بازپرس معدوم ساواک، رابطه پیدا کردم و چندین جلسه در منزلش و یا منزل میرلوحی نشسته و راجع به مسائل کشور صحبت می‌کردیم. قبل از بازداشتمن در سال ۵۳، به همراه میرلوحی با رضوی و نادری نشستم و سعی داشتم جریان قتل آقای شمس‌آبادی [را] در ذهن آنان منحرف ساخته و خودم را نجات دهم.... او [رضوی] از من پرسید: «شما از جریان قتل اطلاع دارید یا نه؟». گفت: «نه». گفت: «به کجا احتمال می‌برید؟». من احتمالاتی

۱. جلال میرلوحی فلاورجانی، متولد ۱۳۰۲، درجه‌دار بازنیستۀ ارتش، همکار ساواک.

۲. میرزا آقارضوی نجف آبادی، فرزند سید جلال، متولد ۱۳۱۱، رهبر عملیات و سربازجوي ساواک.

از اصفهان را مطرح ساختم... و روز بعد، خود را به دادسرا معرفی نمودم و بازداشت شدم در سلول انفرادی شماره ۱. سایر دوستان در سایر سلول‌ها بودند. من دچار ناراحتی شدید روانی بودم؛ لذا تصمیم گرفتم اطلاعاتم را به ساواک نوشته بودم که یک نفر بعد، صیغ که مدیر آمد نامه‌ای به او دادم که برای ساواک نوشته بودم که یک نفر بیاید با من ملاقات کند و اطلاعاتم را به نادری، که روز بعد آمده بود، دادم. اطلاعاتم، درباره محمد حسین جعفرزاده و اسد الله شفیعزاده و محمد اسماعیل ابراهیمی و حسین مرادی و رحیمی بود... . (جلد پنجم پرونده، صفحه ۶۵)

من به حمایت ساواک امیدوار شده بودم و سعی می‌کردم به هر نحوی که شده، نظر آنان را جلب کنم. قبل از بازداشت، رضوی از من خواسته بود: «چنانچه از محمد منتظری سرنخی پیدا کردی و یا از رفت و آمد منتظری اطلاعی حاصل کردی، به ما اطلاع بده» که یک بار که آیة الله منتظری، یک نصف روز، برای استراحت به منزل آمده بودند به آنان گفت. (صفحة ۷۳۱)

### نامه مهدی هاشمی به رئیس ساواک اصفهان

ریاست محترم سازمان اطلاعات و امنیت استان اصفهان، تیمسار تقوی  
پاکترین درودهای قلبی مرا پیذیرید.

همان گونه که قبلاً به استحضار شما رسید، مطالب تقدیمی، با توجه به قرائت و شواهد و نمونه خط و غیره، کاملاً مفروض به واقعیت است و چنانچه تحقیقات پیگیر ادامه یابد، نتیجه مطلوب به دست خواهد آمد. در این زمینه هر گونه توضیحی لازم باشد، جهت همکاری و توجیه، آمادگی کامل دارم.

هم اکنون عوامل زیادی نظر دارند با اشاعه ارجیف و ارسال نامه‌های ساختگی و اعتراضات قُلابی و به میان کشیدن پای عقده‌های شخصی و محلی، ذهن مقامات قضایی استان را از کشف سرنخ اصلی، منحرف سازند و در این بخش، موقوفیت نسبی نیز کسب کرده‌اند و عده‌ای از زارعین زحمتکش را، که پس از انقلاب سفید، منافع فتووالیسم محلی و عوامل مالکین سابق را تأمین نموده و طبق رهبری‌های داهیانه شاهنشاه آریامهر، استقلال ملی و ذاتی خویش را مراتعات می‌کرده‌اند، به دام سوءظن و اتهام انداخته‌اند. عوامل مزبور - که نامشان به علی افشا نمی‌گردد - متأسفانه پس از رستاخیز شکوهمند ایران، با ماسک‌های دیگری همان خط مشی دیرینه خود را، در منطقه لنجان و قهدریجان ادامه می‌دهند و با

طرح نمودن مسائل بی‌اساس از قبیل شهید جاوید، که خود مؤسس آن بوده‌اند، در آن منطقه ایجاد بلوا و سر و صدا نموده‌اند و در نتیجه عده‌ای از افراد بی‌گناه - که نه زیربنای فکری و نه انگیزه این گونه جنایت‌ها در وجودشان یافت نمی‌شود - به محرومیت و بازداشت کشیده شده‌اند. ناهماهنگی جزئی در اظهارات بازداشت‌شدگان، که معلول رعب و وحشت ناشی از دستگیری بوده، باعث سوءظن مقامات قضایی به ما شده، در حالی که افکار و خدمات اجتماعی و همکاری‌های همه جانبه‌ام با سازمان شما، پوشیده نیست.

تیمسار معظم! اکنون نه به انگیزه استمداد شخصی - زیرا بی‌گناهی ما به زودی بر مقامات قضایی روشن خواهد شد - بلکه به خاطر کشف حقیقت این جنایت و عوامل آن، چون نکات مهم و ارزنده دیگری نیز در اختیار دارم که تنها در صورت آزادی می‌توانم آن را کشف و در اختیار شما بگذارم، استدعا می‌شود مقرر فرمایید اقدامات لازم در این زمینه صورت گیرد.

با تقدیم درود - سید مهدی هاشمی

### تقاضای عفو مهدی هاشمی از ساواک در مقابل همکاری اطلاعاتی

بازجویی از: سید مهدی هاشمی، فرزند سید محمد

س: هویت شما محزز است. چنانچه علاقه‌مندید از ارفاق قانونی برخوردار گردید، با توجه به مذاکرات معموله، هر گونه اطلاعی درباره قتل مرحوم سید ابوالحسن مُرشدی شمس‌آبادی دارید، ذیلاً به خط خودتان بنویسید.

ج: به طوری که اطلاع حاصل کرده‌ام، اختلافات و دو دستگی موجود در قهدریجان، موجب گردید که عده‌ای تصیم به قتل مرحوم سید ابوالحسن شمس‌آبادی بگیرند. اینک من اطلاعات خود را در اختیار مقامات امنیتی سازمان امنیت اصفهان می‌گذارم و متقابلاً تقاضا دارم با توجه به ماده قانون، که صراحت دارد چنانچه افرادی با مقامات امنیتی یا مأموران انتظامی، در مورد کشف مسائلی همکاری کند از مجازات معاف خواهد شد، مرا مشمول این ماده قرار دهند.



## پیوست شماره ۴

۱

به نام خدا

﴿رَبِّ أَشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي \* وَأَحْلُّ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي \* يَعْفُهُوا  
قَوْلِي﴾. خدا را و ارواح طبیه اولیا و انبیا را و خون های مظلوم ترین و گمنام ترین  
شهدای تاریخ را شاهد و گواه می گیرم که آنچه می نویسم، به خاطر عقده حقارت  
و یا جانبداری و طرفداری از شخص خاصی نبوده، بلکه صرفاً به خاطر یک  
مسئولیت شرعی و یک رسالت انسانی است که بر دوشم سنجینی می کند. علی  
رغم ناراحتی های شدیدم، هنوز آخرین امیدهایم را از دست نداده ام؛ از این رو  
خطاب به تو می نویسم. به کسی که با آشنایی با نامش و خودش، زندگی برایم  
مفهوم جدیدی یافت و در شرایطی که گذشت، زمان برایم جز سردی و خموشی،  
حقارت و نکبت، رهآورده نداشت. در اثر تماس با تو بود که حرکت زمان برایم  
رنگ و بوی زندگی و گرمی و حرارت یافت؛ هرچند که با گذشت زمان، مجدداً  
مواردی پیش آمد که تدریجاً امیدها را تبدیل به یأس نمود؛ ولی امروز که این  
مطالب را می نویسم، هنوز تمام امیدهایم تبدیل به یأس نگشته و از این بابت،  
خدا را سپاس می گویم و از همو می خواهم که روزی نیاید که تمام امیدهایم بر باد  
رود و جغد شوم یأس و نا امیدی بر ویرانه های قلبم، آشیان گزیند. البته این هم  
بستگی به نوع تلقی و برخورد شما با این مطالب دارد و انتظار شما از

---

۱. تا آن جا که به یاد دارم، این نامه در بازرگانی از منزل مهدی هاشمی کشف گردید.

دستپروردگانتان و تحلیل و تفسیر شما از خونسرد بودن و بی‌طرف بودن. اگر خونسردی را به این می‌دانید که سکوت مطلق در برابر آنچه که در کنار ما می‌گذرد، ولو به تطهیر کردن کسی که دستش تا مرفق، آغشته به خون پاک‌ترین چهره‌های انقلاب اسلامی است و یا بی‌طرف بودن را این گونه تعبیر می‌کنید که اگر جایی تشخیص دادیم حق پای مال می‌گردد، جانب حق را بگیریم و به نام و نشان پای مال کنندگان حق ننگریم و ساكت و خموش از کنار آن بگذریم. نهایتاً، دو راه برایم بیشتر نخواهد ماند: یا این که به یکی از جبهه‌های حق علیه باطل رفته، تا لاقل خودکشی شرافتمدانهای کرده باشم و یا این که بمانم و سکوت اختیار کرده و فشارهای واردہ بر روح و روان را تحمل نموده تا سرانجام سر از تیمارستان درآورده یا به خودکشی تدریجی نائل گردم. هر دو راه، به یک جا ختم می‌گردد؛ اما اولی، آسان‌تر و زودتر، ولی دومی، رنج‌آورتر و جان‌گذازتر و دیرتر به مقصد می‌رساند و من یقیناً، راه دوم را انتخاب خواهم کرد؛ چون با سرشت من سازگارتر است.

اما اصل مطلب آنچه در زیر می‌نویسم، سؤالاتی است که به طور جدی، ذهنم را مشغول داشته است و تا زمانی که جواب‌های مستدل و روشن و قانع‌کننده‌ای برای آنها نیابم، مثل خوره جسم و جانم را می‌خورَد.

۱. بعد از جریان کذایی شمس‌آبادی، وقتی به داخل زندان رفتیم، دچار بی‌تحلیلی شده بودم و مغزم به جایی راه نمی‌داد (البته این حق را حتماً می‌دهید؛ چون شما بهتر از هر کس دیگر می‌دانید که بر روی ماهما، کار سیستماتیک ایدئولوژیک نشده بود و هیچ کدام ماهما از چنان بار ایدئولوژیکی برخوردار نبودیم). ناچار با التماس توسط یکی از قراولان، قرآنی از کتابخانه زندان گرفتم و به قرآن پناه بردم. اکنون دقیقاً آیاتی که باعث استحکام من شد و مرا از بی‌تحلیلی نجاتم داد، یادم نیست؛ ولی مضمون آن آیات را هیچ گاه فراموش نخواهم کرد. مضمونش این بود که «خداوند به پیامبر، توصیه می‌نمود که مبارزه را ابتدا، از نزدیک‌ترین دشمنانست آغاز کن» و همین امر باعث شده بود که من علی رغم همه وسوسه‌های شیطانی سواک و حتی وسوسه دوستان - که آنها نیز

ناشی از بی‌تحلیلی بود - قرص و محکم ایستادم. اکنون سؤال من این است که در آن زمان، دقیقاً من یادم هست چند مرتبه به شما گفتم برویم سراغ هدف‌های بزرگ‌تری، از قبیل سواکی‌ها و شخصیت‌های رژیم و شما توصیه می‌کردید که نه. آیا واقعاً آن دو چهره کذا وابسته‌تر و سرسپرده‌تر از شیخ... بودند؟ آیا آن حرکت آن روزِ ما، اشتباہ بوده و امروز باید برویم از پیشگاه خداوند، عذر بخواهیم و کفاره‌گناهمان را بپردازیم یا این که شما در وابستگی و سرسپردگی شیخ... شک دارید؟ اگر می‌خواهید بگویید تطابق شرایط آن زمان رژیم، با زمان فعلی افغانستان، خدشه دار است و اشکال دارد، من از شما سؤال می‌کنم که این آقای ابوشریف، که با شانتاز و جَوسازی و به رخ کشیدن کارها و فعالیت‌هایش می‌خواهد نظریه خود را اثبات نماید، آیا یک سری به داخل افغانستان زده است که ببیند شرایط داخل افغانستان چگونه است؟ سه سال تمام است که در مناطق مرکزی، هیچ گونه عملیاتی از ناحیه حضرات، علیه روس‌ها انجام نگرفته است و نیروهای خوب هم، که خود را مجهز و آماده می‌کردند برای رویارویی با قوای مُلِحِد روس، اینها غافلگیرانه به آنها حمله می‌کردند و مانع تشديد جنگ علیه روس‌ها توسط نیروهای خوب می‌شدند. در تمام ولایات که شما بگردید، هیچ کجا شما یک مورد نمی‌توانید پیدا کنید که جنگ و درگیری داخلی، از ناحیه نیروهای خوب، شروع شده باشد. به اعتقاد من، نزدیک‌ترین دشمن نیروهای خوب، در داخل مناطق تشیع، نیروهای مُزدور حرکت اسلامی است.

به اعتقاد من، صلح و وحدت با شیخ... دقیقاً همانند صلح با صدام است. چرا می‌ترسند با صدام صلح کنند؟ برای این که یقین دارند تجدید قوا می‌کند و دوباره ضربه می‌زنند. حداقل اگر با ایران وارد جنگ نگردد، انقلابیون عراق را نابود و قتل عام خواهد کرد. شیخ... که در حال حذف شدن از صحنه انقلاب اسلامی افغانستان بود، دوباره خونِ جدید به شریان‌هایش وارد گردید و باشد تا ببینید از این تجدید حیات چگونه استفاده خواهد کرد و چه نیروهای مؤمن و متعهدی را به خاکِ سیاه بنشاند. من خودم در زمانی که داخل بودم، از زبانِ مشفق شنیدم گفت: «در درون حرکت، دارند مقلدین امام را برایشان شببه ایجاد می‌کنند که

باید هر کس از مجتهدی که متعلق به کشورش می‌باشد، تقلید کند و شیخ... را به عنوان مجتهد معرفی می‌کنند و تدریجاً، مردم دارند از امام عدول و از ... تقلید می‌کنند». کسی که اکنون در طول مبارزه با روس‌ها، این گونه عمل می‌کند، در دو جهت نظامی و فکری، علیه خط امام در جامعه تشیع، مبارزه می‌کند. شما به او قوت و قدرت بدھید تا به حاکمیت برسد، آن وقت حتماً انتظار دارید به پاس این حمایت‌ها، دست شما را بیوسد؛ ولی یقین داشته باشید که دست‌های شما را قطع خواهد کرد. البته این یک پیش‌بینی نیست که شما از روی لطف و بزرگواری ذهنی، ما را متهم کنید به غیب‌گویی؛ بلکه مطلبی است که جناب شیخ... در محفلی که مصلحت می‌دید گفته است که: «ما پس از پیروزی در افغانستان، حسابمان را با خمینی صاف خواهیم کرد» و یا پس از بازگشت از نزد امام - که با چند تن از دیگر علمای افغانستان، زمان جبهه آزادیبخش، به نزد امام رفته بودند - می‌گوید: «آنچه ظلم ما می‌کشیم، از دست این مرد است».

۲. آیا به نظر شما اگر جنگ ایران و عراق، مصون از بازی‌های قدرت در داخل و خط بازی‌های سیاسی و به دور از بازی‌های سیاسی بین المللی قرار گرفته بود، ما امروز شاهد پیروزی‌های بیشتر نبودیم و قداست جنگ و سپاه، در مرتبه‌ای عالی‌تر از این نبود؟ و مگر ما وقتی زبان انتقادمان باز می‌شود، از امام گرفته تا بقیه مسئولین، در رابطه با مسائل فوق، همه آنها را زیر چماق انتقادمان له نمی‌کنیم؟ اکنون سؤال من این است که آیا شما فکر نمی‌کنید در رابطه با نهضت‌ها و انقلابات جهانی، شما نیز دچار بازی سیاسی شده‌اید؟ و فکر نمی‌کنید که اگر این روند ادامه پیدا کند، ما مدعیان حمایت محرومین، در آینده نه چندان دور، قداست حمایت از نهضت‌ها و محرومین را خدشه‌دار خواهیم ساخت؟

۳. به نظر شما، ما که از مطلق کردن امام توسط... رنج می‌بریم، ما با بعضی کارها که در پیش گرفته‌ایم، به مطلق کردن آقای منتظری دامن نمی‌زنیم؟ این چه صیغه‌ای است که باید حتماً همه علماء و همه جریان‌های موجود در جامعه تشیع، در ملاقات آقای منتظری شرکت داشته باشند؟

۴. آیا پس از تجربه تشکیل جبهه آزادیبخش - که به آن سرنوشت شوم و

نکبت‌بار دچار گردید و شیخ... فرصت طلبانه، خود را به دبیر کلی جبهه رسانید - این بار دوباره با چنین کاری، چه تضمینی وجود دارد که اتحاد کنونی، دچار چنان سرنوشت شومی نگردد؟ آن روز، عذر و توجیه‌مان این بود که ما، در اثر عدم شناخت واقع‌بینانه و در حقیقت، در اثر کم‌شناختی، مرتکب چنان کاری شدیم؛ اما برای فردا دیگر این عذر و توجیه، برای کسی قابل قبول نیست. به نظر من، استراتژی شیخ... واضح و روشن است و ذره‌ای هم از آن عدول نمی‌نماید. او در رابطه با کشورهای مرجع منطقه و غرب و امریکا و جریانات اهل تسنن وابسته به آنها، پشت پرده به توافق رسیده و در خط قدرت است که در آینده، حاکمیت مناطق شیعه، از ناحیه آنان برای ایشان تضمین گشته و او نیز همراه و همسو بودن با آنها را تضمین نموده است؛ از این رو در کنار نیروهای خط امامی بودن، در استراتژی ایشان، محلی از اعراب ندارد، مگر در یک صورت و آن هم وقتی است که پایه‌های قدرت خویش را، از ناحیه این نیروها در خطر بینند و قدرت مقابله با آنها را نداشته باشد، منافقانه و زیرکانه به پالیسی و دست‌بوسی این و آن می‌افتد و کانال‌های فشار ایجاد می‌نماید تا بالآخره، بتواند از مرکز اصلی که لازم است، مهر تأیید و تطهیر بگیرد. استراتژی شیخ در درازمدت، انهدام کامل نیروهای خط امام است؛ بنا بر این از این موقعیت کنونی، به نحو احسن استفاده خواهد کرد و دست از استراتژی خود هم برنخواهد داشت.

۵. به نظر شما، حرکاتی که این روزها شاهد آن هستیم، براساس یک استراتژی مدون از پیش‌تنظیم شده است یا این که حرکاتی است انفعالی؟ اگر انفعالی است که بسیار جای تأسف است؛ چرا که ما همیشه از انفعالی برخورد کردن دیگران، داد و فریادمان به هوا بوده است و قبیح است چیزی را که برای دیگران نمی‌پسندیم، بر خود پسندیم.

اگر براساس یک استراتژی مدون از پیش‌تنظیم شده باشد، حداقل باید برابر روش استراتژیست‌ها عمل می‌کردید. از عناصر درگیر مسئله افغانستان نظرخواهی می‌کردید و مجموع نظرات [را] جمع‌بندی و بعد، مبادرت به تدوین یک استراتژی می‌نمودید. تا آن جا که من مطلع هستم، اکثر نیروهای خوب، تا

عصرِ روزی که قرار بود ملاقات نمایند، اصلاً نمی‌دانستند قضیه چیست. حتماً می‌خواهید پاسخ دهید که قضیه‌ای نبوده است؛ ولی به نظر من، این گونه حرکت کردن، مانند حرکت کسی است که چشمانش را می‌بندد تا دیگران او را نبینند و شما به خوبی می‌دانید که صحبت‌های آقا نقطه آغازِ حرکتی است و چه عواقبی به دنبال خواهد داشت. سمیناری که هم اکنون در صدِ تشکیل آن هستید، هیچ کس خبر ندارد در این سمینار، چه بلایی می‌خواهید سرشان بیاورید، که لاقل، وصیتنامه‌هایشان را بنویسند و در آن شرکت نمایند.

امیدوارم اگر احساس کردید مطالب، از روی عقده نوشته شده، آن عقده را عقدَ مقدس تلقی نمایید؛ نه عقدَ حقارت یا خودبزرگ بینی.

والسلام على من اتبع الهدى

برادرکوچک شما: محمدحسین جعفرزاده

## پیوست شماره ۵

متن اساس نامه و مرام نامه تشکیلات اطلاعاتی گروه مهدی هاشمی، که در تاریخ ۱۳۶۵/۶/۲، از منزل «حسنی» واقع در خیابان یوسف آباد، همراه مقادیر زیادی اسلحه، مهمات، مواد انفجاری، وسائل جعل اسناد و مدارک دیگر به دست آمد:

### به نام رب المستضعین

حمد و سپاس خداوندی که به ما توفیق داد تا بتوانیم در زندگی خود، بین تمامی مکتب‌های باطل و هزاران راه‌های انحرافی و ضد بشري، راه اسلام اصیل را انتخاب نماییم و از او می‌خواهیم که هرچه بیشتر، در این راه، به ما کمک نماید تا راه خیر و شر خود را بهتر تشخیص دهیم و ما را از هر گونه انحرافی بازدارد و از درگاه عظمتش می‌خواهیم ما را یاری نماید در جهت تشکیل یک نیروی قوى اسلامی، که هیچ قدرتی را یارای مقابله با او نباشد.

در جهانی که ما زندگی می‌کنیم، پر از نابرابری‌ها و بی عدالتی‌ها است. مستکبرین و استعمارگران، جهان را به دو بلوک شرق و غرب تقسیم نموده و هر کدام، در چپاول و غارت ملت‌های مظلوم و تحت ستم، بر دیگری سبقت می‌جوید و هر کدام ندایی چون طرفداری از حقوق بشر و طرفداری از کارگر سر داده، تا در زیر این ماسک‌ها، هر فریاد حق طلبانه‌ای که در گوشه‌ای از جهان بلند شود، در حلقه خفه نمایند. هر کدام، عده‌ای مُزدور به نام‌های شاه حسین، انور سادات، صدام یزید، بیرون کارمل، و ضیاء الحق و صدھا مزدور دیگر از همین نوع، به استخدام خود درآورده و با زور اسلحه و تزویر، آنها را قَیْم مردم قرار

داده‌اند و در جهت تأمین منافع خود، از هیچ نوع جنایتی خودداری نمی‌کنند. هر روز شاهد قتل عام و آواره شدن هزاران مردم بی‌دفاع، چون فلسطین، افغانستان، عراق، ایران و بسیاری از کشورهای آفریقایی در سراسر جهان هستیم. بر ما ملت مسلمان است که دست در دست یکدیگر، متّحدانه بکوشیم و ملت‌های تحت ستم را آزاد نماییم، تا از بندگی مخلوق، به بندگی خدا روی آورند. ان شاء الله.

### اهداف ما

۱. این سازمان، تشکیل یافته از عده‌ای افراد مسلمان شیعه، که هدف آن تشکیل یک نیروی قوی اسلامی جهانی، به رهبری حضرت مهدی است.
۲. جلوگیری از منحرف شدن حکومت جمهوری اسلامی ایران.
۳. حرکت در خط ولایت فقیه، به رهبری امام خمینی، و دیگر رزم‌مندان راه او، تا ظهور حضرت قائم.
۴. بالا بردن سطح آگاهی توده و ملت‌های مظلوم در سراسر جهان.
۵. کمک و همکاری با همه نیروهای حق طلبی که علیه مستکبرین قیام نموده‌اند، در تمام جهان، بدون وابستگی.
۶. افشاری حکومت‌های دست‌نشانده، و خائنین به ملت‌های تحت ستم در همه جهان.
۷. قیام مسلح‌انه علیه هر نظام و حکومتی که در خط اصلی اسلام نباشد، زیر هر اسمی، ولو اسم مسلمانی داشته باشد.
۸. آماده نمودن تمامی مستضعفین، برای قیام علیه مستکبرین، در یک روز واحد.

### تشکیلات

۱. در رأس کلیه واحدها، یک نفر به عنوان رهبر وجود دارد و این رهبر باید با یک نفر روحانی جامع الشرائط، در ارتباط باشد.
۲. واحد تبلیغات و ارشاد، که تشکیل شده از عده‌ای متفکر و اسلام‌شناس، که

کار او تبلیغات در سطح بین الملل به همه زبان‌های مختلف و ارشاد و آگاهی همه ملل محروم جهان، جلوگیری، در صورت انحراف ما از خط مشی اسلامی و آگاه نمودن افراد این نیرو به وظایف اسلامی.

واحد تبلیغات، وظیفه دارد افراد اصیل اسلامی و اسلام‌شناسان واقعی را شناسایی و از آنها در جهت پیشبرد اسلام کمک گرفته و در صورت لزوم، آنها را دعوت به همکاری نماید.

واحد تبلیغات، باید اهداف این نیرو را برای مردم تشریح و آنها را دعوت به همکاری نماید. در جهت پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی، این واحد وظیفه دارد راه‌های انحرافی، که ممکن است انقلاب اسلامی را از خط مشی واقعی خارج نموده، به مردم گوشزد و آنها را آگاه نماید.

۳. واحد تدارکات، وظیفه دارد تمام امکاناتی را که یک ارگان نظامی - سیاسی - ایدئولوژی نیاز دارد، تهییه و در اختیار ارگان‌های دیگر قرار دهد و به افراد گوشزد نماید هیچ کس تحت هیچ عنوانی، حق استفاده شخصی از وسائل و امکانات این نیرو را ندارد؛ مگر در جهت خط مشی اسلام. واحد تدارکات، اقلام زیر را وظیفه دارد تهییه نماید:

۱. وسائل موتوری؛ ۲. وسائل بهداری؛ ۳. وسائل آشپزخانهٔ سیار؛ ۴. وسائل کوهنوردی و دیگر وسائل.

وسائلی که بعداً به عهده تدارکات گذاشته خواهد شد و بودجه آنها را باید از امور مالی تهییه و دریافت نماید.

۴. واحد امور مالی. این واحد وظیفه دارد بودجه این نیرو را از خود افراد گرفته و برای آنها ماهیانه‌ای تعیین نماید که هر کدام، به قوه خود، پرداخت نمایند و تمامی مخارج این نیرو را، از خرد و کلان، در دفاتر خود ثبت نماید و هر ماه، مبلغ خرج شده و درآمد صندوق را، در شورای مرکزی مطرح نماید تا مشکلات مالی، همیشه، دقیقاً روشن باشد.

۵. واحد اطلاعات و تحقیقات، وظیفه دارد کلیه عوامل ضد انقلاب و جاسوس‌های بین‌المللی را شناسایی و برای هر کدام تشکیل پرونده دهد و آنها را به مقامات ذی صلاح معرفی و در صورت نداشتن مدرک و مُحرز بودن خطرناکی

آنان، آنها را ربوده و اعدام نماید و کلیه روابط هیئت حاکمه را، دقیقاً تحلیل و بررسی نماید تا - خدای ناکرده - چنانچه انحرافی به وجود آمد، جلو آنها گرفته شود. [واحد] اطلاعات، باید کلیه افرادی که قصد داخل شدن در این نیرو را دارند، دقیقاً شناسایی و در صورت تأیید اطلاعات، افراد، حق شرکت در این نیرو را دارند و باید گوشزد نماید بدون اجازه اطلاعات، هیچ کس حق آوردن فردی در این نیرو را ندارد و اطلاعات، باید دقیقاً افراد را زیرنظر داشته باشد تا چنانچه - خدای ناکرده - انحرافی در آنها مشاهده شد، سریعاً جلوگیری شود. مسئول اطلاعات، باید فردی کارдан و باسابقه و از هر نظر، پخته و با تجربه باشد.

۶. واحد عملیات، وظیفه دارد زیرنظر اطلاعات، انجام وظیفه نماید و مأموریت‌هایی که از طرف اطلاعات به آنها واگذار می‌شود را، به طرز احسن انجام دهند. مسئول عملیات وظیفه دارد عده‌ای افراد ورزیده و بسیار قوی داشته باشد و آموزش دهد تا در صورت لزوم، کارایی خوبی داشته باشد و باید مرتب، در صدد باشد سطح آموزش افراد خود را، بالا ببرد و کلیه آموزش‌های رزم را از قبیل اتومبیلانی و پرش، تاکتیک چتریازی، خلع سلاح، تخریب، انفجارات، رزم شبانه، کوهنوردی، هوایپیما رباتی و کلیه سلاح‌های سنگین و سبک، کاراته، تکواندو، بالا بردن سطح ایدئولوژی آنها، دقیقاً باید روی ایدئولوژی تکیه نماید، تا مبادا انحرافی در آنها به وجود آید.

۷. واحد بهداری، باید دارای چند دکتر متخصص در رشته‌های مختلف باشد و به کلیه وسائل پزشکی، مجهز باشد تا در صورت زخمی شدن افراد یا در عملیات یا آموزش، به بیمارستان نیازی نداشته باشیم و در صورت کمیاب [بودن] باید افرادی که هنوز فارغ التحصیل نشده‌اند، شناسایی و از آن طریق، آنها را دعوت به همکاری نماید.

### تذکر

با توجه به این موضوع که می‌دانیم هر گروهی و دسته‌ای، به هر اسمی و شکلی، چه موافق و چه مخالف، در این مقطع زمانی، تشکیل یافتن آن صلاح نیست و نقطه مقابل جمهوری اسلامی است و جدا شدن نیروهای انقلابی از وحدت اسلامی است، اما ما وظیفه داریم دوراندیش باشیم؛ چون خطوطی در

طی این مدت پیروزی انقلاب اسلامی ما، تحت عنوان افراد پیچیده و ناشناخته، در سطح مملکت به وجود آمده و ضرورت می‌بینیم که یک چنین نیروی پشتیبانی مخفی ذخیره، تشکیل تا جلوگیری از هر گونه کودتا و یا اغتشاش یا بر هم زدن نظام جمهوری اسلامی بنماید.

در پایان، از خداوند متعال خواهانیم که به همه، خلوص نیت در عمل عنايت فرماید و ما را موفق به تشکیل چنین نیرویی نماید، تا در نزد خداوند، در روز قیامت، شرمنده نباشیم. هر چند برنامه فوق، با مشکلات فراوانی مواجه است، ولی اگر عده‌ای برای رضای خداوند قیام نمایند و کمر همت بریندند، خدا هم آنها را یاری خواهد کرد و خداوند کسانی که بخواهند در جهت او گام بردارند، قول یاری داده است. به امید فرج حضرت مهدی - سلام الله عليه.

**«رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبَرًا وَثِبَّتْ أَقْدَامَنَا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup>.**

والسلام عليکم ورحمة الله وبركاته

۱. خواننده‌ای که از ماهیت واقعی این گروه، بی‌خبر است، با مطالعه این اساس‌نامه حتماً جذب شعارهای تن و انقلابی و به ظاهر اسلامی آنها می‌گردد؛ لکن ملاحظه عملکرد این گروه منحرف نشان می‌دهد که شعار تا عمل، چه قدر می‌تواند فاصله داشته باشد. در حقیقت، آنچه در این اساس‌نامه آمده، پوششی است بسیار مناسب و فرینده، برای نیل به مقاصد شوم سیاسی و انواع جنایتها، به وسیله یک تشکیلات مخفی. «فَاعْتِدُوا يٰ أُولَئِكُنْ بَصِيرٍ».



## پیوست شماره ۶

۱

این اعلامیه‌ها پس از دستگیری مهدی هاشمی، از طرف بازماندگان این جریان، تهیه و توزیع شد. انحراف اساسی و فصل مشترک این اعلامیه‌ها، نادیده گرفتن فرمان و نظر حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالیٰ علیه - در پیگیری پرونده مهدی هاشمی بود. به دنبال این نکته، القای مواردی چون ارتباط دادن موضوع با حیثیت آقای منتظری، به گونه‌ای که به هیچ وجه، جدا ای بین آقای منتظری و مهدی هاشمی قابل تصور نباشد، جنگ قدرت در میان نظام و دلسربد شدن نیروهای حزب الله، مورد توجهِ تهیه کنندگان این اعلامیه‌ها بود.

### ۱. اعلامیه با امضای «جمعی از فضلا و طلاب حوزه علمیه قم»

این اعلامیه در دو صفحه تهیه شده و در آغاز، به طرح این سؤال می‌پردازد که: «چرا فقیه عالی قدر ملاقات‌های رسمی خویش را لغو نموده‌اند؟» و در قسمتی از آن می‌گوید:

آیا بی‌توجهی به موضع‌گیری‌های اصولی و رهنمودها و دیدگاه‌های مهم فقیه عالی قدر، از طرف بعضی... در نگرانی اخیر و قطع ملاقات‌های رسمیِ معظم له مؤثر نبوده است؟

آیا برخوردهای غیراصولی و خطی، به جای برخوردهای قانونی و فقاهتی، و دفع

---

۱. اقتباس از نامه حضرت امام به نگارنده. نگاه کنید به صفحه ۱۲۲.

نیروهای مستقل و مؤمن به ولایت فقیه و انقلاب اسلامی، و حاکمیت باند و گروه، در این ناراحتی‌ها مؤثر نبوده است؟

آیا حادث اخیر، از قبیل ایجاد مزاحمت برای کتابخانه سیاسی... و بازداشت دبیر آن و در نتیجه، نزدیک شدن به حریم مقدس ایشان، به عنوان رهبر آینده جهان اسلام، در اتخاذ نهایی این تصمیم دخالت نداشته است؟

آیا ایجاد ممانعت برای مرکز نهضت جهانی اسلام...؟

آیا دستگیری عده‌ای از جوانان حزب الله... ایشان را در تصمیم‌شان جذب نکرده است؟

و آیا قطع ملاقات‌ها، در ارتباط با کوتاه آمدن و سازش برخی، در مقابل فشارهای بین‌المللی و آبرقدرت غرب و شرق نمی‌باشد؟...

طبق گزارش، متن اولیه این اعلامیه توسط آقای علی اصغر کیمیایی فرنهیه شد و در جمع آقایان: سلمان صفوی، هادی هاشمی، ابوشریف، انصاری نجف‌آبادی، حسن نژاد و سعید منتظری مورد اصلاح قرار گرفت و نهایتاً، به رؤیت آقای منتظری رسید و با موافقت ایشان، در تاریخ ۲۴/۷/۶۵ منتشر شد.

## ۲. اعلامیه با امضای «جمعی از اساتید حوزه علمیه قم»

این اعلامیه خطاب به «حضرات مستطاب آقایان آیة الله خامنه‌ای و هاشمی - سلمه‌ما الله -» تهیه شده و در آن، پس از اشاره به تعطیلی ملاقات‌های آقای منتظری «خطرات سوء تداوم شرایط حاضر» را چنین برشموده است:

۱. خدشه‌دار شدن قداست و استحکام مرجعیت، در اذهان عامه، برای همیشه...؛

۲. تأثیر سوء در جبهه‌های نبرد با دشمنان...؛

۳. یأس و نا امیدی در جامعه...؛

۴. سوء استفاده و تشویق شدن ملحدين و معاندین داخلی و خارجی...؛

۵. استفاده سوء تبلیغاتی استکبار جهانی...؛

۶. سوء استفاده و توطئه عملی اعداء دین، با احساس خلاً در رهبری اسلام و

انقلاب...؛

۷. مأیوس شدن ملت‌های مسلمان و مظلوم، تحت ظلم و ستم دُول جابره... .  
در پایان، با اذعان به اصالت حفظ نظام اسلامی، متذکر می‌شود متأسفانه، اخبار متواتره، حتی حاکی از مفاسدی از قبیل ارتباط با دُول مُلحده در شرق و کشورهای معاند در غرب می‌باشد و احياناً، مسموعات از افراد ثقه، حتی سلب عدالت از بعضی عدول معظم می‌کند و إذا دار الأُمُر بَيْنَ الْمَسْؤُلِينَ الْمُوجَدِينَ و آیة الله العظمی منتظری، حوزه علمیه و مدرسین و استادی و همه کسانی که معبدشان غیر از نفس است، با قاطعیت و تمام وجود، جان‌فدای ولایت فقیه و مقام معظم رهبری و قائم مقام رهبری می‌باشند... .

طبق گزارش، این اعلامیه توسط حسنعلی مصطفایی، محمدعلی رحیمی و منصور ابراهیمی تهیه شد و با دستگاه تایپی که توسط سعید منتظری در اختیار مصطفایی قرار گرفت، تایپ و در تاریخ ۶۵/۷/۲۹ منتشر شد.

### ۳. اعلامیه با امضای «گروهی از دانشجویان دانشگاه‌های تهران»

در طليعه این اعلامیه سه صفحه‌ای نیز، با خط درشت، کلیشه شده است که: «چرا ملاقات‌های قائم مقام رهبری لغو شده است؟» و ذیل آن می‌نویسد:  
... انتخاب فقیه عالی قدر، توسط امت اسلام، استعمار را شدیداً به وحشت انداخته و آخرین مکر و حیله‌اش را به کار برده، تا دوباره، تاریخ صدر اسلام تکرار گردد! مشکل‌ترین مبارزه‌ها، مبارزه با نفاق است که مبارزه با زیرک‌هایی است که احمق‌ها را وسیله قرار می‌دهند. این پیکار از پیکار با کفر، به مراتب، مشکل‌تر است... .

امت حزب الله! امروز با چنین نفاقی رو به رو هستیم.

... استکبار، توسط دست‌های مرموز و ناشناخته شده‌ای - که آقایانی را سمبل این قضایا کرده‌اند - دوباره ترند جدیدی را به نمایش گذاشته است، تا از این رهگذر، استمرار رهبری اسلام منقطع شده و امت اسلام، با یأس رو به رو گردد... .  
این بار روبهان مکار، برای تکرار تاریخ صدر اسلام، مستقیماً فقیه عالی‌قدر، قائم

مقام رهبری، حضرت آیة الله منظری، را نشان گرفته‌اند.

امت حزب الله! آیا مستحضر هستید که چرا فقیه عالی‌قدر، ملاقات‌های رسمی خود را لغو نموده‌اند؟

... اکنون چه شده است، چه مسائلی دارد نظام را خدشه‌دار می‌سازد، که ایشان با کمال استقامت و خارج از فشارهای گوناگونی که جهت باز راه افتادن ملاقات‌ها می‌کنند، ملاقات‌های رسمی خود را قطع کرده‌اند؟

... شمه‌ای از این دلایل...

۱. روابط و سازش پشت پرده با استکبار شرق و غرب، در مورد حل معضلات انقلاب، خصوصاً جنگ مقدس و رهایی بخش اسلام عليه بعثیان کافر...؛

۲. دستگیری حجه الاسلام و المسلمين سید مهدی هاشمی، نماینده فقیه عالی‌قدر در امور نهضت‌های آزادیبخش جهان...؛

۳. ایجاد مژاحمت و حمله به کتابخانه سیاسی حوزه علمیه قم و دستگیری مسئول آن، حجه الاسلام محمودی...؛

۴. دستگیری تعدادی از برادران مخلص و حزب الله و تلاشگر و رزم‌مندۀ جبهه‌های نبرد حق عليه باطل...؛

ضمّناً قابل ذکر است که فرزند رزم‌مندۀ فقیه عالی‌قدر، سعید منظری، نیز برای چند ساعت، توسط این باند، بازداشت و سپس رها می‌شود.

طبق گزارش، این اعلامیه توسط : محمد شوری، حسنعلی مصطفایی، محمدعلی رحیمی، منصور ابراهیمی و جمشید ابراهیمی تهیه و در اوائل آبان سال ۱۳۶۵ توزیع شد.

#### ۴. اعلامیه با امضای «جمعی از طلاب حوزه علمیه قم»

این اعلامیه در دو صفحه تهیه شده و با این جمله: «حضور وزیر محترم اطلاعات، آقای رئی شهری» شروع می‌شود و در قسمتی از آن چنین آمده است:

... این روزها، که به حق نمونه‌ای از «یَوْمَ تُبْلَى السَّرَّاًءِرُ» است و شاهد صحنه‌ها و برخوردهای زشت و غیراسلامی فراوان هستیم، در مورد حرکت‌های اخیر شما،

سؤال‌هایی مطرح شده است که از باب نمونه، به چند مورد آن بسنده می‌کنیم... .  
 سپس به بسته شدن کتاب خانهٔ سیاسی، برخورد با مسئولان مدارس تحت پوشش آقای منتظری، بسته شدن دفتر نهضت‌های رهایی بخش مربوط به مهدی هاشمی، اتهامات انتسابی به مهدی هاشمی و همکاران وی و... اشاره کرده و اضافه می‌کند:  
 و خلاصه این که آیا بهتر و نزدیک‌تر به تقوا نیست که در این زمان بسیار حساس... به جای به راه انداختن این جنگ‌های قدرت و باز کردن جبهه‌های قدرت‌طلبی در پشت جبهه‌های جنگ، دست برداشته و به فکر نجات امت مظلوم و اسلام عزیز باشیم.... .

#### ۵. اعلامیه با امضای «تعدادی از نمایندگان حزب الله مجلس»

این اعلامیه در یک صفحه و خطاب به «مردم شهیدپرور ایران» تهیه شده و در آن، بعد از اشاره به تعطیلی ملاقات‌های رسمی آقای منتظری، یکی از علل آن را دستگیری محمد میرزایی، نمایندهٔ شهرستان فلاورجان در مجلس شورای اسلامی (از هم‌جرمان مهدی هاشمی)، ذکر کرده و اضافه می‌کند:

باندیازی و گروه‌گرایی، آن قدر رواج یافته که نمایندگان محترم مجلس، از خطر اینان مصون نیستند و بدون هیچ ادله‌ای بازداشت می‌گردند.  
 ما تعدادی از نمایندگان مجلس، این حرکت را محکوم و به امت شهیدپرور، هشدار باش می‌دهیم.

اعلامیه مذبور، توسط محمد شوری، تهیه و روی کاغذ آرمدار مجلس شورای اسلامی، تایپ و تکثیر شده است.

#### ۶. اعلامیه با امضای «جمعی از طلاب قم»

در این اعلامیه، با خط درشت، پس از دوبار «توجه» دادن اعلام شده است:  
 به دنبال برخوردهای غیرمسئولانه با رهنماوهای فقیه عالی‌قدر، حضرت آیة الله العظمی منتظری، فردا یکشنبه (۲۶/۷/۶۵)، دروس حوزهٔ علمیهٔ قم تعطیل و عموم برادران طلاب و فضلا برای بیعت مجدد با ولایت فقیه، به مجلس

شورای اسلامی خواهند رفت.

یک نسخه از اعلامیه فوق، با امضای «جمعی از طلاب قم» و نسخه دیگر با امضای «جمعی از طلاب حوزه علمیه قم» توزیع شده است. این اعلامیه، توسط حسنعلی نوریها تهیه شده بود و توسط همین شخص، در تاریخ ۲۵/۷/۶۵، در پایان درس آقای منتظری قرائت گردید که درخواست تعطیل درس ایشان مورد موافقت قرار نگرفت.

#### ۷. اعلامیه با امضای «حسنعلی نوریها»

پس از آن که رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی<sup>ره</sup>، انتشار اعلامیه‌های فوق را «دلیل مستقلی بر خط انحراف از انقلاب و اسلام» تلقی کرده و تهیه کنندگان آنها را «افراد ضد انقلاب و منحرف وابسته به مهدی هاشمی» خواندند، روند برخوردهای بازماندگان مهدی هاشمی، عمدتاً تغییر کرد و به جز یک اعلامیه در راستای اطلاعیه‌های قبلی، مورد دیگری مشاهده نشد.

این اعلامیه با امضای «حسنعلی نوریها، حوزه علمیه قم» و خطاب به «محضر مبارک رهبر انقلاب، حضرت آیة الله العظمی امام خمینی» و در حمایت از باند مهدی هاشمی و اعلامیه‌های قبلی، تهیه شد و انتشار یافت. در قسمت‌هایی از اعلامیه مذبور آمده است:

ریشه این دستگیری‌ها را توطئه دشمن برای تضعیف آیة الله العظمی منتظری و جنگ قدرت و تصفیه حساب‌های رقیب‌ها می‌دانم که آتش بیارِ معركه، جاسوسان بین‌المللی و پشت پرده هستند که در نهایت، از این آشفته‌بازار، سود خود را ببرند و قربانی شدن در این توطئه را قربانی شدن در راه انقلاب اسلامی می‌شناسم... اطلاعیه‌های بی‌نام و نشان و بی‌امضا - که چند روزی منتشر شد - آغاز آن از قم بود و تنها به خاطر حضرت آیة الله العظمی منتظری و مواضع ایشان بوده... ولی متأسفانه گزارش کنندگانی که به حضرت شما اطلاع داده‌اند، ممکن است این نکته را به خاطر مصالحی و یا مسائلی فراموش نموده باشند.

شواهد مختلف... گواهی می‌دهند که جریان این دستگیری‌ها ... تنها یک جریان ساده بررسی یک جنایت و یا اتهامات ضد انقلاب نمی‌باشد، بلکه در پشت آن،

یک جنگ قدرت خطرناک اعلام نشده (یا شده) وجود دارد، و یا حداقل، به نفع جریان‌ها و خطوطی بهره‌برداری می‌شود و تکذیب آن به وسیله بعضی مسئولین، ماهیت این جنگ را عوض نمی‌کند.

... اگر این بازی قدرت ادامه پیدا کند و حتی موفق شوند عده‌ای را با جواسازی نابود کنند، آیا این خود نشانگر شروع یک انحراف در انقلاب نیست؟....

راجع به اتهاماتی که به این گروه، توسط آقای ری‌شهری عنوان شده، بی‌تقوایی آشکاری مشاهده می‌شود.... .

علی‌رغم رهنمودهای حضرت شما، در مورد ادامه بی‌وقفه جنگ و مبارزه با امپریالیسم شرق و غرب، متأسفانه برخوردهای سازشکارانه و مذاکرات مشکوکی با هیئت‌های فرانسوی، انگلیسی و امریکایی صورت می‌گیرد... که صرف نظر از شخص مهدی هاشمی، انحلال و تعطیل کامل واحد نهضت‌ها، بدون ارتباط با این مسائل جهانی و بی‌ارتباط با جو سازش با ابرقدرت‌ها نمی‌باشد. خصوصاً با توجه به عمق وحشتی که استکبار جهانی، از ارتباط انقلاب اسلامی با جنبش‌های آزادی‌بخش جهان دارد.... .

طبق گزارش، متن اولیه اعلامیه فوق، توسط حسنعلی نوریها تهیه شده و با همیاری: حسنعلی مصطفایی، منصور ابراهیمی، حیدرعلی کریمی، حسنعلی ابوطالبی و احمد صادقی، تایپ و تکثیر و توزیع گردید.

این اعلامیه، نخستین بار، در دو ورق و برای بار دوم، در یک ورق (دو صفحه) تایپ و در تاریخ ۱۰/۸/۶۵ منتشر یافت. سعید منتظری متن دست‌نویس اعلامیه فوق را برای تأیید یارد، به خدمت پدرسش می‌برد و از قول ایشان نقل می‌کند: «من خودم وظیفه‌ای داشتم، انجام دادم و دیگران هم، هر کس وظیفه خود را می‌داند».



## پیوست شماره ۷

۱

### سم بر ارع از جمیع

#### من سچمه به سلام تر کی انصر و نیر چند است

با توجه عبارت از آنون گفته دیگر در سو، مخفی شده است و با توجه بگرسانیده مطلع شد که همه  
مخفی درست آزاد خدمتکسب و خوش دوستیه ملایم سهرا اخیر پیش از کرویه است که زمانها  
سر مخفی را پیشتر گذشت که خود دلیر استاد است باید اخراج از دینه دنباب و دیدم خوب باشد و موضع است  
که جمیع جوانب این امر بالحال وقت و تجاه فریاد کردند اما هم افزاد انصر را که در سراسر ایام گذشت  
محبی شدند و نیز افرادی که در هر دوستیه ملایم گذشتند و قدر بزرگ در دست داشتند این تجربه است  
و بجز است که این امر حزن مرطوب پنهان و مهدب و مذهب است که درست تحقیق این اندیشه بر داده است خوب است  
کشور میباشد باید تاکنیک کنم که همه در میانه وقت دست یافتم و در مردم و نیز جان امداده که  
فلاحت را بخواهیم کن، بزرگ است تمریز است بیشینه من لذتگران این نایاب شود نیست هم از دنیا را  
حاضر دنیا خواهیم کرد این امر بعده است که در اینجا نیز در در اینجا است که دنیا نمیتوان را  
خوش بینند داشتم خوبی ۶۵/۸

۱. گفتنی است که خط خورده‌گی توسط امام انجام شده.

## پیوست شماره ۸

۱

### وضعیت جغرافیایی منطقه و چگونگی شکل‌گیری سپاه

شهرستان فلاورجان یا منطقه لنجان سفلی، بین شهرهای اصفهان، مبارکه، زرین شهر، درجه و نجف آباد واقع شده است که پس از پیروزی انقلاب، از بخش، به شهرستان تبدیل می‌گردد. مرکز شهرستان، شهر فلاورجان و دارای دو شهر دیگر به نام‌های قهریجان و «کلیشاد و سودرجان» با حدود ۷۶ روستا و جمعیت قریب به ۲۰۰،۰۰۰ نفر است.

در مهرماه ۱۳۵۸، سپاه لنجان سفلی برای کل شهرستان فلاورجان، به فرماندهی حجۃ‌الاسلام سید تقی هاشمی، امام جماعت قهریجان، تشکیل شد و شورا با ترکیبی از نیروهای شهرهای مختلف (قهریجان، کلیشاد و فلاورجان) و واحدهای آن، در سه شهر فوق پراکنده بود. تا این که پس از مدتی، مجموعه سپاه، به زازران منتقل شد. با توجه به انتقال سپاه و قهریجانی بودن فرماندهی سپاه و اکثر اعضای شورای آن، اهالی فلاورجان، اصرار به تشکیل سپاه در فلاورجان داشتند، بخصوص که فلاورجان، مرکز شهرستان نیز بود. در سال ۶۱، سپاهی نیز در فلاورجان تشکیل شد و به دنبال آن، برای مدت کوتاهی، ناحیه لنجانات، متشكل از پایگاه‌های: زرین شهر، فولادشهر، مبارکه و لنجان سفلی، تشکیل گردید و این وضع به مدت شش ماه ادامه پیدا کرد. پس از آن، با بروز

---

۱. این گزارش، با مختصری اصلاح در نحوه نگارش و رسم الخط آن، توسط فرمانده وقت سپاه اصفهان تهیه شده است.

درگیری‌هایی بین کمیته و سپاه فلاورجان و دستگیری تعدادی، از جمله سید تقی هاشمی و سپس آزادی وی، سید تقی هاشمی استعفا می‌کند که با مشورت مهدی هاشمی، آقای شفیع‌زاده به منطقه ۲ جهت فرماندهی معرفی می‌گردد که مورد قبول منطقه ۲ واقع نمی‌شود. سپس با مشورت وی آقای اثناشری معرفی می‌شود و این بار موافقت می‌گردد و فرماندهی وی، تا زمان انحلال، ادامه پیدا می‌کند.

#### ارتباط مهدی هاشمی و سپاه لنجان سفلی

۱. وی از بنیان‌گذاران سپاه لنجان سفلی بود و نقش مؤثری در انتخاب مسئولان آن داشت، که از این طریق، حاکمیت خود بر سپاه را حفظ می‌کرد.

۲. برگزاری جلسات با فرماندهی، مسئولان شورا، سایر مسئولان و پرسنل سپاه در سطوح متفاوت و شرکت در جلسات صبحگاه، مراسم عمومی و اعزام‌ها، به منظور القای تفکرات خاص خود و دادن جهت سیاسی و خطی به سپاه، نسبت به جریانات مملکتی.

۳. خطدهی و برنامه‌ریزی برای سپاه، در برخوردهای موجود بین سپاه لنجان سفلی و سپاه منطقه ۲ کشوری و استفاده از این برخوردها در جهت منافع خود، که منجر به عمیق‌تر شدن این اختلافات می‌شد و ایجاد هماهنگی بین پایگاه‌های اطراف، در جهت مقابله با تصمیمات سپاه منطقه ۲ سابق و اصفهان.

۴. خط دهی و تحریک و تشویق سپاه، در جهت دخالت در مسائل سیاسی منطقه، از جمله انتخابات و سایر مناسبت‌های سیاسی.

۵. تأمین امکانات مختلف، از قبیل سلاح، خودرو، پرسنل و بخصوص پوشش مناسب از سپاه، به منظور اجرا کردن اهداف شخصی و سیاسی خود، از قبیل قتل، ضرب و شتم، درگیری‌های منطقه‌ای و از جمله قتل حشمت و دو فرزندش.

۶. کسب موقعیت در بین سپاه و بسیج و استفاده از این موقعیت به عنوان اهرم فشار در منطقه، به منظور اجرای اهداف خویش.

با توجه به مطالب فوق، سپاه مذکور، که تبدیل به سپاهی شده بود در راستای

خطوط فکری مهدی هاشمی<sup>۱</sup> و با توجه به روند کار و جوسازی‌ها و حرکاتی که حتی پس از دستگیری وی، از طرف عناصری از سپاه صورت گرفت (تکثیر اعلامیه به دفاع از وی و طرح مسئله مک فارلین در رابطه با دستگیری مهدی هاشمی) که می‌توانست سرآغاز تحولات اساسی منفی، در آینده منطقه باشد، از سوی حضرت امام - قدس سرہ - دستور انحلال آن توسط حجۃ الاسلام حاج احمد آقا، به صورت مکتوب، به فرماندهی کل سپاه ابلاغ گردید که: «در اسرع وقت، سپاه لنجان سفلی را منحل نمایید و از نیروهای آن سپاه، در غیر آن منطقه، پس از گزینش مجدد، استفاده شود و افراد مجرم و فعل، اخراج گردند و...» و به دنبال آن، مأموریت اجرای دستور فوق، از سوی فرماندهی کل سپاه، به این جانب (فرمانده وقت سپاه اصفهان) واگذار می‌گردد، به همراهی افرادی از دفتر نمایندگی حضرت امام، دفتر تحقیق و بازرگانی و سازمان حفاظت اطلاعات.

#### اقدامات انجام گرفته در جهت اجرای دستور فوق

۱. ابتدا جلسه‌ای با حضور هیئت اعزامی از مرکز، مسئول اداره اطلاعات و مسئولان ذی ربط، در سپاه ناحیه اصفهان تشکیل شد و مسئله انحلال سپاه و دستور حضرت امام، توسط فرماندهی سپاه دوم سید الشهدا مطرح و در مورد چگونگی اجرای آن بحث شد. نتایج حاصله به قرار ذیل بود:
- الف. با توجه به سابقه انحلال قبلی سپاه لنجان، که از طرف سپاه منطقه ۲ سابق (اصفهان) اقدام شده بود، بایستی شیوه عمل به صورتی باشد که تداعی

۱. مهدی هاشمی در اعترافاتش بیان می‌کند: «از نظر خود من، موجودیت تفکری که همواره داشته‌ام، بستگی به موجودیت سپاه لنجان سفلی داشت و... ولذا سعی همیشگی ام این بود که سپاه، از این محور خارج نشود؛ زیرا با بودن سپاه در این محور فکری، مسئله انتخابات مجلس در هر دوره، از پشتیبانی قوی برخوردار می‌شد و... خلاصه این که من به اعتقاد این که برای بقا و دوام و استمرار تفکر خود - که دوستان زیادی نیز داشت - لازم است این ارگان را همواره در اختیار داشته باشم، تلاش فراوان می‌کردم که در فعل و انفعالات سیاسی استان و منطقه، جهت کلی سپاه، از چارچوب فوق الذکر تغییر نکند ... . اینها عواملی بود که دست به دست هم داده بود و از یک ارگان، مانند سپاه، معجونی ساخته بود که نه از نظر تشکیلاتی تابع مرکز بود و نه از نظر اصول کاری تابع ضوابط اداری».

اختلافاتِ قبلی نگردد و این مطلب که «این انحلال، براساس حکم و نظر حضرت امام است» به خوبی تبیین شود.

ب. در مورد نحوه اجرا، هماهنگی و مشورت با مسئولان استان (امام جمعه محترم و استاندار) صورت گیرد.

ج. با توجه به روحیات خاص مردم منطقه، احتمال دخالت دادن مردم، بخصوص خانواده‌های شهدا و پاسداران وجود دارد؛ لذا بایستی پیش‌بینی‌های لازم در این زمینه صورت گیرد.

د. نیروهای مردمی بسیج، آمادگی نسبی برای برخورد با حوادث احتمالی را داشته باشند.

۲. به دنبال جلسه فوق، طی تلکسی از طرف ستاد سپاه ناحیه اصفهان، فرماندهی پایگاه، برای پاره‌ای مذکرات، به اصفهان دعوت می‌شود. به جهت تأخیری که در آمدن وی به اصفهان پیش می‌آید (و البته تأخیر فوق، غیرعادی نبوده است)، تصمیم بر این می‌شود که هیئتی متشكّل از مسئول دفتر نمایندگی حضرت امام - قدس سرّه -، قائم مقام سپاه ناحیه اصفهان و مسئول ستاد سپاه، به محل سپاه لنجان بروند و مسئله انحلال را با مسئولان سپاه مطرح کنند، که این کار صورت می‌گیرد و فرماندهی و قائم مقام سپاه لنجان اظهار می‌دارند: «اگر حکم امام است ما تابع هستیم؛ لکن خوب است مسئله با ائمه جماعت منطقه نیز مطرح شود» که این کار هم صورت می‌گیرد و قرار جلسه‌ای، در فرمانداری فلاورجان گذاشته می‌شود.

در پی قضایای فوق، جلسه‌ای در فرمانداری، با حضور آقایان...، ائمه جماعت منطقه، فرماندار و... تشکیل می‌شود که با مباحث طولانی و نهایتاً، پس از تماس تلفنی از محل جلسه، با حجۃ الاسلام حاج احمد آقا و فرماندهی کل سپاه، توسط آقای... برای آقایان شرکت کننده در جلسه روشن می‌شود که این تصمیم از سوی حضرت امام است (هرچند از ابتدا نیز مشخص بود). پس از اقدامات فوق، مقرر می‌شود که فردای آن روز، در صبحگاه سپاه مذکور، مسئله انحلال، توسط هیئت اعزامی، به پرسنل سپاه، اعلام گردد. به منظور جلوگیری از تحریکات احتمالی، از فرماندهی و قائم مقام سپاه لنجان

خواسته می‌شود که به اصفهان بیایند.

۳. در همین حین، با تحریک بعضی از پرسنل سپاه و با توجه به علاقه مردم منطقه به آن سپاه، خانواده‌های شهدا و پاسداران سپاه، شبانه در اطراف سپاه، تجمع و نسبت به انحلال، اعتراض نموده و مطرح می‌کردند: «اگر این اقدام بر اساس حکم حضرت امام است، ایشان بایستی شخصاً پیام دهند» (در این بین، علاوه بر اعتراض به انحلال سپاه، مطالبی به طور پراکنده، دال بر اعتراض به دستگیری مهدی هاشمی نیز مطرح می‌شد). این حرکت، چند شبانه روز، ادامه پیدا می‌کند و البته کمک‌هایی نظیر غذا... از داخل سپاه به آنها می‌شد. پس از اطلاع از تجمع خانواده‌ها، هیئت اعزامی به منطقه رفت و پس از طرح مسئله با مسئولان استان، امام جمعهٔ محترم [اصفهان]، حضرت آیة الله طاهری، و استاندار استان، به طور جداگانه، پیام‌هایی به مردم منطقه می‌دهند. در این پیام‌ها ضمن تأکید بر این که انحلال بر اساس دستور امام است، از آنها خواستار اجرای دستور امام می‌شوند. اطلاعیه‌های مذکور، از اخبار صدا و سیمای استان پخش و همچنین توسط سپاه، تکثیر و در منطقه پخش می‌گردد.

پس از اقدام فوق، که به منظور شکستن تجمع فوق صورت گرفت، هیئتی از اصفهان، از جمله فرماندهی لنجان سفلی، جهت قرائت پیام‌های مذکور و اعلام حکم انحلالی سپاه به منطقه می‌رود که با مقاومت خانواده‌های مجتمع در محل سپاه، رو به رو می‌شوند و از قرائت پیام جلوگیری می‌شود. حتی قصدِ درگیری با هیئت اعزامی نیز داشته‌اند که هیئت، مجبور به بازگشت می‌شود.

در خور ذکر است که در طول این مدت، تقریباً کلیهٔ پاسداران سپاه لنجان، در محل سپاه حضور داشتند و چند نفر از آنها نقش فعالی در برخورد با هیئت اعزامی از اصفهان داشته‌اند؛ به همین دلیل برای کاهش تحریکات فوق، مسئولان سورای سپاه لنجان نیز به اصفهان فراخوانده می‌شوند.

در همین اثناء، تعدادی از اعضای خانواده‌های شهدا و پاسداران، به دفتر حضرت آیة الله طاهری مراجعه و مقاله‌ای مبنی بر اعتراض نسبت به انحلال سپاه، قرائت می‌کنند.

پس از اقدامات فوق، مجدداً هیئتی از اصفهان، از جمله نمایندهٔ حضرت آیة الله

طاهری به منطقه اعزام می‌شوند و پیام ایشان برای مردم مجتمع در اطراف سپاه، قرائت می‌شود و همچنین حکم انحلال، در محل سپاه لنجان، به پاسداران آن سپاه ابلاغ می‌گردد و نیز به آنان اعلام می‌شود که برای تعیین تکلیف در زمینه به کارگیری مجدد آنها، به سپاه اصفهان مراجعه کنند. این کار، عملی می‌شود و اعضای سپاه، به محل مشخص شده در سپاه اصفهان مراجعه می‌کنند و هر کدام برای ادامه خدمت، به صورت موقت، به یکی از مراکز سپاه، معرفی و مشغول کار می‌گردند.

در حاشیه انحلال، مطالب زیر نیز اتفاق افتاده است:

۱. در اوان اطلاع سپاه لنجان از قضیه انحلال، سریعاً اقدام به خارج کردن موجودی‌های سپاه از بانک می‌کنند.

۲. در طول مدت انحلال، بعضی از پرسنل سپاه با مراکزی از قبیل دفتر آیة الله منتظری و با بعضی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، در تماس بوده و در مورد انحلال از آنها سؤال می‌کرdenد.

۳. پس از نه روز مقاومت در برابر فرمان حضرت امام - قدس سرّه - و با یقینی که برای آنان، نسبت به صدور حکم از ناحیه حضرت امام حاصل شده بود، تحریکات خارجی اعوانِ مهدی هاشمی و باند او و همدستانش در قم و سایر مراکز، نتیجه‌های نداد و با واداشتن مردم در مقابل تصمیم انحلال (که بر طبق روال‌های عادی، چنین تصمیمی حتی در صلاحیت خود سپاه است و هیچ‌گونه لزومی نداشت که فرماندهی کل سپاه، وارد مطلب شود، چه رسد به مسئولان کشور و خصوصاً حضرت امام - قدس سرّه - قصد توطئه و خونریزی داشتند و تحریکاتی هم در همین زمینه، به اعتراف بعضی، من جمله رضا مرادی معذوم انجام دادند؛ ولی هوشیاری مسئولان، در برخورد پخته و پیگیر با این مسئله، نقشه‌های آنان را در این زمینه‌ها خنثی ساخت.



## پیوست شماره ۹

بسم الله الرحمن الرحيم  
تاریخ: ۷-۸-۱۴۰۵  
شماره: .....  
.....

مبنی متن طلب مجمع‌اللایحات اتایی ری‌کاره در این اتفاقها  
بی‌ازسلام اوّل دستور حضرت امام مظہر العابدین بررسیدگان کارکرد  
اتایی مسید سریع نیاز بیان داشت و سعی با وضع زندگانی خاطره بد  
ساده‌تر دارد از کن تجدید نیکد نداشت.  
و میانی من بین اینها لفظ و حضور امام مظہر العابدین نوشتم و گفتم که نهضت کی را کجایی  
کلامی خوب باید بدستور خود نظر نظر می‌بوده است مراجعت اش اینها دیگر را اچنار  
نمایانند خلاف فریغ است.  
و میانی هم دستور حضرت امام مظہر العابدین بررسیدگان لازم و ممتاز همیست اینها  
قدر از رسیدگا و بیوت در ادله اسلامی و پس از آن خلاف فریغ بین است و با همیست  
عدل اسلامی سازنده اند.  
و رابعًا برجسب اطلاع از بعضی مبالغ بولن مس تراجمتین در پی این همه وجود دارد  
و محترم است جناباً بجهة المصالحة نهاده باشند و در امور اهل احتجاج اینها ممنوع است  
من احباب مسؤولیت شریعی خود باشند. حکیمی ممنوع



## پیام آقای تنظیری به نگارنده

سبدیل

استنادت وزارت اطلاعات

- ۱- در این لغتہ روز مردم اول که مرگزد است اند حضرت آقا منظیر را آزاد کرده در صورتیکه باید کلمه  
استان را نیز نشانم و وزارت اطلاعاتی طبق روش امن است
- ۲- در گزارش نزدیک شده آقای اسدی همچو روز در بیت بوده در صورتیکه بیشتر سیم شنیده  
و پیرا میباشند این موضع را که محبت ندانسته فرزت آقا گزارش کرده اند
- ۳- جزویان میک ناردنی را ندانسته اند در سیمین و آقای دعاواری در ذهن من باشد امّنه اند  
در صورتیکه نامه مسیح پیر قربانی فرمایه اند آنده و بآنها در لغتم
- ۴- تکذیب مطلب دیده مادر را خود من ندانسته ام و انت برداشته اند در گزارش نزدیکه  
آقا هادر را ندانسته اند
- ۵- مراجعه کردند در بیت آقا گزارش علیه را داشتند و بآن خواهی که لغتہ ام داشتند  
جزاین ندانست و گذاشتند هیچ بیانی گزراش نداشتند
- ۶- باز جزو آقای مادر در هضرت آقا بیان مطلعیان و محسن اخبار را است بطور فعلی نامه  
ما را رسیده آقای مادر را آقای سعید ندانسته در صورتیکه نامه را نیز که من میشانم در راهنمای  
سریت ندانسته و این کتابیان است که مادر را عذر میخواهم است
- ۷- عذرخواهی مادر از آقای مادر برادر ایشان ایشان در راهنمای اسرار در راه آقا جزویان را شلایب بوده و رسیدند  
به این نزدیک دیگر به ملیش شدنده رهبری میتوانند این رهبری را کشیده و در ناتوانی همچو میلادی بوده و دیگر  
میتوانند این رهبری را در راهی میگذرانند و میتوانند این رهبری را در راهی میگذرانند که جو ایشان ناگهان برقرار شده اند  
و در عجیب نگاه که صحیح شده از شدیده

۱. گفتنی است که این پیام ابتدایه صورت شفاهی توسط آقای قاضی خرم آبادی به اینجانب داده شد، اما از آنجاکه ایشان مطالب خود را از روی این نوشته مطرح میکرد در پایان اینجانب به منظور تهیه پاسخ، متن نوشته را از ایشان گرفتم.

سوزن خود بر حال نگزیر کنندنده دبای در میز ادیر را فلت گردید و در این مرور خود را ببابل آمد ام  
لکن نه اندیه را ترید همچنان بدرسته  
۸ - دفترم در زمان شاه به کمشیر امام عجم سکردو و مرا فلت سکردن با آنها هارمه است لند و بایانیں بیه  
وی معاشرت میخواستم ولی دستیمه سال گذشته آنها هارمه فتنه من رفاقت نکردند و این بزرگ دار  
ا طلاق است برای اینها و برای اینها از این دست بسیار کثیر است دبای اینها بخوبی در زمانی دوقت  
با خرسن اینچشمین بخورد سکنید مسلم است بارگان حمله دلخواه من سکون اطلاعات  
از سردارک بدرسته  
۹ - جنبشی خوشیدان یکی از عمالک فرش پیردادهای  
۱۰ - جنبشی سکونیه بمن حدست کردند از در صورتیکه ببینت مدارس منطقه زیور زده ای  
در درستی است از شنیدن و من لعنتی بیار آنها را ندارم ولی آنگاهی نمایم آنها را نوشت  
اگر در زمان شاه من نوشت خود را آزاد نمایم من بیار همچنان و تاکم معما را بیار خود را بزد خشم ام  
و جنبشی در درستی خشم را اصلاح نمایند دیابست من کار زمانه باشند ۱۶۱۳ دفتر در اینها هارم  
آز در رکز رئیس ایام سکون دیده ام به کم خطا سرمه  
۱۱ - جنبشی در رؤای اطلاعات سکونیه و کمیه ایام سرمه را اطلاعات فی سکون در دلی مطالبه  
زیار را از اطلاعات سیام و از بخت اطراف ایام دلخواه ب شور سعادت را میزد بیدردم

## پیوست شماره ۱۱

۱

متن مصاحبه مطبوعاتی و رادیو - تلویزیونی مورخ ۱۳۶۵/۹/۲۴ وزیر اطلاعات حجۃ الاسلام محمدی ری‌شهری، وزیر اطلاعات، پیش از ظهر دیروز، در یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو - تلویزیونی شرکت [کرد] و به تشریح جزئیات بیشتری از جنایات و توطئه‌های سید مهدی هاشمی و افراد وابسته به گروه وی پرداخت. به گزارش خبرنگار ما، وی ابتدا با طرح این سؤال که چرا امام امت، شخصاً دستور رسیدگی به پرونده سید مهدی هاشمی را صادر فرموده‌اند، گفت:

حضرت امام امت، از انحرافات فکری و عملی سید مهدی هاشمی، برای آینده انقلاب، احساس خطر می‌کردند. یادم هست حدود دو سال پیش، وقتی خدمت حضرت امام رسیدم، ایشان فرمودند: «من از این چند مدرسه‌ای که گروه هاشمی با آن ارتباط دارد، نگران هستم». و سپس امام، مرا موظف کردند که گزارشی در این رابطه تهییه و خدمتشان ارائه نمایم.

آقای ری‌شهری، آن گاه به اهداف سید مهدی هاشمی و گروه وابسته به او اشاره کرد و گفت:

در متن اعترافات آقای مهدی هاشمی - که از تلویزیون پخش شد - مشخص گردید هدف سید مهدی هاشمی و افراد وابسته به او، دادن افکار انحرافی و

---

۱. این مصاحبه، دقیقاً از مطبوعات اخذ شده و به همان صورت مصاحبه‌ای و صرفاً با اصلاح رسم الخط و نشانه‌گذاری آن درج می‌گردد.

التقاطی خود به حوزه علمیه، روحانیت و نظام جمهوری اسلامی و در واقع، به انحراف کشیدن خط انقلاب، یکی از مهم‌ترین اتهامات این گروه است. گروه سید مهدی هاشمی، تنها به تبلیغ و جوسازی و توصل به حرکت‌های خطی مزوّرانه، برای نشر افکار خودشان اکتفا نمی‌کردند. اینها در هر کجا که می‌دیدند نمی‌توانند به اهداف خود برسند، متولّ به زور و ترور اشخاص می‌شدند و به این شیوه خود، هم در قبل از انقلاب و هم بعد از آن، ادامه دادند. در رابطه با قبل از انقلاب، جریان قتل مرحوم آقای شمس‌آبادی است و نمونهٔ بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم ایجاد درگیری بین کمیته و سپاه پاسداران در لنجان می‌باشد. این گروه به خاطر رگه‌های التقاط که در افکارشان وجود داشته است، افراد منافقی را که احياناً توبه کرده بودند و یا افراد سایر گروه‌های التقاطی را، در گروه خود، گرد آورده و حزبی به نام «حزب الله» در برخی شهرستان‌ها تشکیل داده بودند. با این که از مدت‌ها قبل، انحراف اینها احساس می‌شد، اما گروه سید مهدی هاشمی، بحسب ظاهر، رد پایی از خود باقی نمی‌گذاشتند که بتوان با استناد قضایی، به تعقیب آنها پرداخت.

#### همکاری سید مهدی هاشمی با ساواک

ری‌شهری افزود:

هفت هشت ماه قبل، یک سلسله اوراق و بیانیه‌هایی بر علیه یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی پخش شد. از روی قرائن، حدس می‌زدیم که این بیانیه‌ها مربوط به گروه سید مهدی هاشمی است. هنگامی که پروندهٔ آن نماینده بررسی گردید، مشخص شد یک سری گزارشاتی از ساواک، پیرامون فعالیت نماینده مذکور و همچنین شهید محمد منتظری و بعضی از آقایان دیگر، بر علیه رژیم منحوس گذشته وجود دارد که پس از بررسی پروندهٔ سابق سید مهدی هاشمی، معلوم گردید که وی، منبع گزارش‌های ساواک بوده است. براساس مدارک موجود، دو تن از مأمورین ساواک به نام‌های میرلوحی و رضوی، رابط سید مهدی هاشمی بوده‌اند. پس از بررسی بیشتر، مشخص شد که سید مهدی هاشمی، در رابطه با قتل مرحوم شمس‌آبادی هم رفقای خودش را - که به دستور او مرتکب این قتل شده بودند - لو داده است.

در قسمتی از برگه بازجویی سید مهدی هاشمی چنین آمده است: «به طوری که اطلاع حاصل کرده‌ایم، اختلاف و دو دستگی موجود در قهدریجان، موجب گردید که عده‌ای تصمیم به قتل مرحوم سید ابوالحسن شمس آبادی بگیرند. اینک من اطلاعات خود را در اختیار مقامات امنیتی سازمان امنیت اصفهان می‌گذارم و متقابلاً، تقاضا دارم با توجه به ماده قانون - که صراحت دارد چنانچه افرادی با مقامات امنیتی یا مأمورین انتظامی، در مورد کشف مسائل، همکاری کنند از مجازات، معاف خواهند شد -، مرا مشمول این ماده قرار دهنده». انگیزه ایشان از نوشتن این نامه این بوده است که یا او را از مجازات معاف کنند و یا در مجازاتش تخفیف دهند که این نامه، کاملاً دلالت بر دخالت ایشان در قتل مرحوم شمس آبادی است؛ چرا که اگر وی مجرم نبوده تقاضای عفو نمی‌نموده است. ضمناً دو تن از مأمورین ساواک، به نام‌های میرلوحی و رضوی، رابطه‌ای سید مهدی هاشمی بوده‌اند.

بنده پس از خواندن این گزارشات، از امام امت کسب تکلیف نمودم. حضرت امام پاسخ دادند که: «به وظیفه شرعی خود عمل کنید». با توجه به این که دستگیری وی، در آن شرایط، دارای تبعات سیاسی و اجتماعی زیادی بوده، بنده در حیطه وظایف خودم نیدم که در آن موقع، اقدام کنم.

آقای ری‌شهری، در ادامه، نحوه دستگیری سید مهدی هاشمی را تشریح کرد و ضمن آن، اظهار داشت:

حدود دو سه ماه پیش، اداره کلّ ضد جاسوسی وزارت اطلاعات، در هنگامی که در رابطه با یک متهم تحقیقاتی انجام می‌داد، مشخص شد که این متهم در ارتباط با خانه‌ای است که به دستور دادستانی، منزل مذکور مورد بازدید قرار گرفت. در بازدید از این خانه، مأمورین به موارد غیرقانونی زیادی برخورد کردند و از مدارک موجود متوجه شدند که خانه، مربوط به آقای مهدی هاشمی است. بنده چون احساس می‌کردم جمع‌آوری وسایل و مدارک خانه مذکور، ممکن است تبعات سیاسی و اجتماعی داشته باشد و ایادی وابسته به هاشمی جو‌سازی کنند،

موضوع را با حضرت امام در میان گذاشتم که ایشان، با قاطعیت، دستور جمع‌آوری وسائل و مدارک را صادر فرمودند که متعاقب آن، حدود دو وانت بار اسناد سری، سلاح و مهمات و مواد منفجره جمع‌آوری شد. مقداری از مواد منفجره و مدارک و وسائل کشف شده، عبارت است از: یک کیلوگرم گز اصفهان که در آن، مواد منفجره جاسازی کرده بودند؛ ۲۴۰ گرم مواد منفجره؛ ۲۸۰ کیلوگرم مواد منفجره؛ ۲۸۰ گرم مواد منفجره خرج مین؛ ترکیبات مواد منفجره برای ساختن انواع چاشنی، چند بسته در انواع مختلف؛ مواد اولیه برای ساخت مواد منفجره، یک کیلوگرم؛ ترکیبات اسیدی برای ساخت مواد منفجره، چند شیشه و بسته؛ چاشنی انفجاری الکتریکی، یک کارتون حاوی پنجاه عدد؛ انواع کیت و تله‌های انفجاری، دو کارتون کوچک؛ چاشنی جنگی، سه عدد؛ پودر سلطانزا، یک بسته حدوداً یک کیلوگرم؛ مواد شیمیایی شبیه مواد مخدر، دویست گرم؛ سیانور کُشنده، یک قوطی؛ مقادیر زیادی خشاب انواع اسلحه و فشنگ مربوطه؛ سه عدد خودنویس و سه عدد خودکار که در آنها مواد منفجره جاسازی شده بود؛ یک جفت کفش مردانه جهت جاسازی مواد منفجره؛ لوازم مختلف جعل اسناد و ابزار کامل جعلیات، یک کارتون؛ رنگ‌های مخصوص جعلیات، یک کارتون؛ تعدادی مهر جعلی برخی از مراکز دولتی و خصوصی؛ احکام تردد جعلی؛ شناسنامه و گذرنامه‌های جعلی؛ اسناد به کلی سری، سری، خیلی محترمانه، محترمانه مربوط به دولت و نهادهای انقلابی در هفت فایل؛ کارت جعلی سفید امضا شده مربوط به سپاه پاسداران؛ مقادیری نامه‌های مربوط به ارگان‌های نظامی و انتظامی؛ رادیوهای مخصوص گرفتن امواج بی‌سیم‌های داخلی؛ نمودار تشکیلاتی گروه؛ هوایپیماهای کوچک کنترل از راه دور، جهت جاسازی مواد منفجره و سه قبضه اسلحه (یک قبضه مسلسل یوزی و دو قبضه کُلت).

البته بنا به اعترافات متهمین دستگیر شده، در خانه مذکور، پنج قبضه اسلحه وجود داشته که تاکنون دو قبضه آن کشف نشده است. به هر حال، وسائل فوق الذکر کشف و جمع‌آوری گردید و مسئول آن خانه، که شخصی به نام عربزاده

بود، دستگیر شد.

### آقای ری‌شهری افزود:

بنده پس از این حادثه، خدمت حضرت امام رسیدم و گزارشی از این قضیه را خدمت ایشان ارائه نمودم و امام امت فرمودند: «تکلیف شرعی شما این است که این جریان را به طور جدی پیگیری کنید و هیچ کس هم در این قضیه، حق دخالت ندارد.»

همچنین، امام امت در پاسخ نامه‌ای که برایشان ارسال نمودم، مجدداً بر رسیدگی دقیق به پرونده سید مهدی هاشمی و افراد وابسته به او تأکید فرمودند. براساس دستور امام، سید مهدی هاشمی و چهل نفر که با او در ارتباط بودند، دستگیر شدند. تعداد نفر از این گروه، هنوز دستگیر نشده‌اند که اسمی آنها از رسانه‌های گروهی پخش شده، که با همکاری مردم - إن شاء الله - دستگیر خواهند شد. بحمد الله مسئولین اصلی این گروه، دستگیر شده‌اند.

در خانه‌های تیمی افراد دستگیر شده، مقادیر قابل توجهی سلاح و مهمات و مواد منفجره، به گونه‌ای که گروهک‌ها در خانه‌های تیمی خود نگهداری می‌کردند، جاسازی شده بود. همچنین، تعدادی سلاح و اعلامیه‌هایی که به نام «روحانیت بیدار» و یا [به نام] «حزب الله شاهد» و یا نامه‌هایی که به عنوان «نمایندگان مجلس»، در انتخابات ریاست جمهوری اخیر پخش گردیده - که مجموعاً نُ اعلامیه می‌شود - از این گروه به دست آمده است. بعد از دستگیری این گروه، اعلامیه‌های دیگری از سوی هواداران این افراد، تحت عنوان‌های «جمعی از اساتید، فضلا و طلاب قم»، «دانشجویان دانشگاه تهران»، «نمایندگان حزب الله مجلس» و «دانشجویان دانشکده سپاه قم» پخش گردید. وزیر اطلاعات، سپس، با [ییان] این مطلب که تنها قاطعیت و هدایت حضرت امام، باعث خشی شدن این توطئه و بر ملا شدن انحرافات گروه وابسته به سید مهدی هاشمی گردید، گفت:

از مجموعه اعترافات تاکنون، مشخص شده که این گروه، در قبل و بعد از انقلاب، حدود پانزده ترور انجام داده‌اند که تعدادی از متهمین مربوطه، در

بازداشت به سر می‌برند و تعدادی متواری می‌باشند. البته خود سید مهدی هاشمی تاکنون تنها به سه مورد ترور اعتراف نموده است. افرادی همانند آیة الله خادمی و تعدادی از اشخاص دیگر، در لیست ترور این گروه قرار داشتند که موفق به ترور آنها نشدند.

آقای ری‌شهری، در پاسخ به سؤالی درباره علت عدم پخش کامل اعترافات تلویزیونی سید مهدی هاشمی گفت:

بنده دو هفته قبل، یک حلقه فیلم مربوط به اعترافات وی را خدمت حضرت امام بردم و امام امت، فیلم اعترافات وی را ملاحظه کردند و آن مقداری که از تلویزیون پخش شد، با تأیید حضرت امام بود و مقداری از صحبت‌های آقای [مهدی] هاشمی، مصلحت نبود که پخش شود.

وی سپس، با بیان این مطلب که تاکنون، در ماجراجویی‌ها، بجز اتهام آدم‌ربایی، تمامی اتهامات دیگر مربوط به این گروه، ثابت شده است، در مورد افراد معروف وابسته به مهدی هاشمی که تاکنون دستگیر شده‌اند، اظهار داشت:

یکی از افراد شاخص این گروه، آقای امید نجف آبادی است که براساس اعترافات متهمن دستگیر شده، تعدادی از ترورهای بعد از انقلاب، از جمله ترور مهندس بحرینیان، به دستور ایشان بوده است. یکی دیگر از افرادی که دستگیر شده، آقای میرزاپی است، که نماینده مجلس بوده، و یک فرد دیگر، حسن نارنجی (معروف به حسن ساطع) نام دارد.

وزیر اطلاعات، آن‌گاه با ذکر این نکته که این گروه هر کدام از مسئولین کشور، که با خط مشی آنها مخالف بودند را، با جو سازی‌های خود زیر سؤال می‌برند و در اعلامیه اخیرشان، بعد از دستگیری این افراد، بر علیه رئیس جمهور و رئیس مجلس نیز تبلیغ سوء نموده‌اند، در مورد علت تأخیر در دستگیری سید مهدی هاشمی و افراد وابسته به او گفت:

برای بازداشت یک مجرم باید مستند قضایی داشت. برای دستگیری سید مهدی هاشمی و افراد وابسته به او، تا قبل از کشف آن خانهٔ تیمی - که شرح آن گذشت - استناد قضایی وجود نداشت؛ حتی خود بنده تا هشت ماه پیش،

نمی‌دانستم که سید مهدی هاشمی با ساواک همکاری داشته است. در آن زمان از این موضوع، متعجب شدم.

وی سپس در پاسخ به سؤالی درباره شایعه ارتباط «سفر مک فارلین» با دستگیری سید مهدی هاشمی گفت:

این مسئله از همان نوع تبلیغات و شایعه‌هایی است که برای تقویت کاخ سیاه واشنگتن، از سوی طرفداران گروه سید مهدی هاشمی، در جامعه رواج پیدا کرده است و دستگیری افراد این گروه، هیچ ارتباطی با قضیه مک فارلین ندارد.



پیوست شماره ۱۲

۱۰۰

رغم بر اتفاق - دلیل آنکه از جمهوری اسلامی ایران امام جمعیتی

Take p. 100

با بررسیهای انجام شده درباره این مات آنکه سیده هادی هاشمی، وزارت اطلاعات  
با هم تجنب رسانید که لازم است نامبرده مدیر را بروز نظر نداشته باشد، وزارت خارجه گذشت  
کشور تبعیید گردد، موافقت و اجازه حضر تعلیم رئیس اقلاق محظوظ است.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

1930, 10, 22

تہذیب المکار

جعفر  
٧٥، ٥٤  
جعفر

سیف الدین

نامه به حضرت امام و پاسخ مجده ایشان

لهم

بر خبر اتفاق دنبیانه ای رسمی اسلامی ایران امام خمینی

سلام علیکم

با هر سیه‌ی انجام سده در باره اتهامات آقای سید هادی هاشمی، وزارت اطلاعات  
باین تبعیه رسیده که لازم است نامبرده مدّق زیرنظر اسیر وزارت خانه بیکی از قاطع  
کشور تبعیه گردد، موافقت و اجازه حضر تناول برای اقدام ضروری است.

به  
جنس تمام مردمیں عمل وی  
حریمی دی شد  
مرفت میوہست قلمروی  
۱۳۵۵، ۱۰، ۲۴  
۶۲۸ (۶۵/۱) درج ہے

## پیوست شماره ۱۳

محضر مبارک جناب حجۃ الاسلام و المسلمین آقای ری‌شهری  
احتراماً، در خصوص نامه‌های پیوست و مرقومه ۶۶/۴/۳۰ حضرت عالی به  
عرض می‌رسد:

آقای مرتضی امینی، در نامه خود، ضمن توهین‌های فراوان به افراد و دستگاه  
قضایی و غیرقضایی چند مطلب نوشتند:

۱. هیچ گونه اتهامی به من وارد نیست و مسائلی که به من نسبت می‌دهند،  
تهمت و افتراست.

۲. هشت ماه، مرا در سلول انفرادی، با بدترین شرائط، نگه داشته‌اند.

۳. اتفاق من این قدر سرد بود که سخت بیمار شدم و دیگر قادر به حرکت نبودم.

۴. مرا به گونه‌ای زندند که شرم دارم برای شما بگوییم.

۵. من همان روز اول، با کمال صداقت، همه حرف‌هایم را زدم.

۶. در رابطه با همین قضایا، در سال‌های گذشته دستگیر شدم و مسئولین  
قضایی گفتند: "شما گناهی ندارید" و آزاد شدم».

در خصوص موارد ششگانه فوق، معروض می‌دارد:

۱. آقای امینی، بنا به اقرار صریح خودش، به اتفاق دو نفر دیگر، در یک ترور  
شرکت داشته و ضارب، شخص ایشان بوده که پنج تیر شلیک نموده است. فردی

به نام جعفر حسام را، داخل منزل خودشان خفه کرده و او را به قتل رسانده است. از ترور دو نفر دیگر، که توسط دوستان او انجام شده، اطلاع داشته. با افراد حزب الله اصفهان (اسم گروه مهدی هاشمی) مرتبط بوده و در بعضی از درگیری‌های اصفهان، شرکت داشته. دو اسلحه غیر مجاز (یک قبضه کلاش و یک گلت) نیز نگهداری می‌کرده.

۲. آقای امینی در تاریخ ۶۵/۸/۸ دستگیر شده و حدود دو ماه در... و بقیه آن در اوین بوده است که ظرف این مدت، فقط چهل روز انفرادی بوده و بقیه آن، سه نفری داخل یک اتاق بودند و اطاق ایشان در اوین، بنا به گفتة خودش ۴×۷ می‌باشد. امکاناتی که این چند نفر، از روز اول تا به امروز، داشته‌اند کمتر متهمی از آن بهره‌مند بوده. یک دستگاه تلویزیون در اختیار آنها گذاشته شده، مرتب، روزنامه به آنها داده شده، ملاقات آنها مرتب صورت پذیرفت، اضافه بر مواد غذایی و میوه زندان، هر قدر میوه و لوازم دیگر از طرف خانواده برای ایشان آورده می‌شد، در اختیارشان قرار می‌گرفت (زندان در این رابطه محدودیت‌هایی برای زندانیان دارد) و مدت ۲۴ روز به ایشان مرخصی داده شده است. اگر اینها بدترین شرایط است، امکانات بیشتری در قدرت و توان ما نیست.

۳. همان گونه که مستحضر می‌باشید، در اوین و... سیستم حرارتی همه اتاق‌ها یکسان است و هیچ کسی تاکنون سرما نخورده و ایشان نیز در زمستان، چنین مطلبی را اظهار نمی‌کرده، در حالی که مرتب با حقیر در تماس بوده است.

۴. ایشان بنا به اظهار خودش، در.... و اوین توسط بازجوها هیچ گونه گُتکی نخورده، فقط در داخل بند، روزی درگوشی با زندانی دیگر صحبت می‌کرده که به گفتة خودش زندانیان یک سیلی به او زده است و روز دیگر، وقتی که ملاقاتش تمام می‌شود، وارد گیشه ملاقات حسن تاج می‌شود و گوشی را از او گرفته، با مادر حسن تاج صحبت می‌کند که در همان لحظه، مأمور کنترل می‌رسد و بنا به اظهار امینی، یک مشت و یک لگد به او می‌زند و او را از گیشه بیرون می‌کند. آیا واقعاً (بر فرض صحت)، این، مطلبی است که آقای امینی از گفتن آن شرم دارد؟

۵. آقای امینی، در ابتدای بازجویی دروغ گفته و منکر هر گونه قتلی بوده و پس

از مواجهه، حاضر به بیان حقیقت شده و به نظر بنده (با توجه به برخوردی که در مورخه ۱۶/۵ با ایشان داشتیم)، هنوز دروغ می‌گوید و همهٔ مطالب را نگفته است.

۶. مرتضی امینی، در سال‌های اول انقلاب، در رابطه با ترور دستگیر می‌شود؛ لکن یک کلمه اعتراض نمی‌کند و پس از مدتی بازداشت، بنا به گفته خودش، با توصیهٔ بیت و شخص آقای منتظری او را آزاد می‌کنند.

و اما آقای امید، در نامه اظهار داشته:

«۱. بیش از دو هفته، به اسم تعزیر، مرا شکنجه کردند که شرم دارم بگویم.

۲. کار من هیچ ارتباطی با مهدی هاشمی ندارد.

۳. ماهها در سلول انفرادی بوده‌ام».

پس از دستگیری مهدی هاشمی، مشخص شد آقای هاشمی عوامل زیادی در اصفهان دارد و قتل‌های قهدریجان و اصفهان در یک راستا می‌باشد و از طرفی، مُحرّز بود که بعضی از ترورهای اصفهان، به دستور امید نجف آبادی بوده است. لذا امید، توسط دادستانی احضار شد؛ لکن امید، به جای حضور و روشن ساختن قضایا، از تهران گریخت و چند روزی به بیت آقای منتظری پناه برد، که با مراقبت‌های لازم و کار اطلاعاتی، دستگیر و زندانی شد. آقای امید در بازجویی، دستور هر گونه قتل و تروری را، ابتدا رد کرد و حتی مدعی بود هیچ گونه اطلاعی از ماجرا ندارد و در این زمینه، چند وقتی پافشاری کرد و حتی با مواجههٔ دیگران و اقرار آنها حاضر به گفتن حقایق نشد و چند بار قسم جلاله یاد کرد و کتابخانه نوشت هیچ نقشی و اطلاعی ندارد. پس از گذشت مدتی، بعضی از مسائل را پذیرفت و گفت: «من مجتهد بودم و افراد هم مفسد؛ لذا حکم ترور آنها را دادم». پس از این ماجرا، در چند نوبت، مجموعاً چهل ضربه شلاق به کف پای ایشان زده شد؛ لکن ایشان مرتب جوسازی کرده و با جملات مبهم و عبارات گنگ، وانمود کرده که: «مرا به قدری شکنجه کرده‌اند که بینایی یک چشم و شنوایی یک گوشم را از دست داده‌ام» و در ملاقات‌ها و نامه‌نگاری‌ها، اصرار دارد این گونه مسائل کذب را به گوش مردم و مسئولین برساند که در همین رابطه، جناب آقای منتظری دستور تحقیق دادند و مشخص شد که ایشان دروغ

گفته و به چشم و گوش ایشان آسیبی نرسیده است.

اولاً، امید در تمام مدت بازداشت، در یک اتاق، تنها نبود و بعضاً دو نفری و گاه چند نفری بودند. ثانیاً، امید، فرد جواسازی است و مرتب مطالبی به دروغ برای دیگران نقل می‌کند. به هم‌اتاقی خود، توصیه می‌کرده: «مطلوب را انکار کن و چیزهایی که قبلاً گفته‌اید، بگو زیر شکنجه بوده». روزی در ملاقات با همسرش به دروغ می‌گوید: «حسن ساطع را فوق العاده شکنجه کرده‌اند» و مسائلی از این قبيل، که خبات و وقاحت امید را می‌رساند. وقتی این حرف به گوش حسن ساطع رسید و گفته شد امید چنین حرفی زده، به شدت ناراحت شد و به امید، ناسزا گفت و اگر برادران اجازه می‌دادند، سخت امید را کتک می‌زد. امید همیشه در صدد بوده و هست که با دیگر زندانیان تماس بگیرد و متوجه شود چه مسائلی لو رفته و یا [چه] اخباری به بیرون انتقال [یافته] و یا از بیرون کسب خبر کند. در یکی از ملاقات‌ها با برادرش رضا و همسرش، اصرار می‌کند: «بروید نزد آقای منتظری و به او بگویید یک حکم اجتهاد برای من بنویسند و تاریخ آن را خداداد یا تیرماه ۵۸ بگذارند و به او بگویید من از او سوء استفاده نمی‌کنم و هر گاه آزاد شدم، به او پس خواهم داد».

ثانیاً، آقای امید مدعی است که هیچ ارتباطی با مهدی هاشمی ندارد و اتهام این دو، کاملاً از هم جداست؛ لکن مهدی هاشمی است که تصمیم بر قتل کسی می‌گیرد و امید، حکم او را می‌دهد و افراد مهدی هاشمی اجرا می‌کنند. هاشمی می‌گوید: «قرار شد بحرینیان به قتل برسد [باژجویی، خمیمه است] بچه‌ها نزد امید رفتند و پس از اخذ مجوز، دو نفر از بچه‌های قهدریجان، او را به قتل رسانندند». بیشترین افرادی که دور و بِر امید بودند، از مرتبطین با مهدی هاشمی بودند و تعدادی از اسلحه‌های خود را از تشکیلات مهدی هاشمی گرفته بودند و در این سال‌های آخر، عضو تشکیلات مهدی هاشمی بودند.

جناب آقای ری‌شهری! صرف نظر از مسائل فوق، به نظر می‌رسد این گونه نامه‌نگاری‌ها، یک کار حساب شده و یک خط جدیدی است که برای إعمال فشار و مشوّش کردن بعضی از اذهان شروع شده.

در گفتگوی خانم امید با خانم بعضی از دیگر زندانیان، مشخص است که از جایی

و کسی، توصیه شده که به مسئولین و خصوصاً آقای منتظری و حضرت امام، [نامه] نوشته شود و زنِ امید به زنِ میرزا بی می‌گوید: «ما نامه نوشته‌ایم و قرار است توسط آقای کروبی، خدمت امام بررسد. شما نیز این کار را بکنید».

- خبری از بیرون داشتیم که قرار است زندانیان، در داخل، و خانواده آنها، در بیرون از زندان، بیشتر با مسئولین تماس بگیرند و اظهار ناراحتی کنند.

- بعضی از عبارت‌ها و مطالبِ دو نامه امید و امینی، شباهت بسیار با هم دارد....

- از داخل زندان، خبر پیدا کردیم که یکی از زندانیان گفته بود: «روزی که در مرخصی بودیم، نزد بعضی از آقایان رفیتم و آنها گفتند: "مسئله، سیاسی و خطی است و لازم است دفاع کنید"».

شاید به خاطر همین خط باشد که مرتضی امینی، در روزهایی که در مرخصی بود، نامه‌کذایی می‌نویسد و گستاخانه می‌نویسد: «... تا ما بتوانیم، از حقوق خود دفاع کنیم؛ اگر چه می‌دانیم بعد از افشاء این پرونده، ما توسط سازمان‌های جاسوسی سیا و اینتلیجنت سرویس، ترور خواهیم شد».

در پایان، تذکر بعضی موارد از مدت زمان بازداشت مرتضی امینی و امید نجف آبادی، ضروری به نظر می‌رسد:

الف. در مورد مرتضی امینی:

۱. این شخص، علی‌رغم اعتراف صریح به قتل جعفر حسام و... نه تنها خودش، بلکه هم‌پرونده‌ای‌های وی، به نام‌های حسین سمیعی و حسن تاج، هیچ گاه، هیچ‌گونه تعزیری نشده‌اند و صرفاً بر مبنای تناقض‌گویی و مواجهه، اعترافاتی از آنها به دست آمده. مضاراً بر این که یکی از دلایل اعتراف مرتضی امینی به قتل جعفر حسام، اعترافات هم‌سلولی وی (اسماعیل ابراهیمی) در مورد قتل جهان‌سلطان بوده است.

۲. نامبرده، پس از مدت کوتاهی از... به اوین منتقل و جزو اولین کسانی بود که از تسهیلات ملاقات برخوردار شد.

۳. در مدتی که نامبرده در بازداشتگاه بود (در زمستان)، علاوه بر گرمای بخاری

بند - که به همه سلول‌ها می‌رسد - یک دستگاه بخاری علاوه‌الدین در اختیارش قرار گرفته بود.

ب. در مورد امید نجف آبادی:

متهم، در مجموع مدت کوتاهی در انفرادی بوده، آن هم بنا به دلایل زیر:

۱. متهم، قریب به ده روز پس از بازداشت، درخواست هم‌سلول شدن با حسن سمیعی را نمود که این کار انجام شد؛ لکن پس از دو سه روز، سمیعی گزارش داد

که امید به او فشار آورده و می‌گوید که: «تو اعتراف کن که امید نجف آبادی، حکم ترس داده، نه حکم ترور». ناچار، برای مدتی امید را انفرادی کردیم.

۲. پس از حدود دو سه هفته، امید نجف آبادی، حسن سمیعی، حسن تاج، اکبر شاهزاده‌انی، این چهار نفر را در یک سلول عمومی جای دادیم. پس از یک هفته،

حسن تاج مراجعت کرده و اظهار داشت که: «امید اصرار دارد که حالا که در اثر ترورها به قتل نرسیده، شما (حسن تاج و حسن سمیعی) بیایید بگویید از امید،

احکام ترس گرفتیم، نه احکام ترور. بعد دیه آن را، که حدود دوازده مثقال طلا

می‌شود، بپردازید تا قضیه ختم شود؛ ولیکن من (حسن تاج) قبول نکرده و گفتم "آقای امید! شما حکم ترور را دادید، نه حکم ترس". این بار نیز چون دیدیم اثر

منفی روی متهمین می‌گذارده، او را برای مدتی تنها نمودیم.

مجددًا، بار سوم، امید نجف آبادی، رضا مرادی، محمد کاظم‌زاده، عبد الله جمالی و حسن تاج را در یک سلول بزرگ و عمومی قرار دادیم. متأسفانه، این بار هم

امید، به محض اطلاع از این که حسن تاج و عبد الله جمالی، قصد رفتن به مرخصی را دارند، بالافصله نامه‌ای تنظیم و به حسن تاج می‌گوید: «این نامه را

نzd خود مخفی کن و پس از آزادی، با همسر من تماس گرفته و نامه را به دست او برسان».

این بار ضمن تذکر به امید، او را به سلول حسن ساطع و محمد شوری منتقل نمودیم. هم اکنون هم به همراه حسنعلی جعفرزاده، در یک سلول بزرگ قرار دارد.

مطلوب دیگر در مورد امید نجف آبادی، این که نامبرده، هیچ گونه تقوایی در وجودش نیست؛ به طوری که در طول ملاقات‌ها، همواره علاوه بر جوسازی

مبنی بر شکنجه شدن، شایعات کذب و دروغی را از طریق همسر، برادران و بقیه بستگان، به بیرون منتقل کرده و خواستارِ رساندن این مطالب به گوش حاج احمد آقا، آیة الله منتظیری، آقای کروی و بقیه می‌شود... همچنین، به مسئولین محترم جمهوری اسلامی، خصوصاً قائم مقام رهبری، با کمال وقارت و بی‌شرمی، در ملاقات ۶۶/۵/۵ اسائمه ادب می‌نماید.

غیر از موارد فوق، مسئولین بازداشتگاه، از اخلاق و رفتار خلافی ضوابط نامبرده، به شدت ناراحت می‌باشند؛ بخصوص آن که اخیراً، ضمن توهین به وزیر محترم اطلاعات و بازجوی مربوطه (در حضور نگهبان و دکتر بازداشتگاه) حرکت بسیار زشتی در حضور نگهبان‌ها، در حال رفتن به حمام انجام داده، که قلم از بیان آن عاجز است.



## پیوست شماره ۱۴

۱. این که در گزارش وزارت اطلاعات، آمده بود که: «آیة الله منتظری در سال ۵۸، به آقای اشرفی دستور داده بودند این بچه‌ها را آزاد کنند» از قول آقای امینی نقل شده بوده و وزارت اطلاعات، اظهار نظری نکرده است.

مجدداً، اظهارات نامبرده، جهت مزید اطلاع، به پیوست می‌آید.

۲. در مورد بودن آقای امید در بیت آیة الله منتظری پس از احضار:

اولاً، پس از این که آقای امید، محترمانه توسط آقای محبی، به صورت تلفنی احضار گردید، ایشان به دروغ اظهار داشت: «می‌آیم؛ ولی از معرفی خود، سر باز زد و بالافصله راهی قم شد و پس از چند روز، که از طریق برادرش، با آقای فلاحیان تماس می‌گرفت، آقای فلاحیان، آقای امید را به آقای... حاله می‌دهد و ایشان روزی زنگ می‌زند به آقای... و می‌گوید: «من از قم، از بیت آقا زنگ می‌زنم» و راجع به احضارش صحبت می‌کند و این که به وزارت نیاید و اگر هم لازم است سؤالاتی بشود از وی، آقای... به قم برود و یا محلی خارج از وزارت، از ایشان سوال و جواب شود.

ثانیاً، اظهارات صریح آقای امید در بازجویی، دلالت می‌نماید که ایشان بعد از احضار، خدمت آیة الله منتظری رسیدند و ایشان فرمودند: «فعلاً خودت را چند روزی آفتابی نکن» و ایشان چند روز در بیرونی آقا به سر می‌برده که عین اظهارات به پیوست می‌باشد.

۳. این مطلب در ملاقاتی بود که آقایان... و دو نفر از بازجوهای پرونده،

با حضرت آیة الله منتظری داشتند و آقای فلاحیان در این ملاقات، حضور نداشتند و این برادران، آن روز، برای بازجویی سعید رفته بودند که حاضر نشد بازجویی کتبی بدهد. لذا در حضور آیة الله منتظری و با نظر ایشان، از سعید خواسته شد که بباید و از او چند سؤال بشود که از جمله، سؤال شد: «آیا دست خط روی این پاکت‌ها مربوط به شما نیست؟ و آیا دست خط نامه مادر مهدی هاشمی به وزارت اطلاعات، متعلق به شما نیست؟». با وجود این که مشاهدهایی بین خط ایشان و خط نامه وجود داشت، سعید، آن جا منکر شد و اظهار داشت که: «این خط، مربوط به یکی از خانم‌های است که اگر آقا بخواهند، به آقا خواهم گفت...».

#### ۴. شرح جریان غلامرضا مرادی

پس از این که مهدی هاشمی اعتراف نمود به وسیله غلامرضا مرادی، برای رضا مرادی پیغام فرستاده که ترتیب قتل عباسقلی حشمت را بدنه و رضا مرادی نیز بر این مسئله صحه گذاشت، برای تحقیق بیشتر و دقیق‌تر پیرامون این مسئله و روشن شدن موضوع، غلامرضا مرادی، در تاریخ ۱۲/۲۶/۶۵، در قهدریجان دستگیر و به تهران منتقل گردید. در ابتدای بازجویی [، وی] منکر دخالت خود در قتل عباسقلی حشمت شد، تا این که او را با مهدی هاشمی مواجهه دادند و مهدی هاشمی به او سفارش کرد حقیقت مطلب را بگوید و پس از آن، ایشان در تاریخ ۱۴/۱/۶۶، نسبت به موارد اتهامی خود، من جمله رساندن پیغام دستور قتل عباسقلی حشمت به رضا مرادی و اختفای سلاح و مهمات و وسائل ساخت بمب و اسناد و مدارک مربوط به گروه مهدی هاشمی، اعتراف نمود.

در تاریخ ۱۱/۱/۶۶، ایشان را برای این که محل جاسازی موارد فوق را نشان بددهد، به قهدریجان می‌برند. بردن ایشان از آن جهت ضرورت داشته که ایشان یک آدرس می‌داد و مجدداً اظهار می‌داد آن آدرس، دروغ بود و احتمال این که این آدرس هم دروغ باشد وجود داشت. لذا به خاطر پرهیز از اتلاف وقت و سرگردانی، متهم را با خود می‌برند. و از آن جا که در نحوه گرفتن متهمین و برخورد با آنها و بازرسی اماکن مربوط به این گروه، اعتراضات و انتقادات فراوانی به ما شده بود، برادران سعی می‌نمودند در نحوه نگهداری و غذا و برخوردها و

حمل و نقل این زندانیان، بیشتر مراجعات کنند و مانند یک زندانی معمولی با آنها رفتار نمی‌کردن و در بسیاری از موارد، برخوردها واقعاً برادرانه بود که گرچه خلاف اصول حفاظت و کار اطلاعاتی بود، ولی برای کاهش تبلیغات سوء، لازم بود. دستبند نزدن آقای غلامرضا مرادی هم بدین خاطر بود؛ ولی این طرف قضیه را نخوانده بودیم که ممکن است به خاطر رفتار خوب و احترام گذاشتن به متهم هم به ما انتقاد کنند و محاسن ما را هم عیب بینند.

آقای غلامرضا مرادی، در اتومبیل، بین راه تهران - اصفهان، مرتب از حال بد مادرش صحبت می‌کند و این که اگر برادران برای احوالپرسی او با خانواده، تضییقاتی قائل شوند، ممکن است مادرش سکته کند و... . و بدین وسیله، سعی می‌کند زمینه را طوری آماده کند که برادران، وسعت بیشتری به او بدهند. وقتی به قهدریجان می‌رسند، نزدیک به غروب آفتاب بوده است. منزل آنها دو درب داشته: یکی در یک کوچه بن‌بست و یکی در خیابان ماشین‌رو باز می‌شده. متهم، مأمورین را از دربی که به کوچه بن‌بست باز می‌شده، به خانه برده است. وارد خانه که می‌شوند، حدود هفت هشت زن و دو مرد، دور متهم می‌ریزند برای احوالپرسی. بچه کوچک متهم را به بغل او می‌دهند و او خانمش را صدا می‌زند و در حین صحبت با خانمش، به درب دیگر منزل، نزدیک می‌شود. مأمورین که نمی‌توانستند وارد در جمی زن‌ها شده و چسبیده به متهم، مراقب او باشند، از فاصله چند متری، او را تحت نظر داشته‌اند که ناگاه متوجه می‌شوند متهم، بچه را به بغل خانمش پرتاب می‌کند و از درب منزل، خارج و پا به فرار می‌گذارد. مأمورین به تعقیب او می‌بردازند و ایست می‌دهند. متهم، توجه نمی‌کند. مجدداً ایست می‌دهند و یک رگبار هوابی می‌زنند. متهم، توجه نمی‌کند. مأمورین می‌بینند هوا تقریباً تاریک شده و متهم نزدیک پیچ خیابان رسیده و اگر بپیچد و وارد یکی از منازل شود، او را در تاریکی نمی‌توانند پیدا کنند. یک رگبار زمینی به سمت او می‌گیرند که طبق گواهی پژوهش قانونی، یک تیر به ران متهم و یک تیر به کتف متهم اصابت می‌کند و نقش بر زمین می‌شود و از آن جا که اتومبیل‌ها، در طرف دیگر منزل، در کوچه بن‌بست پارک بوده، تا آنها را به صحنه حادثه می‌رسانند، حدود نیم ساعت طول می‌کشد و موفق نمی‌شوند او را فوری به

بیمارستان برسانند و متهم، در اثر جمیع خون در قفسهٔ صدری، جان می‌سپارد. و هیچ تیری به قلب متهم، اصابت نکرده است. جسد را در اتومبیل گذاشته و به پزشک قانونی اصفهان منتقل می‌نمایند.

ادارهٔ اطلاعات اصفهان با خبر می‌شود که خانوادهٔ مقتول، قصد دارند که مرگ او را شهادت تبلیغ کنند و در قطعهٔ شهدا دفن نمایند. لذا به اطلاع دادستانی انقلاب رسانده و دادستانی، پدر و برادر مقتول را خواسته و به آنها گوشزد می‌نماید که: «چنین چیزی شایع است و چون ایشان شهید نیست، اگر چنین کاری بکنید، تخلف محسوب شده و تعقیب خواهید شد». آنها اظهار می‌دارند چنین چیزی صحت ندارد و تعهد می‌سپارند که او را در قبرستان معمولی دفن کنند و هیچ گاه او را شهید قلمداد نکنند و برای این که ذهن دادستانی و اطلاعات را منحرف کنند، یک جای قبر هم در قبرستان به نام او می‌کنند؛ ولی پس از این که جسد را نزدیک قهره‌یجان تحویل می‌گیرند، فوری شروع می‌کنند قبری در قبرستان شهدا کنند و دادن شعارهایی دال بر شهادت مقتول.

برادران سپاهی که در محل مستقر بودند، تصمیم می‌گیرند حالا که آنها برخلاف تعهدشان می‌خواهند رفتار کنند، نگذارند جسد از غسالخانه خارج شود؛ ولی با تهدید برادران متهم رو به رو می‌شوند که: «اگر زیاد پافشاری کنید سلاح‌هایمان را بیرون می‌آوریم» و انواع و اقسام تهدیدهای، و آنها هم احساس خطر می‌کنند و محل حادثه را ترک می‌نمایند و خانوادهٔ مقتول هم جسد را می‌برند و پس از تشییع، در قبرستان شهدا دفن می‌کنند. حالا از شعارهای آنها در هنگام تشییع بگذریم که چه می‌گفتند.

پس از برگزاری مراسم ختم، دادستانی، برادر و پدر متهم را به خاطر نقض عهد خود، احضار می‌نماید و با توجه به برخوردهای توأم با عناد آنها، بازداشت آنها را جهت انجام تحقیقات دقیق و سالم، لازم می‌بینند و چند روزی آنها را بازداشت می‌کنند. برادران اطلاعات، پس از مدتی که جو آرام می‌شود، برای کشف سلاح‌ها به سراغ خانوادهٔ متهم و کسانی که اطلاع از اختفای سلاح‌ها و وسائل داشته‌اند می‌روند؛ ولی همه اظهار بی‌اطلاعی نموده و وانمود می‌نمایند که اظهارات غلامرضا مرادی، عاری از صحت بود. تا این که پس از گذشت شش

ماه، آقای حیدر جعفرزاده، که در رابطه با قتل فردی به نام رضا کدخدایی دستگیر شده، اعتراف می‌نماید که سلاح‌ها دستی برادر غلامرضا مرادی می‌باشد و او محل جاسازی آنها را می‌داند؛ همان برادری که به خاطر نقض تعهد، دستگیر شده بوده. او را احضار می‌کنند و از او می‌خواهند که سلاح‌ها و وسائل را بیاورد تحويل دهد؛ اما او منکر می‌شود. برادران، اعترافات دیگران و جا و محل سلاح‌ها را برایش بیان می‌کنند و او که همه چیز را لو رفته می‌بیند، بهناچار اعتراف می‌کند و به اتفاق برادران می‌روند و سلاح‌ها و وسائل مذکور را، که شامل ۳۴ قبضه سلاح و مقداری فشنگ و یک گلوله خمپاره و دو دستگاه مورس و تعدادی دوربین بوده به همراه یک پیکان متعلق به بیت المال را، ضبط می‌نمایند.

خانواده مقتول، نامه نوشته‌اند و در همه جا شایع کرده‌اند که مقتول را شکنجه کرده‌اند و چند عکس هم، به عنوان دلیل صدق ادعای خود، از جسد گرفته و ارائه می‌نمایند.

اولاً، متهم، در تاریخ ۱۳۶۶/۱/۵ کلاً ده إلى پانزده شلاق به عنوان تعزیر به کف پایش زده‌اند که طبیعی است این تعداد شلاق، هیچ اثری بر روی پا باقی نخواهد گذاشت و اگر هم اثری گذاشته باشد، تا مورخه ۱۳۶۶/۱/۱۱ که به قتل رسیده، محو شده است و قطعاً ادعای شکنجه، کذب محضر و فاقد دلیل است.

ثانیاً، شرح معاينة جسد [توسط] پزشک قانونی، در دادسرای اصفهان، موجود است و دلالت بر ورود دو گلوله بر بدن متهم، یکی در ناحیه کتف راست و یکی در ران چپ، و وجود پوست‌رتگی در بالای ابروی چپ و روی بینی و پایین چشم چپ و زانوی چپ می‌نماید، که طبیعی است متهم، وقتی تیرخورد، با صورت به زمین افتاده و در نتیجه، صورت و پایش زخمی شده است. متهم، ناخن‌هایش را حنا بسته بوده است و رنگ ناخن‌هایش در عکس، سیاه افتاده و چون جسد، چند روزی در سرخانه مانده، مقداری باد کرده و رد چروک‌های پیراهن بر پشتیش افتاده است. خانواده مقتول خواسته‌اند اینها را آثار شکنجه معرفی کنند؛ ولی آن قدر این مسائل در عکس، واضح است که احتیاجی به رد آنها نیست و هر بیننده‌ای خود یکذب ادعای آنها را درمی‌یابد.

با این شرح حال، قضایت با خداوند متعال و وجدان‌های مؤمن و بیدار که آیا ما در انجام وظیفه و ادای تکلیف شرعی و قانونی، قصور و تقصیری مرتكب شده و از جادهٔ عدل و انصاف خارج شده‌ایم؟ یا آنها هستند که به نظام جمهوری اسلامی و ارگان‌ها و سازمان‌های آن، به دیدهٔ نظام شاهنشاهی می‌نگرند و با آن، برخورد نا صادقانه و خصمانه می‌نمایند و در صددند تا به هر بهانه‌ای، آن را بکوبند و خود را تطهیر کنند؟

۵. دختر حضرت آیة الله منتظری معلوم نیست به کجا و چه کسی مراجعه کرده‌اند و تا این ساعت نه مسئولین دادستانی و نه مسئولین وزارت، از مراجعة ایشان اطلاع ندارند. و در نظام عدل اسلامی، با دختر حضرت آیة الله منتظری همان طور رفتار می‌شود که با دیگر آحاد مردم و با دیگران نیز همان طور رفتار می‌شود که با دختر ایشان.

## بخشی از ا衲هارت محمدی هاشمی درباره هادی هاشمی و ذفتر آقای تنظیری

### ۱. لحظه شماری برای بعد از امام خمینی

راجع به افکار هادی، من یک سری مسائل خصوصی به بعضی از مقامات گفتم؛ ولی کتاباً چیزی ننوشتم؛ روی مسئله حضرت امام و انتظار مرگ حضرت امام. خُب، آقا هادی مسائل زیادی می‌گفت؛ یعنی از من خیلی داغتر بود در این که حضرت امام، همین روزها (زبانم لال) او می‌گفت إن شاء الله همین چند روز، خواهد مُرد و مسئله حل خواهد شد؛ یعنی بعد از سکته حضرت امام به این طرف، یک چنین بارقه امید کاذبی در ذهن آقا هادی پیش آمده بود و طبعاً در ذهن من و چند تا از دوستان دیگر و خُب یک عامل محرك و مشوق این جریان، در اوجگیری تحرك هم، همین بیماری حضرت امام بود که آقا هادی خیلی در این بخش، افراط می‌کرد و مسائل خیلی مستهجنی را می‌گفت که بعداً باید مفضل بنویسم این حرف‌هایی که می‌زد.

### ۲. تصفیه جناح مخالف، از بیت آیة الله منتظری

تصمیماتی که داشتیم توی بیت، تصفیه بیت بود که کلاً در انحصار اون چند نفری که خودمان می‌خواهیم با آقا هادی دربیايد و لذا... .

### ۳. برقراری روابط با گروهک‌های التقاطی

#### الف) ارتباط با امتی ها

پیمان را هم که من از قبل می‌شناختم، یکی دو بار همین طور حضوری دیدمش. بعد، همان دانشجو که می‌گویند که همزندانی بودیم، اون رابط بود

تقریباً. غیر از ملاقات من با پیمان، که در بیت آقا صورت می‌گرفت، بقیه ملاقات‌ها [با آن دانشجوی رابط] در دفتر افغانستان انجام می‌شد.

#### ب) ارتباط با میشمی‌ها

در رابطه با میشمی‌ها، از طریق آقای... و آقای... ارتباط بود. آقای... و... اینها را به آقا، نزدیکشان کردند. آقای... به آقا هادی می‌گفت و ترتیب ملاقات را می‌داد و یا اگر نامه‌ای داشتند، به آقا می‌داد.

#### ج) ارتباط با نهضت آزادی

با نهضت آزادی هم ما یک تماس‌هایی داشتیم، با... آقا هادی و من در تماس بودیم. من خودم که یکی دو بار با... صحبت کردم، توی دفتر آقا بود.

#### ۴. دادن چراغ سبز به منافقین

در رابطه با آقا هادی و بیت آیة الله منتظری، متأسفانه ما به دنبال اوجگیری موج اختلاف و دوئیت و تضادی که اول با خط ۳ پیدا کردیم، در ذهنیت آقا هادی، مسائلی پیش آمده بود.... در آن زمان، یک چنین تفکر و دیدگاهی، متأسفانه در ذهن ما پیش آمد که باید یک سلسله ارتباطاتی، ولو این که مثلاً ضعیف هم باشد، به عنوان یک کanal یدکی با نیروی خارج از کشور (گروه‌های ضد انقلاب) حفظ کنیم که البته بعد، یک سری انشعابات در داخل خط ۳ پیش آمد که وضعیت تعییر کرد؛ منتها آقا هادی این دیدگاه را پیدا کرده بود که اگر بنا باشد که برخورد مقامات دولت با آیة الله منتظری و جریان ما، این طور شدید و خشن باشد، باید یک کanal‌های احتیاطی و یدکی را مثلاً آمده بکنیم برای آینده. در شرایطی که تحولی در بافت سیاسی کشور به وجود می‌آید، یک همچون ارتباطی باشد با این جناح‌های خارج از کشور، مخصوصاً با توجه به این که از قول همان طلبه‌ای که به اصطلاح، از توابین بود و با آقا هادی مسائل را هماهنگ می‌کرد، چنین چیزی گفته شده بود که جناحی از سازمان مجاهدین (منافقین خلق) و نیروهای وابسته به آن، که یک مقدار خفیفتر و ملایم‌تر فکر می‌کند نسبت به آیة الله منتظری و این جناح و این خط و طیف، باید این کanal را حفظ کرد و رفت و آمد این طلبه، در داخل بیت، با آقا هادی بر این اساس استوار شده بود. آقا هادی بارها می‌گفت: «این برخوردی که اینها [مسئولین نظام] با ما

می‌کنند، خیلی دست کمی از برخورد آنها [منافقین] ندارد و اگر بنا باشد که اینها این برخورد را با ما بکنند، آنها [منافقین] ارجحیت دارند». یک همچون اولویت ذهنی را به اینها می‌داد و در اعمق ذهنش، یک همچون مسئله‌ای بود.

آقا هادی و همچنین ما، مطمئن بودیم که در صورت بروز فعل و انفعالات داخلی، آن مشهوریت و قداست آیة الله منتظری، خیلی کارساز است. در شعاع این مشهوریت بود که به عنوان حساسیت‌زدایی (یا هر چه بخواهیم تعبیر بکنیم)، این ارتباطات وجود داشت، تا این اواخر.

### رابطه آقا هادی و منافق به ظاهر تواب

رابطه‌ای که آقا هادی داشت با یکی از طلبه‌هایی که به اصطلاح، ظاهراً از توابین بود. آقا هادی با آن منافق ظاهراً تواب، در بیت، تماس‌هایی داشت (و کلاً در زمینه فکری آقا هادی، یک نوع خوشبینی به منافقین پیش آمده بود) و در رابطه با این خوشبینی، این تماس‌ها را با او برقرار می‌کرد که به احتمال قوی، او هم با بیرون در تماس بود. و روی هم رفته می‌توانم بگویم که یکی از اهداف و رسالت‌هایی که آقا هادی تقدیب می‌کرد در رابطه با بیت (و خود ما هم در رابطه با ایشان بودیم)، همین بود که یک چراغ سبزی به منافقین داده بشود که مثلًاً در تحولات آینده، این چراغ سبز، کارساز باشد برای یک سلسه مسائل و کارشکنی‌ها و برای کاهش دادن به اصطلاح یک سری حساسیت‌هایی که آنها بر ضد ما در این جریان داشتنند. البته در این رابطه، فقط آقا هادی شخصاً نبود... و آقا هادی هم از طریق طبله تواب، مسائل بیت را هماهنگ می‌کرد و کلاً می‌توانم بگویم که این فروعات، در یک محور جمع می‌شد و آن محور این بود که از یک طریقی به آنها (منافقین) چراغ سبزی نشان داده شود برای تحولات آینده کشور. بعد هم در ادامه خط و سیاست، هم من و هم آقا هادی و هم بقیه دوستانی که در این محور بودیم، از وجود آیة الله منتظری و به طور کلی از نقطه‌نظرهای انتقادی و اعتراضی که به نظام و رژیم داشتند (که خود ما هم این نقطه‌نظرها را تقویت می‌کردیم) سوء استفاده می‌کردیم.

هدف این بود که به هر صورت، این انفصالي که آقا هم بعد از بازداشت من، اعلام کردند با نظام و رژیم [دارند]، یک همچون دروغ‌هایی را، حالا با یک ابعاد

دیگری، ما ترسیم می‌کردیم که بالاخره این خط به آنجا منتهی خواهد شد و تحولاتی در سطح مسئولین به وجود می‌آید و در آن تحولات آینده، در کشور و نظام، ما می‌توانیم افکار و عقائد خودمان را پیاده بکنیم در صحنه عمل.

##### ۵. تقویت یک جناح فکری به عنوان سپر بلا

در معادلات سیاسی، آقا هادی یکی از کانال‌هایی که انتخاب کرد (و به من هم گفت) همین جامعه مدرسین بود که بعد از اختلافات با آقای هاشمی و حاج احمد آقا و اینها، اون را حاکم بکند؛ یعنی بیاورد مطرح بکند به عنوان یک سپر بلا در مقابل خود ما و یک نوع مثلاً اختلافات داخلی، بین این جناح راست و چپ کشور القا شود و در این اختلافات داخلی، مثلاً ما مسئله‌مان حل بشود.

بعد از این که این تفکر خطی در من و آقا هادی و چند تا از دوستان دیگر در بیت، شدت پیدا کرد که به هر صورت، مقامات درصد این هستند که آیه الله منتظری را در زمان حیات حضرت امام، از مواضع خودشان پایین بیاورند، مصلحت بر این دیدم که به هر صورت، این معادله را (که جناح چپ در حاکمیت دولت، قوی و جناح راست، در اقلیت و ضعف بود) به هم بزنیم، به این صورت که تیپ بازار و جامعه مدرسین و کلّاً جناح راست، یک مقدار به آقا نزدیک‌تر بشوند.<sup>۱</sup> براساس همین قضیه، یک اقداماتی هم صورت گرفت که متأسفانه منجر به تضاد موضع‌گیری آیه الله منتظری و حضرت امام هم شد، روی مسئله دولت خدمت‌گذار و اینها. این مسئله هم تا این حد وجود داشت و اینها همه‌اش از یک ریشه الهام می‌گرفت که به هر صورت، این بافت فعلی موازنۀ قدرت، باید تغییر بکند. زمانی ما این تغییر را با دوستان قدیماً... به این صورت توجیه می‌کردیم که از طریق به دست گرفتن وزارت کشور و بعد هم، عزل و نصب استاندارهای جدید و دخالت در انتخابات و آوردن یک سری نمایندگان همفکر خودمان... به مجلس و بعد هم، از این طریق مثلاً این دولت و حاکمیت باید در این تفکر؛ ولی بعد که یک سری اختلافات بین خود ما ایجاد شد و همین اصول و مبانی در ذهن ما بود و براساس همین می‌گفتیم؛ حالا که اون نشد، از این

۱. جامعه محترم مدرسین حوزه علمیه قم، که از گذشته، شدیداً علیه این گروه موضع داشت، قطعاً فریب آنها را نمی‌خورد. منظور از نقل این مطالب، نشان دادن افکار شیطانی این گروه است.

طریق این معادله حاکم را در مقابل یک بن‌بستی قرار بدهیم و این بن‌بست را مثلاً فکر می‌کردیم که از یک طرف، آیه الله منتظری موضعش صد در صد مخالف مسئولین نظام باشد که متأسفانه، این اواخر این طور شده بود و از یک طرف هم، جامعه مدرسین و کلّاً جناح‌های بازار را - که در معادلات قدرت متروک بودند - به شان بها داده بشود و بیایند نزدیک، که در این رابطه، مثلاً کارهای فرعی و جزئی که صورت گرفت، ما با آقای... یک تماسی توی دفتر آقا گرفتیم و یک سری صحبت‌های کلّی کردیم و همین طور با... که هم در جناح مجلس یک تغییراتی داده بشود در سبک و سنگین کردن موازنات و هم در جناح قم، که جامعه مدرسین بود. جلسات متعددی آقا هادی با اعضای جامعه مدرسین می‌گرفت و یکی دو تا ملاقاتی که آمدند پیش آقا. روی هم رفته، این رابطه با جواد قدیری، یک زمانی، بعد هم با این طبلهٔ توابی که در رابطه با آقا هادی قرار گرفته بود، که کanal ارتباط با منافقین خلق محسوب می‌شد برای آقا هادی و بیت و اینها، و از آن طرف هم، تغییر موازنۀ های قدرت در داخل، از طریق همان نفوذ آیه الله منتظری و نزدیک ساختن جناح راست به دفتر و خود ایشان. از این کanal هم، این حرکت تعقیب می‌شد که نقطه اوج، همان وقتی بود که ما را دستگیر کردند و آیه الله منتظری هم رسماً اعلام قطع رابطه با نظام کردند که در این جهت، نقش آقا هادی در ایجاد این زمینه، خیلی بیشتر از من بود (من هم نقش داشتم و دیگران هم نقش داشتند). این در محور بیت و کلّاً اخوی و یک سری تصورات شیطانی و غلطی که بدختانه و متأسفانه، دامنگیر ما شده بود.

## ۶. تلاش برای شکست جنگ

در رابطه با جنگ، یک محوری که در دیدگاه‌های ما وجود داشت، هم من و هم آقا هادی [و] هم بقیة دوستان ما، ضمن این که خُب کلّیت جنگ را، به شرائطی قبول داشتیم؛ ولی معتقد شدیم که این جنگ، ادامه‌اش به ضرر است و باید به صورتی متوقف بشود، یا مثلاً در بعضی مقاطع می‌گفتیم به شکست منتهی بشود؛ ولی خُب بیشتر، عمدۀ نظرمان روی همان توقف جنگ بود؛ چون خود من که از دیدگاه مسائل خارجی می‌گفتم این جنگ انحرافی هست. آقا هادی و اینها همین ایده و هدف را با یک کanal دیگر و اعتقاد و هدف دیگر انجام می‌دادند. آنها می‌گفتند که این جنگ، وسیله مشهوریت مسئولین شده و این

خون شهداي عزيز و فلان اينها، اگر اين مشهوريت از اينها گرفته بشود، طبعاً زمينه تحول در کشور فراهم مى شود. اين هم يك محوري بود که در رابطه با جنگ بود، که البته خيلي از موضعگيری هاي ما هم که در گذشته داشتيم و مکاتبات و نامه هایمان، مؤيد اين معنا بود.

آقا هادي صريحاً مى گفت: «اين جنگ، حرکت انحرافي است و مسئولين مى خواهند در پرتو جنگ، مخالفين داخلی خود را تصفيه کنند».

#### ۷. انتقال اخبار محرومانيه مربوط به آقای منتظری

انتقال اخبار ديدارها و ملاقات های محرومانيه... حضرت آية الله منتظری به من و دوستان ديگر، که شرح آن عبارت است از:

خبر دیدار سران سه قوه (آقایان: خامنه‌ای، هاشمی، موسوی اردبیلی، موسوی، نخست وزیر، و حاج سید احمد آقا) در دو نوبت، يكى در سال ۶۴، که طرح پانصد گردان را آقای هاشمی مطرح کرده بودند و آقا با لهجه شدید گفته بودند: «اين محسن رضائي، آدم کداب است و شما را فريب داده است و اين طرح، اصلاً به صلاح کشور نيسنست و...». و ديگری در سال ۶۵، که علاوه بر مسائل مهم مملكتی، حاج سید احمد آقا از قول يكى از دوستان مجلس... نقل نموده که خطر فلانی (يعنى اين حقيير) از مسعود رجوی، برای انقلاب بيشتر است، که آقا شدیداً به او اعتراض کرده‌اند. و بعداً آقای هاشمی جريان پيشنهاد مسافرت من به خارج از کشور را مطرح نموده‌اند و...».

خبر دیدار مرحوم ربانی املشی در مورد خبرگان و پيشنهاد اين که خبرگان در صورتی رهبری شما را امضا مى کند که حتى آفتابه‌دار بيت شما تحت نظر ما باشد و... که آقا، قاطعانه به او پاسخ داده بودند.<sup>۱</sup>

اخبار ديدارهای اخير مسئولین کشور با آقا، در مورد من، که شامل ريز مکالمات معظم له با آقایان: هاشمی، حاج سید احمد آقا، آقای ری‌شهری، کروبی و خوئینی‌ها بوده است.

اخبار اعتراضات شدید اللحن آقا به آقای ولايتي، در مورد افغانستان و جنگ‌های

۱. ر.ک: ص ۳۹۷ پيوست شماره ۲۰ «اظهارات مهدی هاشمی درباره قتل مرحوم آية الله ربانی املشی».

## داخلی سال ۶۵

خبر و نوار ملاقات خیلی محترمانه آقا با هیئت وزرا در سال ۶۵، که در چند مورد، موضع‌گیری متفاوت با حضرت امام داشتند؛ من جمله نیروهای سه گانه برای سپاه و مطلع ساختن من از برخی نامه‌های مخصوص آقا، مانند ۱. نامهٔ دکتر پیمان؛ ۲. گزارشات تنظیم شدهٔ سرهنگ منوچهری در مورد قضیهٔ مک فارلین؛ ۳. نامهٔ اخیر حضرت امام، که مضمون آن را برایم نقل نمود.

در روزهای اخیری که نامهٔ حضرت امام رسیده بود و تقریباً بازداشت من مسلم شده بود، نشستهای متعددی داشتیم، من با اخوی، تنها یا با ساطع، که در این نشست، جریان فرار افراد مطرح شد (جعفرزاده...) یا با سعیدی و من، یا کیمیایی و من، و به طور کلی ریز کودتا به تعبیر ایشان و این که چه باید کرد، طرح و بررسی می‌شد، که در یکی از همین نشست‌ها، جریان تصمیم آقا دایر بر قطع رابطه با نظام و سلب مشروعيت از آن را مطرح نمود (من احتمال قوی می‌دهم پیشنهاد قطع رابطه را، اخوی به آقا کرده باشد؛ چون در فحوای صحبت‌هایشان، مطالبی قریب به این مضمون، من قبلًا شنیده بودم).

## ۸ توطئه‌ها

الف. جریان تنظیم طومار تقليبي و به امضا رساندن آن توسط ائمهٔ جمعه و ارسال برای امام، جهت تضعیف موقعیت آقای هاشمی و [آقای] خامنه‌ای.

ب. انحلال دادگاه ویژه روحانیت، [در] سال ۶۴.

ج. تحریک مطبوعات، موقع آمدن خدمت آقا و طرح جریان انتقاد در روزنامه‌ها و تشویق کیهان به چاپ نقطه‌نظرهای منتقدین و معتبرضیین، که البته در همهٔ موارد مزبور، جریانات به زبان آقا و از قول ایشان نقل می‌شده است.

د. تقویت این فکر نزد آقا که یک هیئت پانزده نفره از افراد غیر شاغل، توسط حضرت امام می‌تواند کشور را از بن‌بست نجات دهد.

ه. تشویق بسیاری از ائمهٔ جمعه و مسئولین معارض، به ملاقات با آقا و طرح مسائل و نقطه‌نظرهای انتقادی، خدمت ایشان و... .

و دهها مورد دیگر (البته موارد توطئه، اکثراً خیلی مرموز بوده و من در بسیاری از موارد، مطلع بوده‌ام که ریشهٔ خطی دارد؛ ولی قابل مواجهه نمی‌باشد؛ زیرا ایشان

بلافاصله کار را به عهده آقا خواهند انداخت که نظر آقا بوده است).

و . تلاش برای این که آقا سعید، در کشمکش‌های اخیر، جذب جریان مقابل نشده و در تقویت خط این جناح، در بیت فعال گردد و این که او تحت نظر من قرار گیرد، که البته آقا نیز هم به آقا هادی گفته بودند و هم به خود من که سعید را من تحت نظر بگیرم.

ز. معارضه با جناح آیة الله [سید جلال] طاهری در اصفهان، و این، هنگامی بود که آقای طاهری، از قول حضرت امام، نقل کرده بودند که ایشان و آیة الله منتظری باید از سید مهدی فاصله بگیرند و آیة الله منتظری به من فرمودند: «به این سخنان، زیاد توجه مکن. به مرور زمان، مسائل حل خواهد شد». از آن تاریخ، جناح‌بندی‌های اصفهان شدت یافت و... ملاقات‌های حضرت امام با آقا؛ تدریج‌کم شد و مقابله شروع شد. در همین رابطه، برای تقویت جریان حزب الله و حتی زیر پوشش درآوردن گروه دایی و دیگران، ایشان سفارشاتی به من نمود. ح. ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقات نیروهای مسئله‌دار و معترض، با آقا؛ چون دکتر پیمان و واستگان به نهضت آزادی.

ط. مسامحه و موافقت با رفت و آمد افرادی چون ارمی در بیت آقا. او در این باره می‌گفت: «به نظر آقا، چون این افراد تائب هستند، رفت و آمدشان بلا اشکال است».

ی. القای نظریات شخصی و خطی به آقا. طبعاً در این محور، آن سلسله مسائلی که خود آقا در آن انگیزه داشته‌اند، بیشتر در معرض قرار می‌گرفته است؛ مانند جریان سپاه، وزارت خارجه، زندان‌ها، مسائل اقتصادی، نهضتها و... در حقیقت، در کلیه مواردی که نظریات اعلام شده آقا، با حضرت امام اختلاف و تفاوت پیدا می‌کرده، باید قویاً احتمال داد که القایات اخوی، مؤثر بوده است.

#### ۹. توصیه به هادی هاشمی

من انتظارم از این برادرها این است که، در این لحظه‌ای که داریم با زندگی وداع می‌کنیم و به طرف سرنوشت حرکت می‌کنیم، به همه دوستان و برادران، مخصوصاً اخوی (آقا هادی) سلام مرا برسانند و این پیام و توصیه را از جانب ما به ایشان بگویند. بگویند که حالا غیر از آن جرائمی که خود من داشتم، از قبل از انقلاب و بعد از انقلاب - که اکثراً به ایشان مربوط نبود - ولی در مورد مسائل

مربوط به رهبری و نظام و مخصوصاً انفصل آیة الله منتظری از نظام و زمینه‌سازی‌هایی که ایشان در رأس قضیه بود و انجام می‌داد و ما هم به دنبال ایشان حرکت می‌کردیم، در این محور، ایشان گناه، زیاد کرده. حالا چه این که توی دنیا به آن برسند، چه نرسند. به فرض هم که توی این دادگاه دنیوی، کسی نرسد؛ اما این گناه را ایشان کرده و اگر توبه نکند از این کردار خویش و اصلاح نکند خودش را و بخواهد در آن موضع بماند و در دفتر آقا هم باشد، به نظر من، این مسائل باز تکرار می‌شود؛ یعنی به رنگ دیگر و شکل دیگری انجام می‌شود. سلام مرا به او برسانید و بگویید پیش خدا توبه کن و راضی نشو به این که آینده رهبری و انقلاب، دچار تلاطم و توفان و از این اشکالات بشود. این را از قول من به اخوی برسانید.

خدمت برادرم سید هادی هاشمی. امیدوارم از اعمال و رفتار خود، نadam و پشیمان شده باشی... . برادر عزیز! شما متأسفانه، با همان روحیه خودمحوری و تنگ‌نظری که داشتی و همه چیز را با معیارهای ناقص خودت می‌سنجدی، مسبب بسیاری از فجایعی شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساس‌ترین لحظات تاریخ کشور و انقلاب و جنگ، داعیه لزوم انفصل آیة الله منتظری از نظام و مسئولین را سر دادی، که خدا می‌داند چه گناه بزرگی مرتكب شده‌ای. امیدوارم که از گذشته‌ها توبه کرده باشی؛ ولی در غیر این صورت، بدان که اشتباهات و لغزش‌های ما و دوستانمان - که تا حدود زیادی به شما بر می‌گردد - تداوم خواهد یافت؛ ولی در آشکال ظریفتر و نامرئی‌تر.<sup>۱</sup>

---

۱. ر.ک: ص ۴۰۵ پیوست شماره ۲۴ «بخشی از دست‌نویس‌های مهدی هاشمی در آخرین لحظات زندگی».



## پیوست شماره ۱۶

من به خاطر این که تصور می‌کردم باید حوزه‌های علمیه و طلبه‌های جوان، بر اساس ذهنیت‌ها و افکار و اندیشه‌هایی که من دارم ساخته شوند ... لذا به طور فعال روی اینها کار می‌کردیم و چند تا از برادرها، که مسئولین این مدارس بودند را، دور هم جمع کردم. جناب آقای صلوانی بود، آقای کیمیابی، محمودی، صفوی و آقای شکوری و خودم. این چند نفر، هر دو سه هفته یک بار، می‌نشستیم مسائل حوزه علمیه را در مدیریت و برنامه‌ریزی‌هایشان بحث می‌کردیم. در ضمن، کتابخانه سیاسی، که مسئولش، جناب آقای محمودی، در جمع ما حضور داشت و ما هم از کanal مدارس علمیه و هم از کanal کتابخانه سیاسی، قصدمان این بودکه به طلبه‌ها یک رشدی بدیم. حالا این رشد، با چه آفاتی همراه بود، بعد فهمیدم؛ لذا این اولین کاری بود که برای فعال کردن بعضی مدارس علمیه انجام دادیم. نقطه مهمی که ما در آن لحظات پی نمی‌بردیم، این که نمی‌فهمیدیم اگر جو سیاست و سیاستگری و خط و خط بازی بر طبله حاکم شود، چه خطراتی عارض خواهد شد؛ لذا آن افکار تن‌خودمان را به آن برادران، در آن جلسات، منتقل می‌کردیم و منتقل شد و آن برادران هم طبعاً منتقل می‌کردند به طلبه‌های جوان و در طلبه‌ها این تفکرات رایج شد.<sup>۱</sup>

به قم و حوزه علمیه به عنوان یک پایگاه اصلی قدرت نگاه می‌کردیم که بالقوه، نیروها و کادرهای آینده انقلاب و کشور را، در داخل و خارج، پرورش خواهد داد

۱. جلد پنجم پرونده، صفحه ۷۶۵.

و از آن جا که عطش قدرت و احراز پایگاه در درازمدت، نصب العین ما شده بود، تا افکار انحرافی خود را در همه جا گسترش داده و یک بازوی نیرومند روحانی در اختیار داشته باشیم، با همکاری و همفکری آقایان: صلواتی، کیمیابی، شکوری، شیخ جعفر محمودی، سلمان صفوی، حسن نژاد، حسن ساطع، اخوی آقای حسینی کمیته‌ای، میرزاپی و سعیدیان، در طی جلسات متعددی که در بافت‌های گوناگون تشکیل می‌شد، روی هم رفته به این نتایج رسیدیم که: اولاً، باید سطح آموزش سیاسی را بالا ببریم، که کتاب خانه سیاسی، متکفل آن بود. ثانیاً، بینش جهانی و بین‌المللی را به آنان بیاموزیم، که مؤسسه «نهضت‌ها» آن را به عهده گرفته بود و ثالثاً، از جریانات و اوضاع و احوال کشور مطلع باشند، که هر کدام از ما، به نوبه خود بخشی از آن را به عهده گرفته بودیم. من خود جلسات ماهیانه برای هفتاد نفر از طلاب جوان<sup>۱</sup> عضو مدرسه بعثت داشتم که ضمن طرح مسائل اخلاقی، مسائل خطی کشور را نیز عنوان می‌کردم. آقای سعیدی نیز هر چند وقت یک بار، در مدرسه رسول اکرم، مسائل مملکت را مطرح می‌کرد. سلمان صفوی و حسن نژاد نیز در ضمن جلسات آموزش سیاسی در مدارس، برخی مطالب طریف را عنوان می‌کردند؛ البته این حرکت‌تند و انحرافی، منحصر به مدارس آقا نبود؛ که در خارج از آن نیز طلاب زیادی را جذب می‌کردیم. در مؤسسه نهضت جهانی اسلام، همه هفته، طلاب جوان در حدود هشتاد نفر گرد می‌آمدند. در ضمن آموختن مسائل بین‌المللی، پیوستگی به این تفکر و خط را در آنان تقویت می‌کردیم.<sup>۲</sup>

در بعضی از طلبه‌های جوان، احساس می‌شد رُشد سیاسی و گرایش به مسائل سیاسی، بیشتر از تعبد و معنویت است و یا این که پس از مدتی، دچار نَوَسان در ماندن و رفتن می‌شوند... . به طور مسلم جَوَ خط و خطبازی - که در اندیشه‌های سیاسی ما نفوذ کرده بود - در برنامه‌ریزی‌ها مؤثر بوده است و همچنین است کم مشورت کردن و عوامل دیگر.<sup>۲</sup>

۱. جلد پنجم پرونده، صفحه ۷۳۸.

۲. صفحه ۱۷۸ پرونده.

وی در صفحات ۱۵۳ و ۱۵۴، با اشاره به نقاط ضعف و انحراف حرکت خود و دوستانش، اظهار می‌دارد:

۱. افراط و تندروی، هم در تحلیل مسائل سیاسی کشور و هم در تنظیم برنامه‌های آموزش. این حالت، معلول اعتقاد به ایده‌آل‌ها از یک سو و افتادن در جریان خط بازی از سوی دیگر بود.

۲. غرور. این حالت، هم در ما‌ها بود و هم داشت در طلبه‌های جوان رشد می‌کرد. نوعی غرور به صحتِ راه که احتمال بروز خطا و یا انحراف را تقلیل می‌داد.

۳. مطلق‌اندیشی. این حالت، متأسفانه در بعضی دوستان نسبت به ما وجود داشت. این دوستان در بسیاری مسائل، ملاک صحت و سُقم افکار و اندیشه‌ها و یا افراد را، من می‌دانستند و از طرفی، حرکت خود را نیز خیلی مطلق می‌کردیم. از این نظر، به نقطه‌نظرهای مخالف، اهمیت نمی‌دادیم.

۴. تأکید بیش از حد بر سیاست. این نقطه‌ضعف، در آموزش سیاسی طلبه‌ها مشهود بود و نوعی روحِ تهی شدن از معنویت و قداست، در بعضی طلبه‌های جوان به وجود آمده بود که واقعاً موجب تأسف بود.

۵. مجموعاً طلبه‌های زیر پوشش مدارس، اکثراً در اثر عوامل فوق الذکر، دچار نوعی دلهره‌های خطی و روانی می‌شدند، به گونه‌ای که از ترس این که حرکتشان مُنزوی و بدnam نشود و یا خطوط مقابلشان موفق شوند، دچار احساس وابستگی بیش از حد به مسئولین خود می‌شدند.

۶. در مورد کتاب خانه سیاسی و برخوردهایی که آقای محمودی، از روی طغیان، با بعضی‌ها می‌کرد و اخبارش به ما می‌رسید که چه تعبیرات ناهنجاری به کار می‌برد، آن قدر مشمئزکننده بود که همه افراد جلسه، با او درگیر می‌شدیم.

۷. نوعی بدینی به مسئولین کشوری. این بدینی - که در بعضی‌ها شدید و در بعضی‌ها خفیف بود - معلول مسائل خطی بود؛ به این معنی که بعضی از مها، مشی عملی دولتمردان کشور را، رو در روی خود می‌دیدیم و خود را نیز یک جناح مستقل از آنان. در صورتی که اگر انصاف می‌دادیم، ما با آنان وجود

مشترک زیاد داشتیم؛ ولی سعی نشد براساس مشترکات با آنان تفاهم کنیم.<sup>۱</sup>

ما احتمال نمی‌دادیم با رشد یک جریان جداگانه در حوزه، چه بسا روح رقابت‌های ناسالم و تضاد و هرج و مرج، در حوزه علمیه رشد خواهد کرد و صلابت این مرکز بزرگ علمی را به خطر خواهد انداخت و نتایج این گونه القایات است که مسائل حاد، در بعضی از این طلاق، بُروز می‌نماید.<sup>۲</sup>

نامبرده، به عنوان نمونه‌ای از این مورد، در صفحه ۷۵۴ جلد پنجم پرونده اظهار می‌دارد:

ما در یکی چند مورد مشاهده کردیم که در بعضی از طلبها، عوارضی پیدا شد که این عوارض، گویای یک انحراف بود. طلبه برای اثبات حقانیت موضوعش، چاقوکشی کند که این، با هیچ منطقی سازگار نیست.

سال گذشته، آقای کیمیابی، مسئول مدرسه<sup>۳</sup> بعثت، روزی به من گفت: «این آقای محمدی، همشهری شما، حرف‌های تند می‌زد و اظهار می‌داشت که با چند نفر دیگر مشغول تهیه وسائل و اسلحه هستند» که گویا گفته بود از بچه‌های اصفهان، و [گفته بود]: «قصد داریم یک عده از گردن‌کلفتها را تصفیه کنیم». از او سؤال کرده بود با کسی مشورت کرده‌اید؟ گفته بود با فلانی (یعنی مهدی هاشمی). آقای کیمیابی از من پرسید: «شما در جریان هستید؟». گفتم: «نه». این، انگیزه شد که فرستادم دنبال او و پرسیدم: «شما چه زمانی با من مشورت کردی راجع به آنچه به آقای کیمیابی گفته بودی؟». در این لحظه، شرمنده شد و سرش را پایین انداخت و گفت: «من از سخنرانی‌های شما چنین استنباط کرده بودم».

ما می‌خواستیم از این مدارس و تربیت یافتگان حوزه، جریان حزب الله کشور را تغذیه کنیم، نیروهای پراکنده را اشباع کنیم... ما فکر می‌کردیم از طریق این مدارس، می‌توانیم به نحو احسن، اندیشه‌هایمان را در کشور، عملی گردانیم.<sup>۴</sup>

۱. صفحات ۱۵۳ و ۱۵۴ پرونده.

۲. جلد دوم پرونده، صفحه ۲۱۳.

۳. جلد پنجم پرونده، صفحه ۷۵۴.

و در صفحه ۷۳۹ در همین زمینه چنین می‌گوید:

در تصمیمات آینده‌مان، گسترش کتابخانه سیاسی در سطح مراکز استان بود که با حمایت حزب الله، که آن هم - به قراری که نوشت - طرح عمومی گسترش را داشت، در شهرستان‌ها فعال گردد. جلسات هماهنگی و برنامه‌ریزی این حرکت، به طور هفتگی [با دعوت] از آقایان: صلواتی، کیمیایی، شکوری، صفوی، محمودی، این‌جانب و احیاناً ساطع یا اخوی و آقای سعیدی، در بعضی مراحل تشکیل می‌یافتد و علاوه بر هماهنگ ساختن مسائل مدارس آق، کتابخانه سیاسی و نهضت جهانی اسلام، نسبت به اوضاع کشور و رویدادهای خطی و بخصوص کشمکش بزرگی که اخیراً شروع شده بود، بحث و تحلیل و گفتگو می‌شد و تصمیم‌گیری‌هایی نیز صورت می‌گرفت.<sup>۱</sup>

---

۱. صفحه ۷۳۹ پرونده.



## پیوست شماره ۱۷

اخوی، حدوداً پس از گذشت پنج سال از شروع مبارزات روحانیت، با ازدواج با دختر آیة الله منتظری، وارد مبارزات گشت و با حضور ضعیف اولیه، تدریجاً حرکت و حضورش اوج گرفت.

اخوی، از لحاظ بینش سیاسی، چپگرا بود و به افقِ مجاهدین خلق نزدیک؛ البته قبل از کودتای داخل سازمان، زمانی که من زندانی بودم، ایشان آزاد شد و دربارهٔ پرونده، فعالیت‌هایی را شروع کرد.

مسئلهٔ دیگر، جلسات مشورتی شبانه بود که پاتوقمان منزل آقای... بود. در همین جلسات شبانه بود که یک بار... مسعود رجوی و ابریشمچی را آورد آن جا. در آن شب، سه ساعت آنها نشستند. مطالب مطروحه آن جلسه، به مناسبت جنگ پاوه، حول محور کردستان دور می‌زد و نحوه برخورد اصولی با گردها، که مسعود رجوی می‌گفت: «باید امتیازاتی به آنها داد تا شورش، سرکوب شود». در آن جلسه، مسعود به من می‌گفت: «شما در زمان حاکمیت رژیم، خوب با ارتجاج درگیر شده بودید». منظورش قتل شمس‌آبادی بود.

البته آن روزها و ماههای اول انقلاب، به دلیل وجود صفا و صمیمت انقلابی و عدم خط و خطبازی، محیط دفتر، بسیار باز و توأم با شرح صدر بود و تنها جناحی که به طور جسته و گریخته، ابراز نگرانی می‌کردند، جناح‌هایی از جامعه مدرسین بود که آقای... سخنگوی آنان بود.

## کوششهای و منازعات خطی

۱. نخستین کوشش سیاسی، که مسائل آن به بیت آقا و آقا هادی منتقل می‌شد، جریان تضاد با حزب جمهوری اسلامی است. سال‌های اول انقلاب، همهٔ ما از هواداران سرسختِ حزب بودیم. مرحوم محمد، در شورای مرکزی آن عضویت داشت و من نیز برای دفتر سیاسی آن و روزنامه، کاندید شده بودم. اخوی نیز مؤید بود؛ ولی... خروج یا اخراج مرحوم محمد از شورای مرکزی حزب، مزید بر علت شد و در جلسات بیت، سازِ مخالفت با حزب، شروع شد و... .

جریان مخالفت با حزب، یکی از کوشش‌های اصلی بود که آقا هادی و ما و دیگر دوستان، درگیر آن بودیم.

جریان مخالفت با حزب، آن زمان به این صورت تعبیر می‌شد که حزب جمهوری، به صورت حزب حاکم درآمده و قدرت‌ها را قبضه کرده است و... و همین امر، انگیزه شد که ما و دوستانمان به بنی‌صدر گرایش بیشتری پیدا کنیم. همان ایام، بنی‌صدر به قم دعوت شد و در یکی از خانه‌های دوستانش، ما تجمع کردیم و... .

آن شب، نطفهٔ انتخاب او به عنوان ریاست جمهوری، منعقد شد. متکلم وحدة آن شب، بنی‌صدر بود و از زحمات و خدمات خود در پاریس، در حمایت از حضرت امام و انتشار دعوت ایشان و نوشتمن کتب «اسلام‌شناسی» و غیره، تعریف و تمجید فراوان می‌کرد.

۲. کوشش جامعه مدرسین. در خبرگان رهبری، پیرامون بیت آیة الله منظری، از طرف آقای آذری مسائلی مطرح شده بود و جوی به وجود آمد در این رابطه. مرحوم آیة الله ربانی املشی<sup>۱</sup> یک روز آمد قم، نزد آقا و به ایشان گفته بود که اعضای خبرگان، سلام رسانده‌اند و گفته‌اند: «ما رهبری را به شرطی به نام شما رأی می‌دهیم که نه تنها خود، شما بلکه آفتابه‌دار بیت شما، تحت نظر ما باشد». یکی از علل قضایا این بود که آقا هادی، به جهت آن بدینی سنتی به خط راست، در ملاقات دادن و مراجعات جامعه مدرسین و اعضای حزب، مقداری محدودیت قائل می‌شد و لذا آنان در امر رهبری، چنین شرایطی را با آقا مطرح

۱. ر.ک: ص ۳۹۷ پیوست شماره ۲۰ «اظهارات مهدی هاشمی درباره قتل مرحوم آیة الله ربانی املشی».

ساختند. آقا[ی منتظری] در جواب فرمودند: «من خودم عقل و شعور دارم و نیازی به قیم و سربرست ندارم و به خبرگان، سلام برسان و بگو فلانی قبایی برای رهبری ندوخته است و اداره منزل من، باید تحت نظر خودم باشد و نه دیگران».

۳. کوشش مخالفت با فرماندهی سپاه. به دنبال خلع ید حسن ساطح از واحد اطلاعات اصفهان و به دنبال آن، خلع ید آقا سعیدیان از سپاه قم، روند برخورد آقا هادی و کلّاً دفتر آقا با سپاه پاسداران، تیره شده بود. بعد از انحلال واحد نهضتها، این تیرگی شدت یافت و مخصوصاً با انگیزه‌هایی که خود من نیز داشتم، در یک مقطعی، جمع ما - که مرکب از من و آقا هادی و... بود - اکثر انرژی خودمان را روی تضعیف فرماندهی سپاه، متمرکز کرده بودیم. شگرد ما و اخوی این بود که هر چه نقاط ضعف خطی یا عملیاتی از سپاه به دست می‌آوریم، با گزارش کتبی یا شفاهی خدمت آقا، سعی می‌کردیم این انگیزه را در ایشان تقویت کنیم؛ البته خود آقا نیز مستقلاً انگیزه داشت؛ زیرا برخوردهای ناهنجاری با اوامر ایشان صورت گرفته بود؛ ولی القاءات اخوی، بخصوص بسیار مؤثر بود.

روند القای نقاط ضعف سپاه و فرماندهی، روز به روز شدت می‌یافت و با هر شکستی که در عملیات نظامی رخ می‌داد، یک سلسله تلاش تضعیفی صورت می‌گرفت تا این که به حدی رسید که ملاقات‌های محسن رضایی با آقا، محدودتر گشت و زمانی اخوی از قول آقا نقل کرد که ایشان، مایل به ملاقات فرماندهی نبوده و دیدارها ممنوع شده است، که قضیه به حضرت امام رسید و مورد اعتراض معظم له قرار گرفت. القاءات اخوی و ما و سایر دوستان، در جمیع بیت و نزد آقا، پیرامون سه محور دور می‌زد: تصفیه نیروهای صالح از سپاه؛ انحراف خط فکری سپاه؛ شکست‌های پی در پی در عملیات نظامی.

از این سه محور، عدم لیاقت محسن رضایی برای فرماندهی به اثبات می‌رسید. در ادامه این حرکت - که اخوی، محرك عمده آن محسوب می‌شد - موج ارتش‌گرایی به جای سپاه‌گرایی، در فضای دفتر، قدرت بیشتری یافته بود و لذا حضرت آقا نیز با بعضی طرح‌ها که سپاه را ممتاز می‌ساخت، مخالفت می‌کردند، مانند طرح برخورداری سپاه از سه نیروی هوایی، دریایی و زمینی یا طرح پانصد

گردان رزمی. با این که طرح اول، مورد حمایت رسمی حضرت امام قرار گرفته بود، آقا با آن مخالفت نمودند و این نبود مگر به تحریرک و القایات اخوی و ماها؛ البته به اضافه انگیزه‌ای که خود آقا داشتند. به دنبال مخالفت‌هایی که از سوی بیت، به طور مخفی، علیه محسن رضایی هدایت می‌شد، حضرت امام همواره محسن را تأیید می‌کردند و در آن روزها بین دوستان، این جوک مطرح بود که می‌گفتند: «اگر مخالفتها با محسن ادامه یابد، حضرت امام آمادگی دارد که محسن را به عنوان فلاح علم خود معرفی کنند».

در این حیص و بیص، یک جریان دیگر نیز رخ داد و آن مسئله حفاظت و اختلاف با سپاه بود. محسن رضایی مدعی بود که سپاه قم، باید هم حفاظت داخل منزل و بیت را و هم خارج ساختمان را به عهده گیرد. آقا هادی عقیده داشت که حفاظت داخل منزل، به عهده پاسداران نجف آبادی باشد و پاسداران قم، حفاظت خارج را به عهده بگیرند و تا مدتی، این کشمکش به طول انجامید و نزدیک بود دفتر، متوجه به ارتش گردد برای حفاظت، که خدا رحم کرد.

در این اثنا ... غیاباً گفته بود که یک نفر نفوذی در پاسداران نجف آبادی وجود دارد. آقا به محض شنیدن این حرف... را احضار [کردند] و گفتند: «باید ظرف بیست و چهار ساعت، این نفوذی را معرفی کنی». او بالاخره، این چنین توضیح داد که: «... پاسدار آقا قبل از انقلاب در قم، با یک طبله رفیق بوده که او، بعدها وابسته به سازمان منافقین شده و لذا... نفوذی است». آقا دستور دادند پروندهٔ پرسنلی... را آورندند. دیدند پرونده‌اش خوب است و معلوم شد از این طریق، حضرات، قصد داشته‌اند پاسداران نجف آبادی را از بیت اخراج کنند.

۴. انتقال نارضایتی‌ها به دفتر آقا. به مرور زمان، همپای رشد مخالفتها و درگیری‌های خطی با سپاه و غیر سپاه، نارضایتی‌های پراکنده‌ای که در شخصیت‌ها و افراد و ارگان‌ها، نسبت به مسائل مملکتی وجود داشت، تدریجیاً به بیت آقا منتقل می‌گردید و آقا هادی و ما و دیگران، برای تحکیم مواضع خود - که تصور می‌کردیم مواضع حقی است - به این انتقال کمک می‌کردیم و نقش اخوی در این امر بسیار زیادتر از دیگران بود. این انتقال، در یک روند رشد تدریجی، متکامل می‌شد و روزهای اول، در مخالفت با حزب و جامعه مدرسین

و بعداً، با سپاه و در این اواخر، با مسئولین مملکتی خلاصه شده بود.

بدیهی است که با طرح گله‌ها، شکایت‌ها و انتقادها در دفتر، مستقیم و غیر مستقیم، توسط اخوی مطالب به حضرت آیة الله نیز منتقل می‌گشت و در تقویت یا تضعیف موضع ذاتی خود معمظم له نسبت به مسائل مملکتی بی‌تأثیر نبود. شگردهایی که اخوی، به عنوان مسئول دفتر، در این ارتباط داشت عبارت بود از:

این که در دیدارهایی که با آقا صورت می‌گرفت، چگونه خبر به رادیو و تلویزیون داده شود که فرد مذبور، در اذهان عمومی مطرح گردد یا نگردد. از باب مثال، جریان نهضت‌ها را به مناسبات‌های گوناگون و یا بدون مناسبت، در رسانه‌ها مطرح نمودن یا این که بخش‌هایی از سخنان آقا، که جنبه انتقادی از مسئولین و سپاه و غیر داشته، پُررنگ‌تر نشان دادن، نظری قصیه آزادی مطبوعات و کودتای خزندۀ در سپاه - که آقا فرموده بودند - یا فلان امام جمعه و شخصیت با آقا دیدار نمود. در این محور اخیر و... از افرادی که نقطه‌نظرهای انتقادی داشتند، اعم از گروه‌های نهضت آزادی، میثمی، پیمان یا شخصیت‌های مملکتی و ائمه جمعه، حمایت و استقبال بیشتری صورت می‌گرفت، که نقش اصلی را اخوی به عهده داشت. حمایت و استقبال، مانند تسهیلات در ملاقات با آقا و دادن وقت بیشتر و پیگیری مطالب عنوان شده از سوی آنان، که همگی این اعمال، در تشویق و ترغیب آنان روی نقطه‌نظرهای خود و حتی استناد آن به موافقت آقا، بسیار مؤثر بود. نمونه‌های این محور: ملاقات‌های مکرر نهضت آزادی‌ها، بازرگان، سحابی، میثمی، پیمان، نمایندگان چپ‌گرای مجلس، وزراي چپگرا و... می‌باشد؛ البته اینها تداعی کننده این معنی نیست که حضرت آیة الله منتظری، تحت تأثیر صد درصد این شگردها قرار داشته‌اند؛ زیرا خود ایشان مواضع مشابهی داشته و شگردهای مذبور، آن را احیاناً تقویت می‌کرده است. در این رابطه می‌توان گفت آقا هادی، در دادن و ندادن وقت ملاقات یا حداقل، در دادن تسهیلات لازم و ندادن آن، ملاحظات خطی را شدیداً مدعی نظر داشته است و بسیاری از بندگان خدا می‌آمدند، بارها مراجعه می‌کردند و تحت عنوان این که وقت آقا پُر است یا حال آقا سازگار نیست و غیره، از ملاقات محروم می‌شدند...

در امتداد خط انتقال نارضایتی‌ها به دفتر و آقا، این سنت رایج بود که هر فردی در هر ارگانی، مورد بی‌مهری و غصب مسئولین مربوطه قرار می‌گرفت و یا در معرض بی‌مهری قرار داشت، پناهگاهی جز دفتر نداشت و این علاوه بر جاذبه شخصیت آیة الله منتظری، معلول تلاش بی‌وقفه همه ماهها، بخصوص آقا هادی بود. نمونه‌های عینی: حسن ساطع، آقا سعیدیان، خود من، داود کریمی... .

۵. دخالت در سازماندهی طلاب داغ در قم. در یک مقطع، از گوشه و کنار قم، نواهایی شنیده می‌شد؛ مانند صحبت‌های فاضل افغانی و آشیخ علی پناه، در رد مرجعیت و رهبری آیة الله منتظری، یا موضعگیری روحانی در این رابطه. در عکس العمل آنها نیز جریاناتی رخ می‌داد؛ مانند صحبت‌های آقا!... سر درس در رد صحبت‌های مخالف و یا حمله بعضی طلبه‌ها به بعضی طلبه‌های مخالف و راهپیمایی طلاب جوان در تأیید رهبری آقا!... و من جمله تنظیم جزوء بیعت، که با نظارت من و همکاری مصطفایی و صادقی انجام گرفت. این گونه حرکت‌های پراکنده، آقا هادی را تحریک کرده بود در این جهت که یک تشکل و تجمعی از طلاب داغ و پرتحرک به وجود آورده، تا کارهای پراکنده را نظارت کنند و هرگاه لازم شد حرکتی صورت گیرد، تحت نظر این تشکل انجام گیرد؛ لذا به آقا!... گفته بود تعداد پانزده نفر از طلاب همفکر را دور هم جمع کن، تا در آینده، از این هرج و مرج فارغ باشیم ... . نیز تعدادی را مانند آقا! کیمیایی ... و صلوتی را دیده بود و در بیت آقا، نخستین جلسه را تشکیل داده بود.

من متوجه شدم قبل‌ا، آقا هادی چیزی به من نگفته بود. همین که از جریان امر مطلع شدم، اخوی را دیدم و گفتم: «اصل فکر خوب است؛ ولی شما به عنوان مسئول دفتر آقا و منتسب به ایشان، صلاح نیست که مستقیماً اقدام کنید؛ آن هم به این صورت که جلسه آن، رسماً در بیت آقا تشکیل گردد».

او را از تعقیب‌ماجرای منصرف ساختم و دوستانی چون آقا! کیمیایی و دیگران را - که سخت طرفدار طرح بودند - مقاعده ساختم که بعداً، در این رابطه فکری خواهد شد و قضیه فیصله یافت و گرنه چیزی شبیه گروه ضربت سال‌های قبل از پیروزی [انقلاب] شکل گرفته بود و ... .

### جريان مدارس جدید و درگيری با شورای مدیریت حوزه

اصل اين تفکر و پيدايش آن، معلوم چند عامل بود: يكى، تأكيد مكرر آقا بر روی مسائل نسل جوان طلاب و اين که باید نسل جوان حوزه، خود را به خلوص مجهز سازد که در آينده بتواند خدمتگزار انقلاب و پاسخگوي نياز عصر باشد.

عامل دوم، اين که بعد از خليج يد آقاي سعیديان از سپاه قم، مدرسه سپاه، که تحت نظر آقاي صلواتي اداره شد، به نام رسول اكرم تغيير نام داد و مستقل از سپاه شد و به درخواست آقاي صلواتي، آقا پذيرفتند که آن را از نظر مالي تأمین کنند و اين انگيزه‌اي شد برای تقويت آن فکر.

عامل سوم، مراجعات مكرر طلاب جوان به دفتر آقا، برای درس خواندن و نبودن جا و امكانات و نپذيرفتن شورای مدیریت و دست و پاگير بودن خوابط آن بود. اين عوامل، اين فکر را قوت بخشید که مشابه رسول اكرم، مدارس ديگري افتتاح شود. اصل جريان مدارس، يك امر مطلوب و مقدسی بود؛ ولی در خلال انجام آن، برخوردهایي با شورای مدیریت پیش آمد که نقش آقا هادی در آن راستا، حائز اهمیت است.

نقش اخوي، پس از سخنان تندی که دو مرتبه بين آقا و شورای مدیریت رد و بدل شده بود و آقا با پرخاش، خوابط آنان را مکفى نمی‌دانستند، اين بود که دوستانی چون آقاي صلواتي، كيميايی و ديگران، در جهت ايجاد يك جريان فكري مستقل از شورا و همبستگي كامل، تشویق و ترغیب نمود و افراد ديگري را مانند حسن ساطع، حسن نژاد، سلمان صفوی و حسينی كميته‌ائي را در امر برنامه‌ريزي مدرسه تخصصي، که يك قدم ابتکاري بود و همچنين ساير مدارس، غيرمستقيم به صحنه کشاند و انگيزه هر چه بود، در اثر سوء تدبیر يا ضعف آن، عملاً مدارس جدید آقا يك جريان رو در روی شورای مدیریتی، که به امر امام نصب شده بودند، درآمد.



## پیوست شماره ۱۸

ما از کanal نهضت‌ها، با دولت‌های خارجی ارتباط داشتیم و در ضمن این ارتباطات، مسائل داخلی را هم منتقل می‌کردیم به آنها (به لبی و سوریه بیشتر). وقتی ما ارتباطمان با لبیایی‌ها برقرار شد، اونها یک کمک‌هایی بهمان می‌کردند. در رابطه با محور لبی، چند تا مسئله وجود دارد: مسئله اول، این که ما در رابطه با همان سیاست کلی که داشتیم، یعنی مخالفت با مسئولین و اعتراض به سیاست خارجی و اعتقاد به لزوم تندروی در مسائل خارجی، مجموعه این اعتقادات باعث شده بود که ما لبی را به عنوان یک محور پیذیریم. بر این اساس بود که از همان اوائلی که ما در سپاه بودیم، یک چنین پیمان و تعاهدی بین ما و لبی به وجود آمد (توافقی استراتژیک بر سر مسائل بین المللی، مسائل خارجی و مسائل داخلی). بر این اساس بود که ما، چه در زمانی که در سپاه بودیم (به طور خفیفتر) بعدش هم به طور جدی‌تر، یک سری مشکلات داخلی نظام و بن‌بست‌ها و اشکالات و نا رضایی‌هایی که وجود دارد، با سعد مجبر (که نماینده قذافی در ایران بود) مطرح می‌کردیم و در حقیقت، یک شناختی از بافت معادلات کشور را مرتب به اینها می‌دادیم. کلیه نقاط قوت و ضعف (البته بیشتر نقاط ضعف را) می‌گفتیم. این، در یک محور، در زمانی که با سفارت لبی رابطه داشتیم. بعد هم که رابطه ما قطع شد، شخصی به نام شیخ ندیم موصلی (که خودش ذاتاً عراقی و وابسته به منظمة العمل بود و اخیراً هم وابسته به سوریه و لبی شد) کanal ارتباطی ما بود. مستمرآ، در این یکی دو سالی که رابطه ما با لبی قطع بود، که آن هم باز به همین ترتیب، اخبار را بخصوص در بُعد مسائل

خارجی و همچنین مسائل داخلی، اینها را به طور دقیق و همان قدر که ما اطلاع داشتیم هر دو هفته، سه هفته یک بار که همدیگر را می‌دیدیم، مسائل را با هم مطرح می‌کردیم و لبیایی‌ها هم (چه قبل از قطع رابطه، چه بعد از قطع رابطه و چه بعد از این که رابطه‌مان باز برقرار شد)، از این کانال در جریان مسائل کشور و نقاط ضعف نظام و رژیم و مسئولین قرار می‌گرفتند و این قول را هم به ما داده بودند که بالآخره، اگر شما و طیف و تفکر شما به حاکمیت برسد، ما حمایت صد درصد می‌کنیم از شما. یک همچون قول حمایت کلی را، از همان اول به ما داده بودند، که این آخر هم، باز خود سعد مجبر با من مطالب را اعتراف کرد. در همین رابطه، آقای شیخ ندیم موصلى، با توصیه ما به سوریه رفت و در سوریه هم با همان جریان جبارالکویسی (که مسئول شاخه عراقی حزببعث سوریه است) یک سری تماس‌های قوی و فشرده گرفت و از این طریق، این جریان به سوریه هم منتقل شد. در همین ارتباط، یک شخصی به نام ناصر برواری، که یکی از عناصری بود که از کردستان عراق به ایران آمده بود و برای من یک عنصر مجهولی بود، منتها در یک سلسله افکار و اعتقادات و اندیشه‌هایی که ما داشتیم، او هم همگام و همراه ما بود و لذا از طریق لبی، کارش را درست کردیم که برود خارج و در همین خط کار بکند (و یک جلسه هم تماس گرفتیم که اون بود و سفیر لبی، با هم نشستیم و مسائلش را دقیقاً مطرح کرد، که البته سعد مُجِّبِر به من گفته بود که: «مسائل خیلی دقیق را با سفیر ما مطرح نکن»؛ ولی ما در حد نیاز و ضرورت، مطرح کردیم) و ناصر را از ایران فرستادیم به خارج، که رفت لبی و سوریه، بعد هم اروپا. در محور مسائل عراق و کردستان، یک دیدگاه‌هایی داشتیم که از طریق اون، هم با دولت لبی هماهنگ کردیم و هم با دولت سوریه.

باز در همین ارتباط، ما بعضی نهضت‌ها را مرتبط می‌کردیم با لبی؛ مثل منظمة العمل، که دیدگاه‌هایی ضد امام و مسئولین و نظام، دیدگاه‌هایی مشابه ما را داشت؛ لذا اینها را مرتبط کردیم به لبی، که این جناح تقویت بشود.

در رابطه با افغانستان هم، لبی صریحاً اعلام کرد که: «ما علی رغم این که روسیه، در افغانستان، در مقابل این گروه‌ها می‌جنگد، ولی ما برای حضور در

آینده انقلاب اسلامی در افغانستان، می‌خواهیم با یک کانال مطمئنی مرتبط باشیم» و لذا ما سازمان نصر را با لبیی مرتبط کردیم.

در محور لبیی - اگر بخواهیم خلاصه بکنیم - باید بگوییم همان دیدگاه‌های - العیاذ بالله - ضد حضرت امام و نظام و اعتراضات و اشکالاتی که ما داشتیم به مجموعه نظام، به همراه یک سری اخبار و جریاناتی، که در هر مقطعی در تحولات داخلی به دستمان می‌رسید، اینها را به نحوی منتقل می‌کردیم و در قبالش هم لبیی، این تعهد را کرده بود که به طور صد درصد و همه جانبی، با ما همکاری کند که مسئله بحرین یکی از نمونه‌هایش بود. در مورد عراق هم این نمونه وجود داشت و هکذا در مسائل خلیج.



## پیوست شماره ۱۹

بسم الله الرحمن الرحيم

در رابطه با قتل‌ها، یکی مسئله یک نفر افغانی است به نام عاقلی، که در مشهد به قتل رسید. این را بعداً، تحلیل و فلسفه‌اش را می‌گوییم؛ ولی آقای جعفرزاده که در رابطه با ما بود، به دلایلی - که بعداً می‌گوییم - ایشان به یک طلبه‌ای در مشهد به نام...، که این... هم سابقاً عضو سازمان نصر بوده، با آقای مزاری همکاری می‌کرده، ایشان مدخلیت داشت در این که چند تا از بچه‌های سازمان نصر را تحریک بکند برای این که این کار را انجام بدهند، که البته با توصیه من بود، به دستور من بود. در مورد قتل‌های اصفهان، حالا من اسم دقیق آن طرف را، متأسفانه یادم رفته؛ ولی دو مورد دیگر از این موارد، به عهده ما بوده که یکی، همان قضیه بحرینیان، از طریق جعفرزاده و آقای ساطع، مسئله گفته شده. اگر اسمش را شما می‌گفتی بد نبود. [و دیگری] این که البته یک قتلی بود که با تبراندازی انجام شد، همان قتل مهدی فقیه ایمانی بود، که ترور بود و موفق نشد. [انگیزه آن نیز] یک سری تحلیل‌های توی ذهن ما بود، که این هم رابطه با خارج دارد و اینها مثل همان قضیه بحرینیان دیگه. چقدر واقیت داشته، من نمی‌دانم؛ ولی آن زمان این طوری بود، از نظر همکاری با ضد انقلاب و آن جناح مقابل و ارتباط با خارج، یک سری مسائل برایمان می‌گفتند، توی ذهن ما بود. بعد هم، خُب در آن زمان، ما دیگه در اوج غرور بودیم. آقای امید هم آن جا احکام را صادر می‌کرد و اینها باز زمینه‌سازیش را ما کردیم، مثل همان قضیه بحرینیان. یعنی با آقای جعفرزاده صحبت کردیم، آن هم با آقای ساطع صحبت

کرد و آقای ساطع هم دیگه در همان راستایی که قبلاً عمل می‌کرد، دیگه با همان بچه‌های دادگاه و دادستانی انقلاب و خود آقای امید و یک سری مسائل دیگه، که حالا آن هم حکم‌ش را گرفت یا نه، حکم داد آقای امید یا نداد، [نمی‌دانم؛] ولی علی الظاهر حکم داده که باز هم واسطه قضیه آقای ساطع بود. و دیگه از خصوصیات اجراییش، که چگونه شد [، نمی‌دانم]. من همان بحرینیان هم، خصوصیات اجراییش را نفهمیدم چطور شد.

بازجو: این همان کسی است که ماشینش پنجر شد، بعد زندش؟ توی خیابان عبدالرزاق؟

هاشمی: آره، این طور توی ذهنم هست.

در مورد جلال فقیه ایمانی که [اصل آن در دستور کار ما] بود، یک وقت پیغام داده بود برای ما که تو مهدور الدمی. و اینها. اون هم خوشبختیم که حالا نشد؛ ولی او هم یک تصمیمی رویش داشتیم. فقیه ایمانی، که داماد آقای خوبی است.

بازجو: چه کس دیگری در این رابطه بوده است؟

هاشمی: اون را من با کسی مطرح نکردم. فقط در حدی که خودم روی آن تصمیم گرفتم و می‌خواستم از همان کانال اقدام بکنم، از کانال آقای جعفرزاده و بعد هم حسن ساطع و اینها.

در رابطه با همان قضیه مشهد هم، یک فردی که از دوستان ایشان [عاقلی] بود، قبلاً در پاکستان ربوده شده بود، که ما معتقد بودیم اون بر اثر این است. [مورد] دیگه، قتل شاهزاده بود در قهریجان، که توی مسائل فحشا و منکرات و اینها، یک سری کارهایی می‌کرد که آن هم کشته شد. این قتل، زیر نظر امیر حمزه‌زاده بود.

در نجف آباد هم، البته با واسطه آقای احمد صادقی، که نماینده امام هست در جهاد نجف آباد، آن هم، یک سری قتل‌های نجف آباد، زیر نظر آن انجام گرفته است. البته از نظر هماهنگی کلی و خط و مشی کلی اش با ما بود.

بازجو: چه کسانی انجام می‌دادند؟

هاشمی: افرادش را نمی‌دانم؛ چون از بچه‌های نجف آباد بودند که من نمی‌شناختم؛ ولی از همان بچه‌های جهاد و بچه‌های سپاه بودند... . هم توی اختلافاتی که منجر به آن قتل‌ها می‌شد، توی منازعات اولیه‌اش بود، حالا اگر زیرنظر اون هم بوده، بعيد نیست که آن جا هم چند فقره قتل بود که آقای صادقی انجام داده.

البته من در رابطه با آقای گلپایگانی و اینها هم، با همان امیر و اینها که صحبت می‌کردیم، (اینها مال قبل از انقلاب است) قبل از انقلاب، روی مسائل همان علمای مُرتجع و علمایی که خدّان انقلاب هستند، مسئله گلپایگانی و شریعت‌مداری هم توی دستور کارمان بود؛ منتهای چون به حرف بود و اینها به عمل نرسید، فقط با امیر صحبت کرده بودم که امیر هم توی جلسه‌ای، برای چند تا بچه‌های آن جلسه مطرح کرده بود، که اون هم اتفاقاً توی اون دادگاه آمدند یک چیزی گفتند، یک چیزِ محمل؛ ولی به عمل نرسید.

یک سری از قتل‌هایی هم که صورت نگرفته، در ذهنمان بوده توی قهره‌ی جان و اینها. توی قهره‌ی جان، ما راجع به دو سه نفر، از همان کسانی که از مخالفین قدیم و جدیدمان بودند، یکی حسین هادیان بود - که رویش تصمیم داشتیم - و همین امیر حمزه‌زاده و اینها تعقیب کردند یک مدّتی. موفق نشدند و ترور انجام نگرفت و یک مورد هم، همان جمالی بود، که قبلاً هم ما صحبت کرده بودیم. آن هم رویش تعقیب و مراقبت داشتند؛ ولی موفق نشدند. یکی دو نفر دیگه هم هستند که مال قهره‌ی جان نیستند، مال دهات مجاورند، که اسامی‌شان را یادم نیست، باید فکر بکنم. آنها هم به خاطر همین مسائل اخلاقی، شاید ماهها در تعقیشان بودند؛ منتهی مواعی پیش آمد، نشد. در مجموع، سه چهار تا از این موارد، ما توی قهره‌ی جان داشتیم، بعد از پیروزی انقلاب، که تعقیب‌هایی صورت گرفت (با آن بانو جمالی، مثل این که چهار نفر بودند) که خوب نشد. حالا خوشبختانه به هر صورت، ولی تصمیم جذی داشتیم بر این کار.

البته راجع به خود حوزه علمیه اصفهان چیزی نگفتم؛ یعنی همان زمانی که قبل از انقلاب، مرحوم آقای شمس‌آبادی را، ما برایش طرح ریختیم و اینها. طرحی که در ذهن خود من بود برای این کار و اینها، طرح [ترویر] یک تعداد زیادی از

علمای اصفهان، یعنی همان به اصطلاح «شورای علمی» که در اصفهان بود، روی آنها ما طرح و نقشه داشتیم. به آقای جعفرزاده هم اتفاقاً گفته بودم که: «طرح این است، این کار [را] می‌خواهیم بکنیم»؛ منتها بعد از این که با مخالفت آقای جعفرزاده و خود آقای شمس آبادی مواجه شدیم و آن مسئله پیش آمد، ما دیگه عملاً کاری نکردیم. اگر گرفتار نمی‌شدیم، شاید تعقیب می‌کردیم؛ منتها خوشبختانه، موفق نشدیم به این که آن کار را ادامه بدهیم؛ ولی یک یا چند نفر دیگه بودند از سران علمای اصفهان، کسانی که با همان اوهام و خرافات قدیم و اینها، اشکالاتی دارند.

## پیوست شماره ۲۰

۱

### مطالب پیوست

نام	نام خانوادگی	تاریخ	شماره	بررسی و صور سجل	بررسی و صور سجل
کسر	کسر	۱۳۹۱/۷/۷	ردی ۸		

سؤال و کلیه المدعات خود را با عذر قتل "محمد ربانی املسی" را پس بدهند و تبعه خود را  
طایفه سبله دستیار مصطفی آغوب خیریده

همایوچ و فیض سیاه با تقدیر و شکر پس از تقدیر بجزیفی خود را برداشت  
علیه خود را در حکم این اتفاق را با عذر خواسته اند خدای خود را در مطالبه خود را در حکم این اتفاق را  
آنکه این اتفاق را با عذر خواسته باشد این اتفاق را با عذر خواسته باشد این اتفاق را با عذر خواسته باشد  
تبهی و تیزی در این اتفاق این اتفاق را با عذر خواسته باشد این اتفاق را با عذر خواسته باشد  
دویی و دیگر اتفاق را با عذر خواسته باشد این اتفاق را با عذر خواسته باشد این اتفاق را با عذر خواسته باشد  
فریبیم خود را با این اتفاق را با عذر خواسته باشد این اتفاق را با عذر خواسته باشد این اتفاق را با عذر خواسته باشد  
عیوبیم این اتفاق را با عذر خواسته باشد این اتفاق را با عذر خواسته باشد این اتفاق را با عذر خواسته باشد  
کارمند خود را با عذر خواسته باشد این اتفاق را با عذر خواسته باشد این اتفاق را با عذر خواسته باشد  
دلیل مندانه این اتفاق را با عذر خواسته باشد این اتفاق را با عذر خواسته باشد این اتفاق را با عذر خواسته باشد  
تخفیت اولین یا دیگر تخفیت اولین یا دیگر تخفیت اولین یا دیگر تخفیت اولین یا دیگر تخفیت اولین یا  
تخفیت دیگر  
سوزنیم از دستگاه امنیتی که در این اتفاق را با عذر خواسته باشد این اتفاق را با عذر خواسته باشد این اتفاق را با عذر خواسته باشد  
که همه مددگران این اتفاق را با عذر خواسته باشد این اتفاق را با عذر خواسته باشد این اتفاق را با عذر خواسته باشد

۱. این جانب پس از اجرای حکم اعدام مهدی هاشمی، مطلع شدم که او پس از نوشتن وصیت‌نامه و قبل از اجرای حکم، مطالب پیوست‌های شماره ۱۹ و ۲۰ را مطرح کرده است (اظهارات وی در پیوست ۲۰، کتبی و در پیوست ۱۹، شفاهی است که ضبط شده است). از حاکم شرع پرونده پرسیدم که: «چرا اجرای حکم به تأخیر نیفتاد تا در مورد این اظهارات تحقیق شود؟». ایشان فرمودند: «احتمال قوی می‌دادیم که این مسائل، واقعیت نداشته باشد و او بخواهد دفع الوقت کند و از طرفی، تأخیر اجرای حکم را به جهت شرایط آن روز، مصلاح نمی‌دیدیم؛ ولی عقیده نگارنده این سطور، این نیست؛ هر چند تأخیر اجرای حکم هم مصلاح نبود.

برگ بازجویی و صور تمثیلی				
نام	نام خانوادگی	شعبه	تاریخ	کلاس پرونده
محمد	محمد	قر	۱۳۶/۶/۷	ردیف

متن مصوبه که در فضای علی روزگار منتشر شده است آنچه در متن مذکور شود  
آن بدویم ولی خبرنگار انتشار نیافرین می‌باشد که بعد از این شدیده بین افراد خبر داده شد  
درین صیغه بسطان تمهیغ از توکل از اینم به است، اینکه توکل از اینم آنچه من  
روکت باشد — سازه بر این اساس با خواسته مدنیت این را رسیده باشد که سبد  
و خواسته خود را اینکه من از نام و منع برای اینظاهر علیه همچنان که این را می‌دانم  
که بر اینها حقیقت این بود که سازه بر اینکه من این را رسیده باشد این را نظر می‌نمود.  
علیکم شد مدام را تلقیت فرمی از این اشخاص این حیون است آنها همچنان که درین کمال  
هم از طلاقی آلت میدنند هم اینکه شفیر می‌باشند، اینکه این اجراس آنها می‌باشد از  
توکل از اینم که از اینکه این اجراء علیه را صفت داشته باشد من این را می‌دانم با اینکه  
این اجراء فرمی از اینکه این اجراء علیه را صفت داشته باشد من این را می‌دانم با اینکه

*[Handwritten signature]*

## پیوست شماره ۲۱

حضرت حجۃ‌الاسلام والمسلمین، استاد معظم جناب آقای خامنه‌ای، ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران - دامت تأییداته -

با اهداء گرم‌ترین سلام‌ها و ارادت‌های خالصانه قلبی. نمی‌دانم با چه زبانی، شرمندگی درونی خویش را، از بی‌حرمتی‌ها و ناسپاسی‌ها و حق‌کشی‌ای که نسبت به حضرت عالی روا داشته‌ام، ابراز دارم؟ واقعاً تحلیل عکس العمل‌های بی‌ادب‌نام، در قیال اعمال دلسوزانه و خدمات برادرانه حضرت عالی، بسی دشوار است و بفرموده: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ»، از این بابت، عمیقاً متأسف و شرمندام. هنوز خاطره شیرین و دل‌پذیر نوازش‌ها و محبت‌های شما، که به انگیزه رشد نیروها و استعدادها و خدمت به انقلاب اسلامی و جلب رضایت حق تعالی صورت می‌گرفت، از خاطرم محو نشده و علی رغم اسائه ادب به ساحت حضرت عالی و کشیده شدن به برخوردهای خطی و قرار گرفتن تحت تأثیر هواهای نفسانی خویش، ولی همواره مجدوب آن جاذبه‌های معنوی و الهی بوده و باطنآ خویشتن طغیانگر خویش را سرزنش می‌کنم.

اگر از تفتین‌های برخی از افراد، که در جداسازی طیف دوستان ما از حضرت عالی تلاش می‌کردند، صرف نظر نماییم، حقیقت مسلمی که این روزها، باید به آن اعتراف نماییم این است که چنانچه خط ہدایتی شما، بر اعمال و رفتار و افکار من استمرار می‌یافتد، امروز به این بلاعظیم - که همه چیز را در معرض انهدام و نابودی قرار داده است - مبتلا نمی‌گشتم؛ ولی افسوس و صد افسوس که شیطان نفس، تحت پوشش معادلات سیاسی، استعدادهای شکوفه‌نام را در چاه ویل خودمحوری‌ها و خودپرستی‌ها مدفون، و از یک طبله مستعدی که می‌توانست در

زمینه مسائل صدور انقلاب، یک نیروی ناقابل و خدمتگذار باشد، انسانی گنه کار، متخلّف و مفلوک ساخت و نه تنها او را، که طیفی عظیم از نسل جوان کشور را، به خط انحراف و افراط کشانید و نظام نوبای جمهوری اسلامی، که بر خون هزاران شهید به خون خفتۀ این دیار مقاوم، استوار گشته را، از بابت تندوری‌ها، خودسری‌ها و ندانم کاری‌ها و... آماج تفرقه‌افکنی‌ها، تضعیف‌ها، جوسازی‌ها قرارداد، تا آن جا که قلب تپنده امانت خدا در زمین و نماینده حضرت بقیة الله الاعظم، امام زمان - روحی‌له الفداء - حضرت امام امت - مدخله‌العالی - به درد آمد و... .

امروز، در حالی که انگشتِ ندامت بر لب گرفته و خوش هولناکِ عذاب و جدان، در گوشم طنین افکنده و دلهره بازتاب اخروی گناهان، بر دلم سایه افکنده و اشک تأسف و تحسر، بر گونه‌ام جاری است و در ظلمتِ ظلم بر خویش و ملت و انقلاب و کشور و رهبرم، همدم تاریکی و سکوت گشتمام، و خرسندم که خداوند بزرگ توفیق را یارم ساخت، تا از کرده‌های زشت و مرموز خویش پشیمان و همان نیروها و انژری‌هایی را، که زمانی در جهت انحراف دوستان و مرتبطین، بسیج کرده بودم، در راه بازیابی خطاها و زدودن امواج لغزش، کثری‌ها و ناخالصی‌ها به کار گیرم. لعل الله یُحْدِث بعْدَ ذلِكَ أَمْرًا.

در خاتمه، ضمن عرض مجدد مادرت از بی‌ادبی‌ها، اهانت‌ها، غبیت‌ها، تهمت‌ها، تضعیف‌ها و درخواست عفو و اغماض از آن استادِ معظم، به استحضار می‌رساند: از آن جا که در سال‌های پس از خروج از سپاه، ارتباط غیرقانونی خویش را با برادرانی در آن نهاد و دیگر ارگان‌ها حفظ نموده و سوء استفاده‌هایی از برخی آنان صورت پذیرفته است، با ارسال لیست‌های پیوستی<sup>۱</sup>، استدعا دارم مقرر فرمایید مسئولین مربوطه، بر حسب خواباط، اقدامات لازم در برخورد قانونی و اخلاقی با آنان را معمول دارند. به امید موفقیت آن حضرت، در ایفای نقش مدیریت اجرایی حکیمانه کشور و پیروزی کفرستیزان جبهه نور و دوام عمر و عزت مقام معظم رهبری ... .

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته  
برادرکوچک شما: مهدی هاشمی  
بازدشتگاه موقت: ۶۶/۵/۲۲

۱. افشاری اسمای مذکور در این لیست‌ها را، فعلاً مصلحت ندانستم. ری شهری

## پیوست شماره ۲۲

### خلاصه احکام دادگاه درباره مهدی هاشمی و شماری از مرتبطان وی

ردیف	اسم	فamil	نام پدر	نوع جرم	تاریخ محکمه	نوع محکومیت
۱	مهدی	هاشمی	محمد	فعالیت علیه نظام جمهوری اسلامی	۶۶/۵/۲۵.۲۳.۲۲	اعدام تاریخ اجرای حکم: ۶/۷/۶
۲	فتح الله	امید نجف آبادی	محمد	همکاری با مهدی هاشمی، مسائل شدید اخلاقی	۶۷/۸/۹	اعدام تاریخ اجرای حکم: ۱۶/۸/۶
۳	مهدی	امیر شهنازی	حسینقلی	فعالیت وسیع و مؤثر فکری، عملی، تسلیحاتی به نفع جریان مهدی هاشمی، ایجاد رعب و وحشت و سلب امنیت عمومی	۶۷/۷/۱۳ و ۷	۱۵ سال حبس قطعی
۴	حسن	ساطع	صادق	فعالیت موثر فکری، عملی، تسلیحاتی، به نفع جریان مهدی هاشمی، شرکت در ترورهای اصفهان ایجاد رعب و وحشت	۶۷/۲/۱۳	۱۵ سال حبس قطعی
۵	حسن	سمیعی	غلامرضا	سازماندهی باند ترور و ایجاد رعب و وحشت، شرکت در آدمربانی	۶۶/۱۰/۹ و ۱۳ و ۶۶/۱۱/۳	۸ سال حبس قطعی ۷ سال حبس تعزیتی
۶	عبدی محمد	میرزاٹی	جهفرقلی	فعالیت ضد انقلابی	۶۶/۹/۲۵	۶ سال حبس قطعی، ۴ سال حبس تعزیتی، خلع لباس روحانیت
۷	فضل الله	ریسمانکار	اصغر	شرکت مؤثر در باند ترور، ایجاد ناامنی و رعب و وحشت، آدمربانی، تصرف اموال غیر مجاز	۶۶/۱۰/۹ و ۲۳ و ۶۶/۱۱/۳	۵ سال حبس قطعی ۵ سال حبس تعزیتی
۸	حسن	تاج	اصغر	فعالیت مؤثر و میاشرت در باند ترور، ایجاد رعب و وحشت	۶۶/۱۰/۹ و ۲۳ و ۶۶/۱۱/۳	۵ سال حبس قطعی ۵ سال حبس تعزیتی
۹	احمد	عربزاده	حسین	اختفای، سلاح و مهمات، استفاده از سند مجعل، دادن سلاح به افراد غیر صالح	۶۷/۹/۱۷	۵ سال حبس قطعی
۱۰	اصغر	صالحی	مهدی	نشر اکاذیب علیه نظام اختفا و نگهداری اسناد و اشیاء ارگانی	۶۶/۷/۱	۵ سال حبس قطعی
۱۱	حسنعلی	مصطفایی	قاسمعلی	پرون بردن اسناد محروم‌آخفا مقادیری سلاح، جعل و استفاده از گزرنامه جعلی، شرکت فعال در تهیه و توزیع اعلامیه‌های کذب با عنوانین مختلف.	۶۶/۱۲/۲	۵ سال حبس قطعی
۱۲	حبيب الله	طاهری	صدرالدین	فعالیت و همکاری با مهدی هاشمی، نگهداری حدود صدقه سلاح غیر مجاز	۶۶/۹/۱۱	۵ سال حبس قطعی
۱۳	شنتیا	رضابی خوبی	نصرالله	انتقال اسناد طبقه‌بندی شده، جعل امضاء، تهیه اسناد جعلی و استفاده از آن	۶۶/۹/۱۱	۴ سال حبس قطعی ۴ سال حبس تعزیتی، پنجاه ضربه شلاق

۱۴	عباسعلی	جمالی	حیدرعلی	جیدرعلی	عیسی	۳ سال حبس قطعی ۱۲ سال حبس تعیینی	۶۶/۹/۷	اختفای و نگهداری سلاح و مهمات و بی‌سیم و اسناد محربانه دولتی
۱۵	حیدرعلی	جیدرعلی	حسن	عیسی	عیسی	۳ سال حبس قطعی	۶۷/۲/۴	شرکت در آدمیانی، معاونت در فراری دادن مجرمین، اختفای سلاح و مهمات
۱۶	مرتضی	امینی	غلامرضا	امینی	امینی	۳ سال حبس قطعی	۶۶/۱۰/۹ و ۲۳ ۶۶/۱۱/۳	عضویت در باند ترور، ایجاد رعب و وحشت
۱۷	محمد	شوری	جواد	شوری	شوری	۳ سال حبس قطعی	۶۶/۱۲/۲	انتقال دو و انتقال سلاح و مهمات به منزل خود روجاسازی آن، تهمت و افترا به افراد و جمه و مسئول و تکبیر اعلامیه و نشرا کاذب
۱۸	فرج‌الله	اساعلی‌دهقی	ابوالقاسم	اساعلی‌دهقی	اساعلی‌دهقی	۳ سال حبس قطعی استرداد پول سلاحهای واگذاری کرده به افراد	۶۶/۹/۲۵	تهیه و نگهداری سلاح و مهمات و واگذاری آن به افراد و اختفای دو نفر منافق فراری
۱۹	مجید	عربزاده	حسین	عربزاده	عربزاده	۲ سال و نیم حبس قطعی	۶۶/۱/۲۳	همکاری با مهدی هاشمی و اختفای سلاح و مهمات و اسناد
۲۰	عبدالله	جمالی	حیدرعلی	جمالی	جمالی	۲ سال حبس قطعی	۶۶/۷/۱	جا سازی و اختفای اسناد و مدارک، وسائل نظامی و مواد منفجره
۲۱	مرتضی	رجیمی	محمد	رجیمی	رجیمی	۲ سال حبس قطعی	۶۶/۶/۳۱	اختفای و جاسازی سلاح و مهمات و اسناد و حمل غیر معجاز سلاح
۲۲	مسعود	عربزاده	حسین	عربزاده	عربزاده	۲ سال حبس قطعی	۶۷/۱/۲۳	اختفای سلاح و مهمات و جعل و سرقت اسناد محربانه و انتقال آن
۲۳	حسن	مردیها	محمدحسن	مردیها	مردیها	۲ سال حبس تعیینی با تعهد آزاد گردیده است	۶۶/۱۲/۲	مخفي کردن یکی از مرتبین مهدی هاشمی و تهیه شناسنامه جعلی برای نامبرده
۲۴	محمود	صلواتی	ابراهیم	صلواتی	صلواتی	۲ سال حبس تعیینی با تعهد آزاد گردیده است	۶۶/۷/۸	همکاری و همنکاری با مهدی هاشمی و تضییع تعهد
۲۵	محسن	ابراهیمی	جعفر	ابراهیمی	ابراهیمی	۱ سال و نیم حبس قطعی و چهل ضربه شلاق	۶۷/۱/۲۳	خارج نمودن صدھا قبضه سلاح و مهمات از سپاه، شرکت فعال و مؤثر در اشاعه مطلوب کتب و تکبیر و پخش آن
۲۶	مرتضی	نبیل فروشان	محمد	نبیل فروشان	نبیل فروشان	۱ سال حبس قطعی ۱ سال حبس تعیینی	۶۶/۱۰/۹ و ۲۳ ۶۶/۱۱/۳	عضویت در باند ترور، نگهداری سلاح و تصرف اموال غیر معجاز
۲۷	علیرضا	امیدقائی	محمدمهدی	امیدقائی	امیدقائی	۱ سال حبس قطعی ۴ سال حبس تعیینی	۶۶/۱۰/۹ و ۲۳ ۶۶/۱۱/۳	عضویت و شرکت در باند ترور و سرقت از منازل توفیقی
۲۸	مرتضی	جعفرزاده	رمضان	جعفرزاده	جعفرزاده	۱ سال حبس قطعی	۶۷/۱/۲۲	خارج نمودن چهار نفر از باند مهدی هاشمی

گفتنی است که کلیه محاکومین فوق باستثنای دو نفر محاکوم معدوم در تاریخ ۲/۳/۶۷، ۶۷/۴/۲۹، ۶۷/۱۱/۲۹ با اخذ تعهد نسبت به عدم تخلف مشمول عفو حضرت امام خمینی  
- رضوان الله تعالى عليه - قرار [گرفته] و آزاد گردیده اند.

پیوست شماره ۲۳  
متن دستنویس نامه ۶۸/۱/۶



پیوست شماره ۲۴

بخشی از دست نویس های محمدی هاشمی و آخرین لحظات زندگی

حده تعالی



جمهوری اسلامی ایران



برگ بازجویی و صور تمجلس

صفحه ۱

جله

نام	نام خانوادگی	شعبه	تاریخ	کلامه پرونده
محمدی	هاشمی	.	روز ۷ / ۶ / ۱۳۹۱	.

من انتظارم از این برادرها لذت است که در این محلاتی که می برم ازند کل وسایلی که نیزم را بطرف سلطنت  
هر چیزی که نیزم را بخواست که بجهت دوستی و برادران مخصوصاً اهلوی آقاخانی و سرمه طایفی  
و این بیام و توصیه را از جانب ما به این بخوبی بتوانم که خلاصه این برادر ایشان خود را من زاده ام را بقبل  
از اتفاق و بعد از اتفاق که این بجز طبیعت است، و قدری بخوبی بخوبی بخوبی اتفاق  
آیینه ای مبتلی را از اطمین و زینه از این که این برادر ایشان تخفیت نیز و اعیان می اند و مادام بین این  
حدات من کسردم از این خواری این لذت فخری که مخلوق ایشان توی این زیستگان بر منعی منع منع  
فرض هم کنی این را داده دنیوی کس نزد اما این لذت ایشان کرد و در توی این کسرداز این سرمه خود را من  
و اصلاح آن خود را با خود اهداد آن موضع بماند و در نظر آنها باشند و علیهم باشند تغیر این مسائل باشند  
سیور یعنی به نیزه نیزه و گل نیزه و گل نیزه و نیزه  
له ارض نیزه ایشان آنیزه رهیخ و اندتد بچاره اسلام و طوفان و از این اتفاقات بخوبی این را از قلعه من  
آخرین برخانید و هم سیر و هستاب مصمم بیکنند. و اسلام علی من ایشان ایشان



نام	نام خانوادگی	شعبه	تاریخ	کلامه پرورنده
			روز / ۱۳۶۷	

۱۷

شُورت سَعَادَةً بِالْمَهْافِرِ وَرَوْحِي فَرَدَّهُمْ وَنَسَرَ لَكَلْبَتِي وَرَجَّهُمْ بِالْمَهْافِرِ  
فَوَدَتْ لَهُمْ سَيِّرَتِي بِسَارَزِي فَمَلَّى نَسَرَ لَهُمْ بِسَارَزِي فَأَنْزَمَ لَهُمْ لَهُمْ سَفَرَتِي  
تَرَكَنِي كَطَلَتْ تَمَارِي كَقَرَرَتْ قَرَبَتْ رَغْبَتِي ، دَانَ لَهُمْ افْضَلَ آئِي الْمَسْطَرِ لَهُمْ  
وَسَرَلَنِي بِسَرَلَنِي كَفَاهِيلَهُمْ لَهُمْ بَرَّجَي كَرَلَتْ عَنْهُمْ . أَسَدَ دَارَمَ دَارَمَ دَارَمَ شَتَّتِي  
كَوَبَرَ دَبَّتِي وَلَي دَمَرَانِهِتِي بِيَانَ كَرَائِبَهَا تِي وَلَزَرَعَهُمْ مَادَرَسَانِي  
كَهَنَاصِدَهُ دَرَهُرَتِي بَهَزَّهُرَدِي سَادَمَ خَاعِفَتِي لَهُمْ دَرَكَالَ طَفَفَتِهِنَّهُنَّرِي .

این بحث را خواهی بخوبی از این مراحل آنچه در پیش می‌باشد بخوبی تدریس کنید.

1



جمهوری اسلامی ایران

برگ بازجوئی و صورت مجلس



جـلـه

نام	نام خانوادگی	شنبه	تاریخ	کلامه بروزدۀ
			روز / ۱۳۶	

لاردم، از قول من یاخو خواهی از خواهان سه هزار و سه هزار مدهق من گشته بحق  
من دختر نام دیگر مملکت در حمام علیان تا آنکه خدا را نگهول عقوب خوش بخواهد  
زندگان از بیکن و لذت شسته کسر خوش باشاند. در فاتح از قول من چنان است  
که می بین از ادامه که روح خداه عنجه خواهی دارد و بعد از کسر خود سلام خواهی  
را این بخواهی و از سه کسر خود دنید من فریادم یافایزه از اینکه این و بخت سلطنه خود  
از این من مدد خواهی بخواهی مسلم باشد و برای این مهیاست و در پیغمبر اهل بیت



پیوست شماره ۲۵

## تصویرها



آذري، ۳۸۲	احمد صادقى، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۲۷
آقا ضياء الدين عراقي، ۲۹۵	احمد عربزاده، ۶۴، ۶۳
ابراهيم شمس آبادي، ۲۹۵	احمد هاشمى، ۲۰۷
ابراهيمى، ۱۵۴، ۱۷۶	احمدى، ۲۱۵
ابريشمچى، ۳۸۱	اخوى، ۳۷۹
ابوالحسن اصفهانى، ۲۹۵	اردكاني، ۲۹۷، ۲۹۶
ابوالحسن مُرشدى شمس آبادى، ۲۹۶، ۲۹۵	اسد الله شفيع زاده، ۱۶۵، ۳۰۱، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳
ابوالحسن موسوى شمس آبادى، ۲۱۴	اسماويل ابراهيمى، ۳۵۵، ۲۱۶، ۱۷۷، ۱۷۶
ابو سفيان، ۹۰	اشرافقى، ۳۵۹
ابو شريف، ۳۲۲، ۳۱۱، ۸۴	اشرف، ۹۰
اثناعشرى، ۳۳۱	اشرفى اصفهانى، ۹۷
احمد جنتى، ۲۳	اكبر شاهزمانى، ۳۵۶
احمد حسنى اصفهانى، ۸۰، ۸۱، ۸۲	امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small> ، ۱۰۹
احمد خمينى، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۳۱، ۳۴، ۳۵	امام جمعة اصفهان، ۱۳۸
احمد خمينى، ۲۰۷، ۱۴۸، ۲۰۷، ۱۴۸، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲	امام جمعة قهریجان، ۳۳۰
احمد رضا زمانى، ۱۴۱	امام خمينى، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰
پرینت سوم / برای ویرایش (۱۳۹۱/۰۳/۳۱)	۴۲۹

- امير عباس بحرینیان، ۲۱۵

امیری، ۲۲۰

امینی، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۹

انصاری نجف آبادی، ۳۲۲، ۸۵

بازرگان، ۳۸۵، ۲۷۷، ۲۱، ۱۹

بانو جمالی، ۳۹۵

بیرک کارمل، ۳۱۵

بحرینیان، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۴۶، ۲۴۶، ۱۰۲، ۹۸

برات علی مرادی، ۱۸۳

آیة الله بروجردی، ۸۳

بقیة الله الأعظم (عج)، ر.ک: امام زمان ع، ۲۷۹

بنی صدر، ۳۸۲، ۲۷۷، ۸۵، ۴۳، ۲۱، ۱۹، ۱۸

بهزاد نبوی، ۲۷۹

پسندیده، ۲۷۷

پیامرس اکرم ع، ۲۶۲، ۹۰، ۲۸، ۱۴، ۱۳

پیمان، ۳۸۵، ۳۷۲، ۳۷۱

تقوی، ۳۰۶

تقی هاشمی، ۳۳۱، ۳۳۰

توسلی، ۱۶

ثابتی، ۳۰۳

جبار الکویسی، ۳۹۰

جعفر حسام، ۳۵۵، ۳۵۲

جعفرزاده، ۳۰۹، ۲۹۹، ۲۱۵، ۲۱۴، ۱۰۴، ۵۲

جلال فقیه ایمانی، ۳۹۴

جعفر محمودی، ۳۷۶، ۲۲۷

جعفر شهنوژاری، ۱۹۰

جیلانی، ۹۰، ۲۸، ۱۳، ۱۱

امام محمد تقی ع، ۳۵، ۳۴

امام کاظم ع، ۱۶

امام زمان ع، ۴۰۴، ۴۰۰

امید نجف آبادی، ۱۱۵، ۱۱۵، ۲۳۴، ۲۳۵، ۳۴۶

امیر المؤمنین ع، ۹۰، ۲۸، ۱۳، ۱۱

امیر حمزهزاده، ۳۹۵، ۳۹۴

امیر عباس بحرینیان، ۹۲، ۹۱، ۸۰، ۷۶، ۷۵، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۶

امیری، ۱۱۶، ۱۱۲، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۹۷، ۹۴، ۹۳

انصاری نجف آبادی، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۷

بازرگان، ۱۴۳، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴

بازرگان، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷

بانو جمالی، ۱۹۲، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۸

بیرک کارمل، ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴

بحرینیان، ۲۳۴، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۴، ۲۰۳

برات علی مرادی، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۰، ۲۳۵

آیة الله بروجردی، ۲۶۹، ۲۶۶، ۲۶۴، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸

باقیة الله الأعظم (عج)، ر.ک: امام زمان ع، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰

بنی صدر، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰

بهزاد نبوی، ۳۲۶، ۳۱۶، ۳۱۲، ۳۰۴، ۳۰۳، ۲۹۶، ۲۹۰، ۲۸۹

پسندیده، ۳۵۵، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۵، ۳۴۱، ۳۳۵، ۳۳۳، ۳۳۲

پیامرس اکرم ع، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۴، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۱، ۳۶۹، ۳۶۵

تقوی، ۲۰۸، ۱۸۹، ۱۵۱، ۱۳۶، ۱۰۳، ۹۵

تقی هاشمی، ۴۰۰، ۳۱۶، ۲۷۷، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۴۲، ۲۱۱

توسلی، ۱۶

ثابتی، ۳۰۳

جبار الکویسی، ۳۹۰

جعفر حسام، ۳۵۵، ۳۵۲

جعفرزاده، ۳۰۹، ۲۹۹، ۲۱۵، ۲۱۴، ۱۰۴، ۵۲

جلال فقیه ایمانی، ۳۹۴

جعفر محمودی، ۳۷۶، ۲۲۷

جلال فقیه ایمانی، ۳۹۴

- جمشید ابراهیمی، ۱۴۱، ۳۲۴  
 جواهری، ۸۰  
 جهان سلطان آقایی، ۹۸، ۲۱۳، ۲۴۶، ۳۵۵  
 حاج برات، ۱۷۷  
 حبیب الله طاهری، ۱۷۶، ۲۲۰  
 حسن تاج، ۳۵۶، ۳۵۵  
 حسن خمینی، ۲۸۹  
 حسن ساطع، ۲۱۵، ۳۵۶، ۳۵۴، ۳۴۶، ۲۲۰  
 حسن سمعی، ۳۵۶  
 حسنعلی ابوطالبی، ۳۲۷  
 حسنعلی جعفرزاده، ۳۵۶  
 حسنعلی مصطفایی، ۳۲۷، ۳۲۴، ۳۲۳  
 حسنعلی نوریها، ۳۲۷، ۳۲۶  
 حسن کاظم زاده، ۱۸۳  
 حسن نارنجی، ۳۴۶  
 حسن نژاد، ۳۲۲، ۳۸۷  
 حسنی، ۲۹، ۶۳، ۲۲۰  
 حسین، ۱۷۶  
 حسین جعفرزاده، ۲۱۵  
 حسین خمینی، ۸۵  
 حسین سمعی، ۳۵۵  
 حسینعلی منتظری، ۲۲، ۲۴، ۲۷۳، ۳۰۴، ۲۸۳  
 حسین مرادی، ۱۶۵، ۳۰۶  
 حسین هادیان، ۳۹۵  
 حسینی کمیته‌ای، ۳۷۶، ۳۸۷
- حشمت، ۱۷۲، ۳۳۱  
 آیة الله حکیم، ۲۹۷  
 حیدر جعفرزاده، ۳۶۳  
 حیدر علی شفیع زاده، ۳۰۱، ۳۰۰  
 حیدر علی کریمی، ۳۲۷  
 آیة الله خادمی، ۳۴۶، ۲۹۷، ۲۹۶  
 آیة الله خامنه‌ای، ۱۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۸۹، ۷۰  
 ۱۰۲، ۳۲۲، ۲۸۹، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۶۱، ۱۱۷، ۱۱۲، ۱۰۹  
 ۳۹۹، ۳۷۱، ۳۷۰  
 خوئینی‌ها، ۳۷۱  
 آیة الله خوانساری، ۲۹۶  
 آیة الله خویی، ۲۹۷، ۲۹۵  
 دادستان کل کشور، ۱۰۵، ۹۹، ۸۴  
 داود کریمی، ۳۸۶  
 دری نجف آبادی، ۲۸۱، ۲۹۰  
 دستغیب، ۹۷  
 دکتر پیمان، ۹۹  
 دکتر هادی، ۹۸  
 رئیس سپاه، ۹۵، ۸۳  
 ربانی املشی، ۳۷۱، ۳۸۲، ۳۹۷  
 ربانی شیرازی، ۲۹۶  
 رجایی، ۲۹۶  
 رحیمی، ۳۰۶  
 رسول آشتی، ۲۳۶  
 رسول اکرم ﷺ، ر.ک: پیامبر اکرم ﷺ  
 رسولی، ۱۶

رضا کدخدایی، ۳۶۳	سید محمد هاشمی، ۱۵۱، ۱۸۳، ۲۱۲، ۲۴۴
رضا مرادی، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳	شاه، ۹۰، ۲۰۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۰۵، ۱۶۹، ۹۴
رمضان مهدیزاده، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۹	شاہزاده، ۳۹۴
رضوی، ۳۰۵، ۳۴۲، ۳۰۶	شريعتمداری، ۳۹۵
رمضان مهدیزاده، ۲۴۶، ۲۱۴	شفیع‌زاده، ۱۵۴، ۲۱۴، ۲۹۹، ۳۳۱
روح الله‌الموسوی‌الخمینی، ر.ک: امام خمینی	شکوری، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۹
ری شهری، ۱۲۲، ۱۱۹، ۹۸، ۸۱، ۶۹	آیة الله شمس‌آبادی، ۴۹
سرهنج قلقسه، ۸۳	شمس‌آبادی، ۱۵۸، ۱۷، ۵۸، ۵۵، ۲۹، ۹۸، ۹۵
سرهنج منوچهری، ۳۷۱	شمس‌آبادی، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۰، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۱۴
سعید حشمت، ۱۸۴، ۲۱۵	شیخ بهایی، ۲۹۶
سعیدی کیا، ۲۷۹	شیخ علی صفرزاده، ۳۰۴
سعیدیان، ۳۷۶، ۳۸۶، ۳۸۳	شیخ قنبر، ۱۷
سفیر فلسطین، ۳۵	شیخ مهدی نجفی، ۲۹۶
سلمان صفوی، ۳۲۲، ۳۷۶	شیخ ندیم موصلى، ۳۸۹
سید جعفر کریمی، ۱۶	صادقی، ۳۸۶
سید جمال الدین گلپایگانی، ۲۹۵	صالحی، ۱۲۹، ۲۲۲
سید عباس خاتم، ۱۶	صادیعی، ۸۳
	صدام، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۱، ۳۱۵
	صدوقی، ۹۷

- صفرزاده، ۹۸  
 غلامحسین، ۱۷۶  
 غلامرضا مرادی، ۲۱۶، ۲۱۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲  
 صفوی، ۱۵۸، ۳۷۵، ۳۷۹  
 صلواتی، ۱۵۸، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۷، ۳۸۶  
 ضیاء الحق، ۳۱۵  
 آیة الله طالقانی، ۸۵  
 آیة الله طاهری، ۱۱۱، ۵۷، ۱۹۵، ۲۸۰، ۳۳۴، ۳۷۲  
 طاهری خرم آبادی، ۲۸۰  
 عاقلی، ۲۹۴، ۳۹۳  
 عباسقلی حشمت، ۹۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۲۸، ۱۰۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰  
 قاسمی (عج)، ر.ک: امام زمان ﷺ، ۳۶۰، ۳۵۹، ۲۰۶، ۱۹۳، ۹۱  
 قاسم جعفرزاده، ۳۰۰  
 قاسمی، ۲۲۱، ۲۱۹  
 قاضی خرم آبادی، ۶۴، ۹۷، ۲۴۳، ۲۳۹، ۲۳۶  
 قدری خرم آبادی، ۲۷۲  
 قدوسی، ۹۷  
 قربانعلی ایمانیان، ۳۰۰  
 قربانی فر، ۳۵  
 قنبرعلی صفرزاده، ۲۱۴، ۲۴۶  
 کاشانی، ۵۰  
 کاظم سامی، ۱۰۴، ۱۰۳  
 کاملان، ۲۰۱  
 کرباسچی، ۳۵  
 کروبی، ۸۱، ۳۷۱، ۳۵۷، ۳۵۵  
 کیمیایی، ۱۵۸، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹  
 کنیت سوم / برای ویرایش (۱۳۹۱/۰۳/۳۱) | S:\DATA\KHAJU\KHATERE\KHT\_ASL.2V1  
 آیة الله گلپایگانی، ۲۹۷، ۳۹۵  
 لاجوردی، ۷۹  
 علی اصغر کیمیایی فر، ۳۲۲  
 علی اکبر هاشمی، ۲۹۶  
 علی بهبهانی، ۲۹۶  
 علی پناه، ۳۸۶  
 علی تراکمه پور، ۱۴۱  
 علی رازینی، ۱۶، ۲۴۹، ۲۵۱  
 علی رضاییان، ۲۲۰  
 علی فلاحیان، ۲۳۳

محبی، ۳۵۹	محمد میرزایی، ۳۲۵
محتشمی، ۲۷۸، ۲۷۹	محمد هاشمی، ۳۰۷
محسن رضایی، ۲۰۱، ۱۹۳، ۱۳۴، ۱۲۲، ۱۹۳	محمدی ری شهری، ۲۰۱، ۱۹۳، ۱۳۴، ۱۲۲، ۱۹۳
۳۸۳، ۳۷۰، ۱۳۸، ۱۰۲، ۹۸، ۹۷	۳۷۸، ۳۴۱، ۲۴۳، ۲۳۵، ۲۰۸
۳۸۴	محمدی گیلانی، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۸۴
۲۳۵	محسن اژه‌ای، ۲۳۵
محمد اسماعیل ابراهیمی، ۲۱۵، ۲۹۹، ۳۰۰	محمد ایمانیان، ۳۰۲، ۳۰۰
۳۰۶، ۳۰۲، ۳۰۱	محمد ایمانیان، ۳۰۲، ۳۰۰
۲۱۵	محمد ایمانیان، ۲۱۵
۲۹۷	محمد باقر رجایی، ۲۹۷
۲۱۸، ۲۱۷	محمد باقر هاشمی، ۲۱۷
۲۲۱، ۲۱۹	محمد حسنه، ۲۹۷
۳۱۴، ۳۰۶، ۳۰۳، ۳۰۲	محمد حسین جعفرزاده، ۳۰۰، ۲۱۵، ۱۶۵
۳۵۵	محمدی امینی، ۲۲۴، ۲۲۵، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳
۲۷۹	مرتضی رحیمی، ۲۱۹
۲۹۶	مرتضی نیل فروشان، ۱۶۵
۲۴۶	مرتضی ابطحی، ۲۹۷
۳۱۴	محمد حسین جعفرزاده، ۳۰۰
۳۰۲	مرتضی امینی، ۲۲۴، ۲۲۵، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳
۲۷۹	مرتضی رحیمی، ۲۱۹
۲۹۶	مرتضی نیل فروشان، ۱۶۵
۲۴۶	مرتضی ابطحی، ۲۹۷
۳۱۴	محمد شوری، ۱۴۱، ۲۱۹، ۲۱۹
۳۰۲	مسعود رجوی، ۳۷۰، ۳۸۱
۲۵۶	مسعود عرب زاده، ۱۶۵
۲۸۱، ۲۷۰	آیة الله مشکینی، ۲۵، ۱۱۱، ۴۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۵، ۱۸۸
۳۲۴، ۳۲۳	محمد علی رحیمی، ۲۸۹، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۶۳
۲۱۹، ۱۶۵	محمد قاسمی (قاسمزاده)، ۳۲۶، ۳۲۳
۲۲۴، ۱۶۵	محمد کاظم زاده، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴
۳۵۶، ۲۱۶	مصطفی خمینی، ۸۵
۲۹۵	مصطفی مهدیزاده، ۱۶۵
۳۸۲	مصطفی مهدیزاده، ۹۷
۳۴۲، ۳۰۶، ۹۷، ۸۱، ۸۰	مظفر بقایی، ۲۵۶
۳۸۲	محمد لاریجانی، ۲۹۵
۳۰۶	محمد متظری، ۵۴
۱۶۵	معتمدی، ۱۶۵

موسی اردبیلی، ۸۹، ۱۰۵، ۹۱، ۳۷۰

مولی الموحدین، ۱۱

مهاجرانی، ۲۷۹

مهدی اربابی، ۸۳

مهدیزاده، ۲۱۵، ۹۸

مهدی (عج)، ۳۱۹، ۹۱

مهدی فقیه یامانی، ۳۹۳

مهدی هاشمی، ۹۸

۳۰، ۲۹، ۱۶، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹

۵۰، ۴۹، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۱

۳۶، ۳۲، ۳۱

۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۰

۵۹، ۵۸، ۵۷

۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۲

۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱

۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۶

۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱

۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۷۹

۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰

۹۹، ۹۸، ۹۷

۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸

۱۲۴، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶

۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۲۹، ۱۲۸

۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹

۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷

۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸

۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۱

۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰

۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۳، ۲۰۰، ۱۹۹

۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۶، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱

۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹

۲۶۶، ۲۶۴، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۵۳

۳۰۵، ۳۰۳، ۲۹۹، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۸۴، ۲۷۷

۳۷۱، ۳۴۷، ۳۳۲، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳

۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷

۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸

۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹

۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۴۸، ۴۷، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰

۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۶۹، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۰

۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۶، ۹۴، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۰

۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۲

۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۴

۱۴۳، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۲۷

۱۶۷، ۱۶۶، ۱۵۸، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷

۱۹۴، ۱۹۳، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۷۴، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۸

۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵

۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳

۲۵۰، ۲۴۳، ۲۳۸، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۲۸، ۲۱۴

۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۵، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱

۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲

۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۲

۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲

۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۱۲، ۳۰۶، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۱

۳۵۴، ۳۵۳، ۳۳۹، ۳۳۷، ۳۳۵، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴

۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۴، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۷، ۳۵۵

۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۰، ۳۶۹

منصور ابراهیمی، ۳۲۷، ۳۲۴، ۳۲۳

موسی اردبیلی، ۱۴۱، ۸۹

- ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۱، ۳۱۵، ۳۰۹، ۳۰۷، ۳۰۶  
 ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۷  
 هاشمی رفسنجانی، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۱۹، ۵۴، ۳۶، ۶۷، ۵۷، ۳۶۵، ۳۶۰، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵  
 ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۱۲، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۲، ۸۹، ۶۸، ۳۹۷، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۸۹، ۳۸۱، ۳۷۸، ۳۷۵، ۳۷۲  
 ۳۷۰، ۳۲۲، ۲۸۹، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۳۰، ۱۹۱، ۱۵۱، ۴۰۰، ۳۹۹  
 ۳۷۱، ۳۸۵، میثمی،  
 هاشمی نژاد، ۹۷، میر حسین موسوی، ۱۰۹، ۱۲۳، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۷۶، ۳۵۵، ۳۴۶  
 همایون حشمت، ۲۴۶، ۲۱۵، ۱۸۴، ۳۷۰، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۰۵  
 هند، ۹۰، میرزا بی، ۳۷۶  
 یحیی سلطانی، ۸۳، میرلوحی، ۲۷۰  
 یزدی، ۸۵، مؤمن، ۲۸۰  
 یونس بن متنی، ۱۴، نادری، ۳۰۶  
 ناصر برواری، ۳۹۰، نخست وزیر، ۱۲۳، ۸۹  
 نماینده ارستان (یحیی سلطانی)، ۸۳، وحشی (قاتل حمزه)، ۹۰  
 وزیر اطلاعات، ۹۵، ۸۳، ۸۲  
 ولایتی، ۳۷۱، ولی عصر (عج)، ر.ک: امام زمان علیه السلام  
 هادی مدرسی، ۱۴۱، هادی هاشمی، ۳۱، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۵۸، ۳۸، ۳۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۴۹، ۳۲۲، ۳۶۸

۷	بیشگفتار
۷	قصه پر غصه!
۱۰	نکاتی عبرتآموز:
۱۰	۱. خطر اعتماد مطلق
۱۱	۲. لزوم مراقبت مداوم
۱۲	۳. خطر لغزش عالم
۱۴	۴. توحید تجربی
۱۵	فصل یکم: دیدگاه امام در مورد آقای منتظری، پیش از تصمیم مجلس خبرگان
۱۵	مخالفت ابتدایی امام با رهبری آقای منتظری
۱۶	نظر امام، یک روز قبل از تصمیم خبرگان
۱۸	چرا امام نظر خود را اعلام نکرد؟
۲۱	فصل دوم: موضع امام پس از تصمیم خبرگان
۲۱	ارجاع مسائل فقهی به آقای منتظری
۲۳	ارجاع حل مشکل تعزیرات از سوی امام خمینی به آقای منتظری در پاسخ پرسش‌های فقهای شورای نگهبان
۲۳	پاسخ آقای منتظری
۲۴	ارجاع حکم مفسدی الارض به نظر آقای منتظری
۲۴	پاسخ امام به نامه آقای موسوی اربیلی
۲۵	۱. ادعای مخالفت آقای منتظری با تصمیم خبرگان
۲۶	۲. اعدام مفسدان، به حکم آقای منتظری

۲۷	فصل سوم: علل برکناری آقای منتظری از نگاه وی
۲۷	۱. حقیقت گویی!
۲۸	۲. نفوذ شیاطین!
۲۹	۳. تصفیه حساب سیاسی
۳۰	۴. استقلال طلبی فکری!
۳۲	۵. اکاذیب وزارت اطلاعات
۳۳	۶. بیماری و حالت غیرعادی امام!
۳۵	۷. عوامل خارجی
۳۶	۸. انتقاد از اسرافکاری‌ها از بیت المال و اشتباهات در جنگ
۳۷	۹. اعتقاد و علاقه مفرط امام به انقلاب اسلامی
۳۸	۱۰. نمی‌دانم چه شد!
۴۰	فصل چهارم: اشاره به علت واقعی برکناری آقای منتظری
۴۱	نقاط ضعف آقای منتظری
۴۳	فصل پنجم: نخستین اقدام امام برای قطع ارتباط مهدی هاشمی با آقای منتظری
۴۷	فصل ششم: هشدار کنایی امام به آقای منتظری
۴۸	فصل هفتم: هشدار رئیس مجلس خبرگان رهبری به آقای منتظری
۴۹	فصل هشتم: اقدامات جریان مهدی هاشمی در چهارمین دوره ریاست جمهوری
۵۴	فصل نهم: طرح موضوع مهدی هاشمی با آقای منتظری
۵۵	ارائه بخشی از پرونده مهدی هاشمی به آقای منتظری
۵۵	دیدار با آقای منتظری
۵۶	درخواست از امام
۵۷	فصل دهم: هشدار امام به آقای منتظری توسط امام جمعه اصفهان
۵۹	فصل یازدهم: کشف خانه تیمی متعلق به مهدی هاشمی
۵۹	گزارش مدیر کل ضد جاسوسی
۶۰	کسب تکلیف از امام
۶۰	تخلیه خانه تیمی

۶۱	اقلام غیرقانونی خانهٔ تیمی
۶۳	بازداشت مسئول خانهٔ تیمی
۶۴	فصل دوازدهم: دیداری تلغی با آقای منتظری
۶۶	فصل سیزدهم: قاطعیت بنی‌ظیر امام خمینی
۶۶	کسب تکلیف از امام
۶۹	قطاعیت شگفت‌آور امام
۷۰	پاسخ قاطع امام به مسئولان بلندپایه کشور
۷۱	دلیل قاطعیت امام
۷۲	پیشگیری از انتظار بیجا
۷۳	فصل چهاردهم: هشدار صریح و خیرخواهانه امام به آقای منتظری
۷۶	فصل پانزدهم: پاسخ گستاخانه آقای منتظری به امام خمینی
۹۲	خلاصهٔ پاسخ آقای منتظری به نامهٔ امام
۹۲	نامهٔ حاج احمد آقا به آقای منتظری
۱۰۶	فصل شانزدهم: بازداشت مهدی هاشمی و اعتصاب آقای منتظری
۱۰۶	اعتصاب آقای منتظری
۱۰۷	بازتاب اعتصاب آقای منتظری در رسانه‌های خارجی
۱۱۰	بازتاب اعتصاب آقای منتظری در داخل کشور
۱۱۱	تلاش دولستان برای شکستن اعتصاب آقای منتظری
۱۱۲	درخواست امام از آقای منتظری برای شکستن اعتصاب
۱۱۳	فصل هفدهم: شایعه ارتباط دستگیری مهدی هاشمی با ماجرای مک فارلین
۱۱۶	فصل هیجدهم: فرمان کتبی امام مبنی بر بیگیری اتهامات
۱۱۶	مهدی هاشمی و پاکسازی دامن بزرگان
۱۱۶	مشکلات بازجویی از مهدی هاشمی
۱۱۸	نامهٔ نگارنده به امام
۱۲۳	موضوعگیری آقای منتظری
۱۲۴	فصل نوزدهم: شکایت آقای منتظری از وزارت اطلاعات، به امام
۱۲۷	پاسخ نگارنده به نامهٔ آقای منتظری به امام

۱۳۴	نامه آقای منتظری به نگارنده
۱۳۶	فصل بیستم: انحلال سپاه قبه‌ریجان به دستور امام
۱۳۹	فصل بیست و یکم: غربت وزارت اطلاعات و دشواری راه
۱۳۹	دشواری همراهی با امام
۱۴۰	دشواری مضاعف
۱۴۰	موفقیت‌های نسبی
۱۴۳	فصل بیست و دوم: شکست معجزه‌آسای بن‌بست بازجویی
۱۴۴	تفائل به قرآن
۱۴۵	مالحظه مصاحبه متهم
۱۴۵	گفتگو با مهدی هاشمی
۱۴۶	آغاز بازجویی جدی از مهدی هاشمی
۱۴۶	حادثه‌ای تأمل آفرین
۱۴۸	فصل بیست و سوم: انتشار مصاحبه مهدی هاشمی
۱۴۸	ارائه نوار مصاحبه مهدی هاشمی به امام
۱۴۸	فراست امام
۱۴۹	تهیه مصاحبه‌ای دیگر
۱۴۹	دستور امام مبنی بر پخش مصاحبه اختصاصی مهدی هاشمی
۱۵۰	تبیین ماجرا برای نمایندگان مجلس شورای اسلامی
۱۵۰	عدم موفقیت آقای منتظری در ممانعت از پخش مصاحبه مهدی هاشمی
۱۵۱	متن اولین مصاحبه مهدی هاشمی
۱۶۴	اطلاعیه وزارت اطلاعات درباره متهمین فراری
۱۶۶	فصل بیست و چهارم: بازتاب انتشار مصاحبه مهدی هاشمی
۱۶۶	تکذیب نامه دفتر آقای منتظری
۱۶۶	درخواست آقای منتظری از امام برای رسیدگی به اتهامات مهدی هاشمی
۱۶۷	اطلاعیه هادی هاشمی و سعید منتظری
۱۶۸	پیام کتبی آقای منتظری به امام

۱۷۱	فصل بیست و پنجم: کشف جنایاتی هولناک!
۱۷۱	دیداری دیگر با مهدی هاشمی
۱۷۳	امداد الهی در کشف رویدادی هولناک
۱۷۴	بخشی از مکاتبات مرموز
۱۷۸	کشف ماجرايی هولناک
۱۸۰	کشف مخفیگاه اسلحه و مهمات در اطراف اصفهان
۱۸۱	کشف مخفیگاه سلاح در منزل کاظمزاده
۱۸۳	فصل بیست و ششم: ماجراهی آدمربایی و قتل از زبان مهدی هاشمی و همدستانش
۱۸۷	فصل بیست و هفتم: نامه دیگر به آقای منتظری، پس از روشن شدن اتهامات مهدی هاشمی
۱۹۵	فصل بیست و هشتم: بازداشت هادی هاشمی
۱۹۶	وساطت دو تن از سران قوا
۱۹۷	نماییدی از تلاش‌ها
۱۹۸	معرفی هادی هاشمی به بازداشتگاه
۱۹۸	ملاقات نگارنده با امام و پیشنهاد تأیید آقای منتظری
۱۹۹	فصل بیست و نهم: موافقت امام با تبعید هادی هاشمی
۲۰۱	کسب تکلیف از امام
۲۰۲	واگذاری امر به سران قوا
۲۰۲	به تصمیم نرسیدن سران قوا
۲۰۷	فصل سی ام: سیاست جدید امام در برخورد با آقای منتظری
۲۱۰	فرار از سمندان
۲۱۰	موافقت هادی هاشمی با شرایط وزارت اطلاعات
۲۱۲	فصل سی و یکم: محاکمه مهدی هاشمی
۲۱۲	گزیده‌ای از کیفرخواست
۲۱۳	شرح دلائل و مستندات اتهامات
۲۳۴	فصل سی و دوم: تشدید تلاش آقای منتظری برای نجات جریان مهدی هاشمی
۲۳۴	پیغام امام به این جانب

۲۳۴	پاسخ به پیغام امام <small>ره</small>
۲۳۶	پیغام آقای منتظری به این جانب
۲۳۷	اشتباهات وزارت اطلاعات!
۲۳۸	آخرین نامه نگارنده به آقای منتظری
۲۴۴	فصل سی و سوم: متن رأی دادگاه
۲۵۰	فصل سی و چهارم: آخرین تلاش‌های آقای منتظری برای ممانعت از اجرای حکم دادگاه
۲۵۵	فصل سی و پنجم: پیشگیری امام <small>ره</small> از سوء استفاده سیاسی از پرونده مهدی هاشمی
۲۵۷	پاسخ امام <small>ره</small>
۲۵۸	فصل سی و ششم: نهایت صبر و حوصله امام در برابر موضع تند آقای منتظری
۲۶۰	صبر و بردباری امام <small>ره</small>
۲۶۱	مشورت با آیة الله خامنه‌ای
۲۶۲	برکناری آقای منتظری، باورنکردنی بود
۲۶۴	فصل سی و هفتم: بزرگ‌ترین اشتباه آقای منتظری
۲۶۴	زیر سؤال بردن دستاوردهای انقلاب اسلامی
۲۶۶	پاسخ تند امام <small>ره</small> به اظهارات آقای منتظری
۲۶۹	دستور عدم انتشار مطالب آقای منتظری از رسانه‌ها
۲۷۰	حذف آقای منتظری از وصیت‌نامه سیاسی -الهی-
۲۷۱	فصل سی و هشتم: تندتر شدن موضع امام <small>ره</small> و کوتاه‌آمدن آقای منتظری
۲۷۱	پیام امام به مهاجران جنگ تحملی
۲۷۲	متن نامه آقای منتظری به امام <small>ره</small>
۲۷۴	فصل سی و نهم: انتشار نامه محترمانه آقای منتظری به امام <small>ره</small> از بی‌بی‌سی
۲۷۶	فصل چهلم: نامه تاریخی امام <small>ره</small> به آقای منتظری و پیامدهای آن
۲۷۸	بررسی برکناری آقای منتظری در هیئت دولت
۲۷۹	تماس تلفنی با حاج احمد آقا
۲۸۰	اصرار امام به ارسال نامه
۲۸۱	چگونگی رسیدن نامه امام <small>ره</small> به آقای منتظری
۲۸۲	پاسخ آقای منتظری به نامه امام <small>ره</small>
۲۸۳	آخرین نامه امام <small>ره</small> به آقای منتظری
۲۸۴	نامه امام <small>ره</small> ، خطاب به نمایندگان مجلس و وزیران

فصل چهل و یکم : تحلیلی در باب نامه تاریخی امام <sup>ؑ</sup> به آقای منتظری	۲۸۶
۱. انتساب نامه ۱/۶ به امام خمینی <sup>ؑ</sup>	۲۸۶
۲. نقد محتوایی نامه ۱/۶	۲۸۷
قطعی بودن صدور نامه ۱/۶ از امام <sup>ؑ</sup>	۲۸۹
پیوست‌ها	۲۹۳
پیوست شماره ۱: زندگی نامه اجمالی مرحوم آیة الله شمس آبادی	۲۹۵
گزارشی خلاصه از پرونده مرحوم شمس آبادی در ساواک	۲۹۶
پیوست شماره ۲: اظهارات مهدی هاشمی درباره قتل مرحوم شمس آبادی	۲۹۹
خلاصه گزارش ساواک درباره کیفیت قتل مرحوم شمس آبادی	۳۰۰
خلاصه بازجویی از متهمان و اعتراف هر یک از آنان	۳۰۰
بهره‌گیری ساواک از اقدام گروه مهدی هاشمی	۳۰۳
پیوست شماره ۳: همکاری مهدی هاشمی با ساواک	۳۰۵
اظهارات مهدی هاشمی درباره همکاری او با ساواک	۳۰۵
نامه مهدی هاشمی به رئیس ساواک اصفهان	۳۰۶
تقاضای عفو مهدی هاشمی از ساواک در مقابل همکاری اطلاعاتی	۳۰۷
پیوست شماره ۴: نامه جعفرزاده به مهدی هاشمی	۳۰۹
پیوست شماره ۵: متن اساسنامه و مرامنامه تشکیلات اطلاعاتی گروه مهدی هاشمی	۳۱۵
اهداف ما	۳۱۶
تشکیلات	۳۱۶
تذکر	۳۱۸
پیوست شماره ۶: اعلامیه‌هایی که دلیلی مستقل بر خط انحراف است	۳۲۱
۱. اعلامیه با امضای «جمعی از فضلا و طلاب حوزه علمیه قم»	۳۲۱
۲. اعلامیه با امضای «جمعی از استادی حوزه علمیه قم»	۳۲۲
۳. اعلامیه با امضای «گروهی از دانشجویان دانشگاه‌های تهران»	۳۲۳
۴. اعلامیه با امضای «جمعی از طلاب حوزه علمیه قم»	۳۲۴
۵. اعلامیه با امضای «تعدادی از نمایندگان حزب الله مجلس»	۳۲۵
۶. اعلامیه با امضای «جمعی از طلاب قم»	۳۲۵
۷. اعلامیه با امضای «حسنعلی نوریها»	۳۲۶
پیوست شماره ۷: نامه حضرت امام <sup>ؑ</sup> به نگارنده	۳۲۹

پیوست شماره ۸: چگونگی انحلال سپاه قهریجان	۳۳۰
ارتباط مهدی هاشمی و سپاه لنجان سفلی	۳۳۱
اقدامات انجام گرفته در جهت اجرای دستور فوق	۳۳۲
پیوست شماره ۹: متن نامه آقای منتظری به نگارنده	۳۳۷
پیوست شماره ۱۰: پیام آقای منتظری به نگارنده	۳۳۹
پیوست شماره ۱۱: مصاحبه وزیر اطلاعات	۳۴۱
همکاری سید مهدی هاشمی با ساواک	۳۴۲
پیوست شماره ۱۲: موافقت کتبی امام <small>ره</small> با تبعید هادی هاشمی	۳۴۹
نامه به حضرت امام <small>ره</small> و پاسخ مجدد ایشان	۳۵۰
پیوست شماره ۱۳: پاسخ مسئول بازجویی به ادعای دو متهم	۳۵۱
پیوست شماره ۱۴: پاسخ مسئول بازجویی به ادعاهای آقای منتظری	۳۵۹
پیوست شماره ۱۵: بخشی از اظهارات مهدی هاشمی درباره هادی هاشمی و دفتر آقای منتظری	۳۶۵
رابطه آقا هادی و منافق به ظاهر تواب	۳۶۷
پیوست شماره ۱۶: اظهارات مهدی هاشمی درباره فعالیت هایش در حوزه های علمی	۳۷۵
پیوست شماره ۱۷: بخشی از اظهارات مهدی هاشمی درباره منازعات سیاسی داخلی و	۳۸۱
کرشه ها و منازعات خطی	۳۸۲
جريان مدارس جدید و درگیری با شورای مدیریت حوزه	۳۸۷
پیوست شماره ۱۸: اظهارات مهدی هاشمی درباره ارتباط با کشورهای خارجی	۳۸۹
پیوست شماره ۱۹: اظهارات مهدی هاشمی در مورد قتل یک افغانی به نام عاقلی	۳۹۳
پیوست شماره ۲۰: اظهارات مهدی هاشمی درباره قتل مرحوم آیة الله ربانی املشی	۳۹۷
پیوست شماره ۲۱: نامه مهدی هاشمی به آیة الله خامنه ای	۳۹۹
پیوست شماره ۲۲: خلاصه احکام دادگاه درباره مهدی هاشمی و شماری از مرتبان وی	۴۰۱
پیوست شماره ۲۳: متن دستنویس نامه ۱/۶۶۸	۴۰۳
پیوست شماره ۲۴: بخشی از دستنویس های مهدی هاشمی در آخرین لحظات زندگی	۴۰۵
پیوست شماره ۲۵: تصویرها	۴۰۹
<b>فهرست اعلام</b>	۴۲۹
<b>فهرست تفصیلی</b>	۴۳۷